

تقدیم به

پیامبر رحمت مُحَمَّد رَسُوْلُ اللهِ ﷺ

و رهروان او:

أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ،

و نیز شهدای دفاع مقدس؛

به ویژه شهیدان: جواد صادقی،

جواد قربانعلی زاده و جواد هاشمی.

فهرست

سخنی با خواننده.....	۱۳
مقدمه.....	۱۵
موضوع و پیشینه آن.....	۱۶
سؤال‌های اصلی و فرعی.....	۱۶
فرضیه.....	۱۷
ضرورت و اهداف.....	۱۷
مشکلات و موانع.....	۱۸
معرفی و نقد منابع.....	۲۱
منابع اصلی و فرعی.....	۲۱
مطالعات و تحقیقات معاصر.....	۲۷
نگاهی به نوشته‌های خاور شناسان.....	۲۹
فصل اول: کلیات.....	۳۱
واژه یهود.....	۳۱
نسب یهودیان.....	۳۲
هجرت یهود به جزیره العرب.....	۳۲

۳۵ محل سکونت یهود جزیره العرب
۳۷ ویژگی ها و باورهای یهود
۳۷ ۱. نژاد پرستی
۳۹ ۲. پیمان شکنی
۴۰ ۳. بهانه جویی
۴۳ وضعیت یهود پیش از هجرت پیامبر اسلام
۴۵ شخصیت های یهود
۵۲ منافقان یهودی
۵۳ موضع یهود در داستان تغییر قبله
۵۷ جادو شدن و مسمومیت پیامبر به دست یهود
۶۳ فصل دوم: روابط صلح جویانه
۶۳ گفتار یکم: پیمان های پیامبر با یهود مدینه
۶۵ پیمان های مدینه؛ ضرورت و اهداف
۶۶ پیمان با یهود
۶۶ الف) پیمان عمومی
۷۱ ب) پیمان با سه گروه معروف یهود
۷۴ چند نکته درباره پیمان یهود
۷۶ استراتژی یا تاکتیک
۷۸ گفتار دوم: تلاش برای صلح با یهود خیبر
۷۹ ماهیت نظامی یا سیاسی
۸۰ گفت وگو برای صلح
۸۴ اهمیت صلح با خیبریان
۸۷ فصل سوم: ستیز فرهنگی - تبلیغی
۸۸ پرسش از رسول خدا

۸۹	پرسش‌های سه‌گانه
۹۲	پرسش‌های چهارگانه
۹۳	سؤال از حکم رجم
۹۶	انکار پس از انتظار
۱۰۱	حملة تبلیغاتی
۱۰۱	الف) حمایت از مشرکان
۱۰۲	ب) تفرقه افکنی
۱۰۲	ج) تحریف
۱۰۳	د) ایجاد تردید
۱۰۷	ه) تمسخر
۱۱۰	و) فریب
۱۱۱	فصل چهارم: غزوه‌ها
۱۱۱	گفتار یکم: غزوه بنی قینقاع
۱۱۱	تاریخ غزوه
۱۱۴	زمینه‌های آغاز جنگ
۱۱۷	محاصره و کوچ
۱۱۹	آیات قرآنی
۱۲۳	گفتار دوم: غزوه بنی نضیر
۱۲۴	بررسی تاریخ غزوه بنی نضیر
۱۲۸	پرسش اول: سال وقوع غزوه
۱۳۰	پرسش دوم: ارتباط قتل ابن اشرف با غزوه
۱۳۳	پرسش سوم: هم‌زمانی دو غزوه
۱۳۴	زمینه‌های آغاز جنگ
۱۳۴	گزارش ابن اسحاق و واقعی

- ۱۳۷..... گزارش دیگر منابع
- ۱۳۸..... عامل اصلی نبرد.....
- ۱۴۰..... محاصره و نبرد.....
- ۱۴۲..... کندن نخل‌ها و تسلیم شدن بنی‌نضیر.....
- ۱۴۵..... عوامل پیروزی مسلمانان.....
- ۱۴۷..... کوچ.....
- ۱۴۸..... سوره بنی‌نضیر!.....
- ۱۵۴..... گفتار سوم: غزوه بنی‌قریظه.....
- ۱۵۴..... تاریخ جنگ.....
- ۱۵۶..... زمینه‌های آغاز جنگ.....
- ۱۵۶..... الف) پیمان‌شکنی و ایجاد بحران.....
- ۱۵۹..... ب) اقدامات جنگ‌طلبانه.....
- ۱۶۰..... محاصره.....
- ۱۶۴..... سرانجام.....
- ۱۶۷..... دیدگاه مخالفان و موافقان.....
- ۱۷۱..... بررسی و تحلیل داستان بنی‌قریظه.....
- ۱۷۱..... ۱- ریشه‌های تردید.....
- ۱۷۲..... ۲- وجوه تأیید قول مشهور.....
- ۱۷۵..... پاسخ برخی از اشکالات مخالفان.....
- ۱۷۶..... ۳- وجوه تردید در قول مشهور.....
- ۱۸۲..... مظلوم‌نمایی یهود در همه دوران‌ها.....
- ۱۸۴..... ۴- آمار و ارقام.....
- ۱۸۴..... الف) آمار؛ مشکل اصلی داستان بنی‌قریظه.....
- ۱۸۶..... ب) عدم اعتماد به آمار منابع.....
- ۱۹۰..... ج) آمار صحیح.....

۱۹۳	۵- دلایل برخورد پیامبر با بنی قریظه
۱۹۷	غزوة بنی قریظه در قرآن
۱۹۹	تحلیل و بررسی آیات
۲۰۲	گفتار چهارم: غزوة خیبر
۲۰۲	نگاهی به رویدادهای مهم جنگ خیبر
۲۰۶	تاریخ غزوه
۲۰۹	زمینه‌ها و علل برخورد با یهود خیبر
۲۱۸	گفتار پنجم: پیامدهای فتح خیبر
۲۱۸	الف) فدک
۲۲۱	ب) وادی القری
۲۲۲	ج) تیماء
۲۲۳	علل برخورد با ساکنان این مناطق
۲۲۵	فصل پنجم: سریه‌ها
۲۲۶	مبانی نظری بحث
۲۲۶	الف) جایگاه شعر در جاهلیت و اسلام
۲۳۰	ب) سخنی درباره حدیث فتک
۲۳۹	گفتار یکم: سریه‌های سالم بن عمیر و عمیر بن عدی
۲۳۹	گزارشی از دو سریه
۲۴۱	تاریخ سریه‌های سالم و عمیر
۲۴۵	علل کشتن ابو عتک و عصماء
۲۴۷	گفتار دوم: سریه محمد بن مسلمه
۲۴۷	چگونگی قتل ابن اشرف
۲۴۸	زمینه‌ها و علل برخورد با کعب
۲۵۰	قتل ابن سنینه

۲۵۳	گفتار سوم: سریة عبدالله بن عتيك
۲۵۳	گزارش سریة
۲۵۶	تاریخ سریة
۲۶۰	علت قتل ابورافع
۲۶۲	سخن آخر
۲۶۵	نقشه مناطق یهودی نشین
۲۶۷	فهرست‌ها
۲۶۹	آیات
۲۷۲	کسان
۲۷۷	کتاب‌نامه

سخنی با خواننده

بررسی و شناخت زوایای گوناگون زندگانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان الگوی همه کسان در همه زمان‌ها، از دیرباز مورد توجه و عنایت ویژه مسلمانان بوده است. از این رو پژوهش‌گران، آثار بسیاری را در این باره پدید آورده‌اند. نگاهی اجمالی به این آثار، ما را به این نتیجه اسف‌بار رهنمون می‌شود که کندوکاو در جنبه‌های خصوصی زندگی آن حضرت بیش از هر چیز دغدغه آنان بوده و همین امر آن‌ها را تا حد زیادی از بررسی دیگر ابعاد حیات ارزشمند رسول خدا، به‌ویژه جنبه‌های سیاسی و اجتماعی، غافل کرده است. در حالی که بررسی این ابعاد زندگی، از آغاز رسالت حضرت و خصوصاً در هنگام برپایی اولین دولت اسلامی در مدینه که به اقتضای نیازهای گوناگون زمانه و جامعه، رفتارهایی را می‌طلبد، از اهمیت به‌سزایی برخوردار است؛ چگونگی برخورد آن حضرت با شهروندان مدینه به خصوص نامسلمانان، که قشری ناهمگون بودند؛ می‌توانست الگوی مناسبی را در اختیار دولتمردان و حکومت‌گران مسلمان در سرتاسر تاریخ اسلام و در تمامی گستره مملکت اسلامی بگذارد. در این میان تعامل پیامبر صلی الله علیه و آله با یهودیان دارای اهمیتی فراوان است، آنان که قومی مهاجر به دیار عرب و سرزمین یثرب بودند و در گذر زمان و در داد و ستد با عرب‌ها پیش از اسلام قدرتی یافته و با بهره‌گیری از فرصت‌های پیش آمده ناشی از کشمکش‌های دیرینه میان اوس و خزرج - که خود قومی مهاجر بودند - بیشتر بر گلوگاه اقتصاد و سیاست آن دیار سلطه یافتند. حضور پیامبر صلی الله علیه و آله در پی تقاضای یثربیان، در این سرزمین و اتحاد و یک‌پارچگی که پیش آورد از همان ابتدا و پس از اندک زمانی آنان را وارد مرحله تازم‌ای کرد و در کوتاه مدت در کنار مسلمانان قرار گرفته و هم‌چون آنان به شمار آمدند. اهمیت این تعامل هنگامی دوچندان می‌شود که از یک سو نقش سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و نظامی اینان در مواجهه با مسلمانان از همان آغاز شکل‌گیری حکومت اسلامی به دست رسول اکرم و در ادوار بعدی مورد توجه قرار گیرد. اینان که در ابتدا هم‌چون دیگر شهروندان

مدینه به انعقاد پیمان با پیامبر و مسلمانان دست زدند به تدریج به جبهه‌گیری و برخورد خصمانه با آنان روی آوردند؛ بهانه‌جویی‌ها، نقض عهدهای پیاپی، هم‌دستی با مشرکان و طراحی نبرد علیه حکومت اسلامی و پیامبر تا سال هفتم هجری که عملاً از نقش‌آفرینی در جامعه اسلامی باز داشته شدند، ادامه یافت. و از دیگر سو برخوردهای پیامبر ﷺ با آنان، و صلابت و استواری که از خود بروز داد، دست‌مایه اتهامات و شبهاتی از ناحیه شرق‌شناسان یهودی و هم‌پالگان‌شان شد و حجم عظیمی از نوشته‌های آنان را به خود اختصاص داد. آنان بی‌آن‌که زمانه، زمینه و زمین حکومت اسلامی و عوامل ضرورت‌بخش این تعامل را بازکاوند و راه صحیح را بیابند، بر آن شدند تا حکومت پیامبر و تعامل آن حضرت را با یهودیان حجاز بدون توجه به عوامل و ریشه‌های آن، ارزیابی و تحلیل کنند، سپس با معیارهای رایج محک بزنند و سرانجام آن را بهانه مظلوم‌نمایی یهودیان و خشن‌نمایی مسلمانان قرار دهند. در این راستا برخی از پژوهشگران مسلمان، در مقام پاسخ‌گویی به این نگرش‌ها و داوری‌ها یا به انکار برخی از واقعیت‌های تاریخی رفتار رسول خدا ﷺ با یهودیان دست زدند و یا تحت تأثیر بافته‌های مزبور در مقام توجیه برآمدند. اما تحلیل عالمانه مبتنی بر روش صحیح پژوهش به‌ویژه با در نظر گرفتن آیات بسیار قرآن در شناسایی یهود، می‌تواند تصویری نزدیک به واقع در برابر ما قرار دهد تا بر اساس آن، هم پاسخی در خور به پرسش‌های حقیقت‌پژوهان داده شود و هم برخی از شبهات برخاسته از قلم و زبان بیگانگان برطرف شود و هم الگوی رفتاری مناسب برای کارگزاران حکومت اسلامی در تعامل با اقلیت‌ها و اقلیت‌ها و اقشار ناهمگون جامعه، و نیز در سیاست خارجی عرضه گردد.

علی‌رغم اهمیت این موضوع، تاکنون نوشته‌ای جامع، که به اطراف و ابعاد آن به‌ویژه به زمینه‌ها، عوامل، ریشه‌ها و سیر تحول تعامل پیامبر با یهود پرداخته باشد، به ویژه در زبان فارسی، تألیف نشده است از این‌رو پژوهشکده تاریخ و سیره اهل بیت علیهم‌السلام بر آن شد تا به این امر مهم پرداخته و اثر حاضر را عرضه نماید.

در پایان، این پژوهشکده بر خود لازم می‌داند از تلاش‌های خالصانه همه دست‌اندرکاران به ویژه فاضل ارجمند جناب آقای مصطفی صادقی پدیدآورنده این اثر، تشکر کند.

مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی
پژوهشکده تاریخ و سیره اهل بیت علیهم‌السلام

مقدمه

از آن هنگام که گروهی از بنی اسرائیل به یثرب آمده، در انتظار پیامبر موعود در این منطقه جای گرفتند، انتظار می‌رفت با ظهور آن پیامبر و پیوستن این گروه به وی، دعوت به توحید شتاب بیشتری گیرد و انسانیت به سوی بهشت سعادت، رهسپار شود.

اما زمانی که فرستاده الهی از نسل عرب آشکار شد گروهی که پیشینه‌ای در دین‌داری داشتند به مبارزه با او برخاستند و به این ترتیب کتاب تازه‌ای از تاریخ دو ملت و برخورد آنان با یکدیگر گشوده شد که تا امروز صفحات این کتاب هم‌چنان ورق می‌خورد.

هجرت پیامبر بزرگ اسلام به یثرب، نقطه عطفی در تاریخ یهود حجاز به شمار می‌رود. وجود یهودیان و مسلمانان در کنار یکدیگر دور تازه‌ای از رویارویی با آیین نوپای توحیدی را شکل می‌داد. زیرا مخالفان مکی پیامبر، عرب جاهلی بودند ولی یهودیان مخالف، مدعیان دانش و آگاهی از کتاب آسمانی بودند و همین موضوع سبب تأثیرگذاری آنان بر فرهنگ اسلامی (اسرائیلیات) شد.

از آن‌جا که روابط مسلمانان و یهودیان پس از هجرت پیامبر به مدینه فراز و نشیب‌های زیادی داشته است و درباره این روابط، بین مورخان از یک سو و میان مستشرقان و مورخان از سوی دیگر اختلاف نظرهایی وجود دارد، شایسته است این بخش از سیره رسول خدا با نگاه تازه و دقیق‌تری - که پیش از این به طور مستقل به آن پرداخته نشده - بررسی شود.

موضوع و پیشینه آن

از زمان هجرت رسول خدا به یثرب و تشکیل حکومت اسلامی، روابط گوناگونی میان مسلمانان و یهودیان وجود داشته است. این روابط با اقدامات صلح جویانه‌ای مانند بستن پیمان‌ها و همزیستی مسالمت‌آمیز شروع شد و با برخوردهای تنش‌زا ادامه یافت. این برخوردها گاه جنبه تبلیغی و جنگ سرد داشت و گاه در قالب جنگ‌ها و سریه‌ها از سوی پیامبر و در مقابله با یهودیان مدینه و اطراف آن صورت می‌گرفت. این پژوهش با عنوان پیامبر و یهود حجاز در صدد است با نگاهی تازه به این روابط، بخشی از آنها را بررسی و تحلیل کند و به این وسیله پاره‌ای از ابهام‌های موجود در تاریخ صدر اسلام را تا اندازه ممکن پاسخ گوید. بنابراین در این نوشتار از پیمان‌هایی که میان مسلمانان و یهود بسته شده سخن گفته می‌شود و آن‌گاه جنگ‌ها و سریه‌هایی که پیامبر با یهودیان حجاز داشته‌اند بررسی می‌شود. همه این بررسی‌ها در محدوده زندگی یهودیان مدینه و خیبر است و موارد مشابهی که از قلمرو این دو گروه بیرون است از قلمرو مباحث این رساله نیز بیرون می‌باشد.

برای این موضوع با عنوانی که گذشت هیچ پیشینه پژوهشی یافت نشد. البته بخشی از مباحث آن در برخی کتاب‌ها و مقالات آمده است که در معرفی و نقد منابع از آنها سخن خواهیم گفت.

سؤال‌های اصلی و فرعی

پرسش اصلی تحقیق این است که رفتار پیامبر خدا با گروه‌های یهودی معاصر خود چگونه بوده است.

مطالعه اجمالی تاریخ اسلام نشان می‌دهد که مسلمانان و در صدر آنان رسول گرامی اسلام پس از هجرت پیوسته با یهودیان در نزاع بوده و هیچ‌گاه با یکدیگر به مسالمت رفتار نکرده‌اند. آنچه در تاریخ شهرت یافته جنگ‌های پیامبر با یهودیان مدینه و خیبر است. پرسش این است که آیا روابط مسلمانان با یهود، محدود به این

نبردها و برخوردهای قهرآمیز است؟ اگر چنین است، زمینه و منشأ این رویارویی‌ها چه بوده و از چه زمانی آغاز شده است؟ آیا این‌گونه رفتارها بر اساس روابط دولت و ملت توجیه‌پذیر است؟ سیره آن حضرت با یهود تا چه اندازه به شرایط زمانی و جغرافیایی وابسته است؟ پرسش دیگر درباره تاریخ نبردهای مسلمین و یهود است که در کتاب‌های تاریخی و حتی در منابع دست اول، گوناگون بیان شده است؛ آیا دستیابی به زمان مشخصی برای این رویدادها امکان‌پذیر هست؟

اهتمام نگارنده درباره بررسی تاریخ رویدادها به دو جهت است: نخست این که این موضوع در منابع با اختلاف زیادی گزارش شده و در تحقیقات و متون تاریخی، به این اختلاف اقوال پرداخته نشده است. دوم این که این نوشتار در صدد است علت برخوردهای پیامبر و یهود را بررسی کند و این امر بسته به این است که زمان حوادث روشن شود. به عنوان مثال، مورخان کهن درباره قتل ابورافع، چهار زمان را گزارش کرده‌اند: سال سوم، چهارم، پنجم و ششم هجرت، اما هنگامی به علت کشته شدن او دست خواهیم یافت که روشن شود کدام یک از این اقوال، صحیح است. نمونه دیگر، هم‌زمانی قتل کعب بن اشرف با غزوه بنی‌نضیر است. از این رو در تمامی رویدادهایی که در این نوشتار بررسی شده، سعی شده است درباره زمان وقوع آن نیز گفت و گو شود.

فرضیه

برخلاف نظریه برخی نویسندگان، به ویژه بعضی خاورشناسان که رفتار پیامبر خدا را با یهودیان به منظور حذف رقیب فرهنگی و گاه غیر انسانی خوانده‌اند؛^۱ این پژوهش در صدد اثبات این فرضیه است که بنای پیامبر بر زندگی مسالمت‌آمیز با یهودیان بوده و مقابله او با آنان بر اساس پیمان‌هایی بوده است که طرفین با هم امضا کرده بودند.

ضرورت و اهداف

شکی نیست که به خاطر اهمیت دوران حکومت پیامبر اکرم و لزوم الگوپذیری از

۱. به نمونه‌هایی از نوشته‌های مخالفان این فرضیه ذیل عنوان «معرفی و نقد منابع» اشاره شده است.

شیوه عملکرد آن حضرت تمامی رویدادهای این دوره باید بررسی، تحلیل و در دوره‌های مختلف بازنگری شود. امروزه که نظام جمهوری اسلامی در ایران بر پایه ضوابط دینی بنا شده است آشنایی با سنت و شیوه عملکرد حکومتی آن حضرت ضرورت بیشتری دارد. چون جنگ و صلح بخش مهمی از برخوردها و کارکردهای حکومتی است و دولت مدینه نیز با این دو مقوله فراوان سروکار داشته است. دست‌آورد این پژوهش تاریخی می‌تواند مبنای بررسی‌ها و تحلیل‌های سیاسی و حقوقی قرار گیرد.

یکی از اهداف مهم این پژوهش، تبیین عقلانی و عرفی سیره رسول خداست. داستان کوچاندن یا قتل عام گروه‌های یهودی و کشتن ناگهانی برخی از شخصیت‌های آنان، در طول تاریخ بهانه‌ای برای نشان دادن تصویری خشن و غیرانسانی و نامعقول از اسلام و پیام‌آور آن به دست دشمنان اسلام داده است. اگر روشن شود که هرگونه برخورد با این مخالفان بر پایه قراردادهای مورد قبول آنان یا روش‌های انسانی رایج برخورد با دشمن بوده است چنین دستاویزی از بین خواهد رفت.

هدف دیگر این پژوهش آن است که ابهام‌های بخشی از تاریخ زندگی رسول خدا را پاسخ گوید. زیرا تاکنون در کتاب‌های تاریخی و تحقیقات جدیدی که صورت گرفته، وضعیت پیمان‌های سه قبیله یهود با مسلمانان بررسی نشده است. هم‌چنین زمان جنگ‌ها و سریته‌های مربوط به یهود بسیار مبهم است و در کتاب‌های تاریخی درباره آنها اظهار نظر نشده است. از آن‌جا که بررسی تاریخ نبردهای مسلمانان و یهود یکی از پرسش‌های این پژوهش است به همه اقوالی که درباره زمان هر رویداد وجود دارد اشاره کرده، نظر درست یا قوی را بر خواهیم گزید. طبیعی است به جهت پیوسته بودن رویدادهای تاریخی، بخش‌های تحقیق شده در این کتاب می‌تواند به روشن شدن زمان دیگر رخدادهای تاریخ صدر اسلام نیز کمک کند.

مشکلات و موانع

کسانی که با منابع مختلف تاریخی سروکار دارند از اختلافات فراوان در

گزارش‌های تاریخی آگاهند. این پژوهش نیز به‌ویژه که زمان رویدادها را بررسی کرده، با این مشکل به‌طور جدی روبه‌رو بوده است. به‌طور کلی می‌توان گفت تعارض و تناقض آشکار در گزارش‌ها مانع بزرگی است که بر سر راه همه تحقیقات تاریخی وجود دارد و اظهار نظر را با مشکل مواجه می‌کند و گاه غیرممکن می‌سازد. این تناقض‌گویی به‌ویژه درباره رویدادهای صدر اسلام که هنوز تشکیلاتی برای ثبت تاریخ نبوده است، نمود بیشتری پیدا می‌کند.

ابن اسحاق و واقدی، دو مورخ معتبر و کهن که تقریباً هسته اصلی گزارش‌های مربوط به این دوره در انحصار آنهاست، در بسیاری از موارد با یکدیگر اختلاف نظر دارند. این اختلاف نظر گاه آشکار و گاه پنهان است. پنهان به این معنا که دقت در گزارش‌ها، گونه‌ای از تعارض را در اخبار آنان نشان می‌دهد که نگاه ظاهری آن را نمایان نمی‌کند. دیگر مورخان نیز گاه با نقل قول‌هایی بر این ناسازگاری‌ها افزوده و راه را بر جمع نظریات بسته‌اند. بخش اصلی این تعارض‌ها درباره زمان رخدادهاست؛ به طوری که یک رویداد در چهار سال مختلف ثبت شده و گاهی یک مورخ چندین نظریه را درباره یک حادثه گزارش کرده است.

نمونه دیگر، ناسازگاری‌ها درباره اعداد و ارقام است که در این نوشتار به مناسبت آمار کشتگان بنی قریظه با آن درگیر هستیم و مورخان تعداد آنان را از چهارصد تا نهصد نفر نوشته‌اند. هم‌چنین درباره علت و انگیزه رویدادها میان مورخان اختلاف نظرهایی وجود دارد. این‌جاست که کار تحقیق تاریخی به‌خصوص در مورد جزئیات رخدادها با موانع بسیاری روبه‌روست؛ به‌ویژه که انگیزه‌های جعل و تحریف حقایق در این رویدادها کم نیست و نمونه‌هایی از این تحریفات نیز در همین نوشتار خواهد آمد.

یکی دیگر از مشکلات این پژوهش، کمبود تحلیل و پیشینه نظری درباره موضوعات آن است. چون همان‌گونه که گذشت تاریخ‌نویسان به خاطر گستردگی مباحث دوران رسالت، به موضوعات مطرح شده در این اثر کمتر پرداخته‌اند و گاه حتی اشاره‌ای به آنها نکرده‌اند. از این‌رو کسی که در این زمینه گام می‌گذارد با مواد خامی روبه‌روست که کمتر نقد و بررسی و تحلیل شده است.

معرفی و نقد منابع

همان‌گونه که یک تحقیق تاریخی ایجاب می‌کند، استناد اصلی این نوشتار به گزارش‌های منابع دست اول تاریخ اسلام است که در میان آنها دو کتاب سیره ابن هشام و مغازی واقدی در صدر قرار دارند. در مرحله بعد، از منابع روایی و تفسیری کهن نیز استفاده شده است. هم‌چنین از منابع متأخر مانند آنچه در سده‌های نهم تا دوازدهم نگاشته شده و مطالعات و تحقیقات جدید تاریخی بهره برده‌ایم. اکنون به بررسی مهم‌ترین این منابع می‌پردازیم.

منابع اصلی و فرعی

۱ - السیره النبویه: این کتاب که به سیره ابن هشام شهرت دارد یکی از دو منبع اصلی این تحقیق است. این کتاب در واقع سیره ابن اسحاق است که عبدالملک بن هشام (م ۲۱۳) آن را جمع‌آوری کرده و گاه از آن کاسته و گاه مطالبی بر آن افزوده است. محمد بن اسحاق (م ۱۵۰) قدیمی‌ترین سیره‌نویسی است که روایات او در تاریخ اسلام جایگاه ویژه‌ای دارد. او کارهای پراکنده پیش از خود را جمع کرده و سیره منظمی را به دست داده است.

به جهت این اعتبار و اهمیت، برای تدوین بخش‌های مختلف این رساله در آغاز به سیره ابن هشام مراجعه و نظر ابن اسحاق جست‌وجو شده است. ولی با وجود آن همه مطالبی که این مورخ درباره روابط پیامبر و یهود آورده، از پیمان آن حضرت با سه گروه یهودی مدینه سخنی به میان نیاورده است. بلکه گزارش او از پیمان عمومی

به گونه‌ای است که مورخان بعدی، گروه‌های اصلی یهود را هم در این قرارداد سهیم دانسته‌اند که به نظر می‌رسد این توهم ناشی از واژه‌هایی است که ابن اسحاق در این گزارش به کار برده است.

درباره وثاقت ابن اسحاق اختلاف نظر فراوان است اما به نظر می‌رسد پذیرش گزارش‌های او از سوی مورخان بعدی، شاهی بر اعتماد به او باشد. گذشته از این در بررسی‌های تاریخی به آسانی نمی‌توان گفته‌های ابن اسحاق را رد کرد؛ زیرا در این صورت حجم زیادی از اطلاعات تاریخی صدر اسلام را از دست خواهیم داد. بنابراین منطقی نیست در گزارش‌های وی که با قراین و شواهدی می‌تواند تأیید شود، تردید کنیم. البته این سخن بدان معنا نیست که هر نقل مشکوکی را هم بپذیریم.

انتساب ابن اسحاق به تشیع را نمی‌توان به دلیل روایاتی که درباره علی رضی الله عنه نقل کرده، دانست بلکه محبت او به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را باید به حساب عراقی بودن او گذاشت. به خصوص که او سیره خود را در دوره اول عباسیان تدوین کرده است. در این نوشتار هم چنین از اضافات ابن هشام استفاده‌های زیادی شده است؛ از جمله در گزارش اعزام عبدالله بن رواحه برای صلح با فرمانده نظامی خیبر و آمار کشتگان بنی قریظه.

بر کتاب السیره النبویه دو شرح نوشته شده که یکی کوتاه و دیگری مفصل است. آنچه ابوذر خشنی (م ۶۰۴) شرح کرده به کار این تحقیق نمی‌آید، زیرا به توضیح نکاتی که در شعرها به کار رفته بسنده کرده است. اما آنچه سهیلی (م ۵۸۱) در شرح خود به نام الروض الأنف نوشته برای این پژوهش سودمند است. نمونه آن گزارش منحصر به فردی است که او از حماد بن سلمه درباره یهودی بودن عصماء آورده است.^۱

علاوه بر ابن هشام که از طریق زیاد بن عبدالله بکائی، سیره ابن اسحاق را گزارش می‌کند، راوی دیگری به نام یونس بن بکیر هم از او روایت کرده است که بخشی از آن را محمد حمیدالله و سهیل زکار تصحیح و چاپ کرده‌اند ولی مراجعه به بخش‌های

۱. الروض الأنف، ج ۷، ص ۵۳۲.

مورد نظر ما در آن کتاب چیزی جز آنچه ابن هشام روایت کرده، به دست نمی‌دهد.
 ۲ - المغازی: محمد بن عمر واقدی (م ۲۰۷) تنها مورخ قدیمی است که خبرهای مربوط به همه جنگ‌ها و سریه‌های دوران رسول خدا را به تفصیل ثبت کرده است. قدیمی بودن او و کارشناسی‌اش در زمینه جنگ‌ها و سریه‌ها اعتبار ویژه‌ای به این کتاب بخشیده و ارائه جزئیات رویدادها آن را بر سیره ابن اسحاق برتری داده است. به همین جهت در فصل جنگ‌ها و سریه‌های پیامبر و یهود، بیشترین استناد ما به این کتاب خواهد بود.

با این‌که درباره تشیع یا عثمانی بودن واقدی اظهار نظرهایی وجود دارد نمی‌توان از مجموع کتاب او چنین گرایش‌هایی را استفاده کرد چون از طرفی شواهد آشکاری بر شیعه بودن او وجود ندارد و از سوی دیگر تکرار واژه «علیه السلام» درباره حضرت علی علیه السلام گرایش عثمانی بودن او را رد می‌کند.^۱

با همه اهمیتی که کتاب واقدی دارد، تفصیل او در گزارش جنگ‌ها و سریه‌ها گاه به داستان سرایی کشیده می‌شود که نمونه‌ای از آن را در سریه عبدالله بن انیس می‌بینیم.^۲
 ۳ - الطبقات الکبری: نویسنده این کتاب محمد بن سعد زهری - مشهور به کاتب واقدی - (م ۲۳۰) است. او که تخصصش در شرح حال نویسی است بخشی از کتاب خود را به سیره پیامبر اختصاص داده است. با این حال بخش‌های دیگر کتاب او که شرح حال صحابه است بیشتر به کار می‌آید، زیرا روایات سیره را از ابن اسحاق و واقدی گرفته و گاه در موضوع جنگ‌ها و سریه‌ها عین مطالب واقدی را تکرار کرده است.

۴ - تاریخ خلیفه: خلیفه بن خیاط (م ۲۴۰) با دو کتاب مهم خود تاریخ و طبقات، جایگاه ویژه‌ای در میان مورخان دارد. البته بخش سیره تاریخ خلیفه بسیار گذرا و کوتاه است و بیشتر مطالب خود را از ابن اسحاق نقل کرده است ولی گاه گزارش‌های

۱. با این‌که واقدی به دنبال نام پیامبر پیوسته از واژه «صلی الله علیه و سلم» استفاده می‌کند معمولاً به دنبال نام امیر مومنان واژه «علیه السلام» را می‌آورد و این روش او در همه کتاب است مگر مواردی انگشت‌شمار و بسیار بعید است کتابت این واژه را به نسخا نسبت دهیم. «ر.ک: مقدمه مارسدن جونز بر مغازی، ص ۱۶».

۲. المغازی، ج ۱، ص ۵۶۶.

منحصر به فرد او راه‌گشاست. نمونه آن روایتی است که درباره جنگ خیبر آورده و اختلاف مورخان درباره زمان این نبرد را برطرف می‌کند.^۱

۵ - کتاب الأموال: ابو عبید قاسم بن سلام (م ۲۲۴) در دو کتاب معتبر الأموال و النسب، گزارش‌های جالبی درباره زندگی پیامبر و یاران او به دست می‌دهد. او پس از ابن اسحاق دومین کسی است که متن کاملی از پیمان نامه مدینه ارائه می‌کند و به خاطر ذکر نام راویان، حتی بر گزارش ابن اسحاق - که به سند این قرارداد اشاره نکرده - برتری دارد. در عین حال یکی از مورخان که درباره شرکت یهودیان معروف مدینه در این پیمان ابهام ایجاد می‌کند ابو عبید است که سخن او منشأ اشتباه برخی تاریخ‌نویسان شده است. درباره آمار کشتگان بنی قریظه نیز گزارشی آورده که با واژه «کذا و کذا» بر ابهام در این موضوع افزوده است.

۶ - المحجّر: محمد بن حبيب از مورخان و نسب‌شناسان برجسته قرن سوم هجری است. گزارش‌های کوتاه او در سیره و مغازی، اشاره به زمان رویدادها و نسب‌شناسی وی در تدوین این نوشتار سهم به‌سزایی داشته است، ولی ابن حبيب از کسانی است که نظر او درباره زمان رخدادها با دیگر مورخان تعارض فراوانی دارد و این موضوع، دستیابی به نتیجه را کند می‌کند. این اختلاف ضمناً استقلال ابن حبيب در نقل گزارش‌های تاریخی را نشان می‌دهد.

۷ - انساب الأشراف: بخش سیره کتاب بلاذری (م ۲۷۹) مانند بسیاری از منابع همان گزارش ابن اسحاق و واقدی را داراست. به خصوص که درباره جنگ‌ها و سرنه‌ها به جزئیات نمی‌پردازد. در عین حال برخی گزارش‌های آن تازگی دارد مانند آنچه درباره کشته شدن ابو عفک به دست علی رضی الله عنه نقل کرده است.^۲ بخش‌های دیگر این کتاب که شرح حال صحابه و نسل آنان است به مباحث این نوشتار کمکی نمی‌کند.

۸ - تاریخ یعقوبی: یعقوبی که درگذشت او در دو دهه آخر سده سوم هجری مورد اختلاف است همانند دیگران، بیشتر گزارش‌های خود را از ابن اسحاق و واقدی نقل

۱. تاریخ خلیفه، ص ۳۷.

۲. انساب الأشراف، ج ۱، ص ۴۸۰.

کرده است. روش او در تاریخ نگاری، حذف سندها و نقل رویدادهاست این شیوه راه را برای بررسی بیشتر گزارش‌ها بر محقق می‌بندد. اطلاعات کوتاه یعقوبی در زمینه برخورد‌های پیامبر و یهود بیشتر برای تأیید یا رد یک نظریه به کار می‌آید ولی مهم‌ترین گزارش او درباره همزمانی قتل کعب بن اشرف با جنگ بنی‌نضیر است که در گزارشی بسیار کوتاه، مطلب مهمی را ارائه کرده است.

۹ - تاریخ طبری: مطالب طبری درباره پیامبر و یهودیان تکرار گزارش‌های پیشینیان اوست. تنها درباره زمان واقعه بنی‌قینقاع روایتی آورده است که دیگران به آن اشاره نکرده‌اند.

۱۰ - دلائل النبوه (بیهقی م ۴۵۸): این کتاب به‌خاطر نقل روایات گوناگون درباره یک رویداد دارای اهمیت است؛ به‌ویژه استفاده او از مغازی موسی بن عقبه که متن آن در دست نیست،^۱ دستیابی به گفته‌های این مورخ را آسان می‌کند. بیهقی با تحلیلی که درباره چگونگی ثبت تاریخ رویدادهای دوران رسالت ارائه داده، مشکل بسیاری از اختلاف نظرها در مورد رخداد‌های این دوره را حل کرده و راه را برای حل بسیاری از اختلافات گشوده است. در این رساله نیز که اختلاف اقوال درباره زمان برخورد‌ها بررسی می‌شود از سخن بیهقی استفاده شده است. گزارش او به عنوان مورخی غیر شیعی درباره کندن در خیبر و جزئیات آن قابل توجه است.^۲

۱۱ - إعلام الوری بأعلام الهدی: علامه ابوعلی طبرسی (م ۵۴۸) صاحب تفسیر مجمع البیان، نویسنده این کتاب تاریخی است که یکی از قدیمی‌ترین مجموعه‌های زندگی چهارده معصوم علیهم‌السلام است. پیش از او شیخ بزرگوار شیعه، مفید (م ۴۱۳) زندگی ائمه را شرح کرده و به مناسبت تاریخ امیرمؤمنان علیه‌السلام به رویدادهایی از دوران رسالت که امام در آن سهمی داشته اشاره کرده است ولی طبرسی بخش زیادی از کتاب خود را به زندگی پیامبر اختصاص داده و جنگ‌ها و سریه‌ها را با تفصیل بیشتری گزارش کرده

۱. البته بخش‌هایی از المغازی موسی بن عقبه در سال‌های اخیر به دست برخی از محققان داخل و خارج از کشور بازسازی شده است که هنگام تدوین این کتاب در دسترس نبود.

۲. دلائل النبوه، ج ۴، ص ۲۱۲.

است. از این رو کتاب او منبع مهمی برای ما به شمار می‌رود. مهم‌ترین بهره‌برداری از این منبع در موضوع پیمان با یهودیان مشهور مدینه (بنی‌نضیر، بنی‌قریظه و بنی‌قینقاع) است که در میان همه منابع تنها طبرسی آن را آورده است.^۱ البته دست دوم بودن این منبع ضروری به اعتبار این نقل نمی‌زند چون از منابع کهن بردستی گزارش او شاهد آورده‌ایم.

اهمیت دیگری که إعلام الوری دارد نقل روایات ابان بن عثمان احمر بجلی است. نقل روایات ابان که معاصر ابن اسحاق و شاگرد امام ششم و از اصحاب اجماع است منحصر به این کتاب است و اهمیت و اعتبار آن را بسیار بالا می‌برد. از آن جا که روایات ابان به نام او در این کتاب مشخص شده است، رسول جعفریان با جمع‌آوری آنها، کتاب المبعث و المغازی را بازسازی کرده است.

به هر حال دو کتاب الإرشاد و إعلام الوری با این که معمولاً گزارش‌های مربوط به سیره را از ابن اسحاق و واقدی نقل می‌کنند برای ما اهمیت فراوانی دارند، زیرا عبور این روایات از زبردست دو مورخ شیعی مؤیدی برای پذیرش آنها خواهد بود. به خصوص که تاریخ‌نویسان اهل سنت بدون توجه به این دو کتاب اخبار را تحلیل کرده‌اند.

گذشته از منابع تاریخی، بخش مغازی بسیاری از جوامع حدیثی مانند المصنف عبدالرزاق صنعانی (م ۲۱۱) و صحیح البخاری (م ۲۵۶) و شرح آن فتح الباری درباره برخی موضوعات این نوشتار، مطالب تازه‌ای عنوان کرده‌اند.

از میان منابع متأخر سبیل الهدی و الرشاد (صالحی شامی، م ۹۴۲)، سیره حلبی (م ۱۰۴۴)، بحار الأنوار مجلسی (م ۱۱۱۱) و شرح زرقانی بر مواهب (م ۱۱۲۲) سیره نبوی را با تفصیل بحث کرده، گاه به گفته‌هایی نادر اشاره می‌کنند که در دیگر منابع یافت نمی‌شود. هم‌چنین تحلیل‌ها و اظهار نظرهایی که در این کتاب‌ها هست در منابع پیشین نیست. نظریات این مورخان در مورد تاریخ رویدادها راه‌گشا است به خصوص

۱. إعلام الوری، ج ۱، ص ۱۵۷.

آنچه علامه مجلسی دربارهٔ نسیء آورده است.^۱

از آنجا که آیات فراوانی دربارهٔ بنی اسرائیل و یهود در قرآن وجود داشته و از نظر تاریخی اهمیت فراوان دارند؛ برای بررسی این آیات ناچار باید به تفسیرها مراجعه کرد. گذشته از این در برخی موارد، مفسران گزارش‌های مناسبی ارائه کرده‌اند که در منابع تاریخی وجود ندارد. این تفسیرها عبارتند از: تفسیر القمی^۲ (اوایل سدهٔ چهارم)، تفسیر طبری (جامع البیان)، التبیان شیخ طوسی (م ۴۶۰)، معالم التنزیل یا تفسیر بغوی (م ۵۱۶): الکشاف زمخشری (م ۵۲۸)، مجمع البیان طبرسی (م ۵۴۸)، تفسیر الکبیر فخر رازی (م ۶۰۶) و الدر المنثور سیوطی (م ۹۱۱). در این میان تفسیر بغوی و مجمع البیان گزارش‌های تاریخی بیشتری به دست می‌دهند.

مطالعات و تحقیقات معاصر

این بخش از بررسی منابع به منزلهٔ بررسی پیشینهٔ تحقیق نیز به شمار می‌رود. چنان‌که پیش‌تر گفتیم این پژوهش با چنین عنوانی، هیچ پیشینه‌ای ندارد؛ گرچه به بیشتر موضوعات آن در کتاب‌های تاریخ عمومی اشاره شده و دربارهٔ برخی از آنها به‌طور مستقل نگارش شده است اما تألیفی که مجموع مطالب و سر فصل‌های مورد نظر ما را آورده و تحلیل هم کرده باشد؛ یافت نشد. چون بسیاری از کتاب‌ها، تاریخ یهود پیش از اسلام را به تفصیل نوشته‌اند و برخی به تاریخ معاصر یهود به‌خصوص موضوع صهیونیست پرداخته‌اند. در این میان کتاب‌هایی که مباحث مربوط به یهود در تاریخ اسلام را آورده‌اند، به دوگونه‌اند:

الف) تاریخ‌های عمومی: این‌گونه کتاب‌ها به خاطر پرداختن به مباحث کلان تاریخ

۱. بحار الأنوار، ج ۵۵ (ایران) یا ۵۸ (بیروت)، ص ۳۴۵ و ۳۶۱.

۲. البته تفسیری که امروزه با این نام در دست است از علی بن ابراهیم قمی نیست بلکه منسوب به اوست و مطالبی که در آن آمده توسط شخص دیگری که نام او معلوم نیست جمع‌آوری شده است. از آنجا که مؤلف، بیش از نیمی از مطالب کتاب را از علی بن ابراهیم آورده و او یکی از متقدمین علمای امامیه است و به جهت اشمال این کتاب بر روایاتی که امامان شیعه نقل کرده‌اند؛ آن را جزء منابع این تحقیق شمردیم. در عین حال هنگام نقل مطالب، به اصلی بودن آن توجه خواهیم داشت. برای اطلاع بیشتر دربارهٔ این تفسیر ر.ک: مقالهٔ «پژوهشی پیرامون تفسیر قمی».

اسلام یا سیره رسول خدا از پیمان‌ها، جنگ‌ها و سریه‌های یهود به تفصیل بحث نکرده‌اند. کتاب‌هایی همچون سیره المصطفی (معروف الحسینی)، حیاة محمد (هیكل)، محمد في المدينة (وات)، فروغ ابدیت (سبحانی)، تاریخ پیامبر اسلام (آیتی)، تاریخ صدر اسلام (زرگری نژاد)، تاریخ تحلیلی اسلام (شهیدی)، تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام (حسنی) و تاریخ الاسلام (ابراهیم حسن) کمترین اشاره را به موضوع روابط با یهود دارند یا چیزی جز نقل قول منابع نخستین نیاورده‌اند؛ مگر این‌که برخی درباره کشتار بنی قریظه تحلیلی دارند که نظر آنان نقد خواهد شد. ولی دو کتاب الصحیح من سیره النبی الأعظم نوشته جعفر مرتضی و سیره رسول خدا (تاریخ سیاسی اسلام ج ۱) رسول جعفریان اشاره بیشتری به مباحث یهود کرده‌اند که نظریات آنان در این کتاب منعکس شده است.

ب) تحقیقات خاص: درباره جنگ‌های بنی قینقاع، بنی نضیر، بنی قریظه و خیبر کتابی به عربی نوشته شده و مؤلف آن ابوتراب ظاهری، تنها روایات گوناگون مربوط به این رویدادها را جمع‌آوری کرده است ولی این کتاب به سریه‌ها نپرداخته و زمان رخدادها را بررسی نکرده و مهم‌تر از همه این‌که تحلیلی نیست. نویسنده دیگری به نام «باشمیل» در دو کتاب غزوة بنی قریظه و غزوة خیبر تفصیلی از حوادث این دو جنگ را فراهم کرده ولی او هم از آمار بنی قریظه، زمان جنگ‌ها و صلح خیبر تحلیلی ارائه نمی‌کند ضمن این‌که برخی مطالب این دو کتاب قابل نقد است.

در این میان کتاب محمد و الیهود نوشته برکات احمد نگاه تازه‌تری به روابط پیامبر و یهود مدینه دارد ولی او هم در نقد گزارش‌های نبرد بنی قریظه زیاده‌روی کرده و گاه تحلیل‌های نادرستی ارائه می‌کند. مقاله «غزوة بنی قریظه» سید علی میرشریفی هم به این جنگ اختصاص دارد و نظریه مخالفان کشتار بنی قریظه را نقد می‌کند ولی ایشان هم آمار کشتگان را همانند مشهور می‌داند. در موضوع پیمان‌نامه‌ها دو کتاب مکاتیب الرسول و مجموعة الوثائق السياسية منابع و تحقیقات خوبی به شمار می‌روند. اکیرا گوتر، محقق ژاپنی نیز مقاله‌ای با عنوان «قانون‌نامه مدینه» نوشته و به خوبی درباره این موضوع بحث کرده است. البته این تحقیقات درباره پیمان پیامبر با سه

گروه یهودی معروف مدینه کافی نیستند. پایان نامه «پیامبر و یهود مدینه»^۱ نیز روابط مسلمانان و یهود را از زاویه‌ای دیگر بررسی می‌کند. با این‌که سر فصل برخی مطالب آن با آنچه در این نوشتار می‌آید مشترک است ولی در آن رساله سریه‌ها، صلح با اهل خیبر، زمان جنگ‌ها و جنجال بنی قریظه بررسی نشده است. دربارهٔ پیمان یهودیان هم آنچه آمده مربوط به پیمان عمومی است و از روایت إعلام الوری سخن در میان نیست.

نگاهی به نوشته‌های خاور شناسان

چنان‌که می‌دانیم اظهار نظرهای مستشرقان در موضوع اسلام و سیره پیامبر اکرم، گاه منصفانه و گاه منتقدانه و مغرضانه است. آنچه در پی می‌آید نمونه‌ای از اظهارات آنان دربارهٔ برخورد آن حضرت با یهود است که این تحقیق به نوعی جوابگوی آن است.

کیستر که خود یهودی است در مقاله‌ای با عنوان «بازنگری نظریهٔ قتل عام بنی قریظه» به نقل از ویلیام مویر سیاسی می‌نویسد: «کشتار بنی قریظه عملی وحشیانه بوده و هیچ ضرورت عقلانی نداشته است».^۲ گویا مقصود وات که در کتاب خود می‌نویسد: برخی از غربی‌ها حکم سعد بن معاذ دربارهٔ بنی قریظه را وحشیانه و غیر انسانی خوانده‌اند؛^۳ همین گفتهٔ مویر است. گاهی نویسندگان مسلمان نیز چنین سخنان نسنجیده‌ای گفته و نوشته‌اند: «حکم بنی قریظه ظالمانه بود».^۴ اسرائیل ولفنسون نویسندهٔ یهودی بر این مطلب اصرار دارد که علت محاصره بنی نضیر از سوی مسلمین، نقشهٔ کشتن پیامبر نبود بلکه آن حضرت به این جهت با آنان جنگید که او را در نبرد احد یاری نکردند!^۵ وی هم چنین گفته است: ریشه اصلی رویارویی‌های

۱. دانشگاه الزهراء، کارشناسی ارشد، شهلا بختیاری.

2. M.J. Kister, *The Massacre of the Banu Qurayza, A Re - examination of a Tradition*. JSAI, 8 (1986) p. 63.

۳. محمد فی المدینه، ص ۳۲۷.

۴. ۲۳ سال رسالت، ص ۲۰۲.

۵. تاریخ اليهود فی بلاد العرب، ص ۱۶۳، ۱۷۷ و ۱۷۸.

مسلمانان با یهود، تحمیل عقیده بر آنان بود و یهود هم نپذیرفت.^۱ مارگیلیوٹ علت حمله مسلمانان به خیبر را دستیابی به غنیمت و مسلمان نبودن اهل خیبر دانسته است. او می‌گوید: محمد ﷺ همین که می‌شنید گروهی غیر مسلمانند به آنان حمله می‌کرد. این مستشرق پس از مقایسه ناجوانمردانه رسول گرامی اسلام با برخی از امپراتوران ستمگر، می‌گوید: «غلبه محمد ﷺ بر خیبر نشان می‌دهد خطر اسلام تا چه اندازه جهان را تهدید می‌کند.»^۲ سخن دو تن دیگر از این نویسندگان چنین است: «محمد ﷺ به زور متوسل شد تا عقیده خود را بر مردم بقبولاند.» و «شمشیر محمد ﷺ و قرآن بدترین دشمن تمدن و آزادی و حقیقت خواهی است!»^۳ در این میان برخی نویسندگان مسلمان به افراط گراییده و در مقام پاسخ گویی از شبهات، برخی از گزارش‌های تاریخی را به کلی انکار کرده‌اند. نویسنده‌ای درباره قتل عصماء و ابو عفک - که مستشرقان با توجه به زن بودن یکی و پیر بودن دیگری، کشتن آنان را اشکال کرده‌اند - می‌گوید: «محدثان مورد اعتماد آن را روایت نکرده‌اند!»^۴ این در حالی است که از نظر تاریخی رد این گزارش‌ها به سادگی امکان‌پذیر نیست بلکه باید دلایل قتل آنان از سوی پیامبر را بررسی کرد و با روش علمی پاسخ گفت.

۱. همان، ص ۱۶۴.

۲. ابراهیم حسن، تاریخ الاسلام، ج ۱، ص ۱۳۴.

۳. الاسلام و شبهات المستشرقین، ص ۱۵۲.

۴. السیرة النبویة و أوهام المستشرقین، ص ۱۲۷.

فصل اول:

کلیات

واژه یهود

برخی فرهنگ‌نامه‌ها و منابع اسلامی کلمه یهود را از ماده «هود» گرفته و می‌گویند: هنگامی که حضرت موسی علیه السلام هفتاد تن از بنی اسرائیل را به میقات برد و آنان به سبب خواسته‌شان درباره دیدن خداوند مورد خشم قرار گرفتند پیامبرشان گفت: «إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ»^۱ یعنی ما به سوی تو باز می‌گردیم و توبه می‌کنیم.^۲ هم‌چنین گفته‌اند نام‌گذاری این گروه به یهود به خاطر برگشت آنان از اسلام و آیین حضرت موسی علیه السلام است.^۳ ولی به نظر می‌رسد اشتقاق این واژه از ماده «هود» درست نباشد، زیرا برگشت این کلمه که ریشه‌ای عبری دارد، به واژه جامد «یهودا»^۴ است و در حقیقت اشاره به سرزمینی است که یهودیان در آن سکونت داشته‌اند. گفته می‌شود گروهی از بنی اسرائیل که در جنوب فلسطین می‌زیستند به اعتبار «یهودا» فرزند حضرت یعقوب علیه السلام به این نام

۱. اعراف (۷) آیه ۱۵۶.

۲. مجمع البحرین، ماده هود؛ مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۸۱؛ هم‌چنین نک به تفاسیر ذیل آیات ۱۵۵ و ۱۵۶ سورة اعراف.

۳. مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۵۸.

۴. گفته شده اصل این کلمه «یهودا» بوده که در عربی به دال تلفظ شده است «تاج العروس»، ج ۵، ص ۳۳۹.

خوانده شدند و سپس این نام بر همه آنان اطلاق شده است.^۱ درباره نام «یهودا» در سفر پیدایش ۳۵/۲۹ آمده است که چون همسر یعقوب علیه السلام این فرزند را باردار شد گفت: چون به دنیا آمد حمد و ستایش خدای را به جای خواهم آورد. پس او را یهودا (یعنی ستایش) نامید.

نسب یهودیان

یهودیان همچون عرب‌ها، نسب به سام بن نوح می‌رسانند یعنی از نژاد سامی‌اند.^۲ اما این‌که همه آنان از فرزندان حضرت یعقوب علیه السلام و اسباط دوازده گانه بنی اسرائیل باشند، قطعی نیست؛ حتی درباره یهودیان حجاز این تردید هست که بیشتر آنان عرب متهود (یهودی شده) بوده‌اند. یعقوبی، بنی‌نضیر و بنی‌قریظه را متهود دانسته و گفته است: «آنان شاخه‌ای از جذام بودند که آیین یهود را اختیار کرده بودند.»^۳ اما ابوالفرج اصفهانی قبایل زیادی از یهودیان را نام برده و از آنان به «بنی اسرائیل» تعبیر کرده است.^۴ از گزارش‌های تاریخی استفاده می‌شود که از میان گروه‌های یهودی، دو قبیله بنی‌نضیر و بنی‌قریظه از اهمیت بیشتری برخوردار بوده‌اند، چون نسب آنان به کاهن بن هارون علیه السلام می‌رسید و به همین جهت به آنان «کاهنان» می‌گفتند.^۵ در این کتاب از سه قبیله بنی‌نضیر، بنی‌قریظه و بنی‌قینقاع با عنوان یهودیان اصیل یا اسرائیلی تعبیر می‌شود و عرب‌های یهودی شده مدینه را «یهود انصار» خواهیم گفت، چون در میان قبایل انصار مدینه زندگی می‌کردند.

هجرت یهود به جزیره العرب

درباره پیشینه و علت کوچ یهودیان به مناطقی از جزیره العرب نظرات گوناگونی

۱. موسوعة اليهود، ج ۲، ص ۲۰۹؛ آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۹۰.

۲. تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۳۵۴.

۳. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۶۷ و ۳۷۰.

۴. الأغانی، ج ۲۲، ص ۳۴۴.

۵. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۰۲؛ الأغانی، ج ۲۲، ص ۳۴۳؛ المنصل، ج ۶، ص ۵۲۲.

وجود دارد. ابوالفرج اصفهانی که صفحاتی از کتاب الأغانی خود را به یهودیان و اشعار آنان اختصاص داده، معتقد است حضور یهود در حجاز به دوران حضرت موسی علیه السلام مربوط است. وی تفصیل این مطلب را این گونه آورده است که: «ساکنان اولیه حجاز گروهی به نام عمالیق بودند که به مردم ستم می کردند. موسی علیه السلام لشکری از بنی اسرائیل را به جنگ آنان فرستاد و فرمود کسی از آنان را زنده نگذارد. لشکر بنی اسرائیل به حجاز آمده با کشتن همه آنان به پیروزی رسیدند. در این میان تنها فرزند حاکم را به جهت زیبایی اش نکشتند و با خود بردند. چون به شام بازگشتند، موسی علیه السلام وفات کرده بود و بنی اسرائیل به این لشکریان اعتراض کردند که چرا یک نفر را زنده آورده و از فرمان سرپیچی کرده‌اید. لذا از ورود آنان به وطنشان جلوگیری کردند. لشکریان که چنین دیدند گفتند به حجاز برمی گردیم و در محل گروهی که با ایشان جنگیدیم سکونت می کنیم. پس به اطراف یثرب آمدند و در آن جا مسکن گزیدند. آن گاه که رومیان بر شام غلبه کرده، بنی اسرائیل را قلع و قمع کردند، بنی نضیر و بنی قریظه و بنی بهدل از شام گریخته، نزد دوستان هم کیش خود در حجاز آمدند و در آن جا ساکن شدند.»^۱ با آن که این داستان در منابع تا حدودی شهرت یافته^۲ سهیلی آن را نپذیرفته و آن را با عمر حضرت موسی علیه السلام نامتناسب می داند.^۳ یکی از نویسندگان معاصر نیز با اشاره به این گزارش می نویسد: تاریخ ورود اولین گروه از یهودیان به حجاز آمیخته با افسانه است.^۴ البته در این گزارش مطالبی هست که می تواند تردید ایجاد کند؛ این که پیامبر خدا بر کشتن همه افراد تأکید کند یا وقتی یک نفر زنده می ماند مؤمنان بنی اسرائیل اعتراض می کنند؛ بی شباهت به افسانه نیست.

عامل دیگری که برای مهاجرت یهودیان به جزیره عربی ذکر شده، غلبه رومیان بر شام و ویرانی معبد و کشتار آنان است. این موضوع در بخش دوم گزارش ابوالفرج

۱. الأغانی، ج ۲۲، ص ۳۴۳.

۲. سفر خروج، ۱۷ / ۹؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۱۰۰؛ الأعلاق النقیبه، ص ۶۴؛ وفاه الوفا، ج ۱، ص ۱۵۹.

۳. الروض الأنف، ج ۴، ص ۲۹۰.

۴. محمد و اليهود، ص ۶۰.

آمده ولی به زمان آن اشاره نشده است. بلاذری و طبری می‌گویند وقتی بختنصر به بیت‌المقدس حمله کرد بنی اسرائیل به حجاز کوچ کردند.^۱ برخی هم زمان حمله رومیان را سال هفتاد میلادی ذکر کرده‌اند.^۲

در منابع اسلامی علت دیگری برای کوچ یهودیان ذکر شده و آن، آگاهی یهود از ظهور پیامبر آخرالزمان در این منطقه است. ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند: «یهود در کتاب‌های خود خوانده بودند که محل هجرت محمد صلی الله علیه و آله میان دو کوه عیر و احد است. پس در جست‌وجوی این دو کوه راه افتادند تا این‌که آنها را یافته در کنارش ساکن شدند.»^۳ این روایت با توجه به آیه ۸۹ سوره بقره که می‌فرماید: «یهودیان هنگام درگیری با عرب وعده پیروزی خود به همراه پیامبر موعود را می‌دادند»؛ می‌تواند دلیل قابل توجهی برای کوچ یهود به این منطقه باشد. علاوه بر این آیه، آیات زیادی از قرآن به شناخت یهود نسبت به پیامبر اشاره دارد.^۴

از آن‌جا که گزارش‌های مربوط به علت کوچ یهودیان با هم تناقض ندارد و قابل جمع است می‌توان چنین نتیجه گرفت که یهودیان در چند مرحله به جزیره العرب کوچ کرده‌اند. در این میان گروهی با آگاهی از ظهور پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله در حجاز این منطقه را انتخاب کرده و در آن ساکن شده‌اند. مناسب نبودن آب و هوای حجاز و عدم آمادگی آن برای کشاورزی و تجارت، مؤیدی بر این مطلب است که کوچ آنان اهداف مادی نداشته است. آنچه مسلم است این‌که یهودیان، پیش از اوس و خزرج در یثرب سکونت داشته و به منزله رؤسای آن به شمار می‌رفته‌اند.^۵

۱. فتوح البلدان، ص ۲۹؛ تاریخ الطبری، ج ۱، ص ۳۸۳.

۲. تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی‌اصغر حکمت، ص ۳۶۷؛ آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۱۰۲.

۳. الروضة من الکافی، ص ۳۰۹؛ مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۱۰؛ در فناء الوفاء، ج ۱، ص ۱۵۷ و ۱۶۰ نیز گزارشی در این باره آمده است.

۴. برای نمونه رک: بقره (۲) آیه ۱۴۶، انعام (۶) آیه ۲۰ و اعراف (۷) آیه ۱۵۷.

۵. الأعلام التنقیسه، ص ۱۶۱؛ وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۱۶۶؛ المفصل، ج ۶، ص ۵۱۹.

محل سکونت یهود جزیره العرب

هنگام هجرت رسول خدا به یثرب، قبایل زیادی از یهود در این شهر زندگی می‌کردند^۱ که مشهورترین آنان سه قبیله بنی‌نضیر، بنی‌قریظه و بنی‌قینقاع بودند. به نظر می‌رسد شهرت این سه قبیله به جهت رویارویی آنان با مسلمانان است؛ به خصوص که این گروه‌ها در پیمان عمومی مدینه شرکت نداشته و قرارداد مخصوصی با پیامبر امضا کرده‌اند.

این سه قبیله در یک محدودهٔ مثلثی شکل در شمال شرقی قبا زندگی می‌کردند. بنی‌قینقاع در داخل مدینه و در حد فاصل حَرّه شرقی و غربی ساکن بودند. بنی‌نضیر نزدیک‌ترین گروه به محل قبا بودند و بنی‌قریظه در بلندی‌های سنگلاخ شرقی سکونت داشتند در حالی که مرکز مدینه و مسجدالنبی در قسمت پایین بود.^۲ یعقوبی گفته است: بنی‌نضیر و بنی‌قریظه در کنار دو کوه «نضیر» و «قریظه» زندگی می‌کردند؛ از این رو نام ایشان از این دو کوه گرفته شده است.^۳ سخن این مورخ در هیچ منبع دیگری یافت نمی‌شود و در فرهنگ‌نامه‌های جغرافیایی هم نامی از این دو کوه به چشم نمی‌خورد.

ابوالفرج اصفهانی گوید: وقتی بنی‌نضیر و بنی‌قریظه و بنی‌بهدل به حجاز گریختند، ابتدا در «غابه» - در شمال یثرب - مسکن گزیدند ولی چون بیماری و باد در آن شایع بود به یثرب آمدند؛ پس بنی‌نضیر در «بطحان» و بنی‌قریظه در «مهزور» ساکن شدند.^۴

در بارهٔ دیگر قبایل یهودی مدینه مکان مستقلی در منابع ذکر نشده است و به نظر می‌رسد در کنار مسلمانان هم قبیله خود از اوس و خزرج زندگی می‌کرده‌اند. این

۱. دربارهٔ نام این قبایل ر.ک: الأغانی، ج ۲۲، ص ۳۴۴؛ المنصل، ج ۶، ص ۵۱۹ و ۵۲۲.

۲. برای تفصیل بیشتر دربارهٔ محل سکونت یهودیان ر.ک: الصحيح، ج ۸، ص ۹۵ به بعد؛ تاریخ سیاسی اسلام، ج ۱ (سیرهٔ رسول خدا)، ص ۵۰۳، ۵۴۱ و ۵۶۷.

۳. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۶۷ و ۳۷۰.

۴. الأغانی، ج ۲۲، ص ۳۴۴.

مطلب را از پیمان عمومی که قبایل مسلمان و یهود را در کنار هم ذکر کرده است، می توان استفاده کرد.

بخش دیگری از مهاجران یهود در شمال مدینه و در مناطق خیبر، فدک، وادی القری و تیماء سکونت داشتند. برتری خیبر بر همه بخش های یهودی نشین حجاز به امکانات نظامی و قلعه های استوار آن بود. یاقوت حموی گوید: «خیبر در زبان عبری به معنای قلعه است و علت این نام گذاری، اشتغال این منطقه بر هفت قلعه است که عبارتند از: ناعم، قموص، شق، نطاة، سلالم، وطیح و کتیبه.»^۱ به جهت همین موقعیت بود که بزرگان بنی نضیر پس از کوچانده شدن به وسیله پیامبر، به خیبر رفتند و در انتظار فرصت مناسبی برای انتقام جویی برآمدند. بارها از این منطقه، عرب ها و دیگر یهودیان پیرامون خیبر را برای جنگ با دولت مدینه برانگیختند و گمان حمله مسلمانان به آن را داشتند.

فدک که به جهت بخشیدن آن به حضرت زهرا علیها السلام و رد و بدل شدن آن میان خلفا و بنی هاشم، بسیار شهرت دارد؛ در نزدیکی خیبر و در شرق آن واقع شده است. وادی القری - همان گونه که از نامش پیداست - مجموعه ای از چند آبادی است که در ۳۵۰ کیلومتری مدینه قرار دارد.^۲ بر اساس گزارش حموی، این منطقه محل قبایل عاد و ثمود بوده که پس از نابودی آنان، یهود در آن ساکن شده و با تعمیر قنات ها، کشاورزی را در آن رونق داده اند.^۳ تیماء که در فاصله حدود ۴۰۰ کیلومتری مدینه قرار دارد^۴، محل قلعه معروف «ابلق» است که سموأل بن عادیا یهودی در آن سکونت داشته است.^۵

از آن جا که در این نوشتار از یهود شمال مدینه هم سخن به میان می آید عنوان کتاب

۱. معجم البلدان، ج ۲، ص ۴۶۸.

۲. المعالم الأثریه، ص ۲۲۴.

۳. معجم البلدان، ج ۴، ص ۳۸۴.

۴. المعالم الأثریه، ص ۷۴. درباره فاصله مناطق مورد نظر با مدینه در منابع کهن مطلبی یافت نشد، کتب جدید نیز فاصله ها را مختلف بیان کرده اند، ما ملاک را کتاب مذکور قرار دادیم.

۵. الأغانی، ج ۲۲، ص ۳۵۰؛ معجم البلدان، ج ۲، ص ۷۸.

پیامبر و یهود حجاز انتخاب شده تا مناطق یهودی نشین بیرون مدینه به خصوص خیبر را هم شامل شود؛ گرچه دربارهٔ محدودهٔ حجاز - که در شمال و غرب شبه جزیرهٔ عربی از شام تا یمن امتداد دارد و سرزمینی کوهستانی و بی‌آب و علف است - میان جغرافی‌دانان اختلافاتی هست لیکن در این‌که منطقه خیبر هم جزء محدودهٔ حجاز به شمار می‌آید جای تردید نیست زیرا منابع تاریخی و جغرافیای تاریخی، خیبر و پیرامون آن را جزء حجاز می‌دانند.^۱

ویژگی‌ها و باورهای یهود

۱. نژاد پرستی

در آیاتی از قرآن کریم و منابع یهود، به نژاد پرستی و ادعای برتری این قوم اشاره شده است. «قوم برگزیده» عنوانی است که در تورات و تلمود فراوان به چشم می‌خورد. به گونه‌ای که مردم جهان به دو بخش اسرائیلی و غیر اسرائیلی تقسیم شده‌اند. «اعتقاد یهودیان به این‌که قوم برگزیده‌اند مقوله‌ای اساسی در آیین یهود است و در تلمود آمده است که اسرائیل^۲ به دانهٔ زیتون شباهت دارد چون زیتون امکان آمیختن با دیگر مواد را ندارد.»^۳ در سفر تثنیه ۶/۷ آمده است: شما قوم مقدسی هستید که خداوند از میان دیگر ملت‌های روی زمین شما را انتخاب کرده است و این به جهت فزونی شما نیست بلکه تعداد شما کم است ولی این انتخاب به جهت محبت خدا به شما و سوگندی است که برای پدران‌تان یاد کرده است. در سفر تثنیه ۲/۱۴ و لایوان ۲۴/۲۰ و ۲۶ نیز شبیه این مطلب آمده است. در تلمود که کتاب احکام یهودیان به شمار می‌رود، می‌خوانیم: «ذات قدوس متبارک به ملت اسرائیل چنین فرمود: من خدای همهٔ عالم هستم لکن نامم را فقط بر شما نهاده‌ام، مرا خدای بت پرستان نمی‌خوانند بلکه به

۱. معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۵۳ و ۲۵۴؛ المسغزی، ج ۲، ص ۶۳۴، ۶۵۴، ۷۰۳ و ۷۱۱؛ فتح البلدان، ص ۲۹؛ المعالم الأثریه، ص ۹۷.

۲. در متن چنین آمده که ظاهراً همان بنی اسرائیل است.

۳. موسوعة اليهود، ج ۵، ص ۷۲.

عنوان خدای اسرائیل شناخته شده‌ام.^۱ موضوع برتری یهود بر دیگر اقوام و برگزیده بودن آن در قرآن هم اشاره شده است.^۲ اما پیداست که ملاک این برتری، دین‌داری بوده و این طور نیست که یهود برای همیشه این فضیلت را داشته باشند. البته اگر شرایطی که در کتاب مقدس و قرآن آمده است، رعایت می‌کردند هم‌چنان قوم برگزیده و برتر بودند.^۳

شگفت آن‌که در تلمود آمده است: اعتبار اسرائیلی بیش از ملائکه است و یهودی جزئی از خداست! آن‌که یهودی را بزند، گویی عزت الهی را زده است. قوم برگزیده تنها یهود است و بقیه مردم حیوانند!! غیر یهودی هر که باشد دشمن است و نباید به او رحم کرد. یهودی حق دارد در اموال دیگران تصرف نماید^۴ به همین جهت است که قرآن می‌فرماید: «اگر دیناری به آنان بدهی به تو باز نمی‌گردانند. چون معتقدند که در برابر غیر یهودی مسئولیتی ندارند».^۵

قرآن کریم می‌فرماید: «یهود و نصاری می‌گویند ما فرزندان خدا و دوستان اویم»^۶ گرچه در این آیه نام نصاری هم آمده است، لیکن در آیات دیگر قرآن تنها بر نژادپرستی یهود تکیه شده است؛ مثلاً در سوره جمعه روی سخن تنها با یهودیان است و در جواب این‌که گفته‌اند «تنها ما دوستان خداییم» می‌فرماید: «اگر راست می‌گویید آرزوی مرگ کنید».^۷ هم‌چنین در آیه ۹۴ سوره بقره خطاب به یهود آمده است: «اگر بهشت را مخصوص خود می‌دانید آرزوی مرگ کنید»^۸ گویا این مطلب

۱. گنجینه‌ای از تلمود، ص ۷۹.

۲. دخان (۴۴) آیه ۳۲؛ بقره (۲) آیه ۴۷ و ۱۲۲؛ جائیه (۴۵) آیه ۱۶؛ اعراف (۷) آیه ۱۴۰.

۳. درباره این شرایط رک: بقره (۲) آیه ۴۰ و ۸۰؛ سفر خروج، ۳/۱۹ و سفر ملوک، ۶/۹.

۴. نک به دو کتاب الکتز المرصود فی قواعد التلمود (ترجمه یوسف حنا نصرالله، بی‌نا، بیروت، ۱۹۶۸م) و شرح آن الکتز المرصود فی فضاخ التلمود (محمد عبدالله الشرفاوی، مکتبه الوعي الاسلامی، بی‌جا، بی‌تا). هم‌چنین رک: الصحیح، ج ۶، ص ۲۴، البته منابع استاد جعفر مرتضی در دسترس نیست.

۵. قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ «آل عمران (۳) آیه ۷۵».

۶. وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبُّنَا. «مانده (۵) آیه ۱۸؛ سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۵۶۳».

۷. قُلْ يَتَّخِذُ الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَنْصُرُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ حَتَّى يَخْلُصُوا مِنْ يَدَيْهِمْ فَسَخَّرْنَا الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ لَكُمْ. «جمعه (۶۲) آیه ۴۶».

۸. قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَتُّوا أَلْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.

جواب گفته یهودیان است که «آتش جهنم جز چند روز به ما نخواهد رسید»^۱ این که بنی اسرائیل تنها خود را دوستان خدا و بدون هیچ قید و شرطی مستحق بهشت می‌داند، ناشی از نژادپرستی آنان است؛ ضمن این که رفتار این قوم نشان آن است که برتری طلبی هیچ قومی به اندازه آنان نیست، زیرا یکی از دلایل ایمان نیاوردن به پیامبر خدا را غیر اسرائیلی بودن او عنوان می‌کردند.^۲

۲. پیمان شکنی

دیگر ویژگی که یهودیان به آن شهرت یافته‌اند شکستن پیمان هاست که در طول تاریخ بارها از این گروه سرزده و قرآن و منابع اسلامی درباره آن فراوان سخن گفته‌اند. در آیه صدم سوره بقره می‌خوانیم: «هر بار جهودان پیمانی بستند گروهی از آنان آن را نقض کردند.»^۳ و در آیه ۸۳ همین سوره از پیمان بنی اسرائیل با خدا سخن گفته، می‌فرماید: «از این پیمان روی گردان شدید، مگر عده کمی از شما.»^۴ در آیه ۵۶ سوره انفال نیز آمده است: «بدترین موجودات آناند که هر بار با ایشان قراردادی امضا کردی آن را نقض کردند و از پیمان شکنی پرهیزی ندارند.»^۵ با آن که در آیه نامی از یهود نیامده و در ردیف آیات مربوط به یهود هم نیست بلکه به «الَّذِينَ كَفَرُوا» تصریح شده است؛ مفسران می‌گویند مراد از آن یهود است که با رسول خدا پیمان می‌بستند و هر بار آن را به هم می‌زدند.^۶ در برخی منابع آمده است: «وقتی اوس و خزرج به یثرب آمدند، با یهودیان ساکن در آن پیمان بستند. اما پس از آن که این دو قبیله موقعیتی پیدا کردند یهودیان از ترس غلبه آنها، پیمان خویش را زیر پا نهادند.»^۷

رواج این خصالت در میان آنان سبب شد یهودیان ضرب‌المثلی برای پیمان شکنی

۱. قَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً (بقره، آیه ۸۰)؛ در آیه ۲۴ آل عمران «أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ» آمده است.

۲. المغازی، ج ۱، ص ۳۶۵.

۳. أَوْ كَلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ.

۴. وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ... ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ.

۵. إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ عَاهَدتُّ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ.

۶. مجمع البیان، ج ۲، ص ۸۴۹ به نقل از مجاهد؛ المیزان، ج ۹، ص ۱۱۳؛ تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۲۱۶ و ۲۱۷.

۷. الأعلام النقیسه، ص ۶۷؛ وفاه الوفاء، ج ۱، ص ۱۷۸ و ۱۸۲.

شوند. هنگامی که حَسَنین رضی الله عنهم، مروان بن حکم را در جنگ جمل شفاعت کرده، نزد امیر مؤمنان رضی الله عنه آوردند تا با آن حضرت بیعت کند فرمود: «مگر او پس از کشته شدن عثمان با من بیعت نکرد؟» سپس ادامه داد: «نیازی به بیعت او ندارم، دست او همچون دست یهودی است که اگر از رو به رو بیعت کند از پشت سر خیانت خواهد کرد.»^۱ این سخن امام دلیلی است بر این که بارزترین ویژگی یهود، پیمان شکنی است. از این رو ابن ابی الحدید در شرح این جمله می گوید: «یهود، به خیانت و پیمان شکنی معروف است.»^۲

علامه جعفر مرتضی درباره «عدم التزام یهود به قراردادهای خود» می نویسد: «این مطلب درباره گروهی که همه امور را با معیارهای مادی و سود و زیان دنیوی می سنجد طبیعی است؛ چون این افراد التزامی به درستی و راستی - که یک ارزش انسانی و اخلاقی است - ندارند بلکه تا جایی که منفعت یا دفع ضرری را برای آنان در پی داشته باشد به آن پای بندند و در غیر این صورت دلیلی برای پای بندی به پیمان خود نمی بینند... البته چنین افرادی به خاطر آن که از مرگ در هراسند نباید با نقض پیمان، موجبات نابودی خویش را فراهم کنند لیکن از آن جا که یهودیان خطر مسلمین را بیش از پی آمدهای پیمان شکنی می دانستند مکرر به این کار دست می زدند و پی آمدهای آن را تا این اندازه نمی دانستند بلکه تصورشان بر این بود که مسلمانان عکس العمل جدی نخواهند داشت و چنانچه داشته باشند منافقان و مشرکان به یاری آنان خواهند شتافت.»^۳ در ادامه فصل های این کتاب - که بیشترین تکیه آن بر همین ویژگی یهودیان است - از عهد شکنی آنان به تفصیل سخن خواهیم گفت.

۳. بهانه جویی

آن گونه که از برخی آیات قرآن استفاده می شود، قوم بنی اسرائیل بیش از دیگر اقوام، از پیامبران خود و پیامبر اسلام سؤال های بی جا و خواسته های نامعقول

۱. إِنْهَا كُفُّ يَهُودِيَّةً، لَوْ بَاتَعَنِي بِكُمُ لَقَدَّرَ بِسَبِيهِ «نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبة ۷۳».

۲. شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۱۴۷.

۳. الصحيح، ج ۸، ص ۷۰ و ۷۲.

داشته‌اند. در آیه ۱۵۳ سوره نساء آمده است که این قوم از حضرت موسی علیه السلام خواستند خدا را به آنان نشان دهد.^۱ آیه دیگری در جواب کسانی که برای اسلام آوردن، بهانه می‌گرفتند می‌فرماید: «آیا همچون قوم موسی علیه السلام که از او سؤال‌هایی داشتند از پیامبر خود پرسش می‌کنید؟»^۲ داستان گاو بنی اسرائیل و بهانه‌جویی‌های این قوم برای کشتن آن شهرت فراوان دارد.^۳ در قرآن کریم و کتاب مقدس به خواسته‌های بنی اسرائیل درباره تنوع خوراکی‌ها اشاره شده است.^۴ هم‌چنین درخواست آنان درباره ساختن معبودی که جسم باشد در قرآن و کتاب مقدس آمده است.^۵

در زمان پیامبر اسلام نیز این موضوع بارها اتفاق افتاد که یهودیان با سؤال‌های خود موجبات سرزنش حق تعالی را فراهم کردند. ابن اسحاق نام شماری از بزرگان یهود را آورده است که از پیامبر خواستند کتابی از آسمان بر ایشان نازل شود.^۶ مفسران نیز در تفسیر «يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تَنْزِلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ»^۷ مصداق اهل کتاب را جهودان دانسته‌اند که به پیامبر گفتند: اگر راست می‌گویی باید کتاب آسمانی تو همچون تورات یک‌جا نازل شود.^۸ نمونه دیگر این که برخی از یهودیان نزد پیامبر اکرم آمده، از او خواستند معجزه‌ای بیاورد که به آتش بسوزد. خدای متعال در آیه ۱۸۴ سوره آل عمران پرده از بهانه‌گیری آنان برداشته، می‌فرماید: «اگر راست می‌گویید چرا پیامبرانی که این معجزه را برایتان آوردند کشتید؟»^۹ بهانه‌جویی دیگر یهودیان این بود که گفتند: چون جبرئیل حامل وحی است و ما با او مخالفیم، به تو ایمان نمی‌آوریم و

۱. يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تَنْزِلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا آلَٰهَ جَهَنَّمَ. در

آیه‌های ۵۵ و ۱۱۸ سوره بقره شبیه این خواسته از سوی یهود مطرح شده است.

۲. أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سَأَلَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ. «بقره (۲) آیه ۱۰۸».

۳. ر.ک: بقره (۲) آیه ۶۶ به بعد.

۴. بقره (۲) آیه ۶۱؛ سفر خروج ۲/۱۶.

۵. اعراف (۷) آیه ۱۳۸؛ سفر خروج ۱۳۲.

۶. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۵۱۳ و ۵۷۱.

۷. نساء (۴) آیه ۱۵۳.

۸. مجمع البیان، ج ۲، ص ۲۰۵.

۹. الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ آلَٰهَ عِٰهْدِ بَيْنِنَا لَأَوْلَاؤُنَا لِرُسُلٍ حَتَّىٰ يَأْتِينَا بَقْرَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّن قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالذِّكْرِ فَلَمَّا قَتَلْتُمُوهُمْ إِنَّ كُنتُمْ صَادِقِينَ.

اگر میکائیل فرشته وحی بود ایمان می آوردیم.^۱
دیگر ویژگی‌ها و باورهای یهود که به خصوص در قرآن به آن اشاره شده به طور
اجمال عبارتند از:

- آزمندی فراوان به زندگی دنیا؛^۲
- حسادت؛^۳
- رباخواری؛^۴
- تحریف کتاب آسمانی؛^۵
- انکار وحی؛^۶
- اعتقاد به فقیر بودن خداوند و بی‌نیازی خود؛^۷
- اعتقاد به بسته بودن دست خداوند کنایه از عدم بخشش؛^۸
- نسبت دادن فرزندی عزیز به خدا؛^۹
- اتهام فحشا به حضرت مریم علیها السلام؛^{۱۰}
- اتهام سحر به حضرت سلیمان علیه السلام.^{۱۱}

۱. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۵۴۳؛ مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۲۵؛ دیگر کتب تفسیر ذیل آیه ۹۷ سوره بقره.
۲. وَلَتَجِدُنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاتِهِ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُرْضِيهِ مِنْ
الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ (بقره، آیه ۹۶)؛ جعفر مرتضی از این آیه، عدم اعتقاد یهود به روز جزا را استفاده کرده است
«الصحیح، ج ۶، ص ۲۵».
۳. أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ. «نساء (۴) آیه ۵۴»؛ ر.ک: بقره (۲) آیه ۱۰۹؛ سیره ابن هشام،
ج ۱، ص ۵۴۸.
۴. وَأَخَذِهِمُ الرِّبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبِطْلِ «نساء (۴) آیه ۱۶۱».
۵. فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكَيْبَاتِ بِأَيْدِيهِمْ لَمَّا يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ
وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْتُمُونَ (بقره، آیه ۷۹)؛ هم‌چنین ر.ک: ماده «حرف» در فرهنگ‌نامه‌های قرآنی.
۶. قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْنَا بَشِيرًا مِنْ شَيْءٍ «انعام (۶) آیه ۹۱».
۷. قَالُوا إِنْ أَلَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ «آل عمران (۳) آیه ۱۸۱».
۸. وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلَعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاؤُا مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ (مائده، آیه ۶۴).
در باره این آیه تفسیر دیگری هم شده است.
۹. وَقَالَتِ الْيَهُودُ عَزِيزُ ابْنِ اللَّهِ (توبه (۹) آیه ۳۰).
۱۰. وَيَكْفُرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَيْنَا مَرَاتِمٌ بَهْتِنَا عَظِيمًا «نساء (۴) آیه ۱۵۶».
۱۱. ر.ک: تفسیر آیه ۱۰۲ سوره بقره.

وضعیت یهود پیش از هجرت پیامبر اسلام

پیش از آمدن قبایل جنوبی (اوس و خزرج) به یثرب، یهودیان حاکمیت این شهر را در دست داشتند.^۱ اما پس از آن به تدریج از موقعیت آنان کاسته شد. از آیه ۸۹ سوره بقره استفاده می شود که یهودیان از سوی اوس و خزرج مورد ستم واقع می شدند؛ از این رو به آنان می گفتند: وقتی پیامبر ظهور کند به کمک او بر شما پیروز خواهیم شد.^۲ امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه فرموده است: «وقتی اوس و خزرج فزونی یافتند به اموال یهود تعرض می کردند. پس یهودیان گفتند وقتی محمد صلی الله علیه و آله مبعوث شود شما را بیرون خواهیم کرد.»^۳

بر اساس گزارش ابن اسحاق، پیش از هجرت مسلمانان به یثرب، بنی نضیر و بنی قریظه و دیگر گروه‌هایی که مرتبط و منتسب به این دو قبیله بودند،^۴ با اوسیان پیمان دوستی داشتند و بنی قینقاع و دوستانشان با خزرج هم پیمان بودند. وقتی نزاعی رخ می داد هر قبیله یهودی به یاری هم پیمان مشرک خود بر می خاست و در برابر هم کیش خود قرار می گرفت و گاه خون او را می ریخت. پس از جنگ نیز در کنار هم جمع شده، با دادن فدیة، اسرای خود را آزاد می کردند.^۵ در قرآن کریم به این موضوع اشاره شده و یهودیان به خاطر کمک به مشرکان در برابر دوستان موحد خود سرزنش شده‌اند.^۶ به جهت همین پیمان‌های جاهلی که آنان با اوس و خزرج داشتند، هنگام محاصره از سوی مسلمانان، انتظار یاری آن دو قبیله را داشتند ولی هم پیمانان قدیمی یهود که اکنون انصار پیامبر به شمار می رفتند، در جواب آنان می گفتند: «دیگر آن

۱. المفصل، ج ۶، ص ۵۱۹.

۲. وَكَانُوا مِنْ قَبْلِ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ.

۳. الروضة من الكافي، ص ۳۰۹؛ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۹.

۴. در عبارت ابن اسحاق آمده است «بنو قینقاع و لفهم... نضیر و قریظه و لفهم» و لفهم یعنی «من عد فهم». پیداست دیگر گروه‌های یهودی که گاه در منابع از آنان نام برده می شود اهمیت چندانی نداشته و وابسته به این سه قبیله بوده‌اند و به همین جهت این سه قبیله شهرت یافته و در تاریخ اسلام حوادثی را به وجود آورده‌اند.

۵. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۵۴۰.

۶. بقره (۲) آیه ۸۵.

پیمان‌های جاهلی از بین رفته است.»^۱

آنچه درباره وضعیت یهود پیش از اسلام مهم است موقعیت فرهنگی آنان به خصوص احبار و علمای این قوم در نزد عرب جاهلی است. به گونه‌ای که آنان مرجعی برای پاسخ‌گویی پرسش‌های دینی مشرکان به شمار می‌رفتند. ابن خلدون می‌نویسد: عرب، پرسش‌های مربوط به هستی و اسرار خلقت و ابتدای آن را از اهل کتاب می‌پرسید، در حالی که خود یهود در آن زمان بادیه‌نشین بود و غیر از آنچه عوام اهل کتاب می‌دانند، چیز دیگری نمی‌دانست.^۲

پس از بعثت پیامبر اسلام، مشرکان قریش، گروهی را به یثرب فرستادند و به آنان گفتند از علمای یهود درباره محمد ﷺ پرسش کنید که آنان اهل کتاب اول هستند و علوم انبیا نزد آنان است. پس فرستادگان قریش نزد علمای یهود یثرب آمده با توصیف پیامبر و برخی گفته‌هایش، درباره درستی ادعای آن حضرت پرسیدند. یهودیان سؤال‌هایی را به مشرکان آموختند که از پیامبر پرسند تا درستی یا نادرستی ادعای او را روشن کند.^۳ نکته‌ای که جالب است این‌که فرستادگان قریش پس از بازگشت از یثرب به مشرکان گفتند: «قَدْ جِئْنَاكُمْ بِفَصْلِ مَا بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ مُحَمَّدٍ ﷺ.»^۴ از این تعبیر می‌توان به اهمیت یهود در نظر قریش و مشرکان مکه پی برد که می‌گویند حرف آخر را از جانب یثربیان آورده‌ایم.

این سلطه فرهنگی حتی پس از هجرت بر جای ماند و آنگاه که سران یهود برای دعوت قریش به جنگ احزاب به مکه رفتند مشرکان گفتند: «ای گروه یهود شما اهل کتاب اول و آگاه به اختلاف میان ما و محمد ﷺ هستید، آیا دین ما برتر است یا دین او؟ یهودیان گفتند بلکه دین شما بهتر از دین اوست و شما به حق سزاوارترید.»^۵ ابن اسحاق گوید این سخن مشرکان را خوشحال کرد و آنان را برای

۱. المغازی، ج ۱، ص ۱۷۹ و ۳۷۵.

۲. تاریخ ابن خلدون، ج ۱، ص ۵۵۵.

۳. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۰۰.

۴. یعنی حرف آخر را برای شما آورده‌ایم.

۵. در آیه ۵۱ سوره نساء به این موضوع اشاره شده است.

جنگ با رسول خدا برانگیخت.^۱

با این همه آگاهی و هشدار آنان در موضوع بعثت خاتم پیامبران در منطقه حجاز که باعث شد با بعثت رسول خدا بسیاری از مردم به اسلام روی آورند، خود یهودیان از گفته‌های خویش روی گردان شدند.

شخصیت‌های یهود

در منابع تاریخ اسلام به نام چند نفر از احبار و سران یهود، بیش از دیگران برخورد می‌کنیم. این افراد عبارتند از: کعب بن اشرف، ابورافع (سلام^۲ بن ابی حقیق) و دیگر خاندان ابو حقیق از جمله کنانه، کعب بن اسد، حی بن اخطب و خاندان او، مخیریق، سلام^۳ بن مشکم، عبدالله بن سلام^۴، محمد بن کعب قرظی و کعب الاحبار.

کعب بن اشرف که از شاعران بنی‌نضیر بود به جهت تبلیغات و سب‌های علیه اسلام و اقدامات مکرر بر ضد مسلمانان و شخص پیامبر، به دست یاران آن حضرت کشته شد. ابورافع نیز که در تحریک احزاب علیه دولت مدینه نقش مهمی داشت به سرنوشت او دچار شد. کنانه بن ربیع بن ابی حقیق که نام او گاه کنانه بن ابی حقیق گفته می‌شود، از بزرگان خیبر و «صاحب کنز»^۵ آنان بود. وی نیز در نبرد خیبر کشته شد. پیش از این، نام او را در میان تحریک کنندگان احزاب علیه مدینه می‌بینیم.

حیی بن اخطب نماینده بنی‌نضیر برای امضای قرارداد یهود با پیامبر و از دشمنان سر سخت اسلام بود. وی که بزرگ این قبیله به شمار می‌آمد پس از نقض پیمان و

۱. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۱۵.

۲، ۳ و ۴. در منابع، نام این یهودیان به تشدید ضبط شده است و اگر مورخان هم به آن توجه نداشته‌اند محققین کتاب‌ها بر آن تأکید ورزیده‌اند. سهیلی ذیل نام عبدالله بن سلام می‌گوید: چون سلام (بدون تشدید) از اسمای الهی است در میان مسلمانان این نام را نداریم بلکه یهودیان این‌گونه (سلام بدون تشدید) نام‌گذاری می‌کنند، اما سخن سهیلی موارد نقض فراوان دارد که از جمله آن همین موارد است.

۵. کنز آل ابی حقیق گنجینه‌ای از اموال یهودیان بود که داخل پوست شتر نگهداری می‌شد و در دست بزرگان این خانواده می‌گشت. این گنجینه برای عروسی‌های مکه کرایه داده می‌شد و گاه یک ماه در دست مکیان بود «المغازی، ج ۲، ص ۶۷۱».

بیرون رانده شدن از مدینه، به خیب رفت و هنگام نبرد احزاب با پافشاری زیاد، کعب بن اسد - بزرگ بنی قریظه و طرف قرارداد با رسول خدا - را وادار کرد پیمان خود را زیر پا نهد و با دیگر مخالفان پیامبر همراه شود. سرانجام این دو نفر در جریان بنی قریظه کشته شدند.^۱

مخیریق تنها یهودی است که اسلام آورد و ثابت قدم ماند. او یکی از بزرگان بنی قینقاع و عالم آنان به شمار می آمد که نماینده سومین گروه یهودی در پیمان با پیامبر بود.^۲ هنگامی که رسول گرامی اسلام برای نبرد احد از مدینه بیرون رفت مخیریق به قوم خود گفت: می دانید که او پیامبر خداست و باید او را یاری کنیم. یهودیان گفتند امروز شنبه است و از همراهی او سرباز زدند، مخیریق سلاح برگرفت و به احد آمد و همراه مسلمانان جنگید تا به شهادت رسید. پیامبر فرموده است: مخیریق بهترین یهودیان بود.^۳

سلام بن مشکم با آن که از دشمنان اسلام بود بارها هم کیشان یهودی خود را از پیمان شکنی و جنگ با رسول خدا بر حذر می داشت و به رسالت آن حضرت اعتراف می کرد.^۴ به نام این یهودی در جریان غزوة سویق نیز برخورد می کنیم. ابوسفیان که پس از شکست بدر نذر کرده بود با رسول خدا بجنگد با گروهی از مشرکان مخفیانه به مدینه آمد و نزد بنی نضیر رفت. سلام بن مشکم که آن زمان بزرگ بنی نضیر و صاحب کنز آنان بود ابوسفیان را پذیرفت و اطلاعاتی از مسلمانان در اختیار او گذاشت. مشرکان قدری در اطراف مدینه آشوب کرده و بابر جای گذاشتن آرد سویق منطقه را ترک کردند. مسلمانان هنگام تعقیب آنان به این آردها که زاد و توشه

۱. درباره این پنج شخصیت یهودی به تفصیل سخن خواهیم گفت. به فهرست و اعلام این کتاب مراجعه کنید.
 ۲. طبری او را طرف قرارداد رسول خدا از سوی بنی قینقاع می داند (اعلام الودی، ج ۱، ص ۱۵۸). ابن سعد هم او را مرد ثروتمند بنی قینقاع شمرده است (الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۳۸۹). ابن اسحاق او را از بنی ثعلبه و برخی از قبیله بنی نضیر دانسته اند. «سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۵۱۴؛ الروض الأثرف، ج ۶، ص ۴۷ و سبل الهدی، ج ۴، ص ۲۱۲».

۳. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۵۱۸؛ المغازی، ج ۱، ص ۲۶۲

۴. المغازی، ج ۱، ص ۳۶۵، ۳۶۸ و ۳۷۳.

ابوسفیان و همراهانش بود دست یافتند و از این رو غزوه «سویق» نام گرفت.^۱ سلام بن مشکم که پس از اخراج از مدینه در خیبر زندگی می‌کرد، بعد از داستان بنی قریظه و کشته شدن حیی بن اخطب بار دیگر رهبری یهود را در دست گرفت و در نبرد خیبر هنگامی که در بستر بیماری بود کشته شد.^۲ زنی که رسول خدا را پس از نبرد خیبر مسموم کرد همسر همین سلام است که پدر و عموی خود را نیز در جنگ از دست داده بود.^۳

عبدالله^۴ بن سلام دومین یهودی است که اسلام آورد ولی بر خلاف مخیریق، سرانجام او همراهی با دستگاه اموی و مخالفت با اهل بیت پیامبر ﷺ شد. این موضوع و هم چنین آگاهی او به اسرائیلیات باعث شده است به برخی روایاتی که او نقل کرده یا گزارش‌هایی که درباره او نقل شده است، با تردید نگریسته شود.

مثلاً درباره زمان اسلام آوردن او مشهور آن است که در سال اول هجرت ایمان آورده است.^۵ ابن اسحاق به نقل از خود عبدالله گزارش کرده که هنگام ورود پیامبر به مدینه و زمانی که آن حضرت در قبا به سر می‌برده، اسلام آورده است.^۶ اما گزارش دیگری زمان اسلام آوردن او را سال هشتم دانسته است.^۷ مورخ معاصر جعفر مرتضی عاملی قول دوم را پذیرفته و گفته است: علت بی توجهی به این روایت، تشیع یکی از روایان آن است.^۸

موضوع دیگری که محل اختلاف است شأن نزول برخی آیات قرآن درباره

۱. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۴؛ المغازی، ج ۱، ص ۱۸۱.

۲. المغازی، ج ۱، ص ۵۳۰ و ج ۲، ص ۶۷۹.

۳. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۳۷ و ۶۷۹.

۴. نام او در جاهلیت «حصین» بود و همان‌گونه که رسول خدا نام بسیاری از افراد را تغییر داد نام او را نیز به عبدالله تغییر داد «سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۵۱۵؛ الاصابه، ج ۴، ص ۱۱۸».

۵. تاریخ خلیفه، ص ۱۹؛ دلائل النبوه، ج ۲، ص ۵۲۶، بیهقی در این کتاب باب مخصوصی گشوده و روایات اسلام آوردن عبدالله را آورده است.

۶. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۵۱۶.

۷. الاصابه، ج ۴، ص ۱۱۸.

۸. الصحيح، ج ۴، ص ۱۴۵.

اوست. یکی از این آیه‌ها در سوره احقاف است که می‌فرماید: «اگر قرآن از سوی خدا باشد و شما به آن کافر شوید، در حالی که شخصی از بنی اسرائیل بر آن گواهی دهد، آن‌گاه ایمان آورد و شما تکبر ورزید [چه جوابی خواهید داشت؟]»^۱ بسیاری از منابع، نزول این آیه را درباره عبدالله دانسته‌اند.^۲ ولی برخی هم گویند چون سوره احقاف مکی است و عبدالله در مدینه ایمان آورده، مراد از آیه نمی‌تواند عبدالله باشد.^۳ علامه طباطبائی بارده اشکال مکی بودن سوره و مدنی بودن آیه، «شاهد» در آیه را بر اساس روایات متعدّد، عبدالله دانسته و در عین حال این روایات را خالی از اشکال ندانسته است.^۴ آیات دیگری که گاه مصداق آن عبدالله شمرده می‌شود عبارتند از: آیه ۱۹۹ آل عمران، ۴۳ رعد و ۱۹۷ شعراء.^۵ به نظر می‌رسد از آن‌جا که تعداد اسلام آوردندگان از اهل کتاب بسیار کم هستند،^۶ راویان و مفسران، پیوسته آیاتی که به ایمان اهل کتاب اشاره دارد بر عبدالله بن سلام تطبیق کرده‌اند. البته در این سه آیه کسان دیگری نیز نام برده شده‌اند.

با این همه، شعبی گفته است: «هیچ آیه‌ای در شأن عبدالله نازل نشده است.»^۷ جالب این است که در یک گزارش، راوی این شأن نزول‌ها خود عبدالله است. عسقلانی می‌گوید: وقتی ابن سلام برای دفاع از عثمان با مردم سخن می‌گفت، اشاره کرد که

۱. قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَكَفَرْتُمْ بِهِ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ مِثْلِهِ فَأَسْمَأُ وَآسْتَكْبِرْتُمْ إِنْ أَلَّلَهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ «احقاف (۴۶) آیه ۱۰».

۲. صحیح البخاری، ج ۴، ص ۲۲۹؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۶۹؛ مجمع البیان، ج ۵، ص ۱۲۶.

۳. الدر المنثور، ج ۷، ص ۳۸۰.

۴. المیزان، ج ۱۸، ص ۱۹۹ و ۲۰۳.

۵. درباره این سه آیه به ترتیب رک: المغازی، ج ۱، ص ۳۲۹؛ مجمع البیان، ج ۳، ص ۴۶۲ و الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۶۹.

۶. ابن اسحاق تنها مخیریق و عبدالله بن سلام را نام برده است که به اسلام گرویدند (سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۵۱۶). البته گفته می‌شود افراد دیگری از یهود هم اسلام آورده‌اند (سبل الهدی، ج ۳، ص ۳۷۸) ولی به هر حال تعداد آنان کم است.

۷. الدر المنثور، ج ۷، ص ۳۸۰. جعفر مرتضی هم با مخالفت در باره تطبیق آیات قرآنی بر عبدالله و تقویت این روایت می‌نویسد: بعید نیست فضیلت سازی برای ابن سلام از سوی معاویه باشد به خصوص که مصداق آیه رعد امیر مؤمنان علیه السلام است. استدلال وی به روایتی از کتاب سلیم است که قیس بن سعد آیه را به علی علیه السلام و معاویه آن را به عبدالله تفسیر کرد «الصحيح، ج ۴، ص ۱۴۸ و ۱۵۰».

درباره من آیه «شَهِدَ شَاهِدٌ» و «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمٌ الْكِتَابِ» نازل شده است.^۱ موضوع دیگری که در باره ابن سلام قابل توجه است، روایاتی است که او را یکی از «عشره مبشره»^۲ می‌داند.^۳

علاوه بر روایات فراوانی که عبدالله بن سلام در طریق نقل آن قرار گرفته از مواردی که نام او در منابع تکرار شده، جریان محاصره عثمان است. مورخان تلاش عبدالله برای دور کردن محاصره کنندگان عثمان و باز داشتن آنان از ریختن خون خلیفه را گزارش کرده‌اند. مخاطبان هم در جواب عبدالله گفته‌اند: «ای یهودی زاده، تو را با این امور چکار؟»^۴ ابن شبه در کتاب خود بابتی درباره دفاع عبدالله از عثمان گشوده^۵ و ابن سعد نیز روایاتی از او در طرفداری عثمان نقل کرده و نوشته است: «عبدالله بن سلام در روز قتل عثمان گفت: "امروز عرب نابود شد."^۶ این یهودی تازه مسلمان از کسانی است که با امیر مؤمنان علی علیه السلام بیعت نکرد^۷ و در سال ۴۳ از دنیا رفت.^۸

عبدالله بن سلام از جمله روایانی است که فرهنگ یهود و اسرائیلیات را در میان مسلمانان رواج دادند.^۹ بیش از او کعب الاحبار و محمد بن کعب قرظی، دو راوی هستند که آثار اسرائیلی را به فرهنگ اسلامی وارد کردند. گرچه این دو نفر در زمان رسول خدا موقعیتی نداشتند ولی مناسب است به بهانه سخن از شخصیت‌های یهودی به آنان نیز اشاره کنیم.

کعب الاحبار که نامش کعب بن ماتع است اهل یمن و از قبیله حمیر است و در

۱. الاصابه، ج ۴، ص ۱۲۰.

۲. ده نفری که گفته شده پیامبر آنان را به بهشت وعده داد.

۳. صحیح البخاری، ج ۴، ص ۲۲۹؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۶۹.

۴. انساب الاشراف، ج ۶، ص ۱۹۲ و ۲۱۱؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۴۵۲.

۵. تاریخ المدینه، ج ۲، ص ۱۱۷۵.

۶. الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۵۹.

۷. مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۶۱؛ شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۹؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۴۵۲.

۸. تاریخ خلیفه، ص ۱۲۶.

۹. تاریخ ابن خلدون، ج ۱، ص ۵۵۵.

زمان خلیفه دوم اسلام آورده به مدینه آمد. او همچون صحابه و بلکه بیش از آنان در نزد خلیفه دوم مقام داشت.^۱ علاقه‌ای که عمر به استفاده از دانش اهل کتاب داشت و به همین جهت مورد خشم پیامبر قرار گرفته بود^۲ باعث شد در زمان خلافتش این اندیشه را پی بگیرد و از تازه مسلمانان اهل کتاب بهره بیشتری ببرد. از این رو کعب را به نزد خود برد و درباره موضوعات مختلف از او پرسش می‌کرد.

ابن ابی الحدید کعب را از جمله منحرفان از امیر مؤمنان علیه السلام شمرده و نوشته است آن حضرت کعب را دروغگو می‌خواند.^۳ کعب الاحبار که در سال ۳۲ در شهر حمص در گذشت^۴ «قرن‌ها مورد وثوق و اطمینان بوده و نقل‌هایش کتاب‌های تفسیری و تاریخی را پر کرده است. اما در حال حاضر و با تحقیقات نوینی که صورت گرفته، چهره کعب الاحبار در پس پرده ضخیمی از ابهام و اشکال قرار گرفته و کار تصمیم‌گیری علمای رجال و دین‌شناس اهل سنت را دشوار کرده است.»^۵ نمونه‌ای از اسرائیلیات منقول کعب را طبری در موضوع خلقت خورشید و ماه آورده است. در این گزارش، ابن عباس از گفته کعب خشمگین شده و سه مرتبه می‌گوید: «کعب دروغ گفته است» سپس اضافه می‌کند: «این مطلب از یهودیان است که کعب می‌خواهد در اسلام وارد کند.»^۶

با همه آنچه درباره انحراف عبد الله بن سلام و کعب الاحبار گفته شد؛ سید بن طاووس آن دو را از خواص اصحاب امیر مؤمنان علیه السلام دانسته است. استدلال وی به روایتی از یک کتاب ناشناخته است که در آن به مناسبت بحث از علم نحو گفته شده: هنگامی که امیر مؤمنان علیه السلام قصد رفتن به نبرد جمل را داشت عبدالله، آن حضرت را از رفتن منع کرد و چون اصحاب امام خواستند متعرض او شوند امام فرمود: «او را رها

۱. درباره ارتباط تنگاتنگ کعب الاحبار و خلیفه دوم ر.ک: تاریخ سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۸۹ به بعد.

۲. المصنف، ج ۶، ص ۱۱۲.

۳. شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۷۷؛ درباره اعتراض ابوذر به کعب هم ر.ک: همان، ج ۳، ص ۵۴.

۴. الطبقات الکبری، ج ۷، ص ۳۰۹.

۵. تاریخ سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۸۹.

۶. تاریخ الطبری، ج ۱، ص ۴۴ و ۵۱.

کنید که از ما اهل بیت است.»^۱ اما این مطلب در تاریخ طبری که قدیمی ترین منبع در این باره است، این گونه آمده است: وقتی علی علیه السلام قصد ناکثان را نمود عبدالله پیش آمد و گفت: «ای امیر مؤمنان از مدینه بیرون مرو. به خدا قسم اگر از آن بیرون شوی، هیچ گاه برنخواهی گشت و دیگر سلطه مسلمین بر آن نخواهد بود.» پس عبدالله بن سلام را ناسزا گفتند ولی امام فرمود او را رها کنید که از یاران خوب محمد صلی الله علیه و آله است، آن گاه به سوی ریزه رفت.^۲ علاوه بر این که در این گزارش، تعبیر «متأهل البیت» نیست، از جهات دیگری نیز جای گفت و گو دارد. اولاً طبری که این خبر را آورده، در گزارش دیگری گفته است عبدالله بن سلام با چند نفر دیگر از مدینه فرار کردند و با علی علیه السلام بیعت نکردند.^۳ و به نظر می رسد تا زمان مرگ، به مدینه باز نگشته باشد. ثانیاً روایت به گونه ای است که می خواهد حوادث آینده را از زبان یک یهودی زاده، پیش گویی کند: این که امیر مؤمنان علیه السلام دیگر به مدینه بر نمی گردد و این که مدینه دیگر پایتخت اسلام نخواهد شد و «سلطان مسلمین» به آن باز نخواهد گشت. ثالثاً در این روایت، مدح عبدالله بن سلام از زبان امیرالمؤمنین علیه السلام گزارش شده است. گویی راوی در صدد است عدم بیعت او با آن حضرت را به گونه ای توجیه کند و قبح آن را بردارد و حتی مهر تأیید ولی خدا را بر اعمال این شخص بزند. با این همه، حتی اگر این روایت را درست هم بدانیم، نه تنها دلیلی بر خاص بودن عبدالله نزد امام نخواهد بود که تشیع سیاسی او را هم نخواهد رساند. ابن طاووس در ادامه روایت دیگری آورده و آن را گفتار ابن سلام در باره علی علیه السلام دانسته است در حالی که در همه منابع آن سخنان مربوط به عثمان دانسته شده و پیش تر بیان آن گذشت. استدلال وی درباره دوستی کعب الأحبار با امیر مؤمنان نیز به روایتی است^۴ که از روایت فوق، سست تر است و هیچ گاه نمی تواند با گزارش های متعددی که انحراف او از مکتب اهل بیت علیهم السلام را می رساند، برابری کند.

۱. الملاحم والفتن، ص ۲۵ و ۲۶.

۲. تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۴۷۳.

۳. همان، ص ۴۵۲.

۴. الملاحم والفتن، ص ۲۶.

محمد بن کعب از باز ماندگان قبیله بنی قریظه است و گفته می‌شود پدرش در حادثه بنی قریظه حضور داشته است.^۱ وی از راویان مشهور سیره و از محدثان قابل اعتماد اهل سنت به شمار می‌رود و تأثیر زیادی در ورود فرهنگ یهود و اسرائیلیات به روایات اسلامی داشته است. محمد بن کعب در کار داستان سرایی مهارت داشت و هنگامی که در مسجد برای مردم قصه خوانی می‌کرد سقف بر سرش خراب شد و درگذشت.^۲ سال مرگ او به اختلاف ۱۰۸ یا ۱۱۷ ثبت شده است.^۳

مورخان کهن بخشی از کتاب‌های خود را به دشمنی‌ها و دورویی‌های یهود مدینه اختصاص داده، گروه زیادی از آنان را به خصوص افرادی که به دروغ اظهار اسلام می‌کردند، نام برده‌اند.^۴ بیشتر احبار و بزرگان ایشان از دشمنان سرسخت اسلام بوده، پیوسته در اندیشه توطئه بر ضد اسلام بوده‌اند؛ از این رو پیامبر اکرم دستور کشتن برخی از آنان را داده است.^۵

منافقان یهودی

یکی از گروه‌هایی که رسول خدا در مدینه^۶ با آنان رو به رو بود و مشکلات زیادی را برای مسلمانان پدید آوردند، کسانی بودند که در ظاهر اسلام آورده ولی دل در گرو آن نداشتند و حتی در صدد ضربه زدن به آن بودند. خداوند متعال در آیات زیادی از قرآن کریم، آنان را به سختی سرزنش کرده و صفاتشان را بیان فرموده است. از گزارش‌های تاریخی استفاده می‌شود که تعدادی از این افراد، پیش از اسلام آوردن ظاهری خود، یهودی بوده‌اند. ابن اسحاق در کتاب خود عنوانی گشوده و تعدادی از عالمان یهودی را که به ظاهر، اسلام آورده ولی جزء منافقان بوده‌اند نام

۱. الاصابه، ج ۶، ص ۳۴۶.

۲. الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۳۴۰.

۳. تاریخ خلیفه، ص ۲۲۵؛ الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۳۴۰.

۴. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۵۱۳ و ۵۲۷؛ انساب الأشراف، ج ۱، ص ۳۳۷.

۵. رک: به فصل پنجم (سریه‌ها).

۶. در این‌که نفاق در مدینه شکل گرفته یا در مکه نیز چنین افرادی وجود داشته‌اند میان دانشمندان اسلامی اختلاف

نظر وجود دارد رک: المیزان، ج ۱۹، ص ۵۳۰۱.

برده است. این افراد عباتند از: رفاعه بن زید بن تابوت، زید بن لصیت، عثمان و نعمان فرزندان اوفی، رافع بن حریمله، سعد بن حنیف، سلسله بن براهام و کنانه بن صوری.^۱ بلاذری نام سوید،^۲ داعس، مالک بن ابی نوفل (قولل) و لیید بن اعصم را نیز آورده است.^۳

در این میان نام زید بن لصیت (لصیب)، در منابع سیره بیشتر به چشم می خورد. مورخان گفته اند: وقتی در جنگ تبوک، شتر پیامبر گم شد، زید گفت: «محمد ﷺ گمان می کند پیامبر است و از آسمان خبر می دهد اما نمی داند مرکبش کجاست.» رسول خدا وقتی از سخن او آگاه شد فرمود: «من جز آنچه خدا به من تعلیم دهد نمی دانم. اکنون خدا به من خبر داد که شتر در فلان محل است.» مسلمانان به محلی که پیامبر تعیین کرده بود رفته، شتر را آوردند.^۴ واقدی این داستان را در دو غزوه بنی مصطلق و تبوک آورده است؛^۵ به گونه ای که تصور می شود این حادثه کاملاً مشابه، دوبار اتفاق افتاده است. ولی شکی نیست که اصل رخداد یکبار بوده اما روایان مختلفی که آن را نقل کرده اند در تعیین غزوه ای که حادثه در آن پیش آمده، اختلاف و اشتباه کرده اند.

درباره رفاعه بن زید بن تابوت که واقدی نام او را «زید بن رفاعه بن تابوت» ضبط کرده، آمده است: هنگام برگشت از غزوه مرسیع (بنی مصطلق) باد تندی وزیدن گرفت؛ به طوری که مسلمانان به وحشت افتادند. رسول خدا فرمود نترسید، علت این باد، مرگ یکی از بزرگان منافقین در مدینه است. جابر بن عبدالله گفته است وقتی به مدینه رسیدیم پیش از رفتن به خانه، پرسیدم چه کسی امروز مرده است؟ گفتند: زید بن رفاعه.^۶ با این که طبری هم این گزارش را در غزوه مرسیع آورده^۷ اما در

۱. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۵۲۷.

۲. این شخص همان سوید بن حارث است که ابن اسحاق در جای دیگر از او نام برده است «ر.ک: سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۵۶۸».

۳. انساب الأشراف، ج ۱، ص ۳۳۹ و ۳۴۰.

۴. تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۳۷۰.

۵. المغازی، ج ۱، ص ۴۲۴ و ج ۲، ص ۱۰۱۰.

۶. المغازی، ج ۱، ص ۴۲۳؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۹۲ (با کمی تفاوت).

۷. تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۶۲.

گزارش جنگ تبوک نام او را تکرار کرده است.^۱ ابن اسحاق شبیه این جمله را از رسول خدا درباره رافع بن حریمله گزارش کرده است که وقتی باد تندی وزیدن گرفت، فرمود: امروز یکی از بزرگان منافقین مُرد.^۲ اما در جاهای دیگری از سیره که نام او را برده، جزء یهودیان شمرده شده است و سخنی از اسلام آوردن و نفاق او نیست. بلاذری از رفت و آمد اهل نفاق به کنیسه یهود خبر داده و در جای دیگری گفته است مالک بن ابی نوفل عالم یهودی بود که به اسلام پناه آورده ولی اخبار رسول خدا را به یهودیان می داد.^۳

از مجموع آنچه گذشت استفاده می شود که به جهت یهودی بودن تعدادی از منافقان، رابطه خوبی میان این دو گروه در صدر اسلام وجود داشته است. تلاش عبدالله بن اُبی - بزرگ منافقان - در دو حادثه بنی قنیقاع و بنی نضیر برای نجات دوستان یهودی اش را می توان دلیل دیگری بر این مطلب گرفت. همراهان و هم فکران ابن اُبی که مورخان، نام آنان را در کنار او ذکر کرده اند، افرادی از یهودند که پیش تر نام آنان گفته شد.

موضع یهود در داستان تغییر قبله

پیامبر اسلام و اصحاب او در مکه و مدّتی پس از هجرت به مدینه، به سوی بیت المقدّس نماز می خواندند.^۴ اما یهودیان زبان به اعتراض گشوده می گفتند: شما از خود استقلال ندارید که به سوی قبله ما نماز می گزارید.^۵ یا می گفتند شما با ما مخالفت می کنید اما به سوی قبله ما نماز می خوانید.^۶ پیامبر از این موضوع ناراحت و پیوسته

۱. تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۳۶۸.

۲. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۵۲۷؛ انساب الأشراف، ج ۱، ص ۳۴۰.

۳. انساب الأشراف، ج ۱، ص ۳۲۹ و ۳۳۹.

۴. در برخی روایات آمده است پیامبر در مکه به گونه ای سمت بیت المقدّس می ایستاد که کعبه پشت سر او واقع

نشود «الکافی، ج ۳، ص ۲۸۶».

۵. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۶۳.

۶. سیل الهدی، ج ۳، ص ۲۷۰.

منتظر امر الهی بود. طبرسی از قول دیگر مفسران می‌نویسد: پیامبر دوست داشت به طرف کعبه نماز گزارد و به جبرئیل فرمود: دوست دارم خداوند مرا از قبله یهود بگرداند.^۱

سرانجام پس از حدود هفده ماه از هجرت^۲ جبرئیل نازل شد و رسول خدا را که در مسجد بنی سلمه (بنی سالم) دو رکعت از نماز ظهر را خوانده بود به سوی مسجد الحرام گردانید.

این رویداد بر یهود گران آمد و این بار اعتراض خود را به شکلی دیگر بیان کردند و آن‌گونه که قرآن پیش‌بینی کرده بود^۳ گفتند: چرا مسلمانان قبله خویش را تغییر دادند. خداوند به پیامبرش آموخت که در جواب آنان بگوید: مشرق و مغرب از آن خداست.^۴ ابن اسحاق نام بزرگانی از یهود که این سخن را به پیامبر گفتند ذکر کرده و

۱. الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۱۸۶؛ مجمع البیان، ج ۱، ص ۴۱۹. به همین جهت وقتی وحی الهی آمد در آن به پیامبر خطاب شد «تو را به سوی قبله‌ای که دوست داری می‌گردانیم» (بقره، آیه ۱۴۴).

۲. درباره تاریخ تغییر قبله همچون همه رویدادهای صدر اسلام میان مورخان اختلاف نظر وجود دارد. بیشترین گزارش‌ها حاکی از آن است که این حادثه، شانزده یا هفده ماه پس از هجرت روی داده است. خلیفه بن خیاط پنج گزارش نقل کرده که تغییر قبله را در ماه شانزدهم هجرت می‌داند. ابن اسحاق می‌گوید «قبله در ماه رجب، هفدهمین ماه ورود پیامبر به مدینه تغییر یافت» و در جای دیگر با کلمه «یقال» حادثه را در ماه شعبان گزارش کرده است. یعقوبی هم ماه شعبان را پذیرفته و آن را یک سال و پنج ماه پس از ورود پیامبر می‌داند، سپس می‌گوید برخی آن را یک سال و نیم پس از هجرت می‌دانند. در تاریخ خلیفه و مجمع البیان اقوال دیگری نقل شده که به اندازه گفته‌های بالا شهرت ندارد. به نظر می‌رسد اختلاف بر سر شانزده یا هفده ماه به چگونگی شمارش ماه‌های پس از ورود پیامبر به مدینه بر می‌گردد، یعنی برخی راویان ماه اول را محاسبه کرده‌اند و برخی شمارش خود را از ماه دوم انجام داده‌اند، این‌که ابن اسحاق ماه رجب را هفدهمین ماه و یعقوبی ماه شعبان را هفدهمین ماه ذکر کرده‌اند بهترین دلیل بر این مطلب است. در وسائل الشیعه هم روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده که زمان را هفدهمین ماه می‌داند، ولی در این روایت، تغییر قبله پیش از بدر ذکر شده که به نظر می‌رسد اشتباه از راوی باشد. یکی دو روایتی که نوزده ماه در آن ذکر شده با توجه به احتمال تصحیف در دو کلمه «سبعة و تسعة» به راحتی قابل توجیه است. اتفاقاً در باورقی وسائل الشیعه به این تصحیف اشاره شده است «تاریخ خلیفه، ص ۲۵؛ سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۵۵۰ و ۶۰۶؛ تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۶۱؛ مجمع البیان، ج ۱، ص ۴۱۳؛ وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۲۹۸ و ۳۰۳».

۳. سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّنَهُمْ عَن قِبَلِهِمُ الْأَيْ كَانُوا عَلَيْهَا قُل لِّلَّ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ بِيَدِي مَن يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ «بقره (۲) آیه ۱۴۲».

۴. همان.

گفته است: آنان از رسول خدا خواستند قبله را دوباره به بیت المقدس برگرداند تا به او ایمان آورند؛^۱ قرآن در پاسخ آنان فرموده است: «برای اهل کتاب هر برهان و نشانه‌ای که بیاوری از قبله تو پیروی نخواهند کرد و تو نیز از قبله آنها پیروی نمی‌کنی.»^۲ یعنی یهود نباید منتظر برگشت قبله به سمت اول باشد.

تغییر قبله علاوه بر این که استقلال مسلمانان در برابر یهود را تأمین کرد، زمینه‌ای برای روی آوردن اعراب به اسلام بود. چون آنان اهمیت زیادی برای کعبه قائل بودند، گرچه مسلمانان، پیش از تغییر قبله هم به کعبه اهمیت می‌دادند و در آیاتی از قرآن این اهتمام گوشزد شده بود. این رویداد اولین مرحله جدایی یهود و مسلمانان به شمار می‌آمد و طبعاً کینه این قوم را - که به برتری اسلام و پیامبر آن اعتراف داشتند - بیشتر می‌کرد.

در تاریخ اسلام کسانی از مسلمان شدگان یهود که اسرائیلیات آنان در منابع فراوان است، هم‌چنان در صدد برتری دادن بیت المقدس بر کعبه بوده‌اند. کعب الاحبار حدیثی ساخت که در آن آمده است: کعبه هر صبح‌گاه بر بیت المقدس سجده می‌کند. امام باقر علیه السلام این سخن را دروغ دانسته و فرموده است: «نزد خداوند محلی بر روی زمین محبوب‌تر از کعبه نیست.»^۳ حاکمان غاصب اموی نیز از چنین روایاتی برای پیشبرد اهداف سیاسی خود استفاده می‌کرده‌اند. چنان‌که وقتی مکه در دست عبدالله بن زبیر بود، عبد الملک برای این که مردم را از رفتن به حج باز دارد حدیثی از زهری را ترویج کرد که به پیامبر چنین نسبت داده است: «جز به سوی سه مسجد بار سفر بسته نمی‌شود: مسجد الحرام، مسجد النبی و مسجد بیت المقدس که مقامی مانند کعبه دارد.»^۴

۱. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۵۵۰.

۲. وَلَا إِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ «بقره (۲) آیه ۱۲۵».

۳. الکافی، ج ۴، ص ۲۴۰.

۴. درباره حدیث «لَا تُشَدُّ الرِّحَالُ...» ر.ک: صحیح مسلم، ج ۱، ص ۶۳۶؛ صحیح البخاری، ج ۲، ص ۵۶؛ البته در این منابع جمله «وَهُوَ يَقُومُ مَقَامَ الْكَعْبَةِ» وجود ندارد. درباره بهره‌برداری عبد الملک از این حدیث ر.ک: تاریخ سیاسی اسلام، ج ۲ (سیره خلفا)، ص ۷۴۶ به نقل از تاریخ طبری.

جادو شدن و مسمومیت پیامبر به دست یهود

در برخی منابع شیعه و اهل سنت، روایاتی درباره سحر شدن رسول خدا به دست یهود آمده است. ابن سعد که بیشترین و مفصلترین روایات را در این باره آورده، می‌نویسد: وقتی رسول خدا از حدیبیه بازگشت، رؤسای یهود که در مدینه مانده بودند و منافقانه اظهار اسلام می‌کردند نزد لیبید بن اعصم آمدند و از او که ساحری زبردست بود خواستند پیامبر را جادو کند. آنان گفتند: ما محمد ﷺ را جادو کرده‌ایم اما نتیجه نداده است. اکنون سه دینار برای تو مقرر می‌کنیم تا چنین کاری را انجام دهی. لیبید، گره‌هایی را در چند تار موز زد و در شکوفه نخلی قرار داد. آن‌گاه آن را در چاهی پنهان کرد. رسول خدا متوجه شد که چشمانش کم‌سو شده و کاری را که انجام نداده، خیال می‌کند انجام داده است. تا آن‌که خداوند او را از جریان آگاه کرد و آن حضرت، جبیر بن ایاس را فرستاد تا طلسم را از چاه بیرون آورد. در روایات دیگری، نام حضرت علی علیه السلام و عمار آمده است که مأمور بیرون آوردن سحر شده‌اند. در روایتی هم آمده است که دو نفر یادو فرشته بر بالین پیامبر حاضر شده و سخنانی با هم گفتند که حاکی از جادو شدن پیامبر به دست لیبید یهودی یا مردی از انصار بود و پس از رفتن آن دو، رسول خدا کسی را فرستاد تا در چاه مورد نظر، طلسم را برطرف کنند.^۱ اگرچه ابن سعد درباره این موضوع روایات متعددی آورده که راویان آنها هم مختلف است لیکن همه آنها یک داستان را گزارش می‌کنند که خلاصه آن بیان شد. وی به نقل از ابن عباس، نزول سوره‌های فلق و ناس را به همین مناسبت دانسته است. از این رو برخی از مفسران، ذیل سوره فلق، همین روایت‌ها را آورده و درباره این موضوع بحث کرده‌اند.

اگر سوره فلق و ناس - به خصوص اولی که به جهت کلمات «الْفُتْنَتِ فِي الْعُقَدِ» بیشتر با موضوع سحر تناسب دارد - در مکه نازل شده بود، بی تردید نزول سوره به مناسبت داستان سحر را نادرست می‌دانستیم چون همه گزارش‌ها، این واقعه را

۱. الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۵۱ - ۱۵۳.

مربوط به مدینه دانسته است. اما در مکی بودن این سوره اتفاق نظر نیست و برخی از مفسران آن را مدنی دانسته‌اند.^۱ بعضی از مفسران مانند شیخ طوسی، طبری و زمخشری هم در ذیل این دو سوره به داستان سحر اشاره‌ای نکرده‌اند. اما قطع نظر از ارتباط روایات به سوره فلق و بحث از سبب نزول، این مطلب قابل بررسی است که آیا گزارش سحر شدن رسول خدا به دست یهود درست است یا خیر؟

گروهی از علما و مفسران که غالب آنان اهل سنت هستند، این روایت‌ها را پذیرفته‌اند. اما شیعه و معتزله، تأثیر جادو بر پیامبر را غیر ممکن و این گزارش‌ها را نادرست می‌دانند. این ردّ و اثبات را باید ناشی از دیدگاه‌های کلامی دو طرف دانست. شیخ طوسی می‌گوید: «قصه گویان نادان، سحر شدن پیامبر را روایت کرده‌اند ولی این، امکان ندارد چون کسی که جادو شود عقلش را از دست می‌دهد و خدای متعال این مطلب را در کلام خود رد کرده است.» استدلال وی به آیات هشتم و نهم سوره فرقان^۲ است که خداوند از قول مشرکان می‌فرماید: «آنان پیامبر را جادو شده می‌دانند اما در این نسبت به خطا رفته‌اند.» مقصود شیخ این است که وقتی خداوند «مسحور» بودن رسول خدا را مردود می‌داند، نمی‌توان چنین گزارش‌هایی را که دلالت بر سحر شدن آن حضرت دارد، پذیرفت.^۳

فخر رازی پس از آن‌که گفته: «همه اهل نقل، این داستان را درست می‌دانند» از اشکال به روایات و استدلال به آیه فرقان این‌گونه جواب داده است: مقصود کفار از «مسحور»، دیوانه شدن به واسطه سحر است. اما این‌که به واسطه جادو، بیماری در بدن آن حضرت ایجاد شود هیچ‌کس آن را رد نمی‌کند.

خلاصه کلام رازی این است که خداوند درباره دین و عقل رسول خدا، او را مراقبت می‌کند اما این‌که ضرری به بدن او برسد بعید نیست. فخر رازی هم‌چنین به کلام معتزله در این باره اشاره کرده و گفته است: معتزله می‌گویند این روایت باطل

۱. درباره این اختلاف نظر رک: الثبیان، ج ۱۰، ص ۴۳۲ و الکشاف و مدارک التنزیل، ذیل آیه مورد نظر؛ فخر

رازی و بغوی آن را مدنی دانسته‌اند رک: التفسیر الکبیر، ج ۱۱، ص ۳۷۴؛ معالم التنزیل ذیل آیه.

۲. وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنَّا تَعْبُونَ إِلَّا رَجُلًا سُحُورًا ۖ أَنظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَلَ فَصَلُّوا فَمَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا.

۳. الثبیان، ج ۱۰، ص ۴۳۴.

است به دلیل آیه «وَأَللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ»^۱ و «لَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى»^۲ و به دلیل آن که تجویز این مطلب به نبوت ضرر می‌رساند.^۳ ابن ابی الحدید معتزلی با اشاره به داستان لبید بن اعصم و زنی از یهود که پیامبر را سحر کردند، گفته است: «گروهی از متکلمان، این مطلب را رد می‌کنند و می‌گویند پیامبر از چنین مواردی معصوم است.»^۴ اما خود درباره آن اظهار نظر نکرده است.

مراجعه به منابع مختلف، تکرار همین اشکال‌ها و پاسخ‌ها را به دست می‌دهد. علامه طبرسی سخن شیخ طوسی را تکرار کرده و علامه طباطبائی پاسخ رازی را آورده است. برخی هم خواسته‌اند از راه تضعیف روایات و برخی راویان، این گزارش‌ها را رد کنند. در عین حال اشکال اصلی به موضوع سحر شدن پیامبر به دست یهود، اشکال عقلی و کلامی است. ولی به نظر می‌رسد - همان‌گونه که علامه طباطبائی گفته است^۵ - این اشکال وقتی پذیرفته می‌شود که به واسطه سحر، ضرری به جنبه نبوت رسول خدا برسد، نه جنبه بشری و بیماری در بدن آن حضرت.

با این همه باید گفت گزارش داستان در منابع اهل سنت به همان روایاتی که ابن سعد نقل کرده، برمی‌گردد^۶ و تمامی روایات منابع شیعی به نقل طب الأئمه راجع است.^۷ در این کتاب از امام صادق علیه السلام به نقل از امیر مؤمنان علیه السلام، شبیه همان روایات آمده است. ابن شهر آشوب، مجلسی و دیگران هم از این کتاب استفاده کرده‌اند.^۸ موضوع سحر کردن یهود در موارد دیگری از منابع تاریخ اسلام نیز آمده است. مانند آنچه گفته شده مسلمانان را سحر کردند تا فرزندی از آنان متولد نشود و به همین

۱. مانده (۵) آیه ۶۷.

۲. طه (۲۰) آیه ۶۹.

۳. التفسیر الکبیر، ج ۱۱، ص ۳۶۸.

۴. شرح نهج البلاغه، ج ۱۹، ص ۳۸۱.

۵. المیزان، ج ۲۰، ص ۴۵۶.

۶. عبدالرزاق صنعانی در المصنف (ج ۱۱، ص ۱۴)، بخاری در صحیح خود (ج ۴، ص ۹۱) و مسلم در صحیح خود

(ج ۲، ص ۳۵۳) این روایات را آورده‌اند.

۷. طب الأئمه، ص ۵۵۲.

۸. مناقب، ج ۲، ص ۲۵۶؛ بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۷۰؛ ج ۳۸، ص ۳۰۳ و ج ۶۰، ص ۱۳ و....

جهت وقتی اولین مولود پس از هجرت به دنیا آمد، مسلمانان تکبیر گفتند.^۱ یا گفته شده وقتی ماه گرفت، یهودیان گفتند ماه جادو شده است.^۲

موضوع مسموم شدن رسول گرامی اسلام به دست یهود به گونه‌ای در منابع تاریخی شهرت دارد که جای هیچ تردیدی را باقی نمی‌گذارد. مورخان نوشته‌اند: زینب دختر حارث، همسر سلام بن مشکم که چند تن از بستگان او در جنگ خیبر کشته شده بودند^۳ قسمتی از اعضای یک گوسفند که پیامبر خوردن آن قسمت‌ها را دوست داشت زهر آلود کرد و نزد او آورد. آن حضرت به همراه یارانش شروع به خوردن کردند اما هنوز لقمه‌ای را فرو نداده بود که فرمود این غذا به من خبر می‌دهد که مسموم است. بشر بن براء که لقمه‌ای از آن را خورده بود به شهادت رسید. پیامبر هم هنگام رحلتش به مادر بشر فرمود این بیماری اثر لقمه‌ای است که با فرزندان در خیبر خوردیم.^۴

وقتی آن حضرت از علت این کار پرسید، زینب گفت: چون بستگانم را کشته بودی گفتم اگر پیامبر باشی از زهر خبر دار می‌شوی وگرنه از دست تو راحت خواهیم شد. در این که رسول خدا این زن یهودی را کشته یا آزاد کرده است میان مورخان اختلاف وجود دارد. سهیلی می‌گوید جمع دو دسته روایات به این است که بگوییم پیامبر ابتدا انتقام خود را نگرفت و او را آزاد کرد؛ ولی وقتی براء از دنیا رفت، این زن یهودی را قصاص کرد.^۵

۱. تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۱۱۹.

۲. تاریخ الحمیس، ج ۱، ص ۴۶۹.

۳. المغازی ج ۲، ص ۶۷۹، از عبارت واقدی استفاده می‌شود که پدر و همسر و دو عموی این زن از کشتگان خیبر بوده‌اند. یعقوبی هم گفته است او خواهر مرحب یهودی بود «تاریخ الیعقوبی، ج ۱، ص ۳۷۵».

۴. درباره داستان مسمومیت پیامبر میان مورخان اختلاف است. ابن اسحاق گوید پیامبر لقمه‌اش را فرو نبرد ولی واقدی گوید آن حضرت از آن غذا خورد. هم‌چنین این موضوع که بشر همان موقع یا پس از یک سال فوت کرد روشن نیست، ولی اصل داستان و اثر آن در وفات پیامبر - پس از سه سال - را همه تاریخ‌نویسان پذیرفته‌اند «برای آگاهی بیشتر ر.ک: سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۳۷؛ المغازی، ج ۲، ص ۶۷۷؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۸۲ و ۱۵۴؛ تاریخ الیعقوبی، ج ۱، ص ۳۷۵؛ التنبیه والاشراف، ص ۲۲۴؛ جوامع السیره، ص ۱۶۹؛ الروض الأثف، ج ۶، ص ۵۷۱».

۵. الروض الأثف، ج ۶، ص ۵۷۱.

در روایتی هم مسمومیت آن حضرت به دو تن از زنان وی نسبت داده شده است.^۱ طبری روایتی آورده است که می‌گوید ابوبکر هم به دست یهودیان مسموم شده است.^۲ این نظریه که یهودیان در مرگ خلفای نخست دست داشته‌اند، مطلبی است که در برخی کتاب‌ها و مقاله‌های معاصر به چشم می‌خورد.^۳

۱. تفسیر عیاشی ج ۱، ص ۲۰۰ ذیل آیه ۱۴۴ آل عمران؛ بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۵۱۶ و ج ۲۸، ص ۲۱.

۲. تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۶۱۱؛ الملاحم والفتن، ص ۲۶.

۳. ر.ک: به کتاب اغتيال الخليفة ابي بكر و السيدة عائشة نوشته نجاح الطائي و مقالة «اليهود وراء الأحداث الخطيرة في تاريخ الاسلام» نوشته علي العسيلي (مجلة الغدير، ش ۱۴). در این مقاله مرگ سه خلیفه نخست و شهادت امامان اول و دوم به یهود نسبت داده شده است، نویسنده معتقد است ابوبکر را حارث بن کلدیه مسموم کرد و حارث نصرانی نبوده بلکه یهودی بوده است. کعب الأحبار در ترور خلیفه دوم دست داشت، گذشته از این که ابولؤلؤ هم یهودی بود. دو نفری که عثمان را کشتند تجیبی بودند و قبیله تجیب مصر یهودی بوده‌اند. ابن ملجم قاتل علی علیه السلام هم یهودی بود و معاویه زهری که امام حسن علیه السلام را با آن مسموم کرد از رومیان یهودی گرفته بود. پیداست که استدلال‌های نویسنده بسیار جای تأمل دارد. حتی درباره مسمومیت ابوبکر که طبری هم گزارش کرده نمی‌توان به راحتی اظهار نظر کرد.

فصل دوم:

روابط صلح جویانه

گفتار یکم: پیمان‌های پیامبر با یهود مدینه

واژه پیمان یا قرارداد با واژه‌های عربی حلف، معاهده، میثاق، عقد و عهد برابر است.^۱ در زبان عربی اصطلاحات دیگری هم به معنای قرار داد به کار می‌رود که معنای دقیق برخی از آنها غیر از قرار داد و پیمان است؛ مانند: صحیفه، کتاب، هدنه، صلح، مصالحه و موادعه. صحیفه و کتاب به هر نوشته‌ای گفته می‌شود^۲ و هدنه به معنای آتش‌بس و آرامش پس از جنگ است.^۳ صلح و مصالحه به معنای کنار آمدن در موضوعی اعم از جنگ یا امور عادی است و موادعه را می‌توان متارکه معنا کرد که ریشه آن «ودع» به معنای رها کردن و واگذار کردن کاری در حال انجام است.^۴ از این رو موادعه برای صلح در جنگ هم به کار می‌رود.^۵ با این حال مناسب‌ترین معنای موادعه با مطالبی که در این گفتار می‌آید، «رها کردن آزار و اذیت»

۱. لغتنامه دهخدا، ذیل واژه پیمان.

۲. لسان العرب، ج ۷، ص ۲۹۰.

۳. همان، ج ۱۷، ص ۵۷.

۴. بدع کل واحد منهما ما هو فيه: «لسان العرب، ج ۱۵، ص ۲۵۳».

۵. تاج العروس، ج ۱۱، ص ۵۰۴.

است.^۱ زیرا بسیاری از پیمان‌های رسول خدا به‌خصوص در آغاز هجرت پیشینه جنگ نداشت بلکه مواعده پیامبر به معنای عدم تعرض به یکدیگر و یا آزار نرساندن آن گروه به مسلمانان - به خاطر اقلیتشان - بود. با این همه در منابع تاریخی و روایی، از همه این الفاظ و مشتقات آنها برای قرارداد و پیمان استفاده شده و گاه از یک پیمان با الفاظ گوناگون تعبیر شده است.^۲ در قرآن کریم نیز کلمه‌های عهد، عقد و میثاق به معنای پیمان آمده است.^۳

موضوع عهد و پیمان در جاهلیت از اهمیت خاصی برخوردار بوده و عرب جاهلی با وجود همه شرارت‌ها، به قراردادهای خود سخت پای‌بندی نشان داده، گاه بر سر آن تا پای جان ایستاده است.^۴ گرچه منشأ بیشتر پیمان‌ها تعصب قبیله‌ای و جاهلی بوده اما اصل این اهتمام و پای‌بندی قابل ستایش است. چون این موضوع به فطرت انسان برمی‌گردد که به خاطر ادامه حیات و رسیدن به سعادت مورد نظرش به‌خصوص ایجاد امنیت میان افراد جامعه و همچنین میان جامعه خود و دیگران، شرایطی را وضع کند تا هر دو طرف، به نوعی از منافع این قرارداد بهره‌مند شوند.

اسلام نیز از آن‌جا که به امور اجتماعی انسان - همچون آداب فردی او - توجه دارد، به منظور رسانیدن انسان‌ها به سعادت واقعی به موضوع عهد و پیمان اهتمام ورزیده، نقض آن را از گناهان بزرگ می‌شمارد و تنها زمانی بر هم زدن قرارداد را مجاز می‌شمرد که طرف مقابل قصد سوء استفاده و خیانت داشته باشد. آن هم به شرطی که به طرف مقابل اطلاع دهد که از این پس پیمانی میان ما وجود ندارد.^۵ همان کاری که رسول خدا نسبت به مشرکان هم‌پیمان خود در مکه انجام داد و به خاطر بی‌توجهی آنان به عهدشان، به ایشان اعلام فرمود تا چهار ماه فرصت دارند درباره وضعیت خود

۱. همان.

۲. تنها واقدی پیمان پیامبر با یهود را شش گونه بیان می‌کند: مواعده، مصالحه، عهد، عقد، حلف، کتاب «المغازی»، ج ۱، ص ۱۷۶، ۴۵۴، ۵۰۳، ۴۵۵ و ۱۷۶.

۳. رک: آیات ۱۰۰ سوره بقره، ۹۰ و ۹۲ سوره نساء و ۱ مانده.

۴. نک: الصحيح، ج ۲، ص ۲۸.

۵. وَإِنَّمَا تَخَافَنَ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةٌ فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ «انفال (۸) آیه ۵۸».

چاره‌اندیشی کنند.^۱ در غیر این صورت به هیچ رو برهم زدن پیمان صحیح نبوده و تا زمانی که دیگری بر عهد خود پای‌بند است حق پیمان‌شکنی نیست.^۲

پیمان‌های مدینه؛ ضرورت و اهداف

هنگامی که رسول خدا به یثرب قدم گذاشت هنوز گروه‌های زیادی از ساکنان این شهر اسلام را نپذیرفته بودند. از گزارش‌های تاریخی استفاده می‌شود که در آغاز هجرت، مسلمانان در اقلیت بودند^۳ و آیین محمدی ﷺ قدرت و توانایی چندانی نداشت. ابن شُبّه گوید: «هنگام ورود پیامبر به یثرب گروه‌های مختلفی در این شهر سکونت داشتند، از جمله مسلمانان، مشرکان بت‌پرست و یهودیان صاحب قلعه و سلاح ... گاه مردی مسلمان و پدرش مشرک بود ... مشرکان و یهودیان، پیامبر و یارانش را آزار می‌دادند و آن حضرت مأمور به صبر بود»^۴ در چنین شرایطی اگر رسول خدا می‌توانست با گروه‌های مختلف پیمانی امضا کند و آنان را - که ظاهراً در موضع قوی‌تر بودند - با خود همراه کند منافع بسیاری را برای مسلمانان کسب می‌کرد، جان و مال مسلمانان از دستبرد مخالفان در امان می‌ماند و آن حضرت می‌توانست با آسایش خاطر بیشتری به تبلیغ آیین خود و مقابله با دشمنان خارجی بپردازد. توجه به چنین موقعیتی، اهمیت فراوان پیمان‌های پیامبر با گروه‌های مختلف مدینه را نشان می‌دهد. در این میان پیمان با یهود ضرورت بیشتری داشت چون آنان به منزله رؤسای یثرب و دارای نفوذ فرهنگی در میان عرب‌ها بودند، از نظر نظامی نیرو و امکانات زیادی داشتند و خطر آنان کمتر از خطر قریش و مشرکان بیرون مدینه نبود.^۵

۱. توبه (۹) آیه ۱ و ۲.

۲. فَمَا اسْتَقْتَضَا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ. «توبه (۹) آیه ۷».

۳. الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۱۸۴.

۴. تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۴۵۹.

۵. سخنی که بنی قینقاع پس از نبرد بدر به رسول خدا گفتند گواه بر این مطلب است، آنان گفتند: ای محمد ﷺ گمان می‌کنی ما مثل قوم خودت هستیم که جنگجو نبودند؟ اگر ما با تو نبرد کنیم خواهی دید کسی در جنگیدن به پای ما نمی‌رسد. «سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۷؛ المغازی، ج ۱، ص ۱۷۶».

رسول خدا با دوراندیشی بالایی ضمن حفظ آداب قبیله‌ای گروه‌ها، با آنان پیمان بست و دست کم برای مدتی از توطئه‌های فردی و گروهی مخالفان اطمینان یافت. از طرفی، غیر مسلمانان نیز با توجه به جایگاه حلف و پیمان در نزد ایشان، مسلمین را همچون خانواده خود احساس کردند که باید منافع متقابل یکدیگر را حفظ نمایند.

پیمان با یهود

پیامبر اکرم پس از ورود به مدینه با گروه‌های زیادی پیمان بست. آنچه مورد نظر ماست پیمان‌هایی است که یهودیان مدینه در آن شرکت داشتند. با این‌که مورخان به مناسبت‌های مختلف به قراردادهای پیامبر با یهود اشاره کرده‌اند اما به متن آنها چندان توجهی نشده است؛ مثلاً هنگام گزارش جنگ‌های آن حضرت با سه گروه یهود گفته‌اند پیامبر با آنان پیمانی داشت که نادیده گرفتند^۱ ولی مواد آن را بیان نکرده‌اند. تنها دو مورد از این قراردادها به طور کامل ثبت شده است: یکی مربوط به همه گروه‌های مدینه است و به پیمان عمومی و مواعده یهود معروف شده و دیگری مخصوص سه قبیله بنی‌نضیر و بنی قریظه و بنی قینقاع است. در این گفتار، مواد این دو قرارداد و طرف‌های امضاکننده آن بررسی خواهد شد.

الف) پیمان عمومی

یکی از اقدام‌های رسول خدا در آغاز هجرت، انعقاد قراردادی میان مهاجران و انصار بود که در آن از یهود هم فراوان یاد شده است. با وجود اهمیت فراوانی که تاریخ‌نویسان متأخر برای این پیمان‌نامه قایلند و آن را از شاهکارهای دولت مدینه می‌دانند، مورخان اولیه چندان اهمیتی به آن نداده و به نقل آن همت نگماشته‌اند. تنها ابن هشام متن آن را از ابن اسحاق روایت کرده و ابو عبید - معاصر ابن هشام - هم در

۱. ر.ک: سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۲۱؛ المغازی، ج ۱، ص ۳۶۵ - ۳۶۸ و ۴۵۴ - ۴۵۹؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۴۴ و ۵۱؛ فتح البلدان، ص ۳۵؛ تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۷۰.

کتاب الأموال آن را آورده است.^۱ اما متأسفانه مورخان و شرح حال نویسانی همچون ابن سعد، ابن خیاط، بلاذری، یعقوبی، طبری و مسعودی اشاره‌ای به آن نکرده‌اند. گرچه روایت ابن اسحاق و ابو عبید با قدمتی که دارند برای ما ارزشمند است ولی در صورت تعدد روایات و برداشت‌های سیره‌نویسان بعدی، امکان تحلیل بیشتری در جزئیات قرارداد وجود داشت.

متن این پیمان که ابن هشام آن را قبل از داستان برادری مهاجران و انصار آورده، طولانی است. در این جا به بخش‌هایی از آن که مورد نظر است توجه می‌کنیم:

ابن اسحاق گوید: رسول خدا بین مهاجران و انصار نوشته‌ای امضا کرد و در آن با یهود پیمان بست. آنان را بر دین و اموالشان تثبیت کرد و به سود و زیان آنان شرایطی مقرر فرمود [متن پیمان چنین است]: بسم الله الرحمن الرحيم این نوشته‌ای است از محمد پیامبر بین مسلمانان قریش و یثرب و کسانی که به ایشان ملحق شوند و به همراهشان جهاد کنند. آنان ملتی واحد را تشکیل می‌دهند. مهاجران در پرداخت دیه و فدیة بر آداب پیش از اسلام باقی‌اند و به نیکی و عدالت آن را می‌دهند. بنی عوف، بنی ساعده، بنی حارث، بنی جشم، بنی نجار، بنی عمرو بن عوف، بنی نبیت و بنی اوس هم بر رسوم پیش از اسلام باقی‌اند ... هر یهودی از ما پیروی کند یاری می‌شود و با دیگر مسلمانان مساوی است، بر او ستم نمی‌شود و دشمنش یاری نمی‌شود ... یهود هنگام جنگ همراه مسلمانان هزینه جنگی را می‌پردازند. یهود بنی عوف و بندگانشان با مسلمانان در حکم یک ملتند. یهودیان دین خود را دارند و مسلمانان دین خود را، اما هر که ستم کند خود و خانواده‌اش را به هلاکت خواهد انداخت. برای یهودیان بنی نجار، بنی حارث، بنی ساعده، بنی جشم، بنی اوس، بنی ثعلبه، جفنه بنی ثعلبه و بنی شطیبه همان حقوق بنی عوف ثابت است. نزدیکان ایشان هم از این مزایا برخوردارند. کسی بدون اجازه محمد ﷺ از این مجموعه بیرون نمی‌رود. از قصاص جراحی کوچک هم گذشت نخواهد شد. هر که دیگری را ترور

۱. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۵۰۱؛ الأموال، ص ۲۹۱، متن ابن اسحاق سند ندارد ولی ابو عبید مستنداً نقل کرده است. این منابع هم روایت ابن اسحاق را آورده‌اند: الروض الأنف، ج ۴، ص ۲۸۹؛ عیون الأثر، ص ۳۲۰؛ نثر الدر، ص ۲۲۲؛ البدایة و النهایة، ج ۳، ص ۳۷۲؛ بهجة المحافل، ج ۱، ص ۱۶۷؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۶۸؛ البدء و التاريخ، ج ۴، ص ۱۷۹؛ سبل الهدی، ج ۳، ص ۳۸۲.

کند خود و خانواده‌اش را در معرض ترور قرار داده مگر این‌که به او ستم شده باشد. یهودیان و مسلمانان هزینه جنگ را به سهم خود می‌پردازند... قریش و دوستانشان پناه داده نمی‌شوند. اگر کسی به مدینه حمله کرد همه دفاع خواهند کرد. یهود اوس و موالی‌شان نیز از این حقوق برخوردارند.^۱

این قرارداد همان‌گونه که پیداست میان مهاجران و انصار و یهودیان وابسته به آنان منعقد شده است. یهودیانی که نامشان در این پیمان آمده شهرتی ندارند و در گزارش‌های تاریخی توجه چندانی به آنان نشده است. گویا این یهودیان همان کسانی‌اند که یعقوبی دربارهٔ آنان می‌گوید: «گروهی از اوس و خزرج به خاطر همسایگی با یهود، آیین یهود را برگزیدند»^۲ این گروه‌ها به جهت اوس یا خزرجی بودنشان کمترین تنش‌ها را با مسلمانان داشته‌اند^۳ و به نظر می‌رسد کم‌کم اسلام آورده و ارتباطی با یهودیان اصیل نداشته‌اند. علت معروف شدن این پیمان به مواعدهٔ یهود

۱. اقال ابن اسحاق: وَ كَتَبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَيْنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، وَادَّخَرَ فِيهِ يَهُودَ وَغَاهَدَهُمْ وَأَفْرَهُمْ عَلَى دِينِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ وَشَرَطَ لَهُمْ وَإِشْتَرَطَ عَلَيْهِمْ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا كِتَابٌ مِنْ مُحَمَّدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ مِنْ قُرَيْشٍ وَبَنِي تَيْمٍ وَمَنْ تَبِعَهُمْ فَلَجَحَ بِهِمْ وَجَاهَدَ مَعَهُمْ. إِنَّهُمْ أُمَّةٌ وَاحِدَةٌ مِنْ دُونِ النَّاسِ. الْمُهَاجِرُونَ مِنْ قُرَيْشٍ عَلَى رِبْعَتِهِمْ يَتَعَاوَلُونَ بَيْنَهُمْ وَهُمْ يَتَدُونُ عَانِيَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَالْقِسْطِ بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ. وَبَنُو عَوْفٍ... وَبَنُو سَاعِدَةَ... وَبَنُو الْحَارِثِ... وَبَنُو جُشَمٍ... وَبَنُو النَّجَّارِ... وَبَنُو عَمْرِو بْنِ عَوْفٍ... وَبَنُو النَّبِيِّتِ... وَبَنُو الْأَوْسِ عَلَى رِبْعَتِهِمْ يَتَعَاوَلُونَ مَعَاوَلِهِمُ الْأُولَى وَكُلُّ طَائِفَةٍ مِنْهُمْ تُفْدِي غَانِيَهَا بِالْمَعْرُوفِ... وَإِنَّهُ مِنْ تَبِعْنَا مِنْ يَهُودَ فَإِنَّ لَهُ النَّصْرَ وَالْأَسْوَةَ غَيْرَ مَظْلُومِينَ وَلَا مُتَنَاصِرِينَ عَلَيْهِمْ... وَإِنَّ الْيَهُودَ يُتَفَقَّحُونَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ، مَا دَامُوا مُحَارِبِينَ وَإِنَّ يَهُودَ بَنِي عَوْفٍ أُمَّةٌ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ. لِلْيَهُودِ دِينُهُمْ وَلِلْمُسْلِمِينَ دِينُهُمْ، مَوَالِيَهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَأَيْمٌ فَإِنَّهُ لَا يُوتَغُ إِلَّا نَفْسَهُ وَأَهْلَ بَيْتِهِ وَأَنَّ يَهُودَ بَنِي النَّجَّارِ مِثْلُ مَا لِيَهُودَ بَنِي عَوْفٍ وَأَنَّ يَهُودَ بَنِي الْحَارِثِ مِثْلُ مَا لِيَهُودَ بَنِي عَوْفٍ وَأَنَّ يَهُودَ بَنِي سَاعِدَةَ... وَأَنَّ يَهُودَ بَنِي جُشَمٍ... وَأَنَّ يَهُودَ بَنِي الْأَوْسِ... وَأَنَّ يَهُودَ بَنِي تَعْلَبَةَ مِثْلُ مَا لِيَهُودَ بَنِي عَوْفٍ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَأَيْمٌ فَإِنَّهُ لَا يُوتَغُ إِلَّا نَفْسَهُ وَأَهْلَ بَيْتِهِ وَأَنَّ جَفَنَةَ بَطْنٌ مِنْ تَعْلَبَةَ كَانَتْ فِيهِمْ. وَأَنَّ لِيَنِي الشُّطْبِيَّةِ مِثْلُ مَا لِيَهُودَ بَنِي عَوْفٍ وَإِنَّ الْبِرَّ دُونَ الْإِيْمِ وَأَنَّ مَوَالِي تَعْلَبَةَ كَانَتْ فِيهِمْ وَإِنَّ بَطَانَةَ يَهُودَ كَانَتْ فِيهِمْ وَأَنَّهُ لَا يُخْرَجُ مِنْهُمْ أَحَدٌ إِلَّا بِإِذْنِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَإِنَّهُ لَا يُتَحَجَّزُ عَلَى نَارِ جُرْحٍ وَأَنَّ مَنْ فَتَكَ فَيَنْفِسِهِ فَتَكَ وَأَهْلَ بَيْتِهِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَى أُمَّةٍ هَذَا وَأَنَّ عَلَى الْيَهُودِ نَفَقَتَهُمْ وَعَلَى الْمُسْلِمِينَ نَفَقَتَهُمْ وَأَنَّ بَيْنَهُمُ النَّصْرَ عَلَى مَنْ حَارَبَ أَهْلَ هَذِهِ الصَّحِيفَةِ وَأَنَّ بَيْنَهُمُ النَّصْحَ وَالنَّصِيحَةَ وَالْبِرَّ دُونَ الْإِيْمِ... وَأَنَّ الْيَهُودَ يُتَفَقَّحُونَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ مَا دَامُوا مُحَارِبِينَ... وَأَنَّهُ لَا تُجَاوُزُ قُرَيْشٌ وَلَا مَنْ نَصَرَهَا وَأَنَّ بَيْنَهُمُ النَّصْرَ عَلَى مَنْ دَهَمَ يَتَرَبَّ... وَأَنَّ يَهُودَ الْأَوْسِ مَوَالِيَهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ عَلَى مِثْلِ مَا لِأَهْلِ هَذِهِ الصَّحِيفَةِ...».

۲. تاریخ المعقوبی، ج ۱، ص ۳۱۰.

۳. ابن اسحاق و بلاذری آن‌جا که نام دشمنان یهودی پیامبر را از میان قبایل یهودی ذکر می‌کنند کمترین اشاره را به این گروه‌ها دارند «سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۵۱۶؛ انساب الأشراف، ج ۱، ص ۳۴۰».

هم، شرکت این گروه از متهودین (یهودی شدگان) در آن است. اما نام گذاری این قرارداد به مواعده یهود چندان درست نیست چون طرف‌های اصلی آن مهاجران مکه و انصار مسلمان مدینه هستند. در ابتدای متن و در گزارش منابع دیگر نیز تنها همین گروه به عنوان طرف قرارداد مطرح هستند و هیچ اشاره‌ای به یهود نشده است.^۱ به همین دلیل برخی محققان بر این باورند که این پیمان مجموعه‌ای از چند قرارداد است که ابن اسحاق و دیگران آن را در کنار هم و به عنوان یک پیمان‌نامه آورده‌اند.^۲ تکرار برخی مواد متن نیز چنین مطلبی را تأیید می‌کند.

به هر حال عنوان «مواعده یهود» و شرکت گروه‌های یهودی انصار در این پیمان‌نامه، بسیاری را به اشتباه انداخته و گمان کرده‌اند سه قبیله معروف یهود نیز در این قرارداد شرکت داشته‌اند. علت چنین تصویری این است که اولاً برخی مورخان هنگام نقل این قرارداد از آن سه قبیله نام برده‌اند.^۳ ثانیاً همه مورخان هنگام بیان جنگ‌های پیامبر با این سه گروه یهودی، گفته‌اند: «آنان هنگام ورود رسول خدا به مدینه با او پیمان بسته بودند» و چون متن دیگری غیر از این پیمان به مواعده یهود شهرت ندارد بلافاصله تصور می‌شود مراد از پیمان با سه گروه یهود، همین پیمان عمومی است. لیکن این مطلب درست نیست و این سه گروه در این قرارداد دخالتی ندارند بلکه آنان پیمانی مخصوص دارند که بعداً از آن سخن خواهیم گفت. البته ممکن است هر دو معاهده در یک زمان منعقد شده باشد اما به هر حال در پیمان عمومی که عنوان مواعده یهود به خود گرفته حرفی از آنان نیست، زیرا می‌دانیم این سه قبیله از یهودیان سرشناس مدینه‌اند و اگر در این پیمان شرکت داشتند حتماً نام آنان برده می‌شد. چگونه ممکن است از هشت گروه یهودی غیر معروف در این

۱. مسند احمد، ج ۱، ص ۲۷۱ و ج ۲، ص ۲۰۴؛ الکافی، ج ۵، ص ۳۱؛ عبون الأثر، ج ۱، ص ۳۲۰؛ نثر الذر، ج ۱، ص ۲۲۲؛ النهایة (ابن اثیر)، ج ۲، ص ۳۵۵، ماده سلم.

۲. نشأة الدولة الإسلامية، ص ۲۵؛ محمد فی المدینه، ص ۳۴۳؛ کیهان اندیشه، مقاله «قانون‌نامه مدینه» نوشته اکبراکوتو، ش ۷۵. این محقق ژاپنی با بررسی مواد قرارداد نتیجه گرفته که آن، ترکیبی از چندین سند تاریخی است. اگر این مطلب اثبات شود اطلاق «قانون اساسی» و مانند آن بر این پیمان‌نامه وجهی نخواهد داشت چون این قرارداد شامل همه گروه‌های ساکن مدینه نمی‌شود. «رک: الصحیفة میثاق الرسول، ص ۵۴۵».

۳. الأموال، ص ۲۹۷؛ البدایة والنهایة، ج ۳، ص ۲۷۲.

پیمان نام برده شود اما به یکی از سه گروه معروف اشاره هم نشود؟ پس باید گفت پیمان با سه قبیله، غیر از این قرارداد است.

به علاوه مواد این پیمان با آنچه مورخان درباره آن سه گروه می‌گویند، مطابقت ندارد. آنان می‌گویند سه قبیله یهود با پیامبر قرار داشتند بی‌طرفی خود را حفظ کرده، حتی به نفع مسلمانان وارد جنگ نشوند؛^۱ اما در این پیمان، یهود موظف شده‌اند در جنگ‌ها همراه مسلمانان شرکت کرده و بخشی از هزینه آن را تأمین کنند^۲ در گزارش‌های تاریخی هم درباره شرکت این سه قبیله در جنگ‌ها مطلبی به چشم نمی‌خورد و تاریخ نیز هیچ‌گاه آنان را به موجب کناره‌گیری از جنگ سرزنش یا متهم به پیمان‌شکنی نکرده است. پیداست چنین تعهدی (که مسلمانان را یاری کنند) نسبت به رسول خدا نداشته‌اند و آنچه هست مربوط به یهودیان اوس و خزرج است.

برخی با بیان احتمالاتی درباره شرکت این سه قبیله در پیمان عمومی گویند: «احتمال دارد آنها هم جزء پیمان باشند چون یاد از بستگان اوس و غیره ضمناً یاد از یهود هم پیمان آنها هم هست.»^۳ اما این سخن درست به نظر نمی‌رسد، چون اولاً انعقاد پیمان با اوس و خزرج مستلزم قرارداد با هم پیمانان آنان نیست. ثانیاً یاد از یهود انصار در پیمان‌نامه نشان می‌دهد یهودیان اصلی - بنی قینقاع و بنی نضیر و بنی قریظه - باید مورد توجه بیشتری قرار می‌گرفتند و اگر همراه هم پیمانان اوس و خزرجی خود در پیمان شرکت داشتند حتماً نام آنان نیز برده می‌شد.

علامه سید جعفر مرتضی در این باره می‌گوید: «روشن است که مقصود از یهود در این قرارداد بنی قینقاع و بنی نضیر و بنی قریظه نیستند بلکه یهودیانی هستند که جزء قبایل انصار بودند.»^۴ حسنین هیکل هم می‌گوید: «در امضای این عهدنامه، یهود

۱. المغازی، ج ۱، ص ۴۵۴؛ بهجة المحافل، ج ۱، ص ۲۱۳؛ تاریخ الخميس، ج ۱، ص ۲۱۳.

۲. «أَنَّ بَيْنَهُمُ النَّصْرَ عَلَى مَنْ حَارَبَ أَهْلَ هَذِهِ الصَّحِيفَةِ وَأَنَّ الْيَهُودَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ مَا دَامُوا مُحَارِبِينَ». ابو عبید هم گفته است یهودیان در جنگ‌ها همراه پیامبر بودند و سهم خود را می‌گرفتند «الأموال»، ص ۲۹۶.

۳. پیامبر و یهود مدینه (پایان نامه)، ص ۱۲۴.

۴. الصحيح، ج ۴، ص ۲۵۵.

سه‌گانه شرکت نداشتند و پس از مدتی بین آنان و پیامبر قراردادی بسته شد.^۱

ب) پیمان با سه‌گروه معروف یهود

متن این قرارداد را که رسول خدا با سه قبیله بنی‌نضیر، بنی‌قریظه و بنی‌قینقاع امضا کرده مرحوم طبرسی در *إعلام الوری* از علی بن ابراهیم نقل کرده است. متأسفانه این متن هم مورد بی‌توجهی مورخان قرار گرفته و هیچ‌کس قبل و بعد از طبرسی آن را نیاورده است.^۲ جای شگفتی است چنین پیمان مهمی - که به سرنوشت سه‌گروه یهودی به‌خصوص بنی‌قریظه مربوط است - این‌گونه از دسترس یا توجه منابع تاریخی و روایی دور بماند و تنها در قرن ششم و برای یک بار متن آن ثبت شود. به هر حال این مهم‌ترین پیمانی است که در موضوع یهود مدینه با آن سر و کار داریم و به جهت اهمیت و ضرورت آن در مباحث آینده، متن آن را از نظر می‌گذرانیم:

علی بن ابراهیم نقل می‌کند یهود بنی‌قریظه و بنی‌نضیر و بنی‌قینقاع نزد پیامبر آمده گفتند مردم را به چه می‌خوانی؟ فرمود به گواهی دادن به توحید و رسالت خودم. من کسی هستم که نامم را در تورات می‌یابید و علمایتان گفته‌اند از مکه ظهور می‌کنم و به این حرّه (مدینه) کوچ می‌کنم ... یهودیان گفتند آنچه گفتی شنیدیم. اکنون آمده‌ایم با تو صلح کنیم که به سود یا زیان تو نباشیم و کسی را علیه تو یاری نکنیم و متعرض یارانت نشویم. تو هم متعرض ما و دوستانمان نشوی. تا ببینیم کار تو و قومت به کجا می‌انجامد پیامبر پذیرفت و میان آنان قراردادی نوشته شد که یهود نباید علیه پیامبر یا یکی از یارانش به زیان، دست، اسلحه، مرکب، نه در پنهانی و نه آشکارا، نه در شب و نه روز اقدامی انجام دهد و خداوند بر این پیمان گواه است. پس اگر یهود این

۱. حیاة محمد، ص ۲۲۷؛ وات نیز همین عقیده را دارد (ر.ک: محمد فی المدینه، ص ۳۴۶)؛ برکات احمد هم به این نکته توجه داشته است «محمد و الیهود»، ص ۸۲.

۲. در پاورقی *إعلام الوری* و *بحار الانوار* - که متن طبرسی را آورده - به کمال‌الدین و تفسیر قمی و قصص الانبیاء آدرس داده شده، ولی هر چه در این کتاب‌ها گشتیم کمتر یافتیم، حتی کلماتی از متن به رایانه داده شد ولی جوابی دریافت نشد. تنها چند کلمه از پیمان‌نامه در قصص الانبیاء راوندی هست که آن هم از سه‌گروه یهود و مواد عهدنامه نام‌نبرده، گویا مصحح در پاورقی تنها به پیمان‌شکنی یهود اشاره داشته است نه متن پیمان (ر.ک: قصص الانبیاء، ص ۳۳۵). ضمناً در منابع اهل سنت هم این متن یافت نشد.

تعهدات را نادیده بگیرد رسول خدا می تواند خون ایشان را بریزد، زن و فرزندانشان را اسیر و اموالشان را غنیمت بگیرد. آنگاه برای هر قبیله از این یهودیان نسخه‌ای جداگانه تنظیم شد. مسئول پیمان بنی‌نضیر حیی بن اخطب، مسئول پیمان بنی‌قریظه کعب بن اسد و مسئول پیمان بنی‌قینقاع مخیریق بود.^۱

این قرارداد نسبت به آنچه به پیمان عمومی شهرت یافته از صراحت و انسجام بیشتری برخوردار است زیرا طرف‌های آن به خوبی روشن است و پیداست در یک زمان برای هر سه قبیله بسته شده است. ولی مشکل این متن این است که منحصر به نقل طبرسی است و در هیچ منبع دیگری نیامده است. قدمت کتاب اعلام الوری هم به اندازه منابع دست اول سیره نیست. اما آنچه مشکل را حل می‌کند گزارش‌ها و شواهدی است که در منابع دست اول بر تأیید مواد این پیمان وجود دارد؛ این شواهد عبارتند از:

۱- در بسیاری از منابع وقتی سخن از پیمان‌شکنی سه قبیله یهودی به میان آمده تصریح شده است که آنان هنگام ورود رسول خدا به مدینه، پیمانی را با آن حضرت امضا کردند.^۲ از طرفی گفتیم پیمان عمومی به هیچ رو متوجه این سه قبیله نیست و قرارداد دیگری هم درباره یهود وجود ندارد تا سخن مورخان را به آن برگردانیم.

۲- در برخی منابع آمده است یهود با پیامبر قرار داشتند به سود و زیان او قدمی بر

۱. قال علي بن ابراهيم بن هاشم و جاءته اليهود - قريظة و النضير و القينقاع - فقالوا يا محمد ﷺ إلى ما تدعو؟ قال إلى شهادة أن لا إله إلا الله و إني رسول الله و إني الذي تجدونني مكتوباً في التوراة و الذي أخبركم به علماءكم أن مخرجي بمكة و مهاجري في هذه الحرّة ...؛ فقالوا له قد سمعنا ما تقول، و قد جئناك لنتطلب منك الهدنة على أن لا تكون لك و لا عليك و لا نعين عليك أحداً و لا تتعرض لأحد من أصحابك و لا تتعرض لنا و لا لأحد من أصحابنا حتى ننظر إلى ما يصير أمرك و أمر قومك. فأجابهم رسول الله إلى ذلك و كتب بينهم كتاباً أن لا يعينوا على رسول الله و لا على أحد من أصحابه بلسان و لا يد و لا سلاح و لا بكراع في السر و العلانية لا بليل و لا نهار و الله بذلك عليهم شهيد. فإن فعلوا فرسول الله في حل من سفك دماءهم و سبى ذراريهم و نساءهم و أخذ أموالهم. و كتب لكل قبيلة منهم كتاباً على حدة. و كان الذي تولّى أمر بني النضير حيي بن اخطب ... و كان الذي تولّى أمر قريظة كعب بن اسد و الذي تولّى أمر بني قينقاع مخيريق ... (إعلام الوری، ج ۱، ص ۱۵۷؛ بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۱۱۰؛ مكاتيب الرسول، ج ۱، ص ۲۶۰).

۲. المغازی، ج ۱، ص ۴۵۴؛ فتوح البلدان، ص ۳۰؛ تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۷۰؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۱۷۲.

ندارند^۱ و این مطلب در این پیمان نامه وجود دارد.

۳- مورخان گویند: حیی بن اخطب و کعب بن اسد طرف قرارداد با رسول خدا و مسئول پیمان بنی نضیر و بنی قریظه بودند.^۲ این مطلب نیز در این قرارداد بیان شده است.

۴- در منابع آمده است پس از پیمان شکنی بنی قینقاع و بنی نضیر پیامبر قصد کشتن آنان را داشت ولی از آنان گذشت.^۳ درباره قتل عام بنی قریظه پس از پیمان شکنی شان هم مورخان می گویند: «مردانشان کشته و زنان و فرزندانشان اسیر شدند.»^۴ وقتی هم محاصره بنی نضیر و بنی قریظه طولانی شد یهودیان گفتند: «اگر تسلیم محمد ﷺ نشویم مردانمان کشته و زن و بچه مان اسیر خواهند شد.»^۵ و اینها کلماتی است که تنها در پیمان نامه پیشگفته وجود دارد.

۵- مفسران در شأن نزول آیات دوازده و سیزده سوره آل عمران گویند: چون مسلمانان در جنگ بدر پیروز شدند، یهود گفتند این همان پیامبر موعود است اما وقتی در نبرد احد شکست خوردند یهود شک کرده گفتند او پیامبر نیست و بنای ناسازگاری و پیمان شکنی گذاشتند.^۶ این مطلب با آنچه در این عهد نامه آمده که یهودیان گفتند، صلح می کنیم تا ببینیم کار تو و قومت به کجا می انجامد، متناسب است. گویا یهود با آن همه اطلاعاتی که از پیامبر داشتند باز هم منتظر حوادث آینده

۱. کان رسول الله حين قدم صالح قريظه و النضير و من بالمدينة من اليهود آلا يكونوا معه ولا عليه «المغازي، ج ۱، ص ۴۵۴؛ معالم التنزيل، ج ۴، ص ۳۱۳؛ مدارك التنزيل، ج ۳، ص ۴۵۴؛ فتح الباري، ج ۸، ص ۶۸؛ بهجة المحافل، ج ۱، ص ۲۱۳».

۲. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۲۰؛ فتوح البلدان، ص ۲۵؛ المغازی، ج ۱، ص ۴۵۵؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۲۵ و ۲۳۷.

۳. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۹۱؛ المغازی، ج ۱، ص ۱۷۷؛ انساب الأشراف، ج ۱، ص ۲۷۳؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۱۷۳؛ المختصر فی تاریخ، ج ۱، ص ۱۲۹.

۴. برای نمونه رک: سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۴۰؛ المبعث و المغازی (ابان بن عثمان)، ص ۸۳؛ المصنف ج ۵، ص ۳۷۱؛ صحیح البخاری، ج ۵، ص ۵۱؛ تاریخ المعقوبی، ج ۱، ص ۳۷۱؛ انساب الأشراف، ج ۱، ص ۴۳۳؛ التنبیه والاشراف، ص ۲۱۷.

۵. المغازی، ج ۱، ص ۳۷۳؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۲۵.

۶. معالم التنزيل، ج ۱، ص ۲۸۲؛ مجمع البیان، ج ۱، ص ۷۰۶؛ التفسیر الکبیر، ج ۳، ص ۱۵۴.

بودند و گمان می‌کردند پیامبر باید همیشه پیروز باشد و اگر چنین نشد با او مقابله کنند. اینها شواهدی است که به خوبی نشان می‌دهد پیمان با سه گروه یهود مدینه چیزی جز روایت اعلام الوری نیست.

چند نکته درباره پیمان یهود

درباره این قرارداد چند نکته دیگر قابل توجه است:

الف - با این که درباره تاریخ انعقاد پیمان عمومی تردیدهایی وجود دارد^۱ اما شواهدی در دست است که بنابر آن، پیمان با قبایل یهود را نمی‌توان دیرتر از ماه‌های اول هجرت دانست؛ نخست آن که در گزارش این پیمان آمده است: یهودیان نزد پیامبر آمده از دعوتش پرسیدند. پیداست این اولین برخورد یهود با رسول خدا بوده که چنین سؤالی کرده‌اند. شاهد دیگر آن که، مخیریق که طرف قرارداد بنی قینقاع معرفی شده است، در همان اوایل هجرت ایمان آورده و در احد به شهادت رسیده است.^۲ دیگر این که همو وقتی پیمان‌نامه را گرفت و نزد قومش برگشت به آنان گفت بیایید به محمد ﷺ ایمان آوریم.^۳ از این رو به نظر می‌رسد او در همان روزها به مسلمانان پیوسته باشد. پس انعقاد این قرارداد به ماه‌های اول هجرت برمی‌گردد.^۴

ب - بندهای این پیمان بسیار جالب است چون بعدها یهودیان یکایک این قیود را زیر پا گذاشته پیمان‌شکنی را به کمال رساندند. آنان متعهد شدند به هیچ‌یک از این اقدامات دست نزنند: ۱- همکاری علیه پیامبر (لا یُعینوا علی رسول الله) ۲- همکاری علیه یاران پیامبر یعنی همه مسلمانان (و لا علی أحد من أصحابه) ۳- اقدام تبلیغاتی

۱. منابع دست اول انعقاد آن را در اوائل هجرت می‌دانند، لیکن برخی محققان معاصر با توجه به مواد آن می‌گویند پیمان‌نامه در سال‌های بعد نوشته شد «ر.ک: کیهان اندیشه، مقاله «قانون‌نامه مدینه»، ش ۷۵؛ محمد و اليهود، ص ۸۳».

۲. المغازی، ج ۱، ص ۳۶۳.

۳. اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۵۸.

۴. البته مرحوم احمدی میانجی پنجمین ماه هجرت را زمان انعقاد آن دانسته (مکاتیب، ج ۱، ص ۲۶۰) لیکن این تاریخ در اعلام الوری و دیگر منابع نیست. تنها دیاربکری که از مورخان متأخر است مواعده یهود را در ماه پنجم هجرت دانسته است «تاریخ الخميس، ج ۱، ص ۳۵۳».

(بلیسان) ۴- اقدام فیزیکی و مسلحانه (و لا ید و لا بسلاح) ۵- پشتیبانی تدارکاتی دشمن (و لا بکراع) ۶- توطئه‌های پنهان و آشکار، در شب یا روز (فی السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ لَا بِلَيْلٍ وَلَا يَنْهَارٍ) با وجود همه این قیدها و تأکیدها، در آینده خواهیم دید که برخی از این گروه‌ها با زیر پا گذاشتن همه این شرایط، پیمان خود را نقض کرده با مسلمانان وارد جنگ شدند.

ج- از سوی رسول خدا برای هر کدام از این سه قبیله نسخه‌ای نوشته شد تا نزد بزرگ ایشان محفوظ باشد. این شخص مسئول پیمان‌نامه و طرف قرارداد با پیامبر به شمار می‌آمد و تصمیم‌گیری درباره پای‌بندی یا نقض قرارداد بر عهده او بود. به همین جهت عبدالله بن اُبی برای جنگ افروزی میان یهود بنی‌نضیر و مسلمانان به حی بن اخطب و کعب بن اسد پیغام داد که پیمان خود را نادیده بگیرند و با پیامبر بجنگند.^۱ در جریان پیمان‌شکنی بنی قریظه هم این کعب بود که به این کار رضایت داد و دیگران نیز با او مخالفتی نکردند.^۲

د- نکته آخر تناقضی است که درباره مواد این قرارداد با پیمان عمومی در گزارش‌های مورخان به چشم می‌خورد. گاه گفته می‌شود وقتی رسول خدا به مدینه آمد با یهود پیمان بست که به سود و زیان او جنگ نکنند^۳ و گاه می‌گویند در پیمان آمده که اگر جنگی روی دهد یهود نیز به یاری مسلمانان بروند.^۴ بار دیگر گفته می‌شود رسول خدا هر گروه از یهودیان را به هم پیمانان خود ملحق کرد.^۵ این مطلب هم گفته می‌شود که پیامبر به سود و زیان آنان شرایطی مقرر فرمود.^۶ پیداست در این مورد میان دو قرارداد خلط شده است. چون قسمت دوم و سوم کلام مورخان مربوط به پیمان عمومی است که یهودیان اوس و خزرج به دوستان هم‌پیمان خود ملحق شدند و

۱. المغازی، ج ۱، ص ۳۶۸.

۲. همان، ج ۱، ص ۴۵۶.

۳. همان، ج ۱، ص ۴۵۴؛ بهجة المحافل، ج ۱، ص ۲۱۳؛ تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۴۶۰.

۴. المغازی، ج ۱، ص ۴۵۴؛ البدء و التاریخ، ج ۴، ص ۱۷۹؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۱۷۲.

۵. المغازی، ج ۱، ص ۱۷۶؛ بهجة المحافل، ج ۱، ص ۱۶۷.

۶. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۵۰۱؛ المغازی، ج ۱، ص ۱۷۶؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۴، ص ۲۸۹؛ الروض الانف، ج ۴، ص ۲۸۹.

هم چنین متعهد شدند در دفاع از مدینه همراه مسلمانان بجنگند، اما قسمت اول و چهارم سخن مورخان مربوط به پیمان با سه قبیله است که قرار شد در جنگ‌ها - چه به سود و چه زیان پیامبر - وارد نشوند و مقصود از شرایط (له و علیه آنان) همان تعهدات طرفین برای عدم تعرض به یکدیگر است که در این قرارداد آمده است (لانتعرض لأحد من اصحابک و لا تتعرض لنا و لا لأحد من اصحابنا). علت این ناسازگاری در کلمات تاریخ‌نگاران این است که معمولاً کلمه یهود را بدون قید آورده‌اند. از این رو، یهود انصار که در پیمان عمومی^۱ شرکت داشته‌اند از یهودیان اصلی بنی نضیر و بنی قریظه و بنی قینقاع که پیمان مخصوص به خود دارند به سادگی تشخیص داده نمی‌شوند.

از آنچه گذشت روشن شد هر سه قبیله یهودی که با مسلمانان درگیر شدند با پیامبر به عنوان رئیس دولت مدینه پیمان عدم تعرض داشتند. گرچه متن این پیمان در منابع پیش از سده ششم که در دسترس است به طور کامل ثبت نشده ولی همه مورخان کهن به آن اشاره کرده‌اند. گویا اصل چنین قراردادی برای آنان مسلم بوده ولی از ثبت مواد آن غفلت کرده‌اند. تاریخ‌نویسان جدید به خصوص اهل سنت هم که گویا روایت علی بن ابراهیم را ندیده و فقط به روایت ابن اسحاق و پیمان عمومی توجه داشته‌اند و از طرفی سه قبیله یهود را بیرون از پیمان عمومی می‌دانند،^۲ برای تطبیق کلام مورخان راه درستی نرفته‌اند.

استراتژی یا تاکتیک

پرسشی که درباره پیمان‌های رسول خدا به خصوص پیمان آن حضرت با یهودیان مطرح است این‌که آیا این قراردادها استراتژی و روش او بوده یا تاکتیکی برای مبارزه با آنان به شمار می‌آید. یعنی اگر یهودیان نقض پیمان نمی‌کردند پیامبر هم چنان به آن

۱. مراد از پیمان عمومی در نظر کسانی است که آن را یک مجموعه می‌دانند ولی اگر آن را چندین قرارداد بدانیم پیمان عمومی معنا نخواهد داشت.

۲. ر.ک: محمد و اليهود، ص ۸۳؛ الصحیفة میثاق الرسول، ص ۵۳۱؛ محمد فی المدینه، ص ۳۴۵.

پای‌بند بود یا پس از به قدرت رسیدن، یکطرفه آن را نقض می‌کرد؟
 با توجه به سیره رسول گرامی اسلام با اطمینان می‌گوئیم انعقاد پیمان‌ها بر نامه حکومتی آن حضرت بوده و هدف از آن، زندگی مسالمت‌آمیز با گروه‌های مختلف از جمله مخالفان بوده است. اما این‌که آن حضرت از راه غیب می‌دانست یهودیان پیمان‌شکنی خواهند کرد یا این‌که قرآن از این ویژگی آنان سخن گفته است - به فرض این‌که این آیات پیش از پیمان‌شکنی‌های یهود نازل شده باشد - دلیلی بر غیر واقعی بودن این قراردادها نیست. اگر این گروه زندگی مسالمت‌آمیزی با مسلمانان داشتند قطعاً رسول خدا با آنان نمی‌جنگید. حمله به خیبر هم علاوه بر این‌که مسبوق به پیمان نبود، عوامل متعددی داشت که در موضوع خیبر به آن اشاره خواهیم کرد.
 به طور کلی اولیاء الهی بر پای‌بندی بر عهد و پیمان تاکید فراوان داشتند و حتی اگر به ضرر ایشان و امت اسلامی بود آن را نقض نمی‌کردند.^۱ نمونه بارز آن صلح حدیبیه و پیمان حکمیت است. اگر قریش به پیمان‌شکنی دست نمی‌زد رسول خدا بنا نداشت چنین کند چنان‌که امیر مؤمنان علیه السلام به رغم پافشاری خوارج، پیمان حکمیت را تا موعد قانونی‌اش نقض نکرد و پس از آن‌که حکمین طبق قرارداد عمل نکردند آماده نبرد دوباره با شامیان شد.

۱. البته نقض یکطرفه قرارداد در صورت احساس خیانت و خطر از سوی طرف دیگر مطلب دیگری است که خداوند هم در قرآن مجوز آن را به پیامبر خود داده است «ر.ک: سوره انفال (۸) آیه ۵۸».

گفتار دوم: تلاش برای صلح با یهود خیبر

خیبر علاوه بر این که منطقه‌ای پرآب و به لحاظ کشاورزی، حاصل خیز بود، به جهت امکانات اقتصادی و نظامی اش، اهمیت ویژه‌ای نزد یهود داشت. قلعه‌های متعدّد آن پناهگاهی امن برای باقی‌مانده یهود حجاز به خصوص فراریان و دشمنان دولت مدینه به شمار می‌رفت. به همین جهت بود که عده‌ای از بنی‌نضیر و بنی‌قریظه پس از پیمان‌شکنی و اخراج از مدینه، به خیبر رفتند و در پی فرصتی بودند تا بار دیگر دشمنی خود را آشکار نمایند. منابع تاریخی این مطلب را تأیید کرده و تحرکات آنان برای تجهیز نیرو و حمله به مدینه را گزارش کرده‌اند.^۱

با وجود این استحکامات، مسلمانان در حالی خیبر را گشودند که یهودیان تصوّر حمله به آن جا را نداشتند.^۲ سه ماه پیش از فتح خیبر نیز گروهی به فرماندهی عبدالله بن رواحه به این منطقه راه یافتند و اطلاعاتی برای پیامبر آوردند.^۳ حرکت دوم عبدالله بن رواحه به خیبر - که این گفتار از کتاب به آن می‌پردازد - به منظور جلب دوستی و انعقاد پیمان عدم تعرض با یهود خیبر بود؛ این سفر به کشته شدن اُسیر، فرمانده وقت خیبر منجر شد و در میان همه تاریخ‌نویسان به سریه قتل اُسیر شهرت یافت.

پیش از این اقدام، هیچ پیمانی میان مسلمانان و یهود خیبر وجود نداشت و آنچه به عنوان عهدنامه پیامبر با خیبریان گزارش شده^۴ پیمان یک طرفه‌ای از رسول خداست که پس از فتح خیبر در سال ششم برای اهالی این منطقه نوشته شده است. به نظر می‌رسد همان‌گونه که پیامبر با سه گروه یهودی مدینه پیمان عدم تعرض داشت، در صدد بود با یهودیان خیبر نیز چنین قراردادی منعقد کند که به انجام نرسید. ناکامی در

۱. المغازی، ج ۱، ص ۵۳۰ و ۵۶۶ و ج ۲، ص ۶۴۱.

۲. همان، ج ۲، ص ۶۳۷.

۳. همان، ج ۱، ص ۵۶۶.

۴. مکاتیب الرسول، ج ۲، ص ۴۸۵؛ مجموعه الوثائق السياسية، ص ۹۲، ۹۳ و ۱۲۱.

این موضوع و اقدامات دشمنانه یهود خیبر که به تفصیل از آن سخن خواهیم گفت، تصمیم پیامبر و مسلمانان را برای حمله به خیبر جدی کرد و پس از حدود سه ماه از این رویداد، خیبر فتح شد.

ماهیت نظامی یا سیاسی

یکی از حرکت‌های پیامبر در سال ششم هجری که به سریه شهرت یافت، اعزام عبدالله بن رواحه همراه گروهی از مسلمانان به خیبر است. بیشتر مورخان این حرکت را به نام سریه ثبت کرده، می‌گویند: «پیامبر، عبدالله را برای کشتن «أسیر بن رزام» به خیبر فرستاد.»^۱ اما دلایل و شواهد حاکی از آن است که این حرکت به منظور کشتن این شخصیت یهودی نبوده و کشته شدن وی اتفاقی بوده است بلکه پیامبر این گروه را با هدف برقراری صلح با یهود خیبر و گفت‌وگو با بزرگ آنان (أسیر بن رزام)^۲ فرستاده است.

در آغاز، گزارش زیر را که آمیخته‌ای از روایت واقدی و ابن هشام^۳ است مرور می‌کنیم، آن‌گاه به شواهدی که نشان صلح‌آمیز بودن این سریه است می‌پردازیم. در ماه رمضان سال ششم هجرت به پیامبر خبر رسید که یهود خیبر و مشرکان پیرامون آن در صدد جمع‌آوری نیرو برای حمله به مدینه هستند. رسول خدا برای بررسی اوضاع خیبر عبدالله بن رواحه و سه نفر دیگر را به این منطقه فرستاد. این گروه مخفیانه به خیبر رفتند و مطالبی از أسیر - که پس از ابورافع به فرماندهی و ریاست خیبر گمارده شده بود - شنیدند. پس به مدینه برگشته، اطلاعات خود را در اختیار

۱. تاریخ خلیفه، ص ۳۴؛ تاریخ المعقوبی، ج ۱، ص ۳۹۵؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ۲۱۰؛ المعجز، ص ۱۱۹؛ دلائل النبوه، ج ۴، ص ۲۹۴؛ جوامع السیره، ص ۲۰.

۲. نام این یهودی در منابع گاه أسیر و گاه یسیر و نام پدرش زارم، رازم و رزام ضبط شده است. یکی دیگر از فرماندهان یهود که در جنگ خیبر کشته شد أسیر نام دارد که هیچ‌گاه به نام پدرش اشاره نشده است ولی برخی از مورخان درباره این دو نفر به اشتباه افتاده‌اند برای اطلاع بیشتر به اعلام برخی از کتب سیره و مغازی، انساب الاشراف تحقیق حمیدالله، اعلام الوری، غزوة بني قریظة باشمیل، ترجمه مغازی و... مراجعه شود.

۳. گزارش این سفر از اضافات ابن هشام است و ابن اسحاق تنها در یک سطر به اصل آن اشاره کرده است.

پیامبر گذاشتند. مدتی بعد (در ماه شوال)^۱ آن حضرت یاران خود را خواست و این بار عده زیادتری را به همراه عبدالله، روانه خیبر کرد. وقتی آنان به خیبر رسیدند اعلام کردند که از سوی پیامبر آمده‌اند؛ از اسیر امان خواستند و اسیر نیز از آنان امان خواست. آن‌گاه با یکدیگر دیدار کردند. ایشان به اسیر گفتند: اگر نزد پیامبر آیی به تو نیکی خواهد کرد و تو را به ریاست خواهد گماشت. اسیر پس از پافشاری مسلمانان پذیرفت که همراه آنان برود. لیکن مشاوران او گفتند محمد ﷺ کسی نیست که به بنی اسرائیل ریاست بدهد. اسیر گفت: درست است ولی ما از جنگ خسته شده‌ایم. سپس سی نفر از یهودیان را با خود همراه کرده به سوی مدینه راه افتادند. در دوازده کیلومتری خیبر اسیر از رفتن به نزد پیامبر پشیمان گشت و دست به شمشیر برد ولی عبدالله بن انیس که در ردیف او بر شتر سوار بود پیش از آن‌که اسیر حرکتی بکند ضربه‌ای به پایش زد و سپس او را کشت. بقیه مسلمانان هم با دیگر یهودیان درگیر شدند و همه را کشتند به جز یک نفر که موفق به فرار گردید.^۲

گفت‌وگو برای صلح

دلایلی که نشان می‌دهد حرکت عبدالله برای کشتن اسیر نبوده از این قرار است:

۱. درباره زمان حرکت عبدالله بن رواحه نظرهای دیگری هم هست. ابن حیاط، ابن حبیب و طبرسی آنرا از رویدادهای سال پنجم نوشته‌اند (تاریخ خلیفه، ص ۳۴؛ المجر، ص ۱۱۹؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ۱۹۶) ولی این سخن درست نیست چون حرکت عبدالله پس از مرگ ابورافع بوده (المغازی، ج ۱، ص ۵۶۶) و ابورافع هم پس از نبرد خندق یعنی اواخر سال پنجم کشته شده است (ر.ک: تاریخ قتل ابورافع). به نظر نمی‌رسد در آخرین روزهای سال پنجم این حرکت انجام شده باشد چون آن‌گونه که برای پیامبر خبر آوردند اسیر در حال جمع‌آوری نیرو برای حمله به مدینه بود و بعید است این کار در فرصت کوتاه پس از مرگ ابورافع یعنی روزهای باقی مانده از سال پنجم انجام شده باشد. نظریه دیگر از بیهقی و طبرسی (در گزارش دیگر) است که این رویداد را پس از خیبر آورده‌اند (دلائل النبوه، ج ۴، ص ۲۹۰؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ۲۱۰) ولی گذشته از این‌که آنان به تاریخ حرکت تصریحی نکرده‌اند نادرستی سخنشان از نظریه پیشین روشن‌تر است، زیرا گزارش‌های تاریخی نشان می‌دهد که اسیر، یهود خیبر و قبیله غطفان را برای نبرد با مسلمانان آماده می‌کرده است و چنین کاری پس از پیروزی بر خیبر و پیرامون آن به کلی متفی است.

۲. المغازی، ج ۱، ص ۵۶۶؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۶۱۸؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۷۰؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۴۰۶؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ۱۹۶ و ۲۱۰.

۱- در تمامی ترورهایی که از سوی یاران پیامبر انجام شد دستور یا اجازه رسول خدا گزارش شده است. آن حضرت درباره اَبوسفیان^۱ و ابن نبیح هذلی^۲ دستور داد؛ در مورد عصماء^۳، ابو عفک^۴ و کعب بن اشرف^۵ فرمود: کیست که شَرّ او را کم کند؟ و درباره ابورافع^۶ هم اجازه داد. اما درباره کشتن اَسیر هیچ‌گونه فرمان یا اجازه‌ای از پیامبر گزارش نشده است. تنها مطلبی که گفته شده این است که واقدی از عبدالله بن انیس روایت کرده که: «پیامبر به من فرمود اَسیر را نبینم یعنی او را بکش.»^۷ لیکن این مطلب - گذشته از این‌که با دیگر بخش‌های این گزارش سازگاری ندارد^۸ و در سیره ابن هشام نیامده - به خاطر این‌که فضیلتی برای ابن انیس به شمار می‌آید^۹ با تردید جدی رو به روست، زیرا بخشی از گزارش‌هایی که واقدی از او نقل کرده بسیار غیر معقول و افسانه‌ای است و به نظر می‌رسد ساخته دست داستان‌سرایان یا کسانی است که در صدد جعل فضایل برای عبدالله بن انیس بوده‌اند؛ مثلاً در گزارش قتل ابن نبیح هذلی، واقدی از همین شخص که مأمور کشتن هذلی بوده نقل کرده است که: پس از کشتن او سرش را برداشته در غاری پنهان شدم گروهی در تعقیب من بودند اما عنکبوتی بر در غار تازی تنید و آنان مرا ندیدند یکی از آنها کفش‌ها و ظرف آبش را نزدیک غار گذاشت تا قضای حاجت کند، من که پا برهنه و تشنه بودم کفش‌ها و آب را برداشته شب‌ها راه پیمودم تا به مدینه رسیدم. پیامبر بر منبر مرا دید و دعایم کرد. آن‌گاه عصایی به من داد و فرمود در بهشت بر این تکیه کن که عصا به دستان در بهشت کم

۱. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۶۳۳.

۲. ابن اسحاق، خالد بن سفیان بن نبیح ضبط کرده و واقدی، سفیان بن خالد بن نبیح «سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۶۱۹؛ المغازی، ج ۱، ص ۵۳۱».

۳. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۶۳۶؛ المغازی، ج ۱، ص ۱۷۲.

۴. همان، ج ۲، ص ۶۳۵؛ همان، ج ۱، ص ۱۷۴.

۵. همان، ج ۲، ص ۵۱؛ همان، ج ۱، ص ۱۸۴.

۶. همان، ج ۲، ص ۲۷۳؛ همان، ج ۱، ص ۳۹۱.

۷. المغازی، ج ۱، ص ۵۶۸.

۸. چگونه پیامبر به دیگر یارانش فرموده با اَسیر گفت‌وگو کنند یا او را برای گفت‌وگو به مدینه دعوت کنند و وعده

ریاست خیبر را به او بدهند اما به عبدالله بن انیس فرموده اَسیر را نبینم!

۹. چون او دشمن مسلمانان را کشته و مورد تفقد رسول خدا قرار گرفته است.

هستند.^۱ در سریه قتل ابورافع نیز عبدالله بن انیس گفت من او را کشتم و پیامبر هم مرا تصدیق کرد.^۲ در جنگ خیبر نیز عنایت‌هایی از پیامبر درباره او گزارش شده است.^۳ این در حالی است که شرح حال نویسان درباره این یار پیامبر، اختلاف نظر دارند و گزارش‌های ضد و نقیضی درباره او وجود دارد.^۴ از این رو گزارش ابن انیس که در آن از اشاره پیامبر به کشتن اُسیر سخن به میان آمده، درست نیست، زیرا با بخش‌های دیگر گزارش این رویداد هم منافات دارد.^۵

۲- در منابع تاریخی تأکید شده است که کشتن همه مخالفان دولت مدینه در شب، بدون اطلاع اطرافیان و به صورت ناگهانی انجام شده است، ولی وقتی یاران پیامبر نزد اُسیر رفتند از او امان گرفتند و او هم از ایشان امان گرفت. از مجموع گزارش‌ها نیز پیدا است که این حرکت در روز انجام شده و هیچ شباهتی به سریه‌هایی که برای کشتن شورشیان انجام شده ندارد.

۳- در سریه‌هایی که پیامبر برای کشتن مفسدان اعزام کرده است اگر سخنی رد و بدل شده، برای فریب آن طرف بوده است. درباره کعب بن اشرف و ابورافع، یاران رسول خدا گفتند: برای گرفتن خوار و بار آمده‌ایم. عبدالله بن انیس هم به ابن نبیح هذلی گفت آمده‌ام برای دشمنی با محمد ﷺ با تو همراهی کنم. اما در داستان اُسیر سخن یاران پیامبر که گفتند: «اگر با ما بیایی پیامبر به تو نیکی می‌کند و تو را ریاست می‌دهد.» به حيله و فریب شباهتی ندارد، زیرا اگر بنا بر حيله بود به گونه‌ای دیگر عمل می‌کردند و قلعه‌های خیبر مانع آنان نبود، و سی نفر هم لازم نبود، زیرا پیش‌تر از آن

۱. المغازی، ج ۱، ص ۵۳۳. داستان بخشیدن عصا در سریه عبدالله بن رواحه هم تکرار شده است! «المغازی»، ج ۱، ص ۵۶۸.

۲. همان، ج ۱، ص ۳۹۴.

۳. همان، ج ۲، ص ۶۸۶.

۴. از مجموع مطالبی که کتب شرح حال نوشته‌اند استفاده می‌شود که در میان یاران پیامبر دو نفر عبدالله بن انیس نام داشته‌اند که نام هر دو هم در منابع تاریخی آمده است. «ر.ک: سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۴۶۳ و ۶۹۹؛ المغازی، ج ۱، ص ۱۱۷ و ۱۷۰؛ طبقات خلیفه، ص ۱۶۵ و ۱۹۸؛ الاصابه، ج ۴، ص ۱۵».

۵. البته بخش‌های دیگری از این رویداد و دیگر سریه‌ها را نیز عبدالله بن انیس گزارش کرده ولی در آنها مطلب غیر معقولی به چشم نمی‌خورد و شواهدی بر درستی آن هست.

ابورافع را پنج نفر، شبانه، در همان قلعه‌های خیبر کشته بودند.

۴- دقت در واژه‌هایی که در گزارش این رویداد به کار رفته به خوبی گواهی می‌دهد که هدف از این حرکت، کشتن ناگهانی اُسیر نبوده، بلکه پایانش به کشتن او و یهودیان همراهش انجامیده است. ابن اسحاق در گزارش کوتاه خود گوید: «این یکی از حرکت‌های عبدالله بن رواحه بود که در آن اُسیر کشته شد.»^۱ یعنی ابن اسحاق این رویداد را همانند دیگر مورخان که حرکت عبدالله بن رواحه را از آغاز به منظور کشتن اُسیر نوشته‌اند تعبیر نکرده است. واژه دیگر «پشیمانی در میان راه» است که ابن هشام و واقدی می‌گویند اُسیر در میان راه پشیمان شد.^۲ بلاذری هم گوید: «اُسیر با عبدالله بن رواحه بیرون آمد و آهنگ پیامبر کرد ولی در میان راه قصد کشتن ابن رواحه را نمود که ابن انیس او را کشت.»^۳ مورد دیگر این است که وقتی یاران رسول خدا به اُسیر گفتند: «پیامبر ما را فرستاده تا نزد او برویم و تو را بر خیبر بگمارد» و مشاوران، با رفتن او به مدینه مخالفت کردند، اُسیر گفت: «ما از جنگ خسته شده‌ایم.» چنان‌که گفته شد به نظر نمی‌رسد یاران پیامبر پیشنهاد ریاست را به دروغ و برای فریب به اُسیر گفته باشند و به نظر نمی‌رسد کسی مانند او که فرمانده نظامی خیبر به شمار می‌رفت به این سادگی فریب خورده باشد. همه این کلمات نشان این است که عبدالله بن رواحه برای کشتن اُسیر نیامده بود بلکه برای بردن او به مدینه آمده بود و اُسیر هم - که کشتن ناگهانی دوستان یهودی خود را فراموش نکرده بود - موقعیت را برای همراهی با مسلمانان مناسب و به صلاح خود دیده که چنین کرده است.

۵- در سریه‌هایی که پیامبر برای کشتن دشمنان اسلام فرستاده است یک نفر (در

۱. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۶۱۸. در این کتاب در دو صفحه پایایی دو تعبیر به کار رفته که به نظر می‌رسد با توجه به گستردگی لغات عرب و حروف تعدیه، معنای «اصاب» در این دو مورد با یکدیگر فرق کند: یک بار آمده «غزوة عبدالله... التي اصاب فيها اَلْيسير» (ص ۶۱۸) و بار دیگر آمده «وغزوة ابن عتيك فاصاب بها ابا رافع» (ص ۶۱۹). در سیره ابن هشام به جای اُسیر، اُسیر آمده است.

۲. ابن محفل «قرقرة ثبار» نام داشته که در شش میلی خیبر بوده است. «سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۶۱۸؛ المغازی، ج ۱، ص ۵۶۷».

۳. انساب الأشراف، ج ۱، ص ۴۸۵.

چهار مورد) و یا پنج نفر (در دو مورد) بیشتر نفرستاده است ولی همراهان عبدالله بن رواحه در این حرکت سی نفر گزارش شده‌اند.

با آنچه گذشت روشن شد که داستان اعزام فرزند رواحه از سوی پیامبر به خیبر آن‌گونه که شهرت یافته با هدف کشتن اسیر و همراهان یهودی‌اش نبوده است بلکه این، سفری سیاسی به منظور گفت و گو برای صلح با خیبریان بوده است^۱ ولی چون سرانجام این سفر، کشته شدن اسیر یهودی بوده است، این‌گونه در تاریخ مشهور شده که این حرکت، سریه‌ای برای کشتن اسیر و یارانش بوده است.^۲

اهمیت صلح با خیبریان

درباره شخصیت اسیر بن رزام با آنچه از گزارش‌های کوتاه تاریخی استفاده می‌شود باید گفت برخلاف ابورافع - که پیش از او ریاست خیبر را بر عهده داشت و جنبه بازرگان بودنش بیش از ریاست و فرماندهی بود^۳ - اسیر فردی شجاع بود و جنبه نظامی او بیش از دیگران بود.^۴ به همین جهت خیبر و پیرامون آن به ویژه یهودیان وادی القری و مشرکان غطفان را آماده جنگ با مدینه کرده بود. از سویی دیگر مسلمانان در این برهه از زمان که هنوز صلح حدیبیه انجام نشده بود توانایی مقابله با آنها را نداشتند چون انتظار می‌رفت در این حمله قریش نیز بار دیگر به یاری آنان بشتابد و داستان احزاب - که به تصریح قرآن کریم، مسلمانان را متزلزل کرد^۵ - بار دیگر تکرار شود. در چنین موقعیتی بهترین دوراندیشی این بود که مسلمانان با یکی از دو گروه مشرک و یهودی کنار آیند و دست‌کم یکی را از دشمنی و نزاع باز دارند. از این رو پیامبر ابتدا به سراغ یهود رفت و به منظور آرام کردن شمال مدینه، عبدالله بن رواحه را

۱. سیرت رسول الله، ج ۲، ص ۵۲۷؛ سبل الهدی، ج ۶، ص ۱۱۲؛ السیرة النبویة للنجار، ص ۲۵۲.
 ۲. جالب این جاست که برخی مورخان می‌گویند «پیامبر این گروه را برای کشتن اسیر و یاران یهودی‌اش فرستاد» در حالی که همراهی آنان با اسیر پس از رفتن اصحاب پیامبر به خیبر مطرح شد.
 ۳. صحیح البخاری، ج ۵، ص ۲۷؛ بهجة المحافل، ج ۱، ص ۱۹۳؛ المغازی، ج ۱، ص ۳۷۴.
 ۴. المغازی، ج ۱، ص ۵۶۶.
 ۵. هَذَاكَ أَتَّبِلِي الْمُؤْمِنُونَ وَزَلْزَلُوا زَلْزَالًا شَدِيدًا «احزاب (۳۳) آیه ۱۱».

برای گفت‌وگو به خیبر فرستاد. با آنچه از استحکامات و آمادگی نظامی خیبر در گزارش‌های تاریخی وجود دارد به نظر نمی‌رسد مسلمانان در آغاز قصد حمله به این منطقه را کرده باشند بلکه ابتدا در صدد برآمده‌اند با رؤسای آن که فرد شاخص آنان در آن زمان اَسیر بود به گفت‌وگو بنشینند تا از این راه به مخالفت‌های آنان که منجر به ناامنی شمال مدینه شده بود پایان دهند. مشابه این حرکت را پیش از این نیز رسول خدا انجام داده بود و هنگامی که قبیله غطفان در پشت خندق به کمک یهودیان و مشرکان آمد تلاش کرد با این قبیله مصالحه کند تا از دشمنان خود بکاهد. این جا هم پیامبر می‌خواست میان دشمنان خود شکاف اندازد تا در فرصتی مناسب‌تر با آنان رو به رو شود. همان‌گونه که با قریش صلح کرد و سپس مکه را گشود.

از گزارش‌های مربوط به سفر عبدالله بن رواحه به خیبر پیداست که پیش از صلح با قریش بنا بر صلح با یهود خیبر بوده که با ناکامی همراه شده است. اگر قرار بود پیامبر اکرم ﷺ پیش از مصالحه با یکی از این دو گروه (مشرک و یهودی) به جنگ خیبر برود موفقیتی که بعدها با فتح خیبر به دست آورد، حتمی نبود زیرا این حقیقت قابل انکار نیست که مسلمانان در شرایط پیش از صلح حدیبیه از درگیری با خیبر هراس داشتند. در سفر عبدالله بن رواحه، یاران رسول خدا از سوی آن حضرت یا از سوی خودشان (به اختلاف روایات) پیشنهاد ریاست خیبر را به اَسیر دادند. این همان کاری است که بعدها پیامبر درباره بزرگان وفدهای تازه مسلمان انجام داد و بزرگ هر قبیله را از سوی خود به ریاست آن قبیله تنفیذ کرد. به هر حال ناکامی مسلمانان از صلح و قرارداد با یهود خیبر موجب شد که به امید صلح با قریش به سوی مکه رهسپار شوند و پس از صلح حدیبیه با اطمینان از عدم همکاری دو گروه مخالف شمال و جنوب، گروه مستقر در شمال را قلع و قمع کنند.

ستیز فرهنگی - تبلیغی

در این فصل، از دورانی سخن گفته می‌شود که دشمنی قوم یهود آشکار شد و روابط آنان با مسلمانان رو به تیرگی گذاشت. آنان با اقدام‌های غیر نظامی، در صدد توجیه دشمنی خود با رسول خدا و گاه حمله فرهنگی علیه مسلمانان بودند. گرچه می‌توان از این مرحله، با عنوان «نه صلح، نه جنگ» تعبیر کرد، اما باید توجه داشت آنچه ذیل این عنوان و در این فصل می‌آید، دارای انسجام و ترتیب تاریخی نیست؛ بلکه به جهت اشتراک در غیر نظامی بودن این اقدامات، آنها را در کنار هم ذکر می‌کنیم. در حالی که ممکن است یکی از این اقدامات، مربوط به اوایل هجرت باشد و دیگری در فاصله نبرد با قبایل سه گانه یهود رخ داده باشد. محدودیت دیگر، در دسته بندی این مطالب و جایگزینی گزارش‌ها ذیل یک عنوان خاص است.

درباره روابط فرهنگی یهود با پیامبر و جنگ تبلیغاتی این گروه، مناسب‌ترین منبع قرآن کریم است. مورخان و مفسران، شأن نزول بسیاری از آیات را، یهودیان معاصر رسول خدا دانسته‌اند که با برخوردهای گوناگون خود موجبات سرزنش خدا و پیامبرش را فراهم کرده‌اند. البته در قرآن کریم، آیات بسیاری به بنی اسرائیل و یهود اختصاص یافته است، اما آنچه در این جا مورد نظر است بخشی از کلام الهی است که

درباره یهودیان عصر پیامبر سخن می‌گوید. ابن اسحاق قسمتی از کتاب سیره خود را به بیان این برخوردها اختصاص داده و در این خصوص، روایات زیادی را همراه با شأن نزول آیات آورده است. البته با مطالعه این گزارش‌ها روشن می‌شود که وی تا اندازه‌ای به افراط گراییده و در مواردی، سبب نزول برخی از آیات را حرکات ویرانگر یهودیان دانسته است در حالی که به نظر می‌رسد جهودان در آن نقشی نداشته‌اند.

توجه به این نکته هم لازم است که گرچه بیشتر روایاتی که در پی خواهد آمد، به‌طور غیر مستقیم، نشان از آگاهی و عظمت قوم یهود دارد لیکن نمی‌توان آنها را از اسرائیلیات دانست، زیرا این گزارش‌ها بیش از آنچه علم و عظمت آنان را در بردارد، کینه، حسادت و لجاجت آنان را نیز می‌رساند که با وجود آگاهی‌های فروان از رسول خدا، به خاطر اسرائیلی نبودن او، اسلام نیاوردند و با آن‌که صفات محمد ﷺ با پیش‌گویی‌های آنان تطبیق می‌کرد از او روی گرداندند. بدین جهت، خدای متعال آنان را یکی از دشمنان سرسخت اسلام و مسلمین معرفی کرده است.^۱

پرسش از رسول خدا

چنان‌که در علم کلام ثابت شده است، یکی از راه‌های شناخت پیامبر یا امام، پرسش و حتی معجزه خواستن از اوست و اگر مدعی نتواند پاسخگو باشد تردید درباره ادعای او رواست. در قرآن کریم و منابع تاریخی به درخواست‌های زیادی از سوی مخالفان و دشمنان انبیا اشاره شده است که پیامبران به نوعی آنها را پاسخ گفته‌اند. اما گاه این درخواست‌ها به بهانه‌ای برای ایمان آوردن تبدیل شده که پیامبر آن را بی‌جواب گذاشته و گاه به آنان گوشزد کرده است که درخواستشان برای یافتن حقیقت نیست. حتی گاه این سؤال‌های بی‌جا و بهانه‌ها نیز بی‌پاسخ نمانده است. امیر مؤمنان علیه السلام در خاطره‌ای که از دوران دعوت بیان کرده، چنین فرموده است: من با رسول خدا بودم که بزرگان قریش نزد او آمدند و گفتند: ای محمد صلی الله علیه و آله تو ادعای بزرگی

۱. لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدُوًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا «مانده» (۵) آیه ۸۲.

داری که هیچ یک از پیشینیان تو چنین ادعایی نداشته‌اند. ما از تو درخواستی داریم که اگر آن را پاسخ گفتی خواهیم فهمید پیامبر هستی و گرنه جادوگری دروغگو هستی. پیامبر فرمود چه درخواستی دارید؟ گفتند: این درخت را صدا کن تا از ریشه در آید و پیش رویت بایستد! رسول خدا فرمود: خداوند بر هر کاری تواناست. اگر من چنین کنم آیا ایمان می‌آورید؟ گفتند آری. امام می‌فرماید: پیامبر درخت را خواند و آن با صدایی که از به هم خوردن شاخه‌هایش بلند می‌شد بر ما سایه افکند. مشرکان که این را دیدند از روی تکبر گفتند: بگو نیمی از درخت بماند و نیشم بیاید و آن حضرت چنین کرد. من گفتم لا اله الا الله، من اول مؤمن به توام و اقرار می‌کنم که درخت به امر خدا برای تصدیق نبوت چنین کرد. مشرکان گفتند: نه، او ساحری دروغگوست که در کار خود زبردست است.^۱ پیداست پیامبران الهی حتی با احتمال هدایت شدن مردم، سؤال‌های آنان را پاسخ می‌گفته‌اند.

از آن‌جا که اهل کتاب، آگاهی‌هایی از کتاب‌های مقدس و دانش پیامبران داشتند، پرسش‌های آنان شکلی دیگر داشت و به جای درخواست معجزه، مطالبی را که در کتاب‌ها خوانده بودند از رسول خدا می‌پرسیدند. از طرفی چون یهودیان از ظهور پیامبر خبر داشتند به نظر می‌رسد پرسش‌های آنان گاه برای اطمینان و گاه برای بهانه‌جویی بوده است. در این‌جا پرسش‌هایی را که یهودیان از رسول خدا کرده‌اند و آن حضرت پاسخ گفته است، از نظر می‌گذرانیم.

پرسش‌های سه‌گانه

یک مرحله از این پرسش‌ها، مطالبی است که یهودیان به مشرکان مکه آموختند تا آنان از پیامبر بپرسند. از آن‌جا که این پرسش و پاسخ در مکه اتفاق افتاده و یهودیان به طور مستقیم با رسول خدا رو به رو نشده‌اند، باید آن را جزء روابط فرهنگی غیر

۱. نهج البلاغه (صبحی صالح)، خطبه ۱۹۲. ابن ابی الحدید گوید: داستان درخت در کتاب‌های زیادی آمده و مستفیض است (شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۱۴). ابن اسحاق هم این معجزه را به شکلی دیگر بیان کرده که با توجه به مقام پیامبر، گزارش او قابل تردید است. «سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۹۱».

مستقیم آنان با پیامبر خدا دانست و به نظر می‌رسد اولین سؤال‌هایی باشد که این قوم از آن حضرت پرسیده‌اند.

مورخان می‌گویند وقتی دشمنان مکی پیامبر، راه‌های مقابله با آن حضرت را آزمودند و ناکام ماندند، به فکر افتادند که از اهل کتاب و صاحبان دانش کمک بگیرند. از این رو نضر بن حارث و عقبه بن ابی معیط را که از دشمنان سرسخت اسلام بودند، نزد عالمان یهود یثرب فرستادند و گفتند از آنان درباره محمد ﷺ پرسید، که ایشان صاحبان کتاب پیشین هستند و علوم انبیا نزد آنان است. آن دو به یثرب رفتند و با بیان صفات رسول خدا درباره ادعای آن حضرت از اخبار سؤال کردند. آنان گفتند درباره سه چیز از او سؤال کنید، اگر پاسخ داد پیامبر است و گرنه دروغگوست و هر گونه می‌خواهید با او برخورد کنید. از او درباره داستان شگفت‌جویانی که در گذشته‌های دور، قوم خود را رها کردند و از جهانگردی که به شرق و غرب عالم رسید و از حقیقت روح پرسید. اگر این سه را پاسخ داد از او پیروی کنید که پیامبر است و گرنه دروغ می‌گوید. دو فرستاده قریش به مکه بازگشتند و این سؤال‌ها از رسول خدا انجام شد. آیاتی از سوره کهف که درباره اصحاب کهف و ذی القرنین سخن می‌گوید (آیات ۹ و ۸۳ به بعد) و آیه ۸۵ سوره اسراء که درباره حقیقت روح است، به این مناسبت نازل شد.^۱

در روایتی که علی بن ابراهیم قمی در این باره نقل کرده، علاوه بر این سه سؤال به پرسش‌های دیگری که یهود طرح کرده‌اند اشاره شده است. در این روایت که ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل کرده، تفاوت‌های دیگری با گزارش مشهور وجود دارد. از جمله این که مشرکان قریش، نضر و عقبه و هم‌چنین عاص بن وائل را به نجران فرستادند و این سه نفر از یهودیان نجران سؤال‌هایی را آموختند تا رسول خدا را با آن بیازمایند. در این نقل، به جای مسئله روح، درباره حضرت موسی علیه السلام که خداوند او را دستور داد تا پیرو عالمی باشد و نزد او آموزش ببیند، سؤال شده است. هم‌چنین سؤال چهارمی طرح شده که درباره قیامت است و یهودیان گفته‌اند اگر پیامبر ادعای آگاهی از آن را

۱. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۰۱؛ مجمع البیان، ج ۳، ص ۶۹۷؛ التفسیر الکبیر، ج ۷، ص ۴۲۸.

کرد، دروغگوست. در این روایت، نسبت به گزارش مشهور، جزئیات بیشتری پرسیده شده است.^۱ اما این که قریش فرستادگان خود را به نجران فرستادند و آنان با یهودیان این منطقه مشورت کرده و پرسش‌هایی را آوردند؛ به نظر درست نمی‌رسد چون نجران محل سکونت مسیحیان جزیره العرب بود و در منابع تاریخی، گزارشی از حضور یهود در این منطقه به چشم نمی‌خورد. گذشته از این، مسیحیان نزد قریش به اندازه یهود موقعیت علمی و فرهنگی نداشتند و از این رو اعراب در بسیاری از موارد، به جهودان مراجعه می‌کرده‌اند. از طرفی ممکن است روایتی که ابن اسحاق آورده و شهرت یافته است از اسرائیلیات باشد؛ به خصوص که محمد بن کعب قرظی در سلسله اسناد آن وجود دارد.^۲

از آن جا که خدای متعال پس از بیان سؤال‌هایی که علمای یهود طرح کرده بودند، فرموده: «به شما جز اندکی علم داده نشده است.»^۳ هنگامی که رسول خدا به مدینه هجرت کرد آنان به او گفتند: «آیا مراد از کسانی که اندکی علم دارند ما هستیم یا قوم خودت؟» پیامبر فرمود هر دو، علمای یهود گفتند: پس چطور می‌گویی به ما توراتی داده شده که همه چیز در آن بیان شده است؟ رسول خدا فرمود: اینها در مقابل علم الهی اندک است.^۴ با آن که این قوم، سؤال از ذی‌القرنین را به فرستادگان قریش آموخته بودند در مدینه هم این مطلب را از پیامبر پرسیدند.^۵ روشن نیست که تکرار چنین سؤالی به معنای بی‌اطلاعی آنان از پاسخ آن حضرت به قریش است یا از روی بهانه و لجاجت خواسته‌اند باز هم رسول خدا را امتحان کنند!؟

ابن اسحاق در گزارش دیگری، سؤال از زمان قیامت را هم مربوط به یهود مدینه دانسته و آیه ۱۸۷ سوره اعراف را جواب آنان دانسته است.^۶ ولی مکی بودن سوره

۱. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۲.

۲. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۹۳.

۳. وَمَا أَوْتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا «اسراء» (۱۷) آیه ۸۵.

۴. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۰۸.

۵. همان، ج ۱، ص ۵۷۱.

۶. همان، ج ۱، ص ۵۶۹.

اعراف، این گزارش را با تردید رو به رو می‌کند.

پرسش‌های چهارگانه

گروهی از علمای یهود نزد پیامبر آمده گفتند: ای ابوالقاسم، چهار مطلب از تو می‌پرسیم که جز پیامبران نمی‌دانند. رسول خدا فرمود: هر چه می‌خواهید بپرسید ولی تعهد کنید که هر گاه پاسخ آن‌ها را گفتم اسلام آورید. یهودیان پذیرفتند و سؤال‌های خود را این‌گونه مطرح کردند: کدام خوراکی بود که اسرائیل بر خود حرام کرد؟ چطور فرزند، پسر یا دختر می‌شود؟ پیامبر درس ناخوانده چگونه می‌خوابد؟ کدام فرشته بر او نازل می‌شود؟ پیامبر پس از آن‌که بار دیگر از علمای یهود تعهد گرفت، فرمود: شما را به خدایی که تورات را بر موسی ﷺ نازل کرد می‌دانید که اسرائیل (یعقوب) بیماری سختی پیدا کرد و نذر کرد اگر شفا یابد خود را از بهترین نوشیدنی‌ها و خوراکی‌ها محروم نماید و این دو، شیر و گوشت شتر بود. گفتند درست است. رسول خدا فرمود خدایا بر اینان گواه باش. سپس پرسش دوم آنان را این‌گونه پاسخ داد: به خدای یکتایی که تورات را بر موسی ﷺ فرستاد می‌دانید که نطفه مرد سفید و غلیظ است و نطفه زن زرد و رقیق، و هر کدام بر دیگری غلبه کند شباهت و جنسیت با صاحب آن نطفه است. گفتند همین‌طور است و پیامبر فرمود: اللهم اشهد علیهم. درباره پرسش سوم با همان سوگندها فرمود: پیامبر درس ناخوانده چشمش می‌خوابد و دلش بیدار است. گفتند همین‌طور است و پیامبر، خدا را گواه گرفت. آن‌گاه یهودیان گفتند اکنون از فرشته‌ای که تو را همراهی می‌کند خبر ده، آن‌گاه با تو خواهیم بود یا از تو جدا خواهیم شد. فرمود همراه من جبرئیل است که در کنار همه انبیا بوده است. گفتند اگر غیر از او بر تو فرود می‌آمد تصدیقت می‌کردیم ولی ما با جبرئیل مخالفیم و او دشمن ماست. در این هنگام آیه ۹۷ سوره بقره نازل شد^۱ که می‌فرماید: «قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَيَّ قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ؛ ای پیامبر بگو هر

۱. در گزارش منابع شماره آیات نیامده است، بنابراین در مواردی که شماره آیات در متن آمده، مربوط به نگارنده است.

که با جبرئیل دشمن است [او هیچ‌گاه از پیش خود دستوری نمی‌آورد بلکه] نزول او بر قلب تو، به اجازه خداست.^۱

از این‌که رسول خدا در پاسخ عالمان یهود، پیوسته آنان را سوگند داد و فرمود: «می‌دانید چنین است» و آنان هم گفته آن حضرت را تصدیق کرده و گفته‌اند «همین طور است»، به خوبی روشن می‌شود که پرسش آنان جنبه یادگیری نداشته، بلکه برای آزمودن پیامبر و به منظور دستیابی به بهانه‌ای بود که بتوانند از تصدیق پیامبر روی گردان شوند.

سؤال از حکم رجم

مورد دیگری که یهود برای سؤال کردن نزد پیامبر آمدند مربوط به حکم زناکار است. طبرسی روایت زیر را از امام باقر علیه السلام نقل کرده و گفته است گروهی از مفسران آن را بیان کرده‌اند:

مرد و زنی از اشراف خیبر، مرتکب زنا محصنه شدند و یهودیان که از اجرای حکم سنگسار درباره آنان کراهت داشتند، از یهود مدینه خواستند درباره این موضوع از پیامبر پرسش کنند شاید حکم سبک‌تری برای آن دو باشد. گروهی از یهود مدینه - که نام برخی از آنان در این گزارش آمده است - حد زناکاری را که همسر دارد از رسول خدا جویا شدند و آن حضرت حد رجم را تعیین فرمود. چون یهودیان این حکم را نپذیرفتند، پیامبر از آنان خواست عبدالله بن صوریای فدکی را حاضر کنند تا حکم حقیقی تورات را از او پرسند. ابن صوریای حاضر شد و به وجود حکم رجم برای زنا محصنه در تورات گواهی داد. پیامبر خدا از آنان پرسید چرا این حکم را اجرا نمی‌کنید؟ گفتند: این حد در میان قوم ما اجرا می‌شد ولی زمانی آن را به ضعیفان اختصاص دادیم به گونه‌ای که فساد در میان اشراف رواج یافت. تا این‌که پسر عموی پادشاهی از ما زنا کرد و هم‌زمان، مردی دیگر این گناه را مرتکب شد. چون پادشاه

۱. الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۳۸. این روایت در سیره ابن هشام (ج ۱، ص ۵۲۳) نیز آمده است ولی از آن‌جا که نقل طبقات گویاتر است آن را انتخاب کردیم. هم‌چنین به تفاسیر، ذیل آیه ۹۳ آل عمران مراجعه کنید.

خواست آن مرد را سنگسار کند بستگانش گفتند مگر این که پسر عمویت را هم رجم کنی. از این رو ما جمع شدیم تا حکمی سبک تر وضع کنیم و شریف و ضعیف را با آن حدّ زنیم. قرار ما بر چهل ضربه شلاق به اضافه سیاه کردن صورت مجرم و گرداندن او در میان مردم شد و از آن پس این حکم جای رجم را گرفت. در این روایت آمده است که رسول خدا دستور داد آن دو زناکار را سنگسار کنند. آن گاه یهودیان به عالم خود عبدالله بن صوریاً اعتراض کردند که چرا به حکم تورات گواهی داده است. وی گفت محمد ﷺ مرا به تورات قسم داد و گرنه نمی گفتم. در این روایت هم چنین آمده است که ابن صوریاً از پیامبر اکرم سؤال هایی کرد و چون جواب های آن حضرت را درست و مطابق پیش گویی تورات یافت، اسلام آورد ولی جهودان به او ناسزا گفتند.^۱

در گزارش مشابهی که ابن اسحاق از ابوهریره نقل کرده است سخنی از یهود خیبر به چشم نمی خورد بلکه از آن استفاده می شود که این واقعه در مدینه و در ابتدای هجرت رخ داده است و پیامبر در بیت المدراس^۲ حاضر شده، درباره این حکم با احبار سخن گفته است. نکته جالبی که در روایت ابن اسحاق اضافه است این که ابن صوریاً به پیامبر گفت: «ای ابوالقاسم، به خدا سوگند اینان می دانند که تو پیامبر هستی لیکن به تو حسد می ورزند.»^۳

در این جا ابهامی وجود دارد که پاسخ آن را باید از ادامه روایت ابن اسحاق استفاده کرد. و آن این که در هر دو روایت به نوعی از اعتراف ابن صوریاً به نبوت رسول خدا و اسلام آوردن او سخن به میان آمده است اما در گزارش های تاریخی از وی به عنوان مسلمان نام برده نشده، بلکه از کسانی است که پیوسته سؤال هایی از پیامبر کرده و گاه در صدد بهانه جویی بوده است. ابن اسحاق در این روایت بعد از بیان اعتراف ابن صوریاً می گوید او پس از این، کافر شد و نبوت رسول خدا را انکار کرد. در روایتی از ابن عباس و ابن عمر هم آمده است که پیامبر بخشی از تورات را که حدّ زانی در آن

۱. مجمع البیان، ج ۲، ص ۲۹۹ و ج ۱، ص ۷۲۳؛ التفسیر الکبیر، ج ۴، ص ۳۵۹ (با تلخیص).

۲. محلی که در آن تورات می آموزند.

۳. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۵۶۴ و ۵۶۵.

آمده بود به ابن صوریا داد تا بخواند اما این عالم یهودی، آیات قبل و بعد آن را خواند و دست خود را روی آیه رجم گذاشت و آن را پنهان کرد. عبدالله بن سلام - عالم یهودی تازه مسلمان - که آنجا حاضر بود پیامبر را متوجه این کتمان ابن صوریا کرد و سپس خودش آن قسمت را خواند.^۱ این احتمال وجود دارد که این دو روایت در صدد تجلیل از ابن سلام باشد که کتمان یهودی را به رسول خدا نمایاند ولی آن حضرت از آن غافل ماند!

مفسران و مورخان گویند درباره این پرسش یهود از رسول خدا، آیه‌های ۴۱ به بعد از سوره مائده و ۲۳ آل عمران نازل شد^۲ و آیه ۱۵ مائده نیز به این موضوع اشاره دارد.^۳ اما یکی از سیره‌نویسان پس از طرح این آیات و ذکر روایاتی که علت نزول آنها را موضوع سنگسار کردن زناکار می‌داند در همه این روایات خدشه کرده و روایاتی را تقویت نموده که می‌گوید سبب فرود آمدن آیات، اختلاف بنی‌نضیر و بنی‌قریظه در موضوع دیه و قصاص است. نویسنده در نقل نصوص تاریخی و مناقشه آنها، به تفصیل سخن گفته و سپس دلایل جعلی بودن آنها را این‌گونه ذکر کرده است که این روایات، پیامبر را در برابر تورات، مؤمن و خاضع نشان داده، آن را غیر محرف می‌داند و می‌گوید رسول خدا در آنچه بر او نازل نشده بود به تورات عمل می‌کرد. وی هم چنین معتقد است که مراجعه یهودیان به پیامبر - که در این آیات مطرح است - برای آگاهی از حکم خدا نبوده است.^۴

اما به نظر می‌رسد این دیدگاه، جای بحث و تأمل دارد، زیرا در ادامه همین آیات می‌خوانیم: «وَ كَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ»^۵ و در آیات دیگری از

۱. مجمع البیان، ج ۱، ص ۷۲۳؛ التفسیر الکبیر، ج ۳، ص ۱۷۸؛ سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۵۶۶.
 ۲. مجمع البیان، ج ۲، ص ۲۹۹ و ج ۱، ص ۷۲۳؛ التفسیر الکبیر، ج ۴، ص ۳۹۴، ج ۳، ص ۱۷۸؛ سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۵۶۵؛ جامع البیان، ج ۴، ص ۳۱۶ و ج ۳، ص ۲۹۶.
 ۳. در المنثور، ج ۳، ص ۴۳ و ۴۴؛ المیزان، ج ۵، ص ۲۸۹.
 ۴. الصحیح، ج ۷، ص ۸۱-۱۰۸.
 ۵. چگونه (یهودیان) تو (پیامبر) را به داوری می‌طلبند در حالی که تورات نزد ایشان است و در آن حکم خدا هست... «مائده (۵) آیه ۴۳».

قرآن نیز، ستایش از تورات و هدایتگر بودن آن آمده است.^۱ حتی اگر نظر الصحيح را درباره شأن نزول آیات بپذیریم، این که خضوع پیامبر در برابر برخی احکام تورات را به کلی رد کنیم تأمل بیشتری می‌طلبد. البته در این که گزارش‌های مورخان و مفسران در این رویداد متناقض و گاه متضمن مطالب غیر قابل قبول است، سخنی نیست لیکن از مجموع آنها می‌توان یک مطلب را به دست آورد که مراجعه یهود به رسول خدا برای سؤال از حکم خدا بوده^۲ و اصراری نیست که این آیات را مخصوص این واقعه بدانیم. ذکر این نکته هم مناسب است که در کتاب مقدس؛ حکم قتل و رجم زناکار آمده است.^۳

از دیگر پرسش‌های یهودیان، سؤال آنان از خلقت آسمان و زمین است. طبری گزارش کرده است که این قوم نزد رسول خدا آمده و از این موضوع پرسیدند. آن حضرت خلقت هر یک از بخش‌های آسمان و زمین را در یک روز از هفته بیان فرمود. آن‌گاه یهودیان گفتند: «خداوند روز شنبه استراحت کرد» و پیامبر را خشمگین کردند. طبری اضافه کرده است که آیه ۳۸ سوره ق^۴ در این باره نازل شده است.^۵

انکار پس از انتظار

یکی از اقدام‌های یهود پس از بعثت رسول خدا، انکار گفته‌های پیشین خود مبنی بر پیش‌گویی ظهور پیامبر آخرالزمان بود. در این مطلب جای تردید نیست که قوم یهود، مدتی طولانی پیش از ظهور اسلام، منتظر پیامبری بودند که نشانه‌های آن مطابق فردی بود که در میان قریش به رسالت مبعوث شد لیکن جهودان به دلایلی او را پیامبر موعود خود ندانستند و گفتند کسی که ما می‌گفتیم محمد ﷺ نیست. دلیل اصلی این

۱. مانند آیه بعد از آیه مورد نظر.

۲. علامه طباطبائی هم روایات مربوط به رجم را با سیاق آیات سازگارتر دانسته و شأن نزول دیگر (موضوع دبه و قصاص) را از باب تطبیق می‌داند. «المیزان»، ج ۵، ص ۳۶۸.

۳. لاویان، ۲۰ / ۱۰؛ تثیبه ۲۲/۲۲ و ۲۴.

۴. وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ؛ ما آسمان و زمین را در شش روز آفریدیم و هیچ خستگی به ما نرسید (تا این که روزی را استراحت کنیم).

۵. تاریخ الطبری، ج ۱، ص ۱۵ و ۳۴.

انکار، اسماعیلی بودن حضرت محمد ﷺ بود در حالی که یهودیان انتظار پیامبری از نسل اسحاق را داشتند. به دیگر سخن، آنان بر این گمان بودند که پیامبر موعود از بنی اسرائیل خواهد بود در حالی که رسول گرامی اسلام از قوم عرب ظاهر شد. حسادت یهود - که در برخی آیات قرآن هم به آن اشاره شده - ناشی از همین موضوع و اصل نژاد پرستی آنان است. مورخان هم گفته‌اند: وقتی بحیرا، راهب مسیحی، رسول خدا را در کودکی شناخت، ابوطالب را از ادامه سفر به شام منع کرد و گفت: «او را از یهود برحذر دار چون او عرب است و یهود می‌خواهد پیامبر موعود از بنی اسرائیل باشد و به او حسادت می‌کند».^۱ گزارش‌های دیگری از نقشه ترور پیامبر در کودکی یا نوجوانی به دست یهودیان هست که چندان نمی‌توان به آنها اعتماد کرد، چون در این روایت‌ها مطالبی هست که به افسانه بیشتر شباهت دارد.^۲

از انکار و مقابله یهودیان نسبت به پیامبر خدا، پیش از هجرت گزارشی در دست نیست. به نظر می‌رسد تا زمانی که آن حضرت در مکه بوده و یهود مدینه رقیبی نداشتند ردّ و اثباتی از سوی آنان نسبت به رسالت وی وجود نداشته است. اما هنگامی که اسلام به مدینه آمد و یهودیان موقعیت خود را در خطر دیدند و از طرفی بنای پیروی از پیامبر خدا را نداشتند، دست به اقدام‌های تخریبی و سپس نظامی زدند. ابن اسحاق آغاز دشمنی این قوم را هم‌زمان با ورود رسول خدا به مدینه دانسته و عده زیادی از دشمنان اسلام از قبایل یهودی و یهودیان انصار را نام برده است.^۳

با آن‌که قوم یهود به خصوص علمای آنان، پیامبر آخرالزمان را همچون فرزندان خود می‌شناختند.^۴ و از صفات و نشانه‌های او آگاه بودند، آن حضرت را انکار کردند و گفتند او کسی نیست که ما در انتظارش بوده‌ایم. گزارش‌های زیر که در منابع

۱. الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۲۳. البته این در صورتی است که اصل داستان بحیرا را بپذیریم اما برخی از محققان، این داستان را نادرست می‌دانند. «نقد و بررسی منابع سیره نبوی، ص ۳۱۳».

۲. الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۹۱ و ۱۲۳.

۳. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۵۱۳.

۴. در دو آیه از قرآن این جمله تکرار شده است که «اهل کتاب، پیامبر را همچون فرزندان خود می‌شناسند» یعنی با توجه به پیش‌گویی‌های کتب پیشین، خصوصیات آن حضرت برای آنان به خوبی روشن است «آیه ۱۴۶ بقره و ۲۰ انعام».

تاریخی و تفسیری آمده است نشان این مطلب است که جهودان تصمیم داشتند از پیروی رسول خدا سر باز زنند و از طرفی گفته‌های قبلی خود را به گونه‌ای توجیه کنند.

۱- ابن اسحاق از صفیه دختر حیی بن اخطب - که پس از نبرد خیبر به اسارت در آمد و با پیامبر ازدواج کرد - روایت کرده است که «وقتی رسول خدا به مدینه هجرت کرد و در قبا مسکن گزید پدر و عمویم سپیده دم یک روز نزد آن حضرت رفتند و غروب روز بعد، با خستگی زیادی برگشتند. طبق معمول به سوی آنان دویدم ولی به من - که از فرزندان دیگر خود بیشتر دوستم می‌داشتند - توجهی نکردند، چون در اندوه بزرگی فرو رفته بودند. عمویم ابویاسر به پدرم گفت: آیا او [رسول خدا] همان است [که ما انتظارش را می‌کشیدیم]؟ پدرم گفت آری، به خدا قسم. عمویم گفت آیا او را شناختی و تطبیق کردی؟ گفت: آری. ابویاسر گفت پس چه خواهی کرد و در دلت چه می‌گذرد؟ پدرم گفت به خدا قسم تا زنده باشم با او دشمنی خواهم کرد».^۱ ابن اسحاق در جای دیگری گفته است: «حیی و برادرش ابویاسر حسودترین یهودیان نسبت به عرب بودند، چون خداوند پیامبر را از میان این گروه برگزید. این دو نفر تا آن‌جا که می‌توانستند برای دور کردن مردم از اسلام تلاش می‌کردند. آیه ۱۰۹ سوره بقره^۲ هم درباره آنان نازل شد».^۳

۲- مورخان و مفسران به نقل از ابن عباس آورده‌اند که یهود، پیش از اسلام به اوس و خزرج می‌گفتند به واسطه پیامبر بر شما غلبه خواهیم کرد.^۴ اما پس از مبعوث شدن آن حضرت سخن خود را انکار کردند. معاذ بن جبل و بشر بن براء به آنان گفتند تقوا

۱. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۵۱۹.

۲. وَذَكَّيْرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِّنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كَفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنفُسِهِمْ مِمَّنْ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ؛ بسیاری از اهل کتاب از روی حسادتی که دارند دوست دارند شما را از ایمان به کفر بازگردانند با آن‌که حق برایشان روشن است.

۳. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۵۴۸؛ مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۵۳؛ التفسیر الکبیر، ج ۱، ص ۶۴۶.

۴. سیوطی نقل کرده که یهودیان این‌گونه دعا می‌کردند: خدایا تو را به حق محمد ﷺ [پیامبری که به ما وعده داده‌ای در آخرالزمان برای ما بفرستی ما را بر این گروه پیروز کن «در المنثور، ج ۱، ص ۱۹۶».

پیشه کنید و اسلام آورید چون خود شما در زمانی که ما مشرک بودیم محمد ﷺ را برای ما وصف می کردید و می گفتید مبعوث خواهد شد و به واسطه او بر ما پیروز خواهید شد. سلام بن مشکم یهودی گفت: کسی که از او سخن می گفتیم محمد ﷺ نیست و چیزی که برای ما شناخته شده باشد، نیآورده است.^۱ در این جا آیه ۸۹ سوره بقره نازل شد که می فرماید: «هنگامی که برای یهودیان کتابی از سوی خدا آمد، آنچه را نزد ایشان بود [پیش گویی های تورات] تصدیق کرد. و خود آنان هم به واسطه پیامبر، بر کافران (اوس و خزرج) طلب پیروزی می کردند. اما به آن چه می شناختند کفر ورزیدند. پس لعنت بر کافران باد.»^۲

۳- در گزارش دیگری از برخی انصار نقل شده است که: «آنچه باعث اسلام آوردن ما شد - علاوه بر هدایت و رحمت الهی - این بود که پیوسته میان ما که مشرک بودیم با یهود اهل کتاب نزاع وجود داشت. وقتی آنان از ما ناراحت می شدند می گفتند: به زودی پیامبری مبعوث خواهد شد و ما همراه او با شما خواهیم جنگید و شما را چون قوم عاد و ارم خواهیم کشت. ما این سخن را فراوان از یهودیان می شنیدیم؛ اما همین که رسول خدا برانگیخته شد و ما به او ایمان آوردیم، آنان کافر شدند. پس درباره ما و آنان آیه ۸۹ سوره بقره نازل شد.»^۳

۴- سلمة بن سلامه انصاری گوید: پیش از اسلام، در همسایگی ما، یکی از یهودیان زندگی می کرد. روزی در مقابل افراد قبیله ما ایستاد و از قیامت و برانگیخته شدن و محاسبه الهی و بهشت و جهنم سخن گفت. مخاطبان او که مشرک و بت پرست بودند و زندگی پس از مرگ را قبول نداشتند از گفته او تعجب کردند و پس از پرسش و پاسخ از او، گفتند نشانه حرف تو چیست؟ یهودی گفت: پیامبری که در این سرزمین مبعوث

۱. همین شخص، بارها به رسالت پیامبر اکرم اعتراف کرده است، برای نمونه به المغازی، ج ۱، ص ۳۶۸ مراجعه شود.

۲. وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ «سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۵۴۷؛ النبیان، ج ۱، ص ۳۶۵؛ در المنثور، ج ۱، ص ۱۹۶».

۳. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۱۱؛ جامع البیان، ج ۱، ص ۵۷۸.

می‌شود (و به سمت مکه اشاره کرد). گفتند کی می‌آید؟ او به من که کوچک‌تر از بقیه بود اشاره کرد و گفت: اگر این زنده بماند او را درک خواهد کرد. سلمه گوید آن‌گاه که رسول خدا مبعوث شد ما به او ایمان آوردیم و آن یهودی که هنوز زنده بود از روی کینه و حسد ایمان نیاورد. گفتیم وای بر تو! آیا تو نبودی که آن سخنان را می‌گفتی؟ گفت بله ولی این، کسی نیست که من می‌گفتم.^۱

۵- درباره اسلام آوردن برخی از بنی قریظه گفته شده است: اندکی پیش از اسلام، شخصی به نام ابن هیبان از شام نزد این قبیله آمد. مقام او به اندازه‌ای بود که به واسطه او استسقا می‌کردند و باران می‌بارید. وی پیش از مرگ خود به یهودیان گفت: «آیا می‌دانید چرا از سرزمین حاصل‌خیز، به زمین خشک آمدم؟» گفتند خود آگاه‌تری. گفت: «به این‌جا آمدم تا ظهور پیامبری را ببینم که زمانش نزدیک است و به این آبادی هجرت می‌کند. امید داشتم مبعوث شود و از او پیروی کنم. اکنون زمان او نزدیک است، مبادا دیگران در ایمان آوردن به او بر شما سبقت جویند...» هنگام نبرد بنی قریظه، سه نفر از خاندان سعیه که کم‌سن بودند به دوستان خود گفتند: «به خدا قسم این همان پیامبر است که ابن هیبان می‌گفت.» یهودیان گفتند او نیست. این سه نفر گفتند: «چرا به خدا قسم هموست، با همان نشانه‌ها و صفات.» آن‌گاه از قلعه‌ها پایین آمده اسلام آوردند.^۲ علامه جعفر مرتضی با تردید در این خبر می‌نویسد: «ابن هیبان پیش از بعثت رسول اکرم یعنی حدود هیجده سال پیش از نبرد بنی قریظه مرده است و اگر این روایت درست باشد، باید فرزندان سعیه در آن زمان دست کم ده سال داشته باشند تا به اهمیت کلام او پی ببرند. پس سن آنان در هنگام نبرد بنی قریظه نزدیک سی سال خواهد شد و حال آن‌که در روایت، نوجوان یاد شده‌اند.»^۳ از اشکالی که این محقق کرده گریزی نیست مگر این‌که تعبیرهای «فتیه، شباب و أحداث» در این گزارش را بر سنین سی تا چهل درست بدانیم.

۱. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۱۲؛ مسند احمد ج ۳، ص ۴۶۷؛ در المثور، ج ۱، ص ۱۹۷.

۲. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۱۳.

۳. الصحيح، ج ۱۱، ص ۱۰۴.

حملة تبلیغاتی

این بخش از برخوردهای مخالفان یهودی رسول خدا را می‌توان به چند دسته تقسیم کرد: تأیید و پشتیبانی تبلیغاتی از قریش، ایجاد تردید و تفرقه میان مسلمانان، تبلیغات وسیع علیه پیامبر و یاران او، تبلیغ علیه اعتقادات مسلمانان، تحریف حقایق و پیش‌گویی‌های تورات، تبلیغ علیه ایمان آورندگان از یهود و... که به نمونه‌هایی از این موارد اشاره می‌شود.

الف) حمایت از مشرکان

زمانی که کافران قریش از عالمان یهود یثرب درباره رسول خدا پرسیدند، آنان، فرستادگان قریش را به سؤال‌هایی رهنمون شدند که از پیامبر بپرسند و درستی و نادرستی ادعای او را بفهمند. اما وقتی رسول خدا هجرت کرد و به مناسبتی، گروهی از بزرگان یهود به مکه رفتند، مشرکان از آنان پرسیدند: دین شما (یهود) بهتر است یا دین محمد ﷺ؟^۱ عالمان جهود گفتند بلکه دین شما (بت پرستان) از آیین او برتر است و شما راه یافته‌تر از او و پیروانش هستید.^۱ حتی بیشتر مفسران که سبب نزول آیه ۵۱ سوره نساء^۲ را همین واقعه می‌دانند، گفته‌اند: یهودیان به بت‌های قریش سجده کردند تا به آنان اطمینان دهند.^۳

۱. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۵۶۲.

۲. أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أَوْتُوا نُصِيْبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجَنَّةِ وَالطَّنَاتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَىٰ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا سَبِيلًا؛ آیا ندیدی کسانی که بهره‌ای از کتاب (مقدس) دارند به بت و بت پرستان اعتقاد پیدا می‌کنند و به کافران می‌گویند از مؤمنان هدایت یافته‌ترید.

۳. التبیان، ج ۳، ص ۲۲۳؛ مجمع البیان، ج ۲، ص ۹۲؛ در المنثور، ج ۲، ص ۵۲۵؛ البته مورخان، نزول آیه را درباره ابورافع و دیگر یهودیانی می‌دانند که به منظور دعوت از قریش برای جنگ احزاب به مکه رفتند، ولی مفسران می‌گویند کعب بن اشرف و جمعی از یهودیان پس از نبرد احد به مکه رفتند تا برای دشمنی با رسول خدا با مکیان پیمان ببندند. پس از این خواهیم گفت که حضور کعب میان کفار و پیمان شکنی‌اش باعث قتل او از سوی مسلمانان شد.

ب) تفرقه افکنی

ابن اسحاق گوید: شأس بن قیس یهودی که پیرمردی کینه جو و حسود نسبت به مسلمانان بود بر جمعی از یاران اوسی و خزرجی پیامبر عبور کرد و از این‌که آنان دوستانه در کنار هم نشسته و به واسطه اسلام، دشمنی‌های جاهلی را به فراموشی سپرده‌اند خشمگین شده با خود گفت: اگر اینان متحد باشند جایی برای ما در این سرزمین نخواهد بود. از این رو جوانی یهودی را گفت تا با جماعت انصار بنشیند و خاطره روز بُعث^۱ و دیگر جنگ‌هایی که بین اوس و خزرج رخ داده را زنده کند و اشعاری را که دو طرف در این باره گفته‌اند برایشان بخواند. جوان چنین کرد و جمع انصار را به تفاخر و منازعه کشاند. یکی از اوس و یکی از خزرج برخاسته مجادله کردند و یکی از آنان گفت: اگر می‌خواهید دوباره می‌جنگیم. دو گروه، خشمگین شده و گفتند چنین می‌کنیم و برای جنگ، به سوی حرّه رهسپار شدند. موضوع به اطلاع رسول خدا رسید و با گروهی از مهاجران، پیش آنان رفت و فرمود: «ای گروه مسلمانان، خدا را در نظر بگیرید. آیا به یاد جاهلیت افتاده‌اید در صورتی که من میان شما می‌آیم؟» رسول خدا با یادآوری هدایت الهی و نجات آنان از کفر و ایجاد الفت بین دل‌ها به وسیله اسلام، آنان را متوجه خودشان کرد به گونه‌ای که فهمیدند تسلیم و سوسه‌های شیطانی شده‌اند و نقشه دشمن در کمین آنان بوده است. پس به گریه افتادند و با یکدیگر معانقه کردند و همراه رسول خدا بازگشتند.^۲ خدای متعال در آیاتی از قرآن، یهودیان و هم‌چنین مسلمانانی را که فریب آنان را خورده‌اند، سرزنش کرده است.^۳

ج) تحریف

نقشه‌های تبلیغی و دشمنی‌های قوم یهود از این راه فراوان است. مهم‌ترین آن

۱. روز بعثت یادآور جنگ جاهلی میان اوس و خزرج است که در آن اوسیان پیروز شدند.

۲. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۵۵۶.

۳. تفسیر آیات ۹۹ آل عمران به بعد.

تحریفاتی است که آنان نسبت به کلام الهی انجام داده و پیش‌گویی‌های تورات و انبیای الهی درباره رسول خاتم را به گونه‌ای که خواسته‌اند تغییر داده‌اند. البته گونه‌ای دیگر از تحریف (تحریف لفظی) از سوی یهود صورت گرفته که برخی مربوط به تاریخ بنی اسرائیل^۱ و برخی مربوط به تاریخ اسلام است که پس از این اشاره خواهد شد.^۲ از مواردی که قرآن کریم به تحریف از سوی یهود اشاره کرده، آیات ۷۵ تا ۷۹ سوره بقره است. از امام باقر علیه السلام در تفسیر این آیات نقل شده است که علمای یهود صفات پیامبر را که در تورات آمده بود تغییر دادند و از عوام قوم خود، که این نشانه‌ها را بیان می‌کردند می‌خواستند که چنین نکنند.^۳

د) ایجاد تردید

۱ - یکی از حرکات تبلیغی یهود برای بازداشتن مردم از روی آوردن به اسلام و ایجاد شک در عقیده مسلمان، این بود که تعدادی از آنان با هم چنین قرار گذاشتند که: «اول روز به آنچه بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شده، به زبان ایمان می‌آوریم و آخر روز به آن کافر می‌شویم و می‌گوییم ما کتاب‌های خود را بررسی و با دانشمندانمان مشورت کردیم و دیدیم محمد صلی الله علیه و آله کسی نیست که ما گمان می‌کردیم و دروغ او و نادرستی آیینش بر ما آشکار شد. این کار باعث خواهد شد مسلمانان شک کنند، چون ما را اهل کتاب و عالم‌تر از خود می‌دانند. آن‌گاه از دین خود به آیین یهود باز خواهند گشت.» به همین مناسبت آیه ۷۲ سوره آل عمران^۴ نازل شد که می‌فرماید: «گروهی از اهل کتاب گفتند به آنچه بر مسلمانان نازل شد در ابتدای روز ایمان آوردید و در انتهای روز کافر شوید شاید از آیین خود بازگردند.»^۵ البته به نظر می‌رسد کلمه «الی دینکم»^۶ در برخی

۱. مانند تغییر لفظ «حطه» به تفسیر آیات ۵۹ بقره و ۱۶۴ اعراف مراجعه کنید.

۲. سوء استفاده از کلمه «راعنا» و تغییر در کلمه سلام.

۳. مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۸۶ و ۲۹۲.

۴. وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكَتَابِ يَا مَعْزُومَاتُ إِنَّ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى الْدِّينِ آمَنُوا وَجَهَ النَّهَارِ وَآخِرَهُ لَعَلَّكُمْ يَرْجِعُونَ.

۵. مجمع البیان، ج ۱، ص ۷۷۴؛ در المنثور، ج ۲، ص ۲۲۸؛ سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۵۵۳.

۶. یعنی یهودیان به یکدیگر می‌گفتند: چنین کنید تا مسلمانان از دین خود برگردند و به آیین شما بگردند.

و به صورت فنحاص زد. آن‌گاه این آیه فرود آمد.^۱

۵- ابن اسحاق نام تعدادی از دشمنان یهودی پیامبر را ذکر کرده که نزد انصار می‌آمدند و آنان را از دادن صدقه نهی می‌کردند و می‌گفتند: «می‌ترسیم به فقر دچار شوید، در انفاق کردن شتاب نکنید چون نمی‌دانید آینده چه پیش خواهد آمد.» وی گفته است آیه «الَّذِينَ يَتَخَلَّوْنَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا»^۲ در این باره نازل شده است.^۳ علامه طباطبائی می‌نویسد: «اخبار فراوانی از طرق اهل سنت رسیده که فرود آمدن این آیات را درباره یهود می‌داند. گرچه دنباله آیات که از اهل کتاب و یهود سخن گفته... این روایات را تأیید می‌کند، لیکن این اخبار به تطبیق، بیشتر شباهت دارد تا به سبب نزول.»^۴

این که سخن یهود درباره انفاق، سبب نزول این آیه شده یا آنان مصداقی برای آیه به شما می‌روند، دو نظری است که هر کدام مؤیدات و مبعذاتی به همراه دارد. آنچه می‌تواند مؤید قول دوم باشد این است که: الف) آیه‌های قبل و بعد، ارتباطی به موضوع یهود ندارد. ب) بسیاری از مفسران هنگام تفسیر این آیه، اشاره‌ای به این داستان نکرده‌اند. ج) کلمه «يَكْتُمُونَ» که غالباً در آیات قرآن برای حق‌پوشی یهود به کار رفته است در این جا همراه «مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» آمده و مفسران می‌گویند مقصود «پنهان کردن و انفاق نکردن اموالی است که خداوند عطا کرده است.»^۵ در آخر آیه تعبیر «کافرین» آمده که می‌تواند قرینه‌ای بر عدم ظهور آیه نست به یهود باشد. ه) در آیه ۲۴ سوره حدید، بخش اول همین آیه تکرار شده ولی مفسران سخنی از یهود به میان نیاورده‌اند.

۱. مجمع البیان، ج ۱، ص ۸۹۸؛ التبیان، ج ۳، ص ۶۵ و التفسیر الکبیر، ج ۳، ص ۴۴۶. ابن اسحاق روایت دوم را با تفصیل بیشتری نقل کرده ولی حرفی از نامه پیامبر نروده است (سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۵۵۹).

۲. متکبران و فخر فروشان) کسانی‌اند که بخل می‌ورزند و مردم را به بخل کردن وامی‌دارند و آنچه را خدا از فضل خویش به آنان داده پنهان می‌کنند. ما برای کافران عذاب پستی آماده کرده‌ایم (نساء) (۴) آیه ۳۷.

۳. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۵۶۰.

۴. المیزان، ج ۴، ص ۳۶۶.

۵. راغب «کنمان» را پنهان کردن سخن معنا کرده و در عین حال با اشاره به آیه مورد بحث می‌گوید «کنمان الفضل هو کفران النعمة و لذلك قال بعده اعتدنا للکافرین عذاباً الیماً» (مفردات، ص ۴۴۳).

اما آنچه قول اول را تقویت می‌کند این است که: اولاً در سوره نساء و با فاصله هفت آیه از آیه مورد نظر، بسیاری از مطالب درباره اهل کتاب و یهود است. ثانیاً کلمه «يَكْتُمُونَ» در آیه‌های قرآن به معنی حق‌پوشی و به‌خصوص درباره یهودیانی که کار رفته که پیش‌گویی تورات درباره پیامبر اسلام را کتمان کردند. از این رو قرینه‌ای بر اراده حق تعالی از این قوم خواهد بود. ابن اسحاق هم «آنچه خدا از فضل خود به آنان عطا کرده» را به تورات تفسیر نموده و طبرسی گفته است: «بهتر است آیه را اعم از بخل ورزیدن به ادای واجبات و پنهان کردن فضیلتی که خدا داده - چه عالم و چه غیر عالم - بگیریم.^۱ ثالثاً شیخ طوسی و فخر رازی گرچه به این داستان اشاره‌ای نکرده‌اند اما از ابن عباس نقل کرده‌اند که مراد از اینان یهودند که از اعتراف به آنچه از نشانه‌های رسول خدا در تورات می‌دانستند، بخل ورزیدند و قوم خویش را هم به کتمان (و بخل به این موضوع) سفارش کردند.^۲ رازی حتی آیه ۲۴ حدید را هم این‌گونه معنا کرده است.^۳ رابعاً شهرت یهود به حرص و مال‌اندوزی و رباخواری می‌تواند قرینه‌ای دیگر بر شأن نزول آیه ۳۷ نساء درباره آنان باشد. خامساً کافر در این آیه به معنای پوشاننده حق است و ورود آن در آیه منافاتی با یهود ندارد.

ه) تمسخر

یکی از آیات قرآن که درباره روابط یهود با پیامبر نازل شده، آیه ۴۶ سوره نساء است. در این آیه کریمه که به برخی از رفتارهای نادرست و تمسخرآمیز این گروه اشاره شده، می‌خوانیم: «برخی از یهودیان، کلمات را از محل خود تحریف می‌کنند و می‌گویند شنیدیم و مخالفت کردیم، و با گرداندن زبان خود و مسخره کردن دین می‌گویند "راعنا" ولی اگر بگویند شنیدیم و اطاعت کردیم و به جای راعنا "أَنْظَرْنَا" بگویند برایشان بهتر و عادلانه‌تر است. اما خدا آنان را به سبب کفرشان از رحمت

۱. مجمع البیان، ج ۲، ص ۷۳.

۲. التبیان، ج ۳، ص ۱۹۶؛ التفسیر الکبیر، ج ۴، ص ۷۸؛ دیگر مفسران هم روایات متعددی درباره این داستان و نزول آیه درباره آن نقل کرده‌اند. «جامع البیان، ج ۴، ص ۱۲۱؛ در المنتور، ج ۲، ص ۵۰۴».

۳. التفسیر الکبیر، ج ۱۰، ص ۴۶۹.

خود دور ساخته و از این رو جز عده اندکی، ایمان نمی آورند.^۱ در این آیه به چهار مطلب اشاره شده است اول: تحریف، که در آیات فراوان دیگر نیز بدان پرداخته شده است. اما تحریفی که در این جا سخن از آن است به قرینه ادامه آیه، لفظی است نه معنوی.^۲ دوم: یهودیان به جای آن که در برابر دستورهای الهی و گفتار پیامبر اکرم بگویند: «شنیدیم و عمل می کنیم» می گفتند «شنیدیم و مخالفت می کنیم» که نشانه بی ادبی و گستاخی آنان است. سوم: عرب هنگام گفت و گو به مخاطب خود می گوید: «إِسْمَعُ أَسْمَعُكَ اللَّهُ» یعنی بشنو که خدا تو را شنوا قرار دهد. اما یهودیان معاصر پیامبر به آن حضرت می گفتند: «أَسْمَعُ غَيْرَ مُسْمَعٍ» یعنی «بشنو که ناشنوا باشی.»

چهارم: یاران پیامبر هنگام گفت و گو با آن حضرت با شنیدن سخنان او می گفتند: راعنا یعنی ما را رعایت کن و تأمل نما تا سخنانت را به دل بسپاریم یا بنویسیم یا... لیکن جهودان، این واژه را دستاویزی برای تمسخر قرار داده و «راعنا» را به معنای «ما را تحمیق کن» استفاده می کردند؛ یعنی مصدر آن را «رعونت» در نظر می گرفتند که به معنای کودنی است. شیخ طوسی از امام باقر علیه السلام روایت کرده که این کلمه در زبان عبری دشنام و ناسزا است.^۳ برخی از مفسران هم گفته اند یهود به جای «راعنا»، «راعینا» می گفت که به معنای چوپان است.^۴ خدای متعال همان گونه که به مسلمانان فرمود: این کلمه را به کار نبرند و به جای آن «أَنْظُرْنَا» که همان مفهوم (مهلت بده) را دارد،^۵ استفاده کنند؛ به یهودیان هم می فرماید اگر این واژه را به کار برید به نفع شماست. ابن اسحاق، گوینده این واژه تمسخرآمیز را یکی از بزرگان یهود به نام

۱. مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأَسْمَعُ غَيْرَ مُسْمَعٍ وَرَاعِنَا لَيًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ وَطَعْنًا فِي الدِّينِ وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأَسْمَعُ وَأَنْظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ وَأَقْوَمَ وَلَئِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا.

۲. تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۳۱۳.

۳. التبیان، ج ۱، ص ۳۸۹؛ مجمع البیان، ج ۱، ص ۴۳۴.

۴. التفسیر الکبیر، ج ۱، ص ۶۳۵؛ تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۳۸۴ به نقل از دیگر تفاسیر.

۵. بقره (۲) آیه ۱۰۴.

رفاعة بن زيد ذکر کرده است.^۱

مورد دیگری که با موضوع استهزا تناسب دارد گفتن کلمه «سام»^۲ به جای کلمه «سلام» است. مفسران مراد از کسانی را که در آیه هشتم سوره مجادله^۳ به آنان اشاره شده، جهودان دانسته و گفته‌اند: آنان به جای سلام که تحیت مورد نظر خداست، به پیامبر «سام» می‌گفتند به طوری که دیگران تصور کنند که سلام می‌دهند اما آن حضرت متوجه این مطلب بود و پاسخ آنان را فقط با «علیکم» می‌گفت.^۴ با آن‌که مفسران، شأن نزول این بخش از آیه را یهود دانسته‌اند؛ علامه طباطبائی شمول آن درباره این گروه را دارای خفا دانسته و سیاق آیات را منطبق با منافقان و بیماردلان دانسته است.^۵

حقیقت این است که آیه چندان تناسبی با یهود ندارد و با منافقان بیشتر تطبیق می‌کند؛ به خصوص که در روایات، واژه «سام» از قول آنان نیز نقل شده است.^۶ در عین حال به نظر می‌رسد یهودیان نیز چنین برخوردی با رسول خدا داشته‌اند، گرچه این آیه آنان را در نظر نداشته باشد. بخاری و مسلم بابی را درباره سلام کردن اهل کتاب گشوده و در آن احادیثی را آورده‌اند که پیامبر فرموده است به یهود سلام نکنید و جواب سلام آنها را با «علیکم» بدهید، چون از واژه «سام» استفاده می‌کنند.^۷ به همین جهت است که طبرسی، شأن نزول آیه را، هر دو گروه (یهود و منافقان) دانسته است.^۸ یهودی بودن برخی از منافقان - که قبلاً توضیح داده شد - نیز می‌تواند این نظریه را تأیید کند. این احتمال هم هست که واژه «سام» را یهودیان گفته‌اند و منافقان از کلمه دیگری برای تحیت استفاده می‌کرده‌اند. چنان‌که در تفسیر منسوب به علی بن ابراهیم

۱. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۵۶۰.

۲. «سام» خستگی و مرگ معنا شده است.

۳. وَإِذَا جَاءُوكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ؛ وقتی نزد تو می‌آیند آن‌گونه سلام می‌کنند که خداوند نگفته است.

۴. مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۷۶؛ جامع البیان، ج ۱۴، ص ۱۹.

۵. المیزان، ج ۱۹، ص ۱۹۲، ۱۹۴ و ۱۹۸.

۶. در المنثور، ج ۸، ص ۷۷.

۷. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۳۴۴؛ صحیح بخاری، ج ۷، ص ۱۳۳.

۸. مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۷۵.

آمده است که منافقان می‌گفتند: «أَنْعَمَ صَبَاحاً» (صبح به خیر) که سلام اهل جاهلیت به شمار می‌رفت.^۱

به طور کلی، اهل کتاب و به‌خصوص یهودیان، رفتار تمسخرآمیز نسبت به مسلمانان زیاد داشته‌اند. در آیه ۵۷ سوره مائده به این موضوع اشاره شده و فرموده است: با اهل کتاب و کافرانی که دین شما را مسخره می‌کنند و به بازی می‌گیرند، دوستی نکنید. سپس در آیه بعدی، نمونه‌ای از استهزای آنان به هنگام اذان را، بیان کرده است. مصداق آیه نخست، رفاعه بن زید و شوید بن حارث، دو تن از یهودیان دانسته شده و آیه دوم را هم مربوط به اهل کتاب دانسته‌اند.^۲ روشن است که مراد از اهل کتاب در قرآن، به‌خصوص آیاتی از این قبیل که مسلمانان را از دوستی با آنان نهی کرده، جز یهودیان نخواهند بود، زیرا مسیحیان ارتباطی با مسلمانان نداشته‌اند و در مدینه از آنان اثری نیست.

(و) فریب

یکی از حرکات یهود، توطئه برای شخص پیامبر و خدشه در دین و ایمان آن حضرت بود و گمان می‌کردند می‌توانند او را هم فریب داده یا تطمیع کنند. از این رو جمعی از بزرگان آنان گفتند بیایید پیش او برویم شاید بتوانیم او را بفریبیم و از دینش منحرف سازیم، چون او هم بشری بیش نیست. پس به حضور آن حضرت آمده گفتند ما بزرگان و علمای یهود هستیم و اگر از تو پیروی کنیم همه یهود به تو می‌گروند و با ما مخالفتی نخواهند کرد تنها شرط آن، این است که میان ما و گروهی دیگر که نزاعی وجود دارد، داوری کنی و به سود ما حکم دهی. آن‌گاه به تو ایمان خواهیم آورد و تصدیقت خواهیم کرد. اما پیامبر از این کار روی گرداند. گفته شده آیه ۴۹ سوره مائده درباره این توطئه سخن گفته و پیامبر را از پیروی فتنه‌جویان برحذر داشته است.^۳

۱. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۵۵.

۲. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۵۶۸؛ مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۲۸.

۳. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۵۶۷؛ جامع البیان، ج ۴، ص ۳۷۰؛ در المنثور، ج ۳، ص ۹۱؛ این آیه در میان مجموعه آیاتی است که گفته می‌شود درباره یهود نازل شده و پیش‌تر به برخی از آنها اشاره شد.

فصل چهارم:

غزوها

گفتار یکم: غزوه بنی قینقاع

قبیله بنی قینقاع نسبت به بنی نضیر و بنی قریظه، اهمیت کمتری دارد، اما اولین گروه یهودی است که پیمان خود را با پیامبر خدا نادیده گرفت و با مسلمانان وارد جنگ شد. آنان پس از پیمان شکنی، در قلعه‌های خود اجتماع کردند و گویا منتظر دوستان منافق خود بودند که پیامبر اکرم پیش از آن‌که این دو گروه، موفق به اجرای نقشه‌های خود شوند یهودیان را محاصره کرد و منافقان نیز ابتکار عمل را از دست دادند. این محاصره بدون درگیری پایان یافت و بنی قینقاع به نقاط دوردست کوچانده شدند. بنا به گفته مورخان، این قبیله که شجاع‌ترین یهودیان به شمار می‌رفتند،^۱ هیچ‌گونه کشت و زرعی نداشتند و کارشان زرگری و صنعت‌گری بود.^۲ از این روست که بازار بنی قینقاع در یشرب شهرت داشته است.

تاریخ غزوه

درباره زمان برخورد با بنی قینقاع این اندازه مسلم است که حادثه، میان دو جنگ

۱. المغازی، ج ۱، ص ۱۷۸؛ الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۱.

۲. المغازی، ج ۱، ص ۱۷۹؛ انساب الأشراف، ج ۱، ص ۳۷۲.

بدر و احد و در فاصله ماه‌های شوال سال دوم تا ربیع الاول سال سوم روی داده است. واقدی آن را در شوال سال دوم گزارش کرده و ابن سعد، بلاذری، طبری و مسعودی گفته‌اند او را پذیرفته‌اند.^۱ ابن اسحاق بدون اشاره به زمان واقعه، آن را میان غزوه‌های سویق و فُرع می‌داند.^۲ ابن خیاط نیز روایت او را نقل کرده و پذیرفته است.^۳ اما محمد بن حبیب محاصره بنی قینقاع را در ماه صفر سال سوم می‌داند.^۴ طبری نیز گفته: «برخی گمان کرده‌اند جنگ بنی قینقاع در ماه صفر بوده است.»^۵

از سوی دیگر ابن شُبّه روایتی آورده است که از آن استفاده می‌شود این حادثه اواخر ذیقعد و اوایل ذیحجه رخ داده است. او از جابر بن عبدالله نقل کرده است که وقتی از جنگ بنی قینقاع بازگشته‌اند دهم ذیحجه بوده و اولین عید قربان را به پا داشته‌اند.^۶ طبری هم این گزارش را نقل و بر آن تاکید کرده است. از عبارت ابن شُبّه و طبری استفاده می‌شود که عید قربان بلافاصله پس از جنگ بنی قینقاع بوده است از این رو نمی‌توان گفت مراد ایشان ترتیب در وقوع است و با نظر واقدی قابل جمع است.^۷ سخن ابن اسحاق هم با دیگر نظریات قابل سازش نیست چون او محل‌های حضور پیامبر در این چند ماه را یاد کرده می‌گوید: غزوه سویق در ذیحجه سال دوم رخ داد، سپس رسول خدا بقیه ذیحجه را در مدینه ماند و تمام ماه صفر را هم در منطقه نجد منتظر غطفان بود، ماه ربیع الاول را در مدینه و ماه‌های ربیع الاخر و جمادی الاول

۱. المغازی، ج ۱، ص ۱۷۶؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۱؛ انساب الأشراف، ج ۱، ص ۳۷۱؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۱۷۳؛ التنبيه والاشراف، ص ۲۰۶.
۲. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۷. ابن اسحاق غزوه سویق را در ذیحجه و غزوه فُرع را در ماه‌های ربیع الثانی و جمادی الأولى گزارش کرده است. «سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۴ و ۴۶».
۳. تاریخ خلیفه، ص ۲۶.
۴. المحجّر، ص ۱۴.
۵. تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۱۷۴. البته ابن حبیب هفتم صفر و طبری نهم صفر گفته‌اند، ولی با توجه به شباهت دو کلمه سبع و تسع به نظر می‌رسد تصحیفی صورت گرفته باشد.
۶. تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۱۳۷.
۷. البته احتمال قوی دارد گزارش ابن شُبّه و طبری مربوط به جنگ سویق باشد و به اشتباه بنی قینقاع گفته شده باشد چون سویق در پنجم اتفاق افتاده و پنج روز طول کشیده، پس دهم ذیحجه که پیامبر به مدینه برگشته عید قربان بوده است. مسعودی نیز جریان قربانی کردن را بعد از جنگ سویق آورده «ر.ک: التنبيه والاشراف، ص ۲۰۷».

را در منطقه فُرع بود. در بین این چند نبرد، حادثه بنی قینقاع اتفاق افتاد.^۱ از آن جا که ابن اسحاق در این بیان به ماه محرم اشاره نکرده ممکن است چنین استفاده کنیم که به نظر وی پیامبر در این ماه سراغ بنی قینقاع رفته است.

به این ترتیب دربارهٔ زمان لشکرکشی به سوی بنی قینقاع چهار نظر وجود دارد: ماه شوال و ذیحجه از سال دوم و ماه محرم و صفر از سال سوم. برای انتخاب هیچ‌کدام از این گفته‌ها هم شاهدی نداریم و نمی‌توان یکی را بردیگری برتری داد.

از طرفی می‌توان گفت هیچ‌کدام از این نظریات با هم مخالف نیستند؛ علت این مطلب را می‌توان یکی از تفسیرهای مربوط به واژه نسیء دانست. کلمه «نسیء» که در آیه ۳۷ توبه هم آمده، به معنای تأخیر انداختن ماه‌های حرام است. عرب جاهلی به خاطر آن‌که بتواند در ماه‌های حرام بجنگد موقتاً برخی از ماه‌های حرام را حلال و ماه دیگری را به جای آن حرام می‌کرد. تفسیر دیگری که دربارهٔ نسیء شده این است که عرب جاهلی برای آن‌که بتواند مراسم حج را همه ساله در هوایی معتدل به جا آورد و از مشقت سفر در سرما و گرما رهایی یابد، ترتیب ماه‌های قمری را بر هم می‌زد و به جای ذیحجه مثلاً یک سال در ماه محرم و سال دیگر در ماه صفر حج را به جا می‌آورد.^۲ با این کار نام اصلی ماه‌ها به فراموشی سپرده می‌شد و ماه دیگری جایگزین آن می‌شد. علامه طباطبائی این تفسیر را دربارهٔ نسیء نپذیرفته و آن را منطبق با کلمات آیه نمی‌داند.^۳ به نظر می‌رسد اگر چه این موضوع تفسیری برای این آیه و کلمه نسیء نباشد، لیکن روشی بوده که عرب جاهلی آن را انجام داده است و این‌که رسول خدا در حجة الوداع آیه سوره توبه^۴ را تلاوت کرده، مستلزم آن نیست که نسیء به معنای دوم در جاهلیت رسم نبوده است. علامه مجلسی اختلاف در ولادت پیامبر اکرم را با

۱. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۴-۴۷.

۲. انساب الأشراف، ج ۱۱، ص ۱۴۲؛ الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۷۳؛ بحار الأنوار، ج ۵۵ (ایران) یا ۵۸ (بیروت)، ص ۳۴۵.

۳. المیزان، ج ۹، ص ۲۸۱ و ۲۸۵.

۴. إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَزِمُ خَلْقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ... إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ (توبه (۹) آیه ۳۶ و ۳۷).

همین روش حل کرده و می‌گوید: «در این‌که رسول خدا در ماه ربیع‌الاول متولد شده اتفاق نظر وجود دارد و کلینی روایت کرده که حمل به آن حضرت در ایام تشریق^۱ بوده است بنابراین باید مدت حمل را سه ماه یا یک سال و سه ماه دانست و هر دو غیر ممکن است مگر این‌که مبنای این اختلاف و اشکال را بر همان نسیء بدانیم.»^۲

به هر حال این موضوع تا اندازه‌ای می‌تواند آراء گوناگون درباره تاریخ رویدادهای صدر اسلام، از جمله بنی قینقاع را جمع کند؛ یعنی برخی، زمان را ماه‌های قمری واقعی گرفته‌اند و برخی ماه‌های قمری تغییر یافته که نزد عرب جاهلی - و دست‌کم نزد گروهی از آنان - رسم بوده است. بخشی از این اختلاف نظرها را هم باید به حساب تأخیر کتابت گذاشت.

زمینه‌های آغاز جنگ

درباره سبب و انگیزه محاصره بنی قینقاع، مورخان به چند مطلب اشاره کرده‌اند:

۱- وقتی پیامبر به مدینه هجرت کرد با یهود پیمان‌هایی بست و شرط کرد با دشمنان اسلام همکاری نکنند اما وقتی از بدر بازگشت یهود شورش کرده عهد خود را شکستند. پیامبر در بازار بنی قینقاع حاضر شد و در جمع آنان فرمود: «شما می‌دانید من پیامبر خدا هستم... پس قبل از آن‌که حادثه‌ای مانند بدر برای شما پیش آید اسلام آورید و مراقب باشید. یهودیان گفتند: ای محمد ﷺ به آنچه با قوم خود در بدر انجام دادی مغرور نشو که آنان مرد جنگ نبودند و اگر ما به جنگ تو آییم خواهی دید جنگ جویانی مانند ما نیست.»^۳

۲- زنی از مسلمانان برای تعمیر طلا به بازار بنی قینقاع رفت. در مدتی که برای انجام کارش کنار مغازه نشسته بود یهودیان از او خواستند صورتش را آشکار کند، چون او پرهیز کرد گوشه لباسش را پشت سرش بستند، وقتی بلند شد لباسش کنار

۱. ایام تشریق: یازدهم، دوازدهم و سیزدهم ذیحجه.

۲. بحار الأنوار ج ۵۵ (ایران) یا ۵۸ (بیروت)، ص ۳۶۱.

۳. المغازی، ج ۱، ص ۱۷۶؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۷؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۱۷۲؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۷۵.

رفت و عورتش نمایان شد. مسلمانی که در بازار بود زرگر خطاکار را کشت. یهودیان هم بر سر او ریخته او را کشتند. مسلمانان خشمگین شده آماده جنگ با بنی قینقاع شدند.^۱

۳- واقدی و ابن سعد سبب شروع این حادثه را نزول آیه ۵۸ سوره انفال دانسته‌اند. اینان گویند: چون پس از بدر یهود حسادت کرد و به شورش دست زد و پیمان خود را شکست، خداوند به پیامبرش وحی فرمود که: «اگر از خیانت گروهی بیم داشتی به آنان اعلام لغو پیمان کن که خداوند خیانت‌کاران را دوست نمی‌دارد.»^۲ این جا بود که رسول خدا فرمود من از بنی قینقاع بیم دارم و به سوی آنان رهسپار شد.^۳ از گزارش‌های تاریخی استفاده می‌شود حادثه اهانت به زن مسلمان و هم‌چنین آیه انفال دلیل اصلی لشکرکشی به سوی بنی قینقاع نبوده است بلکه آنچه بعد از جنگ بدر پیش آمده و به عنوان پیمان‌شکنی از سوی بنی قینقاع مطرح شده زمینه اصلی تنش میان مسلمانان و یهود را فراهم کرده است. آن‌گاه حادثه بازار زرگرها بر شدت ماجرا افزوده و بر حسب آیه انفال، پیامبر به محاصره آنان دست زده است. لیکن مورخان از چگونگی پیمان‌شکنی یهود پس از جنگ بدر چیزی نگفته‌اند و فقط آورده‌اند که وقتی رسول خدا بر مشرکان پیروز شد و به مدینه بازگشت یهود شورش کرده عهد خود با پیامبر را شکستند. در برخی گزارش‌ها هم موضوع حسادت آنان پس از بدر مطرح شده است.

درباره این‌که پیمان‌شکنی پس از جنگ بدر چه پیشینه و علتی داشته است به چند مطلب می‌توان اشاره کرد: یکی حوادثی است که قبل از جنگ بنی قینقاع روی داد و روابط مسلمانان با یهود را وارد مرحله تازه‌ای کرد. تغییر قبله که به نظر مشهور مورخان، یکی - دو ماه پیش از بدر اتفاق افتاد از این جمله است. اگر کشته شدن ابو عفک و عصماء - دو شاعر مخالف که به نقلی یهودی بودند - را در سال دوم بدانیم،

۱. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۸؛ المغازی، ج ۱، ص ۱۷۶.

۲. وَإِنَّمَا تَخَافُنَّ مِن قَوْمٍ خِيَانَةٌ فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُجِبُ الْخَائِنِينَ.

۳. مغازی، ج ۱، ص ۱۷۷؛ الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۲۲؛ انساب الأشراف، ج ۱، ص ۳۷۱.

دلیل دیگری بر این مطلب خواهد بود.

مهم‌تر از همه گزارشی است که عبدالرزاق در کتاب المصنف آورده و می‌گوید: کفار قریش پیش از جنگ بدر به عبدالله بن اُبی و بت پرستان از اوس و خزرج نامه‌ای نوشتند و آنان را تهدید کردند که اگر پیامبر را بیرون نکنند یا نکشند به همراه تمامی عرب‌ها به سراغ ایشان رفته جنگ جویانشان را کشته، زانانشان را اسیر خواهند کرد. قریش در این نامه از زیادی دشمنان رسول خدا یاد کرده و آنان را بر ضد آن حضرت تحریک کردند. عبدالله بن اُبی و بت پرستان مدینه در فکر مقابله با پیامبر بودند که آن حضرت ایشان را از حرکت باز داشت. پس از جنگ بدر قریش به یهود مدینه نامه نوشت و این بار آنان را به جنگ با مسلمانان فرا خواند و تهدید کرد. عبدالرزاق گوید وقتی نامه قریش به یهود رسید بنی نضیر تصمیم به خیانت گرفت.^۱ از آن‌جا که مورخان اتفاق نظر دارند نخستین گروه یهودی که پیمان شکنی کرده با پیامبر وارد جنگ شد، بنی قینقاع است^۲ و با توجه به آنچه بعداً خواهیم گفت که جنگ بنی نضیر پس از احد اتفاق افتاده است، روایت عبدالرزاق بر یهود بنی قینقاع تطبیق می‌شود نه بنی نضیر. به خصوص که بنی قینقاع شجاع‌ترین یهود به شمار می‌آمدند^۳ و اسلحه فراوانی در اختیار داشتند به همین دلیل هم به پیامبر گفتند: قریش اهل جنگ نبود و اگر ما با تو بجنگیم شکست نخواهیم خورد.

بنابراین باید گفت قبیله بنی قینقاع به تحریک و تهدید قریش و با پیشینه مخالفت در مسئله قبله و حسادت به خاطر اسرائیلی نبودن پیامبر، دشمنی با مسلمانان را آشکار کردند و با اهانت به زن مسلمان بر دشمنی خود افزودند، آن‌گاه با کشته شدن یک مسلمان و یک یهودی زمینه درگیری فراهم گردید. پس از این واقعه یهود بنی قینقاع در دره‌های خود جمع شده آماده جنگ گردیدند. بعدها یکی از یهودیان بنی نضیر گفته است: بنی قینقاع با تکیه بر وعده‌های عبدالله بن اُبی اعلام جنگ کرد و

۱. المصنف، ج ۵، ص ۳۵۸.

۲. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۷؛ المغازی، ج ۱، ص ۱۷۷؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۲؛ تاریخ خلیفه، ص ۲۶؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۱۷۲.

۳. المغازی، ج ۱، ص ۱۷۸؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۱.

با تجمع در قلعه‌ها به انتظار یاری او نشست. ولی پیش از آن‌که عبدالله به کمک آنان برود رسول خدا ایشان را محاصره کرد.^۱

محاصره و کوچ

در این‌که برخورد با بنی قینقاع بدون خون‌ریزی و حتی رها شدن یک تیر از سوی طرفین پایان یافته تردیدی نیست.^۲ مسلمانان پانزده روز آنان را در میان دژهایشان محاصره کردند. تنگی محاصره و ترس و وحشت در داخل خانه‌ها، بنی قینقاع را ناچار به تسلیم کرد. پس از این‌که آنان از قلعه‌ها پایین آمدند رسول خدا دستور بازداشت همه را صادر کرد. در این‌جا تلاش عبدالله بن ابی بن سلول منافق معروف مدینه برای شفاعت هم‌پیمانان خود قابل توجه است. قبلاً گفتیم که پیش از هجرت، هر گروه از یهودیان مدینه با قبیله‌ای از عرب‌ها پیمان دوستی داشتند بنی قینقاع هم با قبیله خزرج پیمان داشت و عبدالله از خزرجیان بود. او پس از اسارت بنی قینقاع نزد پیامبر آمد و از آن حضرت خواست درباره هم‌پیمانان یهودی‌اش نیکی کند. وقتی رسول خدا به او توجهی نکرد جسورانه دست در گریبان زره آن حضرت کرد و با تندی خواسته خود را تکرار نمود پیامبر فرمود رهایم کن اما عبدالله هم‌چنان بر آزادی بنی قینقاع پافشاری کرد و گفت: آنان هم‌پیمانان من بوده‌اند و در مواقع حساس به کمکم شتافته‌اند. رسول خدا که وضع را چنین دید دستور آزادی بنی قینقاع را صادر فرمود و به تعبیر برخی مورخان، آنان را به عبدالله بخشید.^۳

از برخورد تند عبدالله و تلاش فراوان او برای آزادی بنی قینقاع می‌توان چنین برداشت کرد که پیامبر اکرم قصد مجازات جدی آنان را داشته است. از برخی گزارش‌های تاریخی استفاده می‌شود که این مجازات جز اعدام نبوده است چون ابن ابی به پیامبر گفت: «می‌خواهی یک روزه آنان را درو کنی؟» مورخان هم گویند آن

۱. المغازی، ج ۱، ص ۳۶۹.

۲. شاید به این جهت است که برخی مانند ابن هشام و خلیفه از این حادثه به «غزوه» تعبیر نکرده‌اند. نگارنده نیز این کار را پسندیده‌تر می‌داند. از این رو سعی شده در موضوع برخورد با بنی قینقاع کلمه «جنگ» کمتر به کار رود.

۳. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۸ و ۲۳۹؛ تاریخ خلیفه، ص ۲۶؛ المجز، ص ۱۴.

حضرت قصد کشتن آنان را داشت و از این کار صرف نظر کرد.^۱ به هر صورت قرار شد این گروه از یهود که جرأت پیمان شکنی و اعلام جنگ با رسول خدا را به خود داده بود از مدینه بیرون رود و اموالش به پیامبر تعلق گیرد.^۲ سر کرده منافقان که حاضر نبود دوستان قدیمی خود را از دست بدهد بار دیگر برای منصرف کردن پیامبر از تبعید بنی قینقاع به سراغ آن حضرت رفت. این بار عویم بن ساعده که جلو خانه پیامبر ایستاده بود از ورود عبدالله جلوگیری کرد. در این حال میان آن دو درگیری مختصری پیش آمد که به زخمی شدن صورت عبدالله انجامید. بنی قینقاع با دیدن چنین پیشامدی از او خواستند خود را به خاطر آنان به زحمت نیندازد و گفتند در جایی که از صورت تو خون جاری شود، حاضر به ماندن نیستیم. پس از آن که پیامبر اکرم به بیرون رفتن یهودیان بنی قینقاع از مدینه حکم کرد آنان چند روزی مهلت خواستند و پیامبر رحمت سه روز به ایشان فرصت داد. پس از سه روز باز هم از عبادت بن صامت که مأمور کوچاندن آنان بود خواستند وقت اضافه ای دهد. او گفت اگر فرمان رسول خدا نبود این سه روز را هم مهلت نمی دادم، اکنون ساعتی بر آن افزون نخواهم کرد. آن گاه در پی ایشان روان شد و تا قسمتی از راه را با آنان رفت. بنی قینقاع به سوی شام رفتند و در اذرعاع مسکن گزیدند.^۳ پس از این حادثه، نامی از قبیله بنی قینقاع در تاریخ به چشم نمی خورد.^۴

۱. المغازی، ج ۱، ص ۱۷۸؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۲؛ تاریخ الطبری، ج ۱، ص ۱۷۳؛ المختصر فی تاریخ البشر، ج ۱، ص ۱۲۹.

۲. یکی از تاریخ نویسان معاصر می گوید بنی قینقاع از مدینه بیرون نرفتند چون ابن اسحاق در این باره حرفی نزده و شافعی در کتاب الأم گفته پیامبر برای جنگ خیبر از بنی قینقاع کمک گرفت. دلیل مهمتر او کلمه «اول الحشر» در آیه مربوط به کوچ بنی نضیر است (ر.ک: محمد و اليهود، ص ۱۱۰). اما با وجود گزارش های فراوان مورخان درباره بیرون رفتن این گروه از مدینه جایی برای این نظریه نمی ماند. گفته شافعی هم نمی تواند در برابر گزارش های معتبر بایستد ضمن این که ماندن شمار کمی از قینقاع در مدینه با آنها مخالفتی ندارد. درباره اول الحشر هم در موضوع بنی نضیر سخن خواهیم گفت.

۳. الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۲؛ المغازی، ج ۱، ص ۱۸۰؛ اذرعاع که در قدیم جزء شام بوده امروزه از شهرهای سوریه به شمار می آید. «ر.ک: معجم البلدان، ج ۱، ص ۱۵۸؛ المعالم الاثیره، ص ۲۵».

۴. واقدی می گوید «فما کان اقل بقاء هم» به نظر می رسد این جمله تعجیبی است یعنی چه کم پایدار ماندند. بلاذری هم می گوید «درنگ آنان طولی نکشید و از بین رفتند» (انساب الاشراف، ج ۱، ص ۳۷۲).

آیات قرآنی

ابن اسحاق و واقدی آیاتی ذکر کرده‌اند که درباره بنی قینقاع و پیمان شکنی آنان بر پیامبر نازل شده است این آیه‌ها عبارتند از: دوازدهم و سیزدهم سوره آل عمران، پنجاه و یکم و پنجاه و دوم سوره مائده و پنجاه و هشتم سوره انفال. در این جا به بررسی گفته اینان و نظریات مفسران درباره این آیه‌ها می‌پردازیم:

الف) آیه‌های دوازده و سیزده سوره آل عمران می‌فرماید:

به کافران بگو به زودی شکست خورده به سوی جهنم خواهید رفت و آن بد جایگاهی است. برای شما در برخورد دو گروه عبرتی هست: گروهی که در راه خدا نبرد می‌کنند و گروه دیگری که کافرند. اینها مسلمانان را دو برابر می‌بینند و خداوند هر که را بخواهد با یاری خود تأیید می‌کند. در این مطلب عبرتی برای صاحبان بصیرت وجود دارد.^۱

ابن اسحاق از ابن عباس روایت کرده است که این دو آیه درباره بنی قینقاع نازل شده و خطاب به آنان است. وی دو گروه برخوردکننده در جنگ بدر را کفار قریش و مسلمانان دانسته که خداوند شکست کافران را نشانه و عبرتی برای یهود بنی قینقاع بیان کرده است.^۲ علی بن ابراهیم و شیخ طوسی روایت ابن اسحاق را آورده و گویا پذیرفته‌اند.^۳ طبری این آیه‌ها را به کافران از یهود تفسیر کرده و حرفی از بنی قینقاع به میان نیاورده است.^۴ زرخشری آیه دوازدهم را درباره مشرکان مکه می‌داند که خداوند خطاب به آنان فرموده در جنگ بدر شکست خواهید خورد و آیه سیزدهم را مربوط به پس از جنگ و باز خطاب به مشرکان دانسته است.^۵ طبرسی و فخر رازی علاوه بر

۱. قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَعْتٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ * قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتِيْنِ الَّتِي تَبَىٰ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْآخَرِيْنَ كَافِرِيْنَ يَرَوْنَهُمْ يَمْئَلِيْنَهُمْ رَأْيَ الْعَيْنِ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ.

۲. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۷.

۳. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۹۷؛ التبیان، ج ۲، ص ۴۰۶.

۴. تفسیر طبری، ج ۲، ص ۲۲۳.

۵. الکشاف، ج ۱، ص ۳۴۰.

عین حال منابع معتبر تاریخ و تفسیر کمتر از بنی قینقاع ذیل این آیه نام برده‌اند و بیشتر، آن را به مجموع گروه‌های یهودی تفسیر می‌کنند. اما اگر به سه آیه پیش از آن برگردیم و مجموع آنها را در نظر بگیریم سخن واقدی را تأیید خواهیم کرد، زیرا اولاً این چند آیه به دنبال آیات مربوط به جنگ بدر آمده و می‌دانیم برخورد با بنی قینقاع پس از بدر صورت گرفته است. ثانیاً درباره بنی قریظه ترس از خیانت معنا نداشت بلکه آنان هنگام نبرد احزاب پیمان خود را شکسته و با مسلمانان وارد جنگ شده بودند. اما بنی قینقاع با اهانت به زن مسلمان و این‌که گفتند ما جنگ جوتر از قریش هستیم، مقدمات خیانت را فراهم کردند.

گفتار دوم: غزوه بنی نضیر

بنی نضیر دومین قبیله‌ای است که پیمان خود را با مسلمانان زیر پا نهاد و با آنان وارد جنگ شد. پیش‌تر گفته شد که بنی نضیر و بنی قریظه به «کاهنان» شهرت دارند، زیرا نسب آنان به کاهن بن هارون علیه السلام می‌رسد.^۱ از گزارش‌های تاریخی استفاده می‌شود که بنی نضیر از دو قبیله دیگر یهود مدینه (قینقاع و قریظه) اهمیت بیشتر و موقعیت بهتری داشته است.

برتری این قبیله را از چند جهت می‌توان استفاده کرد: اول این‌که آنان در مقایسه با دیگر یهودیان مدینه اموال زیادتری داشتند و به آن فخر می‌کردند. سلام بن مشکم یکی از بزرگان بنی نضیر گفته است: شرف و برتری ما بر قوم خود به جهت اموال ماست.^۲ از این‌که آیاتی از قرآن به چگونگی تقسیم اموال آنان پس از غزوه اختصاص یافته و از آنچه در مدینه بر جای گذاشتند - گذشته از آنچه با خود بردند - پیداست قبیله ثروتمندی بوده‌اند. دوم؛ این قبیله هنگام رفتن از مدینه، با غرور خاصی، ضمن نواختن ساز و دهل و آراستن زنان خود از کوچه‌های این شهر عبور کردند؛ گویی هیچ شکستی متحمل نشده‌اند و هیچ حادثه‌ای برایشان رخ نداده است. سوم؛ غبطه منافقان و حتی برخی مسلمانان بر این قبیله، دلیل دیگری بر شوکت آنان در میان قبایل مدینه است.^۳ چهارم؛ مورخان و مفسران آورده‌اند که در میان دو قبیله بنی نضیر و بنی قریظه رسم بر این بود که اگر یک نضیری شخصی از بنی قریظه را می‌کشت تنها نیمی از دیه او را می‌پرداخت؛ ولی اگر قریظی، نضیری را می‌کشت باید دیه کامل بدهد. بنی قریظه از این وضع نزد رسول خدا شکایت بردند و آن حضرت آنان را به عدالت سفارش فرمود.^۴ این مطلب اوج برتری و فخر طلبی بنی نضیر را نشان می‌دهد.

۱. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۰۲؛ الأغانی، ج ۲۲، ص ۳۲۳؛ المفصل، ج ۶، ص ۵۲۲.

۲. المغازی، ج ۱، ص ۳۶۹.

۳. همان، ص ۳۷۵.

۴. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۵۶۶؛ مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۰۰ و دیگر تفاسیر، ذیل آیات ۴۱-۴۵ سوره مائده.

از پیامبر اکرم نقل شده است: «بنی نضیر در میان یهود مانند بنی مغیره در میان قریش است.»^۱ سخن رسول خدا به این جهت است که فرزندان مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم^۲ در میان قریش جایگاه بالایی داشته‌اند؛ به گونه‌ای که این قبیله در اشعار عربی ضرب المثلی برای عظمت بوده و عرب، تاریخ خود را به مرگ هشام بن مغیره، بزرگ قریش، محاسبه می‌کرده است.^۳ بسیاری از بزرگان قریش که مدتی در برابر رسول خدا مقاومت کرده و از پیشرفت اسلام در مکه جلوگیری کردند از همین قبیله بودند. ولید بن مغیره در میان عرب جاهلی چنان موقعیتی داشت که گفتند چرا قرآن بر او نازل نشده است؟!^۴ او و فرزند برادرش ابوجهل از سران با نفوذ مشرکین مکه به شمار می‌رفتند و تعدادی از خاندان آنان در بدر کشته شدند.^۵ از تکبر و غرور افرادی چون ولید بن مغیره، ابوجهل و فرزندش عکرمه و خالد بن ولید، به خوبی علت تشبیه بنی نضیر به بنی مغیره در کلام رسول خدا روشن می‌شود.

قبیله بنی نضیر پس از پیمان شکنی، از سوی مسلمانان محاصره شدند و پس از چند روز، حاضر شدند مدینه را ترک کنند و اموال خود را - جز یک بار شتر - برجای گذارند.

بررسی تاریخ غزوه بنی نضیر

درباره تاریخ جنگ بنی نضیر میان مورخان اختلاف نظر فراوان است. آنچه این اختلاف را پیچیده‌تر کرده، نظر آنان درباره مرگ «کعب بن اشرف» یکی از بزرگان این قبیله است؛ برخی کشتن او را همزمان با این جنگ و برخی دیگر یک سال پیش از آن می‌دانند. از آن‌جا که تحلیل این غزوه، بسته به روشن شدن تاریخ آن است قبل از هر

۱. المغازی، ج ۱، ص ۳۷۵.

۲. امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه درباره موقعیت بنی مخزوم که بنی مغیره نیز از آنان هستند می‌فرماید «بنی مخزوم ریحانه قریش هستند که مردم دوست دارند سخن مردانشان را بشنوند و با زنانشان ازدواج کنند» (نهج البلاغه صبحی صالح، حکمت ۱۲۰).

۳. شرح نهج البلاغه، ج ۱۸، ص ۲۸۷ و ۳۰۰.

۴. رک: به تفسیر آیه ۳۱ سوره زخرف.

۵. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۷۱۱.

چیز لازم است این دیدگاه‌ها و تفصیلات مربوط به هر یک را مرور کنیم:

۱- ابن اسحاق و به پیروی از او طبری غزوه بنی نضیر را پس از حادثه بئر معونه، به تاریخ ربیع الاول سال چهارم هجری می‌دانند. اینان کشته شدن کعب را بدون ذکر تاریخ مشخصی بعد از جنگ بدر یعنی حدود یک سال پیش از حادثه بنی نضیر آورده‌اند.^۱

۲- واقدی و ابن سعد ضمن این‌که در تاریخ وقوع غزوه با ابن اسحاق موافقتند، زمان کشتن کعب را هم بیان کرده‌اند که ربیع الاول سال سوم هجرت است.^۲

۳- بلاذری با این‌که نظر ابن اسحاق را پذیرفته، گزارش دیگری آورده است که نشان می‌دهد غزوه در جمادی الاول سال چهارم بوده است.^۳

۴- یعقوبی، شیخ مفید، طبرسی و عکرمه برخلاف گفته‌های بالا برخورد با بنی نضیر را همزمان با کشتن کعب می‌دانند.^۴ در ضمن یعقوبی تاریخ هر دو رویداد را چهار ماه پس از جنگ احد نوشته است. با توجه به این‌که وی همانند مشهور، نبرد احد را در شوال سال سوم می‌داند به نظر نمی‌رسد مراد او از چهار ماه پس از احد، ماه صفر باشد، چون هیچ مورخی چنین اظهار نظری نکرده است؛ بلکه مراد یعقوبی از چهار ماه پس از احد همان ربیع الاول سال چهارم است، زیرا جنگ احد در نیمه شوال رخ داد.^۵ اگر جمع آوری کشتگان و مداوای زخمی‌ها، رفت و برگشت پیامبر به حمراء الأسد و دیگر پی آمده‌های احد را حساب کنیم سخن یعقوبی با ماه ربیع الاول برابر خواهد شد.

۱. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۹۱، تاریخ حادثه در روایت ابن هشام است لیکن از آن‌جا که ابن اسحاق آن را بعد از بئر معونه و بئر معونه را در صفر سال چهارم دانسته باید گفت نظر او همان است که ابن هشام گزارش کرده هم‌چنین ر.ک: تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۲۳.

۲. المغازی، ج ۱، ص ۳۶۳؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۴۴.

۳. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۴۱۵.

۴. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۶۷؛ الارشاد، ج ۱، ص ۹۳؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۸۸. گزارش عکرمه در منابع کهن نیامده اما عسقلانی و سمهودی آن را نقل کرده‌اند «ر.ک: فتح الباری، ج ۸، ص ۷۱؛ وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۲۹۸».

۵. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۰۰.

۵- برخلاف همه این نظریات، زُهری وقوع این جنگ را شش ماه پس از بدر دانسته است.^۱ با توجه به این که جنگ بدر به اتفاق مورخان در رمضان سال دوم روی داده، شش ماه پس از آن، ربیع الاول سال سوم خواهد بود. زُهری در این گزارش یا گزارش دیگری، درباره کشته شدن کعب سخنی نگفته است.

۶- موسی بن عقبه حادثه را در محرم سال سوم نگاشته و سخنی از کعب بن اشرف به میان نیاورده است.^۲

۷- از حاکم نیشابوری نقل شده که دو رویداد بنی نضیر و بنی قینقاع در یک زمان رخ داده است.^۳ بیهقی و ذهبی هم در سال شمار حوادث، دو حادثه را کنار هم آورده‌اند.^۴

از میان این نظرات قول دوم بلاذری (جمادی الاولی) و گفته موسی بن عقبه (محرم سال سوم) هیچ طرفداری ندارد. گزارش بلاذری گذشته از این که با کلمه «گفته‌اند» آمده، اگر ثابت هم بشود بر مبنای آنچه در تاریخ غزوه بنی قینقاع گفته شد، قابل حل است. درباره گزارش ابن عقبه هم پس از این سخن خواهیم گفت.

آنچه در میان مورخان و سیره‌نویسان طرفدارانی دارد نظر ابن اسحاق و زُهری است که اولی حادثه بنی نضیر را در سال چهارم و دومی در سال سوم ثبت کرده است. اگر مشکل این تاریخ هم حل شود موضوع کشته شدن فرزند اشرف اختلاف دیگری است که در ارتباط تنگاتنگ با این جنگ است؛ چون بسیاری از مورخان به صراحت آن را همزمان با جنگ بنی نضیر آورده‌اند. ابن اسحاق هم با سکوت خود درباره تاریخ مرگ کعب، بر این ابهام افزوده است. گاهی سخن مورخان با روایاتی که مفسران در تفسیر برخی آیات مربوط به بنی نضیر یا توطئه‌های کعب آورده‌اند، متناقض است و گاه اشعار مربوط به غزوه با تاریخی که برای آن یاد شده، سازگاری ندارد.

۱. المصنف، ج ۵، ص ۳۵۷؛ صحیح البخاری، ج ۵، ص ۲۲؛ فتح البلدان، ص ۳۱؛ مستدرک الصحیحین، ج ۲، ص ۵۲۵؛ البدایة والنهایة، ج ۴، ص ۸۵.

۲. دلائل النبوه، ج ۳، ص ۱۸۰؛ تاریخ الاسلام (المغازی)، ص ۱۵۳.

۳. فتح الباری، ج ۸، ص ۷۱؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۴، ص ۱۸۱.

۴. دلائل النبوه، ج ۳، ص ۱۷۶؛ تاریخ الاسلام ذهبی (المغازی)، ص ۱۴۸.

اینها بخشی از تعارض‌هایی است که در موضوع تاریخ این جنگ به چشم می‌خورد و در تحلیل متن واقعه تأثیر به‌سزایی دارد. اکنون برای بررسی این نظریات، پرسش‌هایی را مطرح و جداگانه به پاسخ هر کدام از آنها می‌پردازیم، آن‌گاه از مجموع پاسخ‌ها و نظریات مطرح شده، به جمع‌بندی کاملی خواهیم پرداخت:

۱- آیا برخورد با بنی‌نضیر در ربیع الاول سال سوم هجرت اتفاق افتاده است - چنان‌که زهری باور دارد و عبدالرزاق، بخاری، بلاذری و بیهقی قول او را پذیرفته‌اند^۱ - یا در ربیع الاول سال چهارم؟ چنان‌که ابن اسحاق، واقدی، ابن سعد، ابن حبیب، بلاذری در جای دیگر، یعقوبی و احتمالاً طبری به آن اشاره کرده‌اند.^۲

۲- آیا کشتن کعب بن اشرف نضیری یک سال پیش از جنگ بنی‌نضیر رخ داده (نظر واقدی، ابن سعد، مسعودی)^۳ یا همزمان با آن؟ (نظر یعقوبی، مفید، طبرسی و عکرمه)^۴ تاریخ مرگ کعب از این جهت مهم است که اگر همزمانی‌اش با غزوه ثابت شود به روشن شدن تاریخ آن کمک زیادی خواهد کرد.

۳- آیا جنگ بنی‌نضیر با فاصله‌ای حدود یک سال و نیم پس از برخورد با بنی‌قینقاع اتفاق افتاده - آن‌گونه که بیشتر تاریخ‌نویسان می‌گویند - یا این دو حادثه همزمان رخ داده‌اند؟ چنان‌که حاکم به آن تصریح کرده و بیهقی و ذهبی در کتاب خود دو واقعه را کنار هم آورده‌اند.^۵

برخی از نظریات مؤید و دلیل خوبی برای قول دیگر است، بنابراین با یکدیگر تطبیق خواهد کرد. به عبارت دیگر روشن شدن پاسخ یکی از این سؤال‌ها، جواب پرسش دیگر را در بر خواهد داشت.

۱. المصنف، ج ۵، ص ۳۵۷؛ صحیح البخاری، ج ۵، ص ۲۲؛ فتوح البلدان، ص ۳۱؛ دلائل النبوه، ج ۲، ص ۱۷۶.
 ۲. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۹۱؛ المغازی، ج ۱، ص ۳۶۳؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۴۴؛ المجتز، ص ۱۵؛ انساب الأشراف، ج ۱، ص ۴۱۵؛ تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۶۷؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۲۳. احتمال به خاطر این است که طبری تصریح به تاریخ نکرده، اما آن را موافق با ابن هشام و واقدی آورده است.
 ۳. المغازی، ج ۱، ص ۱۸۴؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۴؛ التنبيه والاشراف، ص ۲۰۹. ابن اسحاق و طبری به این مطلب تصریح نکرده‌اند، ولی گویا موافقند چون کشتن کعب را بعد از بدر آورده‌اند.
 ۴. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۶۷؛ الارشاد، ج ۱، ص ۹۳؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۸۸؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۷۱.
 ۵. مستدرک الصحیحین، ج ۲، ص ۵۲۵؛ دلائل النبوه، ج ۳، ص ۱۸۰؛ تاریخ الاسلام ذهبی (المغازی)، ص ۱۵۳.

پرسش اول: سال وقوع غزوه

گفته شد از میان دو قول مشهور درباره تاریخ جنگ بنی نضیر، یکی به صراحت آنرا ربیع الاول سال چهارم و دیگری شش ماه پس از جنگ بدر دانسته است. هم چنین گفته شد که شش ماه بعد از بدر، برابر با ربیع الاول سال سوم است، زیرا تاریخ نویسان اتفاق نظر دارند که جنگ بدر در رمضان سال دوم رخ داده است. بنابراین هر دو قول در مورد ماه ربیع الاول اتفاق نظر دارند و آنچه باید بررسی شود سال وقوع این رویداد است.

درباره این موضوع مورخان قدیمی و معاصر، دلایلی برای استوار کردن یکی از دو نظریه بیان کرده اند. از جمله ابن کثیر در البداية و النهایه، شامی در سبیل الهدی و اخیراً جعفر مرتضی در الصحیح. به عنوان مثال ابن کثیر در رد قول زهری گفته است: «شراب در هنگام محاصره بنی نضیر حرام شد و از این که برخی شهدای أحد شراب را حلال می دانستند پیداست حادثه بنی نضیر و تحریم شراب پس از أحد بوده است.»^۱ جعفر مرتضی برای اثبات قول زهری این چنین استدلال کرده: «در میان غنیمت برندگان از بنی نضیر، نام حارث بن صمّه یاد شده و او در بئر معونه شهید شده است. از آن جا که بئر معونه در صفر سال چهارم روی داده جنگ بنی نضیر نمی تواند در ربیع الاول همان سال باشد.»^۲

با توجه به این که هر دو نظریه درباره ماه ربیع الاول توافق دارند به نظر می رسد اختلاف آنها درباره سال، اعتباری باشد؛ یعنی هر دو یک سخن را می گویند اما به اعتباری سال سوم و به اعتباری دیگر سال چهارم. چون می دانیم روش مورخان نخستین در محاسبه سال هجری با یکدیگر متفاوت بوده است. بیهقی به مناسبت جنگ خندق و اختلاف روایات درباره سال چهارم یا پنجم می گوید: «در حقیقت

۱. البداية و النهایه، ج ۴، ص ۱۰؛ سبیل الهدی و الرشاد، ج ۴، ص ۱۸۱.

۲. الصحیح، ج ۸، ص ۳۸. وی شواهد دیگری هم آورده که برخی از آنها مورد قبول نیست مثل این که می گوید «اباسلمه - که از غنایم بنی نضیر بهره برده - قبل از سال چهارم مرده است» اما ابن سعد می گوید مرگ او در جمادی الاخر سال چهارم واقع شده «ر.ک: الطلیقات الکبری، ج ۳، ص ۱۸۲».

اختلافی بین این اقوال نیست ... چون کسی که می‌گوید سال چهارم، مقصودش چهار سال بعد از ورود پیامبر است و کسی که می‌گوید سال پنجم مقصودش وقوع جنگ پس از داخل شدن سال پنجم و پیش از تمام شدن آن است.» او در ادامه، مطلب مهم‌تری بیان کرده می‌گوید: «برخی ابتدای تاریخ را زمان ورود رسول خدا به مدینه می‌دانند و برخی محرم سال بعد از هجرت، بنابراین جنگ بدر را در سال اول می‌دانند.»^۱ توضیح بیشتر را حمیدالله درباره جنگ بنی مصطلق آورده، می‌گوید: «در زمان پیغمبر، مسلمانان زمان هجرت را مبدأ قرار می‌دادند ولی به سه طریق مختلف: بعضی روز هجرت پیغمبر را در نظر می‌گرفتند و برخی سال قبل از هجرت و عده‌ای سال بعد از هجرت را مبدأ زمان به حساب می‌آوردند. بنابراین جنگ مصطلق به سال چهار یا پنج یا شش هجری به یک معنا انگاشته می‌شود و به حساب‌های مختلف محسوب می‌شود ولی همه در این معنا هم فکر و هم عقیده‌اند که جنگ در ماه شعبان روی داده است.»^۲

گذشته از این مطلب شواهدی هست که نشان می‌دهد برخورد با بنی نضیر در سال چهارم و پس از جنگ أحد رخ داده است: یکی این‌که مورخان می‌گویند این حادثه ۳۷ ماه بعد از هجرت پیامبر واقع شده^۳ و این سخن با سال چهارم مطابقت می‌کند. دیگر این‌که سماک یهودی در شعری به مناسبت جنگ بنی نضیر خطاب به مسلمانان گوید: «همان‌گونه که در أحد از ابوسفیان شکست خوردید و کسی نبود شما را یاری کند، شما را شکست خواهیم داد.»^۴

سوم این‌که تاریخ‌نویسان با وجود اختلاف نظر در تاریخ این جنگ، آن را پس از حادثه بئر معونه می‌دانند و شکی نیست که بئر معونه در سال چهارم رخ داده است.^۵

۱. دلائل النبوه، ج ۳، ص ۳۹۵.

۲. رسول اکرم در میدان جنگ، ص ۱۰۷.

۳. المغازی، ج ۱، ص ۳۶۳؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۴۴.

۴. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۰۰.

۵. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۸۳؛ المغازی، ج ۱، ص ۳۴۶؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۳۹؛ تاریخ خلیفه، ص ۳۳.

تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۱۹؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ۱۸۶.

چهارم این که بسیاری از مفسران می‌گویند: کعب بن اشرف پس از جنگ اُحد به مکه رفت و با قریش علیه پیامبر پیمان بست.^۱ از طرفی او یک روز پیش از جنگ بنی‌نضیر کشته شده، بنابراین برخورد با این قبیله یهودی بعد از جنگ اُحد صورت گرفته است. اما آنچه درباره حارث بن صمّه گفته شد که از غنایم بنی‌نضیر بهره برده است مورد اتفاق مورخان و مفسران نیست بلکه در منابع معتبر تنها نام ابودجانه و سهل بن حنیف وجود دارد.^۲ مرحوم طبرسی هم نفر سوم را محل اختلاف می‌داند.^۳ بنابراین باید گفت کسانی که نام حارث را در موضوع غنایم بنی‌نضیر آورده‌اند به خطا رفته‌اند نه آنان که غزوه را در سال چهارم و بعد از اُحد دانسته‌اند.

پرسش دوم: ارتباط قتل ابن اشرف با غزوه

پرسش دوم این بود که آیا کشته شدن کعب بن اشرف یک سال پیش از غزوه بنی‌نضیر رخ داده است یا همزمان با آن؟
بیشتر سیره‌نویسان داستان کشتن ناگهانی کعب به دست محمد بن مسلمه را در ربیع‌الاول سال سوم یعنی یک سال پیش از واقعه بنی‌نضیر دانسته و گفته‌اند: چون کعب بن اشرف برای کشتگان مشرکین در بدر شعر می‌سرود و هم‌چنین زنان مسلمان را با اشعار خود آزار می‌داد. پیامبر خدا محمد بن مسلمه و ابونائله را فرستاد تا او را بکشند و آنان چنین کردند.^۴ لیکن گروه دیگری از مورخان، قتل کعب را روز پیش از واقعه بنی‌نضیر می‌دانند و گویند: پس از سریه محمد بن مسلمه که با کشتن کعب پایان یافت پیامبر صبح روز بعد به سوی بنی‌نضیر راه افتاد و آنان را محاصره کرد.^۵

۱. ر.ک: به تفاسیر ذیل آیات ۵۱ نساء و ۱۲ آل عمران و اول سوره حشر؛ مناقب، ج ۱، ص ۲۴۸.

۲. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۹۲؛ المغازی، ج ۱، ص ۳۷۹؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۴۵؛ تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۶۸؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۲۶.

۳. مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۹۳.

۴. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۵۴؛ المغازی، ج ۱، ص ۱۸۴؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۴؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۱۷۷.

۵. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۶۷؛ الإرشاد، ج ۱، ص ۹۳؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ۱۸۸؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۷۱؛ وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۲۹۸؛ بهجة المحافل، ج ۱، ص ۲۱۳.

جعفر مرتضی با استفاده از همزمانی این دو حادثه و این‌که مورخان کشتن کعب را در سال سوم آورده‌اند بر وقوع جنگ در این سال استدلال کرده است.^۱ اما مطلب عکس این است؛ یعنی وقوع جنگ در سال چهارم دلیل است بر این‌که سریه محمد بن مسلمه هم در آن سال اتفاق افتاده است. دلایل این دو مدعا یعنی همزمانی دو واقعه و کشته شدن کعب در سال چهارم به این ترتیب است:

۱- در تفاسیر و برخی کتاب‌های تاریخی آمده است زمانی که مسلمانان در جنگ احد شکست خوردند یهودیان در پیامبری محمد ﷺ شک کرده پیمان خود با آن حضرت را نادیده گرفتند پس کعب بن اشرف همراه چهل تن از یهود به مکه رفتند و با قریش پیمان همکاری امضا کردند. پس از برگشت آنان از مکه، پیامبر به خاطر عهدشکنی کعب و همراهانش او را کشت و با بنی نضیر درگیر شد.^۲ این مطلب نشان می‌دهد قتل کعب و جنگ بنی نضیر همزمان در سال چهارم رخ داده و کعب بعد از احد هم زنده بوده است.

۲- برخی منابع آورده‌اند: «وقتی رسول خدا برای گرفتن وام به منظور پرداخت خون‌بهای عمرو بن امیه به قلعه بنی نضیر رفت کعب توطئه ترور آن حضرت را طرح کرد و وقتی جبرئیل خیر آورد پیامبر آنان را محاصره کرد.»^۳ جریان وام یا کمک گرفتن برای پرداخت خون‌بها مربوط به کشته شدن دو نفر از بنی عامر پس از حادثه بئر معونه است و همه مورخان این حادثه را در صفر سال چهارم می‌دانند بنابراین جنگ بنی نضیر و مرگ کعب هر دو در ربیع الاول همان سال واقع شده است.

۳- در برخی از گزارش‌ها آمده است که رسول خدا صبح روز بعد از کشته شدن

۱. الصحيح، ج ۷، ص ۲۶۸ و ج ۸، ص ۴۰.

۲. معالم التنزیل، ج ۲، ص ۱۹؛ الکشاف، ج ۴، ص ۴۹۸؛ مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۸۶ و ج ۳، ص ۹۲؛ مناقب، ج ۱، ص ۲۴۸؛ التفسیر الکبیر، ج ۱۰، ص ۵۰۱؛ هم‌چنین به ذیل آیه دوازده سوره آل عمران در تفاسیر مراجعه شود.

۳. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۵۹؛ معالم التنزیل، ج ۲، ص ۱۹؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ۱۸۸؛ تاریخ السعوی، ج ۱، ص ۳۶۷.

کعب، سپاهش را به سوی بنی نضیر حرکت داد.^۱ شیخ مفید هم قتل کعب را هنگام محاصره بنی نضیر گزارش کرده است.^۲

۴- گفته‌اند هنگامی که پیامبر به جنگ بنی نضیر می‌رفت با عده‌ای روبه‌رو شد که بر کعب می‌گریستند و گفتند: «ای محمد ﷺ آیا گریه و زاری و اندوه پس از اندوه دیگر؟»^۳ ابن اسحاق با این که چنین مطلبی را نقل نکرده اما شعری از امیرالمؤمنین علیه السلام درباره داستان بنی نضیر آورده است که این مطلب را تأیید و تأکید می‌کند: «صبحگاهانی که خداوند سرکشی کعب را دید جبرئیل را برای اعلام دستور قتل او فرستاد. رسول خدا کسی را با تیغ برنده سوی او روانه کرد ... وقتی خبر مرگ کعب آمد، با چشم‌های گریان به پیامبر گفتند: "بگذار قدری بر او عزاداری کنیم" پیامبر آنان را مهلت داد و سپس فرمود به دیار غربت کوچ کنید و آنان به اذرعات رفتند.»^۴

۵- درباره جمله «قَدَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ» که در سوره حشر آمده و بی‌شک مربوط به جنگ بنی نضیر است گفته‌اند خداوند به واسطه مرگ کعب در دل آنان ترس و وحشت ایجاد کرد.^۵

۶- از مجموع اشعار فراوانی که ابن اسحاق در دو واقعه جنگ بنی نضیر و قتل کعب آورده به خوبی استفاده می‌شود که دو حادثه همزمان رخ داده است. هم چنین استفاده می‌شود که هر دو واقعه بعد از جنگ احد یعنی در سال چهارم به وقوع پیوسته است. اما جای شگفتی است که خود ابن اسحاق در گزارش هر دو حادثه می‌گوید:

۱. فتح الباری، ج ۸، ص ۷۱ از قول عکرمه؛ مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۸۶؛ معالم التنزیل، ج ۴، ص ۳۱۳؛ یعقوبی گوید: پس از آن که پیامبر کسی را برای کشتن کعب فرستاد به بنی نضیر هم دستور داد کوچ کنند «تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۶۷».

۲. الارشاد، ج ۱، ص ۹۳؛ کشف الغمّة، ج ۱، ص ۲۰۱.

۳. معالم التنزیل، ج ۴، ص ۳۱۳؛ بهجة المحافل، ج ۱، ص ۲۱۳؛ تاریخ الخميس، ج ۱، ص ۴۶۰.

۴. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۹۷، البته ابن هشام انتساب این شعر به امیرالمؤمنین علیه السلام را قبول ندارد ولی برای ما اصل شعر مهم است نه شاعر آن.

۵. روض الانف، ج ۶، ص ۲۳۴؛ معالم التنزیل، ج ۴، ص ۳۱۵؛ مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۸۸؛ الکشاف، ج ۴، ص ۴۹۹؛ مدارک التنزیل، ج ۳، ص ۴۵۵؛ التفسیر الکبیر، ج ۱۰، ص ۵۰۲.

«این شعر درباره کوچاندن بنی نضیر و کشته شدن کعب سروده شده»^۱ و در عین حال تاریخ دو حادثه را با یک سال فاصله ذکر کرده است. البته احتمال قوی دارد جدا آوردن دو واقعه کار ابن هشام باشد چون ابن اسحاق به تاریخ آنها اشاره‌ای نکرده است.

۷- سخن آخر این که ممکن است کسانی که تاریخ قتل کعب را در سال سوم دانسته‌اند در محاسبه سال‌های هجری، سال ورود پیامبر را در نظر نگرفته باشند ولی آنان که جنگ بنی نضیر را در سال چهارم می‌دانند آن را در نظر داشته‌اند.

پرسش سوم: هم‌زمانی دو غزوه

پرسش سوم این بود که آیا غزوه بنی نضیر هم‌زمان با غزوه بنی قینقاع رخ داده است یا یک سال پس از آن؟

در برخی منابع از قول حاکم آمده است که کوچاندن بنی قینقاع و بنی نضیر در یک زمان صورت گرفته است.^۲ گویا مراد از حاکم کسی جز حاکم نیشابوری صاحب مستدرک الصحیحین نیست. اما جست‌وجو در این کتاب اصلاً چنین مطلبی را به دست نمی‌دهد. با این حال اگر ما به نقل عسقلانی - که سخن او را حکایت کرده - هم اعتماد کنیم دلیلی برای پذیرش آن نمی‌بینیم، زیرا اولاً این گفته منحصر به اوست و هیچ مورخی به هم‌زمانی این دو حادثه نظر نداده است. ثانیاً به نظر می‌رسد ریشه این سخن چیزی جز روایت موسی بن عقبه نباشد که جنگ بنی نضیر را در محرم سال سوم می‌داند. این روایت به پیوست آنچه در تاریخ بنی قینقاع گفته شد که ظاهراً ابن اسحاق تاریخ آن را محرم سال سوم می‌داند می‌تواند نظریه هم‌زمانی دو حادثه را استوار گرداند لیکن روایت موسی بن عقبه پذیرفتنی نیست چون علاوه بر این که هیچ‌کس به آن پای‌بند نشده، مطالبی در آن هست که نشان‌پزیشانی و تناقض‌گویی آشکار است.

۱. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۹۶ و ۱۹۸.

۲. فتح الباری، ج ۸، ص ۷۱؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۴، ص ۱۸۱.

موضوع دیگری که توهم همزمانی دو حادثه بنی نضیر و بنی قینقاع را ایجاد کرده این است که بیهقی و ذهبی در کتاب‌های خود ابتدا واقعه بنی قینقاع و به دنبال آن جنگ بنی نضیر را آورده‌اند.^۱ اما علت این کار آنان نیز، همان گزارش ابن عقبه است که خود آورده‌اند ولی گویا نپذیرفته‌اند، زیرا حادثه بنی نضیر را مانند مشهور پس از گزارش نبرد احد دوباره ذکر کرده‌اند.

خلاصه مطالبی که تا این جا گفتیم این شد که: ۱- جنگ بنی نضیر در ربیع‌الاول سال چهارم هجرت رخ داده است. ۲- این واقعه روز بعد از کشته شدن کعب بن اشرف اتفاق افتاده است. ۳- زمان وقوع این جنگ با حادثه بنی قینقاع ارتباطی ندارد.

زمینه‌های آغاز جنگ

گزارش ابن اسحاق و واقعی

مورخان نوشته‌اند عمرو بن امیه در جریان بئر معونه به اسارت دشمنان اسلام درآمد، ولی عامر بن طفیل به سبب روابط قبیله‌ای او را آزاد کرد. وقتی به سوی مدینه برمی‌گشت با دو نفر از قبیله بنی عامر روبه‌رو شد که از رسول خدا امان داشتند، عمرو که از این زنهار آگاه نبود به انتقام دشمنی بنی عامر با پیامبر و مسلمانان، آن دو مرد را هنگام خواب کشت و وقتی به مدینه رسید با اعتراض رسول خدا روبه‌رو گردید. پیامبر فرمود کار بدی کردی و اکنون باید خون بهای آنان را بدهم. واقعی گوید عامر بن طفیل پیکی به مدینه فرستاد و برای کشتگان درخواست دیه کرد. رسول خدا برای گرفتن کمک مالی، با گروهی از یارانش نزد بنی نضیر رفت. آنان درخواست پیامبر مبنی بر کمک برای پرداخت خون بها را پذیرفتند و به آن حضرت گفتند لحظه‌ای صبر کنید تا برای شما غذایی تهیه کنیم. پیامبر به دیواری تکیه داده بود که آنان با هم خلوت کرده گفتند: دیگر چنین فرصتی به دست نخواهیم آورد، کیست که بالای این خانه رود و سنگی بر سر محمد ﷺ فرود آورد و ما را از دست او راحت کند؟ عمرو بن جحاش داوطلب شد نقشه قتل پیامبر را اجرا کند اما سلام بن مشکم

۱. دلائل النبوه، ج ۳، ص ۱۸۰؛ تاریخ الاسلام ذهبی (المغازی)، ص ۱۵۳.

آنان را از این کار بازداشت و گفت: اگر چنین کنید از نقشه شما با خبر خواهند شد و مسلمانان تا قیامت با یهود در جنگ خواهند بود. یهودان به اندرزهای سلام توجهی نکردند و ابن جحاش برای اجرای نقشه بالای بام رفت اما در این هنگام جبرئیل، رسول خدا را از نقشه یهود آگاه کرد و آن حضرت به سرعت سوی مدینه رهسپار شد. صحابه‌ای که همراه پیامبر آمده بودند به سراغ ایشان راه افتادند تا این که متوجه شدند آن حضرت به طرف مدینه حرکت کرده است. وقتی رسول خدا را یافتند فرمود خداوند او را از نقشه بنی نضیر خبر داده و از آن جا برخاسته است.

ابن اسحاق پس از نقل این ماجرا گوید: رسول خدا مردم را آماده کرد و به طرف بنی نضیر راه افتاد. اما واقدی شرح بیشتری داده می‌نویسد: وقتی پیامبر به مدینه بازگشت محمد بن مسلمه را به سوی بنی نضیر فرستاد و فرمود به آنان بگو از مدینه بیرون روند. محمد پیش آنان آمد و گفت: قبل از این که پیام رسول خدا را بدهم شما را سوگند می‌دهم آیا یادتان هست پیش از بعثت او نزد شما آمدم و شما به من گفتید پیامبری از سوی یمن^۱ خواهد آمد که عبا می‌پوشد و به حکمت سخن می‌گوید و چنین و چنان است. بنی نضیر گفتند بله ما گفتیم ولی محمد ﷺ آن پیامبر نیست. پس از این گفت و گو محمد بن مسلمه به آنان پیغام داد که رسول خدا فرموده: «شما عهد خود را شکستید و با رفتن بر بام برای من توطئه کردید.» در این هنگام یهودیان ساکت شده، هیچ حرفی نتوانستند بزنند. محمد ادامه داد که پیامبر ده روز مهلت داده تا از شهر او بیرون روید و هر کس پس از آن در مدینه دیده شود گردنش زده خواهد شد. یهودیان به محمد گفتند گمان نمی‌کردیم این پیغام را مردی از اوس که هم‌پیمان ما بوده بیاورد. محمد گفت: «دل‌ها دگرگون شده.» یعنی اسلام آن پیمان‌های جاهلی را از بین برده است.

یهودیان تسلیم شدند و چند روزی طول کشید تا کارهایشان را روبه‌راه کنند.

۱. مقصود از طرف یمن، همان مکه است که در جنوب یثرب و طرف یمن قرار دارد. شاهد این مطلب، عبارت دیگری از ابن اسحاق است که در آن می‌گوید «با دست به سوی مکه و یمن اشاره کرد» (ر.ک: سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۱۲).

شترهایی هم برای رفتن کرایه کردند و آماده کوچ بودند که دو نفر از طرف عبدالله بن ابی نزد آنان آمده گفتند: «عبدالله می گوید از دیار خود خارج نشوید و امواتان را رها نکنید، در خانه ها و دژهایتان بمانید که من با دو هزار نفر از قومم و دیگر عرب ها همراه شما خواهیم جنگید و پیش از آن که مسلمانان برسند در راه شما فداکاری خواهیم نمود. بنی قریظه هم شما را تنها نخواهند گذاشت و هم پیمانان شما از غطفان یاری تان خواهند کرد.» به همین منظور عبدالله بن ابی پیکی به بنی قریظه فرستاد و از آنان کمک خواست اما کعب بن اسد که بزرگ آنان و طرف قرارداد با رسول خدا و مسلمانان بود گفت تا زنده است اجازه نخواهد داد بنی قریظه پیمان شکنی کنند. عبدالله که از یاری آنان نومید شد باز هم سراغ حیی بن اخطب رئیس بنی نضیر رفت و او را تحریک کرد تا بنی نضیر را با مسلمانان درگیر کند. سرانجام حیی پذیرفت که از مدینه بیرون نرود و با پیامبر بجنگد. او گفت: دژها را استوار می کنیم، چارپایان را داخل قلعه می آوریم و سنگ ها را به داخل انتقال می دهیم. غذای ما برای یک سال کافی است و آب آشامیدنی هم قطع نمی شود. گمان نمی کنم محمد ﷺ بتواند ما را یک سال در محاصره نگهدارد.

سلام بن مشکم، حیی را از جنگیدن بر حذر داشته گفت به خدا قسم خود می دانی و ما هم می دانیم که او رسول خداست بیا از زنهار او استفاده کنیم و بیرون رویم. او اضافه کرد: اگر اهانت به تو نبود همراه عده ای از یهود که پیرو من هستند از تو کناره می گرفتیم. حیی گفت: محمد ﷺ ما را محاصره نمی کند مگر این که شکست بخورد یا ما را رها کند، به خصوص که ابن ابی هم وعده همکاری به ما داده است. ابن مشکم گفت: نمی توان به قول او اعتماد کرد. او می خواهد تو را در ورطه هلاکت اندازد و با محمد ﷺ درگیر کند آن گاه تو را رها کرده داخل خانه اش بنشیند، او نه یهودی است که بر دین ما باشد و نه مسلمان است که بر دین محمد ﷺ و نه بر دین قوم خویش است، چطور وعده او را می پذیری؟ حیی گفت جز دشمنی با محمد ﷺ و جنگ با او را نمی پذیرم! سلام گفت این سبب بیرون راندن ما از وطنمان و از بین رفتن اموال و شرافتمان خواهد شد و یا مرگ جنگ جویان و اسارت زن و فرزند را به دنبال خواهد

داشت. پس از سلام بن مشکم، ساروک که از کم عقل‌های یهود به‌شمار می‌آمد به حیی گفت: تو مرد شومی هستی که می‌خواهی بنی‌نضیر را نابود کنی حیی خشمگین شده گفت: حتی این دیوانه هم مرا از جنگ برحذر می‌دارد. سپس حیی برادرش جدی بن اخطب را نزد پیامبر فرستاد تا پیغام دهد که «ما خانه و زندگی مان را رها نمی‌کنیم هرچه می‌خواهی انجام بده.» او نزد پیامبر آمد و چون پیام را رساند رسول خدا تکبیر گفت و فرمود: «یهود اعلام جنگ کرد.» مسلمانان هم با تکبیر پیامبر تکبیر گفتند.

آنچه گذشت گزارش ابن اسحاق و واقدی دربارهٔ زمینه‌ها و عوامل شروع درگیری است.^۱ منابع روایی و تفسیری مطالب دیگری نیز در این باره آورده‌اند که پس از نقل آنها به جمع‌بندی مطالب می‌پردازیم.

گزارش دیگر منابع

عبدالرزاق صنعانی که معاصر واقدی است گوید: «بنی‌نضیر برای پیامبر خدا نقشه‌ای ریخته، از آن حضرت خواستند همراه سی نفر از یارانش نزد آنان رود و با سی تن از دانشمندان یهود گفت و گو کنند تا هرگاه این گروه قانع شدند بقیه هم ایمان آورند. اما برخی گفتند چگونه می‌خواهید با سی نفر مسلمانی که آمادهٔ جانبازی در راه او هستند رو به رو شوید؟ بنابراین تعداد طرفین را به سه نفر کاهش دادند. آن‌گاه سه یهودی سلاح خود را پنهان کرده به قصد ترور آن حضرت بیرون آمدند اما زنی از بنی‌نضیر که بستگانش در میان مسلمانان بودند قبل از ملاقات پیامبر با این گروه، جریان را افشا کرد و پیامبر به خاطر این پیمان‌شکنی آنان را محاصره کرد.»^۲

گروهی از مورخان و مفسرانی که کتاب‌های آنان از منابع دست دوم تاریخ اسلام به

۱. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۸۶، ۱۹۰ و ۱۹۱؛ المغازی، ج ۱، ص ۳۶۴ به بعد؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۴۴؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۲۳؛ البدایة والنهایة، ج ۳، ص ۱۸۰. البته گزارش واقدی بسیار بیش از ابن اسحاق است و ما تفصیل مطالب را از کتاب او آوردیم.

۲. المصنف، ج ۵، ص ۳۶۰؛ سیره حلبی، ج ۲، ص ۵۵۹؛ مجموعة الوثائق السياسية، ص ۶۶ سمهودی این بخش را صحیح‌تر از داستان رفتن پیامبر برای درخواست کمک می‌داند «وفاء الوفاء»، ج ۱، ص ۲۹۸.

شمار می‌رود گویند: وقتی رسول خدا در جنگ بدر پیروز شد یهود گفتند این همان پیامبر موعود است. اما با شکست مسلمانان در احد تردید کرده، اظهار دشمنی نمودند و پیمان خود را با پیامبر شکستند. پس کعب بن اشرف همراه چهل تن از یهودیان به مکه رفت و در کنار خانه خدا با ابوسفیان و چهل قرشی علیه پیامبر پیمان بست. وقتی به مدینه برگشتند جبرئیل خبر این جریان را به پیامبر داد و او محمد بن مسلمه را مأمور کرد تا کعب را از پای درآورد. برخی از این منابع افزوده‌اند: پس از قتل کعب، پیامبر به سوی بنی نضیر حرکت کرد و از آنان خواست مدینه را ترک کنند. آنان گفتند آیا غم و اندوه بعد از اندوهی دیگر؟ مرگ برای ما بهتر از بیرون رفتن است. آن‌گاه اعلان جنگ داده، منافقین هم به آنان وعده همکاری دادند. ^۱ پیش‌تر گذشت که شعر منسوب به علی رضی الله عنه این مطلب را تأیید می‌کند. ^۲

عامل اصلی نبرد

چنان‌که پیداست گزارش‌های مربوط به علل برخورد با بنی نضیر، انسجام ندارد. داستان کشتن ناگهانی کعب بن اشرف نیز بر ابهام آن افزوده است. برخی اصلاً سخنی از کعب به میان نمی‌آورند و بعضی دیگر جنگ بنی نضیر و کشته شدن کعب را به هم مرتبط می‌دانند. گاه نقشه انداختن سنگ بر روی پیامبر به جمع یهودیان نسبت داده می‌شود و گاه به کعب بن اشرف. برخی رفتن کعب به مکه را پس از جنگ بدر و به منظور همدردی با مشرکان و هجو پیامبر می‌دانند و گزارش‌های دیگری رفتن او را بعد از جنگ احد و برای هم قسم شدن با قریش بر ضد پیامبر عنوان کرده‌اند. به علاوه هرکدام از مورخان و مفسران بخشی از یک گزارش و قسمتی از گزارش دیگر را به گونه‌ای پریشان و متعارض نقل کرده‌اند که جمع میان آنها یا پیوند دادن به یکدیگر بسیار دشوار و قبول یک روایت هم مستلزم رد گزارش دیگر یا قسمتی از آن است. از

۱. معالم التنزیل، ج ۴، ص ۳۱۳ و ج ۱، ص ۲۸۲؛ مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۸۶؛ مناقب، ج ۱، ص ۲۴۸؛ مدارک التنزیل، ج ۳، ص ۴۵۵؛ بهجة المحافل، ج ۱، ص ۲۱۳؛ تاریخ الخميس، ج ۱، ص ۴۶۰.
 ۲. نک: صفحه ۱۳۲ این نوشتار «سیره ابن هشام»، ج ۲، ص ۱۹۷.

اینها گذشته داستان رفتن پیامبر به میان بنی نضیر و نقشه آنان برای انداختن سنگ روی آن حضرت دارای ابهام است. سؤال این است که اگر - آن‌گونه که مورخان می‌گویند - بنی نضیر با بنی عامر پیمان داشتند چرا پیامبر برای پرداخت خون‌بها از هم‌پیمانان مقتول کمک می‌خواهد؟ بله اگر ایشان برای کمک یا وام نزد یکی از گروه‌های هم‌پیمان خود می‌رفت قابل پذیرش بود. لذا برخی گفته‌اند بنی نضیر با رسول خدا پیمان داشتند در پرداخت خون‌بها او را یاری دهند.^۱ این مطلب با این‌که در منابع دست اول و در پیمان‌های مربوط به یهود نیامده، سخن قابل توجهی است. پرسش دیگر این است که چه پیشینه و کینه‌ای باعث شد یهودیان به فکر کشتن پیامبر بیفتند؟ البته شکی نیست که یهود بدترین و کینه‌توزترین دشمنان اسلام و شخص پیامبر اکرم بودند، ولی به هر حال بنی نضیر با آن حضرت پیمان داشتند و این‌که بدون مقدمه نقشه قتل پیامبر را بکشند بسیار بعید است. مؤید این مطلب، داستان حیی بن اخطب و تحریک بنی قریظه برای جنگ احزاب است. وقتی حیی، نزد کعب بن اسد - بزرگ قرظیان و طرف قرارداد با پیامبر - رفت و با اصرار فراوان از او خواست به کمک احزاب بشتابند، کعب با پرخاش به حیی گفت: «من با محمد ﷺ پیمان دارم و تاکنون جز صدق و وفا از او ندیده‌ام، او به ما ضرری نرسانده و برای ما همسایه خوبی بوده است.»^۲ البته پافشاری حیی کار خود را کرد و کعب را مجبور به پیمان‌شکنی نمود، اما در واقعه بنی نضیر حتی این مقدار پیشینه برای نقض عهد دیده نمی‌شود. این جاست که درستی گزارش گروهی از تاریخ‌نویسان مبنی بر کشته شدن کعب در روز قبل از حادثه بنی نضیر تقویت می‌شود. بنابراین به نظر می‌رسد موضوع کمک خواستن پیامبر از بنی نضیر آن‌گونه که شهرت یافته، نباشد.

با این همه نمی‌توان رویدادهای گزارش شده در این موضوع را به خوبی چینش کرد. گرچه یکی از مفسران قدیمی روایات را به گونه‌ای آورده که از آن نظمی منطقی برداشت می‌شود. او ابتدا گفته است: کعب بن اشرف به خاطر پیمان بستن با ابوسفیان

۱. سیره حلبی، ج ۲، ص ۵۵۹؛ معالم التنزیل، ج ۲، ص ۱۹.

۲. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۲۰؛ المغازی، ج ۱، ص ۴۵۵.

- پس از جنگ احد - و پیمان شکنی با پیامبر، به دستور آن حضرت کشته شد. آن گاه داستان حضور ایشان در میان بنی نضیر و نقشه انداختن سنگ را آورده، سپس گفته است پیامبر برای بیرون راندن بنی نضیر به سوی آنان رفت و آنان که از مرگ کعب ناراحت و عزادار بودند از رفتن خودداری کرده اعلان جنگ دادند. پس از آن هم نقشه دیگری ریخته، در پوشش گفت و گو با رسول خدا، قصد ترور آن حضرت را داشتند. پس از این بود که پیامبر برای محاصره آنان به راه افتاد.^۱

به هر حال آنچه مسلم است و از همه روایات به خوبی استفاده می شود موضوع پیمان شکنی بنی نضیر است. براساس قراردادی که آنان با پیامبر داشتند نباید بر ضد او یا یکی از مسلمانان اقدامی انجام دهند یا با دشمنان اسلام همکاری کنند. رفتن کعب و چهل تن از بنی نضیر به مکه و پیمان بستن با مشرکان برای مبارزه با مسلمانان و نقشه ترور پیامبر چه به دست عمرو بن جحاش (چنان که مشهور مورخان گفته اند) و چه در قالب گفت و گو با پیامبر (بنا به گزارش عبدالرزاق) بالاترین مرتز پیمان شکنی است. از اینها گذشته بنی نضیر به پیامبر اعلان جنگ دادند و منافقان مدینه با استقبال از این پیشامد و عده همکاری به آنان دادند لذا پیامبر بنی نضیر را محاصره کرد تا دیگران از یاری ایشان بازمانند. این کار از هر دولت یا جمعیتی که مورد خیانت واقع شوند پسندیده و معقول است.

بنابراین هر کدام از این چهار گزارش^۲ را درست بدانیم باز هم موضوع پیمان شکنی ثابت خواهد بود.

محاصره و نبرد

در گفتار قبلی بیان شد که حیی بن اخطب برادرش جدی را فرستاد تا هم به پیامبر

۱. معالم التنزیل (تفسیر بغوی)، ج ۴، ص ۳۱۳ - ۳۱۵. سیوطی هم ترتیب خوبی به روایات داده است، وی پیشنهاد گفت و گوی اعتقادی از سوی بنی نضیر را یک روز پس از رسیدن نامه قریش دانسته و گفته است هنگامی که نامه قریش رسید بنی نضیر تصمیم به خیانت گرفته، از پیامبر خواستند با سی تن از یاران خود نزد آنان رود «الدر المنثور»، ج ۸، ص ۸۹.

۲. چهار گزارش عبارتند از: رفتن کعب و همراهانش به مکه و پیمان بستن با قریش، نقشه انداختن سنگ و ترور پیامبر، اعلان جنگ با مسلمانان، نقشه ترور در قالب گفت و گوی اعتقادی.

اعلام جنگ دهد و هم از منافقین کمک بخواند. واقدی گوید: جدی بن اخطب پس از ملاقات با پیامبر نزد عبدالله بن ابی رفت تا پیام برادرش مبنی بر درخواست کمک را به او بدهد. در این هنگام که عبدالله و دوستانش نشسته بودند جارچی، فرمان رسول خدا برای حرکت را اعلام کرد. پس عبدالله بن عبدالله بن ابی در مقابل فرستاده حیی و پدر منافقش زره پوشید و شمشیر برداشت تا همراه پیامبر به جنگ یهود برود. جدی با دیدن این صحنه از یاری ابن ابی نومید شد و نزد حیی آمده آنچه را دیده بود بازگو کرد. حیی گفت برای یاری بنی نضیر از هم‌پیمانان خود کمک خواهم خواست. سپاه اسلام به سوی قلعه بنی نضیر حرکت کرد و نماز عصر را در آن جا به جا آورد. یهودیان با دیدن رسول خدا و اصحابش بالای قلعه رفته شروع به پرتاب سنگ و تیر کردند تا شب فرا رسید. پیامبر پس از نماز عشا علی رضی الله عنه را بر لشکر گمارده^۱ همراه ده تن از یارانش به مدینه بازگشت. مسلمانان، یهود را محاصره کرده تا صبح تکبیر گفتند. صبحگاهان رسول خدا ابن ام مکتوم را در مدینه گماشت و نماز صبح را در نزدیکی منازل بنی نضیر خواند. سعد بن عباده قبه‌ای از چوب که با پارچه‌های مومین پوشیده شده بود برای پیامبر فرستاد و آن حضرت قبه را در کنار مسجد بنی خطمه قرار داده داخل آن شد.^۲ مردی از یهودیان به نام «عزوک»^۳ تیری به آن قبه زد که باعث شد پیامبر محل آن را تغییر دهد تا از تیررس دور بماند. آن روز هم گذشت و هیچ کمکی از طرف ابن ابی و دوستانش نرسید بلکه او در خانه‌اش نشسته بود.

در یکی از شب‌های محاصره، علی رضی الله عنه ناپدید شد. از پیامبر سراغ او را گرفتند فرمود رهایش کنید که دنبال کاری رفته است. مدتی نگذشت که امیرالمؤمنین سر عزوک را آورده جلو پیامبر گذاشت و گفت: «چون این مرد شجاعی بود و ترس

۱. واقدی در این جا گوید «و یقال ابابکر». گویا هر جا سخن از جانشینی و دلاوری امیرالمؤمنین رضی الله عنه است قولی هم درباره ابوبکر وجود دارد. اگر تعصب را هم کنار گذاریم از سیره و زندگی امیر مؤمنان و ابوبکر می‌توان تشخیص داد کدام نظر درست است به‌خصوص که قول دوم با کلمه یقال آمده باشد که خود دلالت بر سستی دارد. برای آگاهی از روایات ساختگی در برابر امیر مؤمنان رضی الله عنه به شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۶۳ و ج ۱۱، ص ۴۳ نگاه کنید.

۲. از این گزارش می‌توان به ابتکار یا استفاده از سنگ‌های پیش ساخته در عصر نبوی پی برد.

۳. عزورا «الارشاد»، ج ۱، ص ۹۲.

شبیخون از سوی او می‌رفت در کمینش نشستیم و زمانی که همراه چند تن از یهودیان قصد حمله داشت او را از پای درآوردیم. افراد او فرار کردند ولی هنوز همین نزدیکی‌ها هستند.»^۱ پیامبر جمعی را به همراه علی رضی الله عنه فرستاد تا این عده از یهودیان را نیز به فرمانده خود ملحق کنند و آنان چنین کردند.

کندن نخل‌ها و تسلیم شدن بنی‌نضیر

از رویدادهایی که هنگام محاصره بنی‌نضیر اتفاق افتاد و تا اندازه‌ای جنجال آفرید بریدن و آتش زدن درختان خرما بود. ابن اسحاق و واقدی گویند پیامبر اکرم دستور این کار را داد.^۲ اگر آیه پنجم سوره حشر این موضوع را تأیید نکرده بود^۳ احتمال تردید در گزارش مورخان وجود داشت؛ چون اسلام از بریدن درخت و هرگونه اعمال مشابه آن در جنگ نهی کرده و شیوه رسول خدا نیز بر چنین اقداماتی نبوده است.^۴ به همین جهت بود که یهودیان گفتند: «تو که از فساد نهی می‌کنی چرا درختان را قطع می‌کنی؟»^۵ از آن‌جا که بریدن درختان نخل، اقدامی استثنایی بوده و علاوه بر اعتراض یهود، در میان مسلمین نیز شبهاتی ایجاد کرده است^۶ لازم است علت این کار بررسی و تبیین شود.

در آغاز این گفتار گفته شد که بنی‌نضیر در میان یهودیان مدینه از قدرت بیشتری برخوردار بودند. تحصن آنان در قلعه‌های خود علتی جز رسیدن کمک از سوی

۱. المغازی، ج ۱، ص ۳۷۱؛ الإرشاد، ج ۱، ص ۹۲.

۲. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۹۱؛ المغازی، ج ۱، ص ۳۷۳.

۳. در این آیه، خدای متعال قطع درختان را اجازه داده است: مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لَيْتَةٍ أَوْ نُرُكٍّ مَوَّاهَا قَائِمَةٌ عَلَيَّ أُولَئِكَ فَبِأَذْنِ اللَّهِ وَلِيُخْرِجَ الْفَاسِقِينَ (توضیح بیشتر این آیه خواهد آمد).

۴. کلینی روایت کرده است وقتی پیامبر گروهی را عازم نبرد می‌کرد به آنان سفارش می‌فرمود «مُتْلَهُ نَكْنِدِ، نَخْلِي رَا أَتَش نَزْنِيْدُ يَا دَرْ آبْ غَرَقْ نَكْنِيْدِ، دَرَخْتْ بَارْ أَوْرِي رَا نَبْرِيْدِ وَ زَرَاعَتِي رَا بَهْ أَتَش نَكْشِيْدِ...» (الکافی، ج ۵، ص ۲۹).

۵. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۹۱؛ المغازی، ج ۱، ص ۳۷۳.

۶. واقدی گوید «بنی‌نضیر به صحابه گفتند شما مسلمانید و بریدن نخل‌ها برایتان جایز نیست، پس یاران رسول خدا درباره این کار اختلاف کردند» (المغازی، ج ۱، ص ۳۸۱). برخی مفسران نوشته‌اند اعتراض یهود - که گفتند ای محمد صلی الله علیه و آله تو چنین نمی‌کردی - در میان مسلمانان ایجاد شبهه کرد «ر.ک: الکشاف، ج ۴، ص ۵۰۱؛ التفسیر الکبیر، ج ۱۰، ص ۵۰۵؛ الروض الأنف، ج ۶، ص ۲۳۲».

منافقان مدینه و احتمالاً مشرکان قریش نداشت.^۱ آنان در میان دژهای خود همه نوع امکاناتی را تدارک کرده و با آمادگی کامل به مسلمانان اعلام جنگ داده بودند. سخن حی بن اخطب، رئیس وقت این قبیله، در این جا بسیار راه گشاست؛ او پس از پیمان شکنی به دوستان خود گفت: «ما به محمد ﷺ اعلام می‌کنیم که خانه و اموال خود [که نخل‌ها هم جزء آنها به حساب می‌آید] را رها نمی‌کنیم و از مدینه بیرون نمی‌رویم. هر چه می‌خواهی انجام بده.» او هم چنین گفت: «قلعه‌ها را اصلاح می‌کنیم و راه‌ها را می‌بندیم. هر چه لازم داریم به داخل می‌آوریم، سنگ‌ها را به داخل منتقل می‌کنیم و غذا هم برای یک سالمان کافی است، آب دژها هم تمام شدنی نیست. گمان نمی‌کنیم محمد ﷺ بتواند یک سال به محاصره ما ادامه دهد.»^۲

از طرفی محاصره طولانی شده بود. مورخان مدت آن را از شش تا ۲۵ روز نوشته‌اند.^۳ اگر کوتاه‌ترین مدت را هم بپذیریم، دوری شش روزه پیامبر و مسلمانان از مرکز و سرگرم شدن به محاصره‌ای که ضرری برای محاصره شونندگان به همراه ندارد، خطرات مهمی را در پی خواهد داشت. احتمال حمله دشمنان خارجی یا آشوب داخلی از سوی منافقان، احتمالی معقول بود؛ زیرا اسلام هنوز چندان قدرت نگرفته بود و مسلمین جای پای خود را در مدینه محکم نکرده بودند.

با توجه به آنچه گفته شد به نظر می‌رسد تصمیم برای بریدن یا آتش زدن^۴ درختان خرما - که در نظر یهود بسیار اهمیت داشت - به منظور یکسره کردن کار بنی‌نضیر بوده است. علت انتخاب نخل‌ها این بود که این درختان برای یهود بنی‌نضیر اهمیت حیاتی داشت؛ به خصوص که امرار معاش آنان از راه کشاورزی و پرورش نخل بود. حباب بن منذر گفته است: یهود نخل را از کودکان خود بیشتر دوست دارد.^۵ جزع و فزع

۱. پیش‌تر گفته شد یکی از عوامل پیمان شکنی بنی‌نضیر، تحریک مشرکان مکه بود.

۲. المغازی، ج ۱، ص ۳۶۸. خداوند متعال هم در دومین آیه سوره حشر فرموده است «وَطَنُّوْا اَنْهُمْ مَّائِنْتَهُمْ حَضُوْنَهُمْ مِّنْ اَللّٰهِ: گمان می‌کردند قلعه‌هایشان آنان را حفظ خواهد کرد».

۳. سبل الهدی، ج ۴، ص ۱۸۱.

۴. قرآن تنها کلمه قطع دارد ولی آتش زدن هم در منابع آمده است.

۵. المغازی، ج ۲، ص ۶۴۴.

مردان و زنان بنی نضیر و تسلیم شدنشان در پی قطع درختان، نشانه‌ای بر اهمیت این موضوع نزد آنان است. گویا آنان هیچ‌گاه گمان نمی‌کردند مسلمانان از این راه آنان را به زانو درآورند و این تنها چیزی بود که حی بن اخطب احتمال شکست از این راه را نداده بود. این احتمال هم وجود دارد که کندن درختان به منظور بیرون کشاندن یهودیان از قلعه‌ها برای نبرد، یا به منظور باز شدن راه هنگام جنگ بوده است.

گرچه در اسلام از چنین اقداماتی نهی شده است لیکن برای ریشه کن نمودن مراکز فساد که گاه به کشته شدن افراد می‌انجامد، بریدن چند درخت، از جان انسان‌ها بیشتر اهمیت ندارد. همان‌گونه که روش اولیه اسلام، دعوت به صلح و دوری از جنگ است و هیچ‌گاه رسول گرامی اسلام یا امیر مؤمنان آغازگر جنگ نبوده‌اند ولی آن‌جا که مصالح مهم‌تری در میان است و دعوت به صلح و آرامش سودی نبخشد، ناچار به نبرد و خون ریزی شده‌اند. در روایتی از امام صادق علیه السلام هم آمده است که پیامبر به فرماندهان خود سفارش می‌فرمود که درختی را قطع نکنند، مگر آن‌که ضرورت اقتضا کند.^۱ و این هم از موارد ضرورت بود.

این نکته هم قابل توجه است که تعداد نخل‌های بریده شده چندان زیاد ذکر نشده است؛ این شهر آشوب نوشته است: «رسول خدا دستور بریدن چند نخل را داد... با اعتراض یهود این کار متوقف شد و قرار شد آنان کوچ کنند».^۲ برخی منابع، تعداد نخل‌های قطع شده را شش عدد نوشته‌اند.^۳ گرچه یکی از سیره‌نویسان معاصر، این رقم را نپذیرفته و گفته است با این تعداد، امکان ندارد آنان شکست بخورند^۴ لیکن بعید نیست که وقتی یهودیان، رسول خدا را در این اقدام خود جدی دیده‌اند پس از قطع همین تعداد درخت، تسلیم شده باشند. در این بحث، مورخان و مفسران در توضیح کلمه «لینه» و دیگر انواع نخل به تفصیل سخن گفته‌اند که طرح این مطالب و بیان اختلافات، در این جا ضرورتی ندارد.

۱. الکافی، ج ۵، ص ۳۰.

۲. مناقب، ج ۱، ص ۲۴۸.

۳. تاریخ الخیسیس، ج ۱، ص ۴۶۱؛ بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۱۶۵.

۴. الصحیح، ج ۸، ص ۱۰۸.

مورخان گزارش تسلیم شدن بنی نضیر را بلافاصله پس از داستان بریدن نخل‌ها ذکر کرده‌اند. واقدی سخنان ابن اخطب را به دنبال قطع درختان چنین گزارش کرده است: «حیی به رسول خدا پیام داد که چرا درختان را قطع می‌کنی؟ به آنچه خواسته‌ای تن می‌دهیم و از شهر تو بیرون می‌رویم.»^۱ پیامبر فرمود: اکنون فقط می‌توانید یک بار شتر همراه خود ببرید (نه همه اموال خود را). حیی باز هم دو دل بود و تعلل می‌ورزید که سلام به او گفت: وای بر تو، قبول کن وگرنه مجبور خواهی شد بدتر از این را بپذیری. جنگ جویانمان کشته و فرزندانمان اسیر خواهند شد. سرانجام بنی نضیر به شرایط رسول خدا تن داد و حاضر شد با برجای گذاشتن اموال خود از مدینه بیرون رود.^۲

مورخان مدت محاصره را از شش تا ۲۵ روز نوشته‌اند.^۳ دو قول مشهورتر از واقدی و ابن هشام است که اولی مدت محاصره را پانزده و دومی شش روز دانسته است.^۴ دیگران هم بیشتر، این دو نظریه را پذیرفته‌اند. از مجموع گزارش‌های مربوط به جنگ بنی نضیر استفاده می‌شود که روزهای محاصره نباید بیش از پانزده روز طول کشیده باشد.

عوامل پیروزی مسلمانان

۱ - چنان‌که گذشت قطع تعدادی از درختان نخل که نزد یهود بسیار ارزشمند بود در تسلیم شدن آنان نقش به‌سزایی داشت.

علاوه بر این، موارد دیگری را می‌توان برشمرد که شکست یهود را سرعت بخشیده است:

۲ - مهم‌ترین عامل را باید رعب و ترسی دانست که در دل یهودیان ایجاد شد.

۱. آیا چنین شکستی همان گفته قرآن نیست که «فَأَتْنَهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا»؛ خداوند از آن‌جا به سراغشان آمد که هیچ‌گاه تصورش را نمی‌کردند» (حشر، آیه ۲).

۲. المغازی، ج ۱، ص ۳۷۳ و ۳۷۴.

۳. شامی این نظریات را در سیل الهدی (ج ۴، ص ۱۸۱) جمع کرده است.

۴. المغازی، ج ۱، ص ۳۷۴؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۹۱.

خداوند تبارک و تعالی فرموده است: «فَأْتَهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَدَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ؛ خداوند از راهی که گمانش را نداشتند به سراغشان آمد و ترس را در دل‌هایشان افکند».^۱

۳- شیخ مفید می‌گوید آنچه سبب گشوده شدن دژهای بنی‌نضیر شد مبارزه علی بن ابی طالب علیه السلام و چند تن از یاران پیامبر با عزورا (عزوک) و افراد او بود که به کشته شدن آنان انجامید.^۲

۴- عامل دیگر، تفرقه‌ای است که میان خود یهودیان از آغاز توطئه علیه پیامبر وجود داشت. همان‌طور که گذشت «سَلَامُ بْنُ مَشْكَمٍ» بارها «حیی بن اخطب» را از پیمان‌شکنی و اعلان جنگ و بی‌توجهی به خواسته‌های پیامبر برحذر داشت و به او گفت: ما و تو می‌دانیم او رسول خداست. سَلَامُ، حیی را تهدید کرد که با عده‌ای از یهود که مطیع او هستند از یاری قوم خود (بنی‌نضیر) کناره خواهد گرفت.^۳ سخنان ابن‌صویرا (ابن‌صوریا) نیز اعتراض شدیدی به «حیی» و جنگ‌طلبان بود. او می‌گفت ما در تورات خوانده‌ایم که محمد صلی الله علیه و آله پیامبر خداست، بیایید اسلام آوریم. گفتند ما عهد موسی را رها نمی‌کنیم!^۴ وقتی هم «ساروک بن ابی‌حقیق» که به کم‌عقلی شهره بود به «حیی» اعتراض کرد، برادرانش او را کتک زده گفتند با کار «حیی» مخالفت نمی‌کنیم. اوج اختلاف وقتی بود که «یامین بن عمیر» و «ابوسعبد بن وهب» به مسلمانان پیوستند و گفتند ما می‌دانیم که محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست.^۵

۵- به این عوامل مطلب دیگری را باید افزود که سهم مهمی در شکست بنی‌نضیر داشت و آن کناره‌گیری بنی‌قریظه از پشتیبانی آنان و مهم‌تر، بی‌وفایی و دروغ‌گویی عبدالله بن ابی و دوستان منافقش در یاری رساندن به جنگ‌جویان بنی‌نضیر بود.^۶

۱. حشر (۵۹) آیه ۲.

۲. الإرشاد، ج ۱، ص ۹۳.

۳. المغازی، ج ۱، ص ۳۶۵، ۳۶۸ و ۳۷۳.

۴. همان، ج ۱، ص ۳۶۵؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ۱۸۸.

۵. المغازی، ج ۱، ص ۳۷۳.

۶. احتمال هم دارد پیامبر با محاصره بنی‌نضیر فرصت هرگونه پشتیبانی جبهه نفاق از یهودان را گرفته باشد.

او که «حیی بن اخطب» را از رفتن بازداشته و به جنگ با پیامبر تحریک و تشویق کرده بود اکنون در خانه نشسته و همان‌طور که ابن مشکم به حیی گفت تنها می‌خواست یهود را به جان مسلمانان بیندازد و از آب گل‌آلود ماهی بگیرد که از ویژگی منافقانه او بیش از این انتظار نمی‌رفت. بنابراین مجموعه عوامل بالا را باید دلیل پیروزی مسلمانان دانست.

کوچ

بنی نضیر با این شرط از قلعه‌ها پایین آمده و تسلیم شدند که جز یک بار شتر، چیز دیگری همراه خود نبرند. هم‌چنین بردن هرگونه اسلحه هم ممنوع اعلام شد. آنان پیش از این‌که به مقصد شام حرکت کنند برای تسویه حساب‌های خود از پیامبر مهلت خواستند و آن حضرت سه روز به ایشان فرصت داد. گفته‌اند آنان هنگام کوچ، چارچوب درها را هم با خود بردند.^۱ شرح بیشتر این مطلب به مناسبت آیه دوم سوره حشر در بخش آیات خواهد آمد.

هنگام کوچ، زنان آراسته به انواع زیورها همراه ششصد شتر از کوچه و محله‌های مدینه گذشتند تا به سوی شام بروند آنان دف و نی می‌زدند و بسیاری از مسلمانان به حالشان افسوس می‌خوردند! حسان بن ثابت، مهمان‌نوازی آنان را یاد می‌کرد و نعیم بن مسعود می‌گفت: این پاداش یاری اوس در برابر خزرچ نبود. ابو عبس جواب داد: اسلام پیمان‌های جاهلی را از بین برده است. منافقین نیز با ناراحتی آنان را بدرقه کردند. زید بن رفاعه، دوست عبدالله بن ابی، می‌گفت: از نبود بنی نضیر در یثرب وحشت می‌کنم ولی آنان به سوی عزت و ثروت می‌روند و به سوی قلعه‌هایی بلند که مانند این‌جا نخواهد بود.^۲ به هر حال دومین گروه یهودی نیز از مدینه بیرون رفتند و در شام و خیبر مسکن گزیدند.^۳

۱. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۹۱؛ المغازی، ج ۱، ص ۳۷۴.

۲. المغازی، ج ۱، ص ۳۷۵ و ۳۷۶.

۳. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۹۱.

پس از رفتن بنی نضیر، پیامبر به یامین بن عمیر^۱ که تازه به جمع مسلمانان پیوسته بود فرمود: «دیدی پسر عمویت عمرو بن جحاش چگونه قصد کشتن مرا داشت؟!» مورخان آورده‌اند که یامین گفت من شر او را از سر شما کم خواهم کرد. بنابراین مقداری پول به مردی از قبیله قیس داد تا عمرو را بکشد و او چنین کرد.^۲

سوره بنی نضیر!

آیه‌های دوم تا پانزدهم سوره مبارکه حشر به اتفاق مفسران و مورخان درباره واقعه بنی نضیر نازل شده است؛ به طوری که ابن عباس این سوره را سوره بنی نضیر نامیده است.^۳

در این سوره خداوند پس از تسبیح خود می‌فرماید: «اوست که کفار از اهل کتاب را "لِأَوَّلِ الْحَشْرِ" از خانه‌هایشان بیرون راند.» درباره این که مراد از کافران اهل کتاب همان یهود بنی نضیر است اختلافی نیست، ولی درباره کلمه «اول الحشر» دیدگاه‌های گوناگونی وجود دارد: یکی از نظراتی که بیشتر مفسران به آن اشاره کرده‌اند این است که بنی نضیر اولین گروهی بودند که از جزیره‌العرب بیرون رانده شدند. معنای ظاهری آیه نیز این سخن را تأیید می‌کند لیکن این مطلب با گزارش‌های تاریخی اصلاً سازگار نیست، زیرا اولین گروه از اهل کتاب که از جزیره‌العرب اخراج شدند بنی قینقاع هستند. واقدی و مورخان پس از او گزارش‌های متعددی در مورد بیرون رفتن قینقاع از مدینه آورده‌اند و ابن اسحاق با این که به کوچ آنان تصریح نکرده، اشعاری آورده که در آن به بیرون رفتن بنی قینقاع اشاره شده است.^۴ این مطلب هم

۱. ابن اسحاق و واقدی در ضبط نام این شخص به اشتباه افتاده‌اند. او یامین بن عمیر بن کعب پسر عموی عمرو بن جحاش است. مصححان سیره ابن هشام نیز بر ابهام و اشتباه افزوده‌اند. خواهر این شخص رواع بنت عمیر ضبط شده و در جاهای دیگر المغازی و سیره و منابع دیگر نام درست او آمده است، برای بررسی بیشتر به سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۹۲ و ۵۱۸؛ المغازی، ج ۱، ص ۱۹۳ و ۳۷۴؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۴۴ و تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۲۶ مراجعه شود.

۲. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۹۲؛ المغازی، ج ۱، ص ۳۷۴.

۳. صحیح البخاری، ج ۶، ص ۵۸؛ مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۸۷.

۴. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۰۰ و ۲۷۲.

مسلم است که حادثه بنی قینقاع پیش از جنگ بنی نضیر روی داده است. به علاوه در منابع تاریخی پس از حادثه بنی قینقاع نامی از آنان به چشم نمی‌خورد و اگر در مدینه مانده بودند با توجه به پیشینه‌شان حتماً اثری از آنان در سال‌های بعد در گزارش‌های تاریخی وجود داشت. گذشته از اینها جمله «كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا» در آیه پانزدهم، بنی نضیر را به بنی قینقاع تشبیه کرده است و به نظر می‌رسد شباهت این دو در کوچ باشد نه چیز دیگر. به هر حال کلمه «اول الحشر» را نمی‌توان به نخستین خروج از مدینه معنا کرد. مطالب دیگری هم که مفسرین گفته‌اند جای شگفتی دارد؛ مثلاً گفته‌اند دومین حشر، روز قیامت است و مردم به سوی شام خواهند رفت.^۱ یا آتشی است که مشرق و مغرب را می‌گیرد^۲ یا دومین کوچ بنی نضیر از خیبر به شام است که به دست خلیفه دوم انجام شد.^۳

تفسیری که با توجه به معنای لغوی حشر مناسب به نظر می‌رسد این است که اول الحشر را نخستین اجتماع بنی نضیر برای جنگ با پیامبر و مسلمانان بدانیم.^۴ زیرا راغب این کلمه را «بیرون راندن جمعیتی، از قرارگاه خود به سوی جنگ و مانند آن» معنا کرده^۵ و در دو آیه هفدهم نمل و پنجاه و نهم طه کلمه حشر برای جمع و اجتماع به کار برده شده است. تفسیر دیگری که مناسب‌تر به نظر می‌رسد این است که یهود بنی نضیر جمعیتی بودند که تا آن زمان گرفتار چنین ذلتی نشده بودند و این اولین کوچ آنان به شمار می‌آمد.^۶

خداوند در ادامه همان آیه می‌فرماید: «شما مسلمانان به خاطر شوکت و قدرتی که در آنان می‌دیدید گمان نمی‌کردید بیرون روند و خود آنان خیال می‌کردند

۱. الکشاف، ج ۴، ص ۴۹۹؛ التفسیر الکبیر، ج ۱۰، ص ۵۰۱.

۲. التفسیر الکبیر، ج ۱۰، ص ۵۰۱.

۳. همان.

۴. مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۸۱؛ التفسیر الکبیر، ج ۱۰، ص ۵۰۱؛ الکشاف، ج ۴، ص ۴۹۹.

۵. مفردات، ص ۱۱۸: الحَشْرُ إِخْرَاجُ جَمَاعَةٍ عَنْ مَقْرَمِهِمْ وَإِزْعَاجِهِمْ عَنَّا إِلَى الْحَرْبِ وَنَحْوِهَا.

۶. المصنف، ج ۵، ص ۳۵۸؛ مستدرک الصحیحین، ج ۲، ص ۵۲۵؛ مدارک التنزیل، ج ۳، ص ۴۵۵؛ الکشاف، ج ۴، ص ۴۹۹؛ التفسیر الکبیر، ج ۱۰، ص ۵۰۱.

قلعه‌هایشان می‌تواند جلو غلبه و عذاب الهی را بگیرد. اما خداوند از راهی که گمان نمی‌کردند به سراغشان آمد و ترس و وحشت را در دل‌هایشان افکند به گونه‌ای که خانه‌های خویش را به دست خود خراب می‌کردند و مسلمانان نیز، پس ای اهل بصیرت عبرت بگیرید.» دربارهٔ ویرانی خانه‌های یهود به دست خود آنان و مسلمانان، تفسیرهای گوناگونی شده است. شیخ طوسی می‌گوید خانه‌های خود را خراب کردند تا بتوانند فرار کنند.^۱ طبری گوید: می‌خواستند بخش‌های قیمتی خانه‌ها و درها را با خود ببرند.^۲ زمخشری اضافه کرده است که ویران کردن خانه‌ها به وسیله مسلمانان برای راه‌یابی به داخل دژ و گسترش جا برای جنگ بوده است.^۳ فخر رازی گفته آنان درهای خانه‌ها را می‌کنند تا جلو کوچه‌ها را با آن ببندند.^۴ مرحوم طبرسی این مطلب را که یهود به خاطر دست نیافتن مسلمانان به خانه‌هایشان، آنها را ویران کرده باشند، نپذیرفته و دلیل فرار را برتری داده است.^۵ مرحوم علامه آنچه را طبرسی رد کرده، انگیزه این کار دانسته است. و علت ویرانی خانه‌ها به دست مسلمانان را فرمانبری از دستور خداوند و به اجرا در آمدن ارادهٔ او عنوان کرده است.^۶

به هر حال بیش از آنچه مفسران بزرگ بیان کرده‌اند نمی‌توان مطلبی اظهار داشت ولی با توجه به آنچه دربارهٔ دنیاطلبی و بخل یهودیان در قرآن آمده است می‌توان گفت آنان خانه‌های خود را ویران کردند تا بخش‌های قیمتی قابل حمل را با خود ببرند و در ضمن مسلمانان را با سرزمین سوخته رو به رو کنند.

آیه بعدی که سومین آیه سورهٔ حشر است می‌فرماید: «اگر نبود این‌که خداوند کوچ از وطن را بر آنان مقرر کرده بود، ایشان را به عذاب دنیا - مانند کشته شدن و اسارت

۱. التبیان، ج ۹، ص ۵۶۰.

۲. تفسیر طبری، ج ۷، ص ۲۵۴؛ ابن اسحاق هم گفته است هر کس در خانه‌اش را می‌کند تا بر پشت شتران گذاشته، با خود ببرد «سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۹۱».

۳. الکشاف، ج ۴، ص ۴۹۹.

۴. التفسیر الکبیر، ج ۱۰، ص ۵۰۳.

۵. مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۸۸.

۶. المیزان، ج ۱۹، ص ۲۰۹.

و ... - گرفتار می‌کرد. و عذاب سرای دیگرشان آتش دوزخ خواهد بود، زیرا با خدا و پیامبرش دشمنی کردند و خدا دشمنانش را به سختی مجازات می‌کند.»

خدای تبارک و تعالی درباره بریدن نخل‌ها که خرده‌گیری یهود و تردید مسلمانان را در پی داشت می‌فرماید: «آنچه از خرمابن‌ها بریدید و آنچه بر جای گذاشتید به فرمان پروردگار بود تا بدکاران بدین وسیله خوار و زبون شوند.»

همان‌گونه که در بیان غزوه گذشت و مورخان و مفسران تاکید کرده‌اند بریدن درختان موجب خشم و ناراحتی بنی‌نضیر و تزلزل در صفوف آنان گردید و تسلیم شدن ایشان را در پی داشت به همین جهت است که می‌فرماید: «لِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ» یعنی خدا اجازه این کار را به مسلمانان داد تا وسیله‌ای برای خذلان فاسقان شود. شیخ طوسی می‌گوید: «این موضوع، فساد در زمین به شمار نمی‌آید، زیرا خوار کردن اهل شرک و عزت بخشیدن به اهل اسلام است.»^۱

آیات بعدی درباره غنایم و چگونگی تقسیم آن است:

اموالی را که خداوند از ناحیه دشمن به پیامبر عنایت کرد چیزی نبود که شما اسب یا شتری بر آن تاخته باشید بلکه خدا پیامبرانش را بر آن کس که بخواهد چیره می‌کند و او بر هر کاری تواناست.

مراد از آیه این است که این اموال با صلح به پیامبر رسیده و حق تصرف در آنها هم با آن حضرت است.

سپس می‌فرماید: «این‌گونه اموال مخصوص خدا، پیامبرش، نزدیکان پیامبر، یتیمان، فقرا و در راه ماندگان است تا در میان ثروتمندان شما دست به دست نگردهد. آنچه رسول خدا به شما داد بپذیرید و از آنچه بازداشته دوری کنید و تقوا پیشه کنید که عذاب خدا سخت است.» آیه بعدی می‌فرماید:

این اموال برای مهاجران فقیری است که از خانه و زندگی خود بیرون رانده شده، بخشش و خشنودی خدا را خواسته، او و پیامبرش را یاری می‌کنند و ایشان راستگویانند.

آن گونه که نویسنده المیزان گفته است بنا به روایات اهل بیت علیهم السلام «فُقِرَ آءِ الْمُهَاجِرِينَ» مصداقی برای سبیل الله است که در آیه قبلی با کلمه «الله» عنوان شده است.^۱

از آن جا که اختیار غنایم به دست رسول خدا بود انصار را خواست و پس از یادآوری ایثار آنان نسبت به مهاجران و جا دادن به ایشان، فرمود اگر می خواهید غنایم^۲ را میان شما و مهاجران پخش کنم و آنان هم چنان در خانه های شما به سر برند یا به مهاجران دهم و از خانه های شما بیرون روند. انصار گفتند بلکه میان مهاجران تقسیم کن و هم چنان در خانه های ما بمانند.^۳ آیه بعدی درباره این ایثار و فداکاری انصار می فرماید:

آنان که پیش از مهاجران، در مدینه سکنا داشته و ایمان آورده اند مهاجران را دوست دارند و در دل به آنچه پیامبر به ایشان بخشیده احساس نیاز و حسادت نمی کنند و آنان را بر خود پیش می اندازند هر چند خود نیازمند باشند و کسانی که از بخل خویش در امان باشند رستگارانند.

بخش دوم سوره حشر درباره منافقینی سخن گفته است که به یهود بنی نضیر وعده همکاری دادند ولی به وعده خود عمل نکردند. آیه یازدهم این سوره می فرماید:

آیا ندیدی کسانی که دورویی کردند به برادران خود یعنی کافران اهل کتاب می گفتند: اگر شما بیرون رانده شوید ما هم با شما خارج خواهیم شد و به زیان شما از هیچ کس فرمانبری نخواهیم کرد و اگر جنگی برایتان پیش آید یاریتان خواهیم نمود، خداوند گواه است که آنان دروغگویند، چون اگر یهود اخراج شوند این منافقان همراهشان نخواهند رفت و اگر با آنان جنگ شود کمکشان نخواهند کرد و اگر به یاری شان هم بروند فرار خواهند کرد و آنان را کمک نخواهند نمود. اینان به خاطر نفهمی شان از شما بیش از خدا در دل هراس دارند.

۱. المیزان، ج ۱۹، ص ۲۱۲.

۲. تعبیر به غنیمت در چنین موردی تسامحی است، پیامبر هم در سخن خود فرمود «مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْنَا» یعنی آنچه خدا به من داده است.

۳. المغازی، ج ۱، ص ۳۷۹؛ مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۹۰.

آیه بعد درباره ترس و وحشت دو گروه منافق و یهودی، از مسلمانان می‌فرماید: اگر جنگی رخ دهد آن دو گروه تنها در پشت دژها و دیوارها مبارزه خواهند کرد - و جرأت رویارویی با شما را نخواهند داشت - آنان خود با یکدیگر دشمنی دارند. خیال می‌کند با همند ولی دلهایشان از هم جداست.

در آخرین آیه مربوط به بنی‌نضیر و منافقان آمده است:

اینان مانند گروه قبلی‌شان هستند که به تازگی سزای عمل خود را چشیدند و برایشان عذاب دردناکی خواهد بود.

ابن عباس این گروه قبلی را به بنی‌قینقاع تفسیر کرده و مجاهد، آنان را مشرکان قریش دانسته است که در بدر شکست خوردند.^۱ اما توجه به چند مطلب، قول نخست را تأیید خواهد کرد: یکی این‌که حادثه بنی‌قینقاع پس از بدر رخ داده و به واقعه بنی‌نضیر نزدیک‌تر است. در آیه هم کلمه «قرباً» قید شده است.^۲ دیگر این‌که تشبیه بنی‌نضیر به بنی‌قینقاع بهتر است، چون هر دو یهودی‌اند و هر دو پیمان‌شکنی کردند و هر دو فریب وعده‌های منافقان را خوردند و سرنوشت هر دو هم یکی شد. در پایان درباره دعوت منافقان از یهود برای جنگ با پیامبر و سپس کناره‌گیری از یاری آنان، تمثیل زیبایی شده است:

همچون شیطان که به انسان می‌گوید: کافر شو، و آن‌گاه که کفر ورزید از او دوری می‌جوید.

یعنی منافقان به بنی‌قینقاع و بنی‌نضیر می‌گویند اعلان جنگ دهید که ما یاور و پشتیبان شما ایم ولی وقتی جنگ در گرفت کنار می‌نشینند و آنان را تنها می‌گذارند.

۱. نک: تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۶۰؛ تفسیر طبری، ج ۷، ص ۲۶۴؛ معالم التنزیل، ج ۴، ص ۳۲۲؛ مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۹۶.

۲. كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذَاتُوا وَاوَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.

گفتار سوم: غزوه بنی قریظه

بنی قریظه سومین گروه یهودی است که پیمان خود با مسلمانان را شکستند و با آنان به جنگ برخاستند. تفاوت این پیمان شکنان با دو گروه پیشین، در موقعیت بسیار سخت مسلمانان هنگام خیانت آنان بود. چون این کار زمانی از بنی قریظه سر زد که مشرکان مکه - به کمک قبایل شمال مدینه جنگی همه جانبه علیه مسلمانان راه انداخته بودند و این گروه یهودی از پشت سر، مدینه را ناامن کردند. پس از پیروزی معجزه آسای مسلمانان در خندق، رسول خدا بنی قریظه را محاصره کرد و پس از آن که راهی جز تسلیم ندیدند، به اسارت مسلمانان در آمدند. در ادامه این گفتار از جزئیات این رویداد سخن خواهیم گفت.

تاریخ جنگ

واقعی زمان این جنگ را این گونه ثبت کرده است: «رسول خدا روز چهارشنبه هفت روز مانده از ماه ذیقعده سال پنجم به سوی بنی قریظه راه افتاد و پس از پانزده روز محاصره آنان، در روز پنجشنبه هفتم ماه ذیحجه بازگشت.»^۱

ابن سعد و مسعودی هم این تاریخ را آورده اند^۲ ولی دیگر مورخان اشاره ای به زمان این حادثه ندارند. به هر حال این موضوع که محاصره بنی قریظه پس از نبرد احزاب بوده، مسلم است و اختلافی در آن نیست. در واقع اگر اختلاف نظری درباره زمان برخورد با این گروه یهودی باشد ناشی از اختلاف درباره جنگ خندق است که دیدگاه های گوناگونی درباره آن وجود دارد. ابن اسحاق نبرد خندق را در شوال سال پنجم می داند^۳ و طبری، مسعودی و ابن اثیر نظر او را پذیرفته اند.^۴ واقعی و به پیروی

۱. المغازی، ج ۱، ص ۴۹۶.

۲. الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۵۷؛ التنبیه والاشراف، ص ۲۱۷.

۳. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۱۴.

۴. تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۳۳؛ التنبیه والاشراف، ص ۲۱۶؛ الکامل، ج ۱، ص ۵۶۸.

از او ابن سعد و بلاذری این نبرد را در ذیقعدہ سال پنجم می‌دانند.^۱ بخاری از موسی بن عقبه روایت کرده است که این جنگ در شوال سال چهارم روی داده،^۲ طبرسی هم آن را پذیرفته است.^۳ یعقوبی گوید: «جنگ خندق در سال ششم و ۵۵ ماه پس از ورود پیامبر به مدینه رخ داد.»^۴ در این گفته یعقوبی تناقضی آشکار وجود دارد چون ۵۵ ماه بعد از هجرت، رمضان یا شوال سال پنجم خواهد بود و ربطی به سال ششم ندارد. به نظر می‌رسد نظر او هم مانند ابن اسحاق باشد ولی در تنظیم ماه‌های قمری با آنان اختلاف دارد.

ما اکنون در صدد بررسی تاریخ جنگ خندق نیستیم ولی به نظر می‌رسد تغییر نام ماه‌ها در جاهلیت و هم‌چنین اختلاف در محاسبه سال هجری که پیش از این شرح داده شد^۵ این‌جا هم بتواند مشکل را حل نماید.

به هر حال، ظهر روزی که رسول خدا از جنگ خندق به مدینه بازگشت، جبرئیل دستور حرکت به سوی بنی قریظه را آورد پس پیامبر فرمود اعلام کنند هر که فرمانبردار اوست باید نماز عصر را در منطقه بنی قریظه بخواند. واقدی گزارش کرده است که وقتی جبرئیل آمد رسول خدا در خانه عایشه مشغول شست و شوی سر خود بود.^۶ اما طبرسی از ابان بن عثمان روایت می‌کند: «وقتی پیامبر اکرم به مدینه وارد شد دخترش فاطمه علیها السلام سرشویی تهیه کرد تا آن حضرت سرش را شست و شو دهد.»^۷ این‌که پیامبر وارد خانه دختر یا همسرش شده مطلبی است که در منابع شیعه و سنی مورد اختلاف واقع شده است، گویا این هم از مواردی است که بنا دارد هر جا سخن از اهل بیت علیهم السلام به میان آید آن را به شخص دیگری نسبت دهد.

۱. المغازی، ص ۴۴۰؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۵۰؛ انساب الأشراف، ج ۱، ص ۴۲۷.

۲. صحیح البخاری، ج ۵، ص ۴۴.

۳. اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۹۰.

۴. تاریخ الیمقوبی، ج ۱، ص ۳۶۸.

۵. نک به صفحات ۱۱۳ و ۱۲۸ این کتاب.

۶. المغازی، ج ۱، ص ۴۹۷؛ الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۵۷.

۷. اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۹۴.

زمینه‌های آغاز جنگ

الف) پیمان شکنی و ایجاد بحران

پس از آن‌که حیی بن اخطب در جنگ بنی‌نضیر تسلیم شد و همراه قوم خود به خیبر کوچ کرد نقشه تازه‌ای برای مبارزه با مسلمانان طرح کرد، زیرا تسلیم شدنش جز به خاطر پافشاری بزرگان قوم و عدم همراهی دیگر مخالفان پیامبر نبود. برای بیان کینه و دشمنی حیی نسبت به پیامبر و مسلمانان همین بس که گفته‌اند او در میان یهود همچون ابو جهل در قریش بود.^۱ محمد بن کعب قرظی گفته است: «او مرد شومی بود که بنی‌نضیر و بنی‌قریظه را بدبخت کرد چون دوست داشت بر آنان ریاست کند.»^۲ لجاجت حیی و رویارویی او با مسلمانان در بسیاری موارد حتی از سوی هم‌کیشان یهودی‌اش مورد اعتراض واقع شده است.^۳

او پس از واقعه بنی‌نضیر، از خیبر به مکه رفت و قریش را برای لشکرکشی به مدینه تحریک کرد. این بار همراه قریش، قبایل فراوانی برای نبرد با مسلمانان سوی مدینه راه افتادند به همین جهت نام احزاب را بر این نبرد نهاده‌اند. از آن‌جا که حیی بن اخطب قول همکاری یهود بنی‌قریظه - آخرین گروه از یهودیان اصیل و سرشناس مدینه - را به ابوسفیان داده بود در میان راه از قریش جدا شد و زودتر به مدینه آمد و برای جلب نظر بزرگان بنی‌قریظه و خواندن ایشان به جنگ، نزد آنان رفت، اما کسی او را به خانه‌اش راه نداد. او در محله بنی‌قریظه با غزال بن سموأل - یکی از بزرگان این قوم - برخورد کرد و به او گفت: آمده‌ام شما را از دست محمد ﷺ راحت کنم. غزال گفت به خدا قسم که بدبختی را برای ما آورده‌ای. حیی به در خانه کعب بن اسد که پیمان مسلمانان با بنی‌قریظه را امضا کرده بود رفت. کعب او را به خانه راه نداد و گفت: من با مردی شوم که قوم خود را بدبخت کرده و الآن برای نابودی

۱. المغازی، ج ۱، ص ۴۵۵.

۲. همان.

۳. ر.ک: به وقایع پیمان شکنی و محاصره بنی‌نضیر.

ما آمده کار ندارم، از پیش ما برو. اما حیی هم چنان ایستاد. کعب گفت ما با محمد ﷺ پیمان داریم و جز صداقت از او ندیده‌ایم، او پیمان شکنی نکرده (تا ما هم نقض پیمان کنیم) و همسایه خوبی برایمان بوده است. حیی گفت: وای بر تو، عزت همیشگی را برایت آورده‌ام با دریایی بیکران، ده هزار نفر از قریش و غطفان و کنانه همراه بزرگانشان، با هزار اسب و شتر و اسلحه فراوان، همه پیمان بسته‌اند تا محمد ﷺ را شکست ندهند برنگردند و او از این جنگ جان سالم به در نخواهد برد. کعب گفت: وای بر تو باد که خواری دوران را با ابری پر صدا و بی باران برای ما آورده‌ای، زن و بچه ما این جابند و نمی‌توانم خانه‌ام را ویران کنم، برو که نیازی به آنچه آورده‌ای ندارم. حیی گفت بگذار با تو صحبت کنم. کعب باز هم به او اجازه نداد. حیی گفت تو برای این که غذایت را نخورم در را باز نمی‌کنی ولی من قول می‌دهم به طرف سفره‌ات دست دراز نکنم. این حرف، کعب بن اسد را ناراحت کرد و ناچار شد در را باز کند. حیی وارد خانه شد و آن قدر پافشاری کرد تا کعب نرم شد و گفت: امروز را برگرد تا با بزرگان قوم رایزنی کنم. حیی گفت: آنان کار را به تو واگذار کرده‌اند و تو تصمیم گیرنده‌ای. سرانجام پافشاری بیش از حد حیی مؤثر واقع شد و کعب گفت: با کراهت این کار را می‌پذیرم ولی می‌ترسم محمد ﷺ کشته نشود و قریش به وطن خود بازگردد و تو هم پیش خانواده‌ات برگردی و من تنها مانده با همراهانم کشته شویم. حیی گفت: به تورات سوگند می‌خورم که اگر محمد ﷺ در این حمله کشته نشود و قریش و دیگران بازگشتند من در قلعه تو بمانم تا هرچه به تو رسد بر سر من هم بیاید.

به این ترتیب کعب بن اسد قرظی پیمان خود را با رسول خدا زیر پا نهاد و حیی متن عهدنامه را هم پاره کرد تا مطمئن شود جنگ روی خواهد داد. آن‌گاه از خانه کعب بیرون رفت و به کسانی که اطراف خانه گرد آمده بودند خبر نقض پیمان را اعلام کرد. در این جا زبیر بن باطا - یکی دیگر از بزرگان بنی قریظه - گفت: «یهود نابود شد چون قریش و غطفان برمی‌گردند و ما را در خانه‌هایمان تنها می‌گذارند. ما هم توانایی مقابله با محمد ﷺ را نخواهیم داشت.» دیگران نیز به گونه‌ای مخالفت خود را با حیی و کعب

اظهار کردند به طوری که کعب از کرده خود پشیمان شد.^۱

داستان گفت و گوی حیی با کعب به خوبی نشان می دهد که بزرگ بنی قریظه با آگاهی از سرانجام خطرناک پیمان شکنی به این کار دست زده است. از طرفی وجود بنی قریظه به عنوان دشمنی داخلی که بتواند محاصره مدینه را تنگ تر کند و امنیت داخل شهر را از بین ببرد، برای حیی و آتش افروزان احزاب بسیار اهمیت داشت که آن همه پافشاری حیی نشان این اهمیت است. علاوه بر این، همراهی یهود با احزاب می توانست دشمنان پیامبر را در عزم خود استوار تر گرداند، زیرا یهودیان تنها کسانی بودند که ادعای شناخت پیامبر آخرالزمان را می کردند و حضور آنان در جبهه مخالف پیامبر خدا می توانست دلیلی بر درستی سخن قریش در نپذیرفتن پیامبری آن حضرت تلقی شود و در تحمیق احزاب به خصوص اعراب تأثیر به سزایی داشته باشد.

وقتی خبر پیمان شکنی بنی قریظه به رسول خدا رسید بسیار ناراحت شد، چون مسلمانان در موقعیت بسیار سختی به سر می بردند. قریش با هم پیمانان خود از سوی شمال، مدینه را محاصره کرده اند و بنی قریظه نیز در داخل شهر، قصد همکاری با دشمن و خیانت به مسلمانان را دارد. آن حضرت، زبیر را برای بررسی صحت و سقم خبر به سوی بنی قریظه فرستاد. او خبر آورد که آنان در حال آماده کردن دژهای خود هستند. پیامبر سعد بن معاذ، سعد بن عباد و اسید بن حضیر که از بزرگان انصار بودند را نزد یهود فرستاد و فرمود اگر خبر دروغ بود^۲ آشکارا به من بگویید و اگر واقعاً پیمان شکنی کرده اند با کنایه بگویید تا روحیه مسلمانان ضعیف نشود. آنان کعب بن اسد را سوگند دادند که به پیمان قبلی بازگردد ولی او گفت این کار ممکن

۱. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۲۰ و ۲۲۱؛ المغازی، ج ۱، ص ۴۵۴ - ۴۵۷.

۲. با این که به قول واقدی - عمر برای پیامبر خبر بنی قریظه را آورده بود و آن حضرت، زبیر را هم فرستاده بود چگونه باز هم فرمود اگر خبر دروغ بود! شاید گزارش ابن اسحاق که در آن سخنی از زبیر نیست درست تر باشد، این احتمال وقتی تقویت می شود که می بینیم واقدی پس از نقل داستان زبیر گوید «این جا بود که پیامبر فرمود هر پیامبری حواری دارد و حواری من زبیر است» از توجیه معقول دیگر این است که بگوییم زبیر خبری از پیمان شکنی نداده و پیامبر عده بعدی را فرستاده تا ببیند واقعاً پیمان شکنی هم شده یا چنان که زبیر گفته تنها آمادگی نظامی است.

نیست و من همچون این بند کفش، پیمان را پاره کرده‌ام. آن‌گاه به سعد بن معاذ ناسزا گفت. اسید به او گفت ان‌شاءالله قریش شکست خواهد خورد و شما را تنها رها خواهند کرد آن‌گاه به سویتان خواهیم آمد و شما عزیزتر و بزرگ‌تر از بنی‌نضیر نیستید که آن‌گونه بر سرشان آمد. پس از ردّ و بدل شدن سخنانی میان ایشان و اهانت دوباره یهودیان به رسول خدا و سعد بن عباد، سعد بن معاذ گفت: بیایید برویم که میان ما و اینها شمشیر خواهد بود.

با آن‌که سعد خبر پیمان‌شکنی و خیانت بنی‌قریظه را رمزی به پیامبر داد^۱ و آن حضرت با گفتن تکبیر، به مسلمانان وعده پیروزی بر قیصر و کسری (روم و ایران) را داد، در عین حال این خبر به سرعت میان مسلمانان پخش شد و ایشان را به وحشت انداخت. از ابوبکر نقل شده است که «ما به خاطر زن و بچه‌ها که در مدینه بودند از بنی‌قریظه بیش از احزاب می‌ترسیدیم.» این‌جا بود که یکی از منافقان گفت: محمد ﷺ به ما وعده گنج‌های ایران و روم را می‌دهد در حالی که اکنون کسی جرأت رفتن به محل قضای حاجت را ندارد.^۲

ب) اقدامات جنگ‌طلبانه

پیمان‌شکنی یهود بنی‌قریظه در آن لحظات حسّاس ضربه سختی به مسلمانان بود و همین موضوع کافی بود تا پیامبر به موجب قراردادی که با سه گروه یهود مدینه داشت به جنگ ایشان برود. اما آنان به نقض پیمان اکتفا نکردند و حرکاتی انجام دادند که باعث شدت بحران و حتمی شدن حمله مسلمانان به آنها شد. از جمله این اقدامات که در موضوع انگیزه‌های نبرد با بنی‌قریظه برای ما راه‌گشا است عبارتند از:

۱- بنی‌قریظه تلاش کردند شبانه به مدینه حمله کنند لذا از قریش و غطفان دو هزار نیرو خواستند. پیامبر با اطلاع یافتن از این جریان پانصد مرد جنگ‌جو را در

۱. رمز سعد بن عباد «عضل و قاره» بود، اشاره به دو قبیله‌ای که در حادثه رجیع خیانت کردند یعنی اکنون هم بنی‌قریظه خیانت و پیمان‌شکنی کرده است.

۲. درباره مطالب این قسمت به سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۲۱ و ۲۲۲ و المغازی، ج ۱، ص ۴۵۷ - ۴۶۰ رجوع کنید.

مدینه گماشت و فرمود تا صبح تکبیر بگویند و از خانه‌ها محافظت کنند. خوات بن جبیر یکی از یاران رسول خدا می‌گوید آن حضرت از من خواست به دژ بنی قریظه روم و درباره قصد شیخون آنها بررسی نمایم. من به آن جا رفته در کمین نشستم. اما خواب مرار بود و وقتی بیدار شدم که یکی از یهودیان مرا به دوش گرفته می‌گفت: گاوت گوساله چاقی زاییده است! از پیامبر شرمند شدم. در حالی که یهودی مشغول صحبت کردن با دیگری بود خنجرش را گرفته او را از پا در آوردم.

۲- نباش بن قیس همراه ده تن از شجاعان یهود به قصد شیخون وارد مدینه شدند، اما در بقیع با عده‌ای از مسلمانان برخورد کرده، پس از درگیری مختصری مجبور به فرار شدند.

۳- در فرصت دیگری ده نفر یهودی به یکی از برج‌هایی که زنان بالای آن رفته بودند حمله کردند و یکی از آنان خواست وارد دژ شود که صفیه عمه پیامبر از حسان بن ثابت خواست به جنگ او برود. حسان که گفته‌اند مردی ترسو بود و به همین جهت همراه زنان بالای برج رفته بود از این کار خودداری کرد. صفیه کمر خود را بست و با چماقی به سراغ آن مرد یهودی رفت و بازدن ضربه‌ای به سرش او را کشت. بقیه همراهان او هم فرار کردند.^۱

این اقدامات، نقض آشکار پیمان‌نامه‌ای بود که بنی قریظه با پیامبر امضا کرده بودند. طبیعی است پاسخ چنین حرکات مذبح‌خانه و جنگ‌جویانه‌ای، آن هم در بدترین شرایط، جز مقابله سرسختانه با عاملان آن نیست.

محاصره

نبرد احزاب با مسلمانان به دلایلی با شکست روبه‌رو شد. از جمله این دلایل باید به وضعیت سخت و آس‌فبار قریش در پشت خندق، رشادت و دلاوری امیرالمؤمنین علیه السلام در مبارزه با عمرو بن عبدود و همچنین تفرقه میان قریش و غطفان از طرفی و میان آن دو با یهود بنی قریظه از سویی دیگر، اشاره کرد. اگر گزارش

۱. آنچه ذیل عنوان «اقدامات جنگ طلبانه» نقل شد در سیره ابن هشام نیست. ر.ک: المغازی، ج ۱، ص ۴۶۱-۴۶۳.

معروف درباره نقشه ماهرانه نعیم بن مسعود نسبت به تفرقه افکنی میان احزاب و بنی قریظه را هم نپذیریم؛^۱ این مطلب تقریباً قطعی به نظر می‌رسد که میان این دو گروه سخن از گروگان‌گیری به میان آمده و همدیگر را به خیانت و حيله‌گری متهم کرده‌اند بنابراین یکپارچگی مشرکان و یهودان به تفرقه‌گرایید و دشمن بیرونی ناچار به عقب‌نشینی شد.

اکنون وقت آن است که مسلمانان سراغ دشمن داخلی روند و با کسانی که در سخت‌ترین شرایط، دشمن بیرونی را یاری کردند تکلیف خود را یکسره کنند. این موضوع را خود یهودیان نیز می‌دانستند و انتظار حمله مسلمانان را می‌کشیدند اما پیامبر طبق معمول اقدامی نکرد تا این‌که جبرئیل دستور جنگ با عهد شکنان را آورد. همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد پیامبر نماز ظهر را خوانده بود که فرشته وحی نزد آن حضرت آمده گفت: چطور اسلحه را کنار گذاشتید در حالی که فرشتگان هنوز سلاح بر زمین نگذاشته‌اند. پیامبر مجهز شد و پرچم را به دستان پرتوان حضرت علی علیه السلام سپرد.

آن‌گاه که امیرالمؤمنین پرچم را در حصار بنی قریظه بر زمین زد آنان به دشنام‌گویی رسول خدا پرداختند. اسید بن حضیر آنها را تهدید کرد. آنان گفتند ما دوستان و هم‌پیمانان شما اوسیان هستیم. اسید گفت دیگر عهد و پیمانی که در جاهلیت داشتیم وجود ندارد. گفته‌اند در همان لحظات اولیه میان مسلمانان و یهودیان تیراندازی صورت گرفته است و گفته‌اند گروهی از مسلمانان که شبانگاه به حضور پیامبر رسیدند هنوز نماز عصر خود را نخوانده بودند چون آن حضرت فرموده بود

۱. ابن اسحاق و واقعی آورده‌اند که نعیم بن مسعود تازه مسلمان با اجازه پیامبر پیش بنی قریظه رفت و گفت: برای جنگ با محمد صلی الله علیه و آله از قریش و غطفان گروگان بگیرید تا آنان شما را تنها نگذارند و برگردند بعد هم پیش قریش و غطفان آمده گفت: یهود با محمد صلی الله علیه و آله کنار آمده و به او گفته‌اند عده‌ای گروگان از مشرکین می‌گیریم و به شما تحویل می‌دهیم. وقتی نماینده قریظه نزد مشرکین آمد سخن از گروگان به میان آورد آنها گفتند نعیم راست می‌گفت. رد این پیشنهاد از سوی مشرکان، اختلاف شدیدی میان متحدان علیه پیامبر ایجاد کرد. روایات دیگری که واقعی نقل کرده در اصل موضوع گروگان‌گیری مشابه داستان نعیم است ولی در برخی از آنها نقشه را از شخص رسول خدا دانسته و در برخی دیگر از چنین طرحی سخن به میان نیامده ولی منشأ اختلاف همان مسئله گروگان‌گیری یاد شده است «سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۳۱؛ المغازی، ج ۲، ص ۴۸۰».

نماز عصر خود را در میان بنی قریظه بخوانید از این رو به ایشان اعتراضی نکرد.^۱ مسلمانان بنی قریظه را در محاصره شدید قرار داده مرتب به سوی آنها تیر و سنگ پرتاب می‌کردند تا این‌که آنان راضی شدند با پیامبر گفت و گو کنند و ایشان هم پذیرفت. از سوی یهود، «نباش بن قیس» نزد آن حضرت آمد و گفت: با همان شرایطی که بنی نضیر تسلیم شدند ما هم از قلعه‌ها پایین آمده از مدینه می‌رویم (یعنی اسلحه و اموالمان را می‌گذاریم و فقط یک بار شتر با خود خواهیم برد) پیامبر اکرم قبول نکرد. نماینده یهود گفت: هیچ چیز با خود نمی‌بریم فقط جان خود و زن و بچه‌مان محفوظ باشد. پیامبر باز هم نپذیرفت و فرمود بدون شرط باید تسلیم شوید. پیداست که این بار رسول خدا بنا نداشت همچون دو دفعه گذشته اجازه دهد یهودیان خیانت‌کار به راحتی از مدینه بیرون روند و باز هم نقشه دیگری طرح کنند. آنان از مهربانی و عطف پیامبر سوء استفاده می‌کردند و همیشه در فکر توطئه بر ضد اسلام و مسلمانان بودند.

نباش برگشت و نتیجه گفت و گو با پیامبر را ارائه کرد. در این هنگام کعب بن اسد رئیس بنی قریظه درباره ادامه جنگ پیشنهادهایی را برای دوستان خود مطرح کرد که از سخنان او پیداست امیدی به زندگی در میان آنان نبوده است. او در جمع بزرگان قوم با اشاره به این‌که ما می‌دانیم محمد ﷺ پیامبر خداست و جز به خاطر حسادت بر عرب او را تکذیب نکرده‌ایم گفت: بیایید به او که موعود تورات است ایمان آوریم و جان و مال خود را حفظ کنیم. حاضران در مجلس گفتند ما هیچ‌گاه از غیر یهود پیروی نمی‌کنیم، چون صاحبان کتاب (تورات) و نبوت هستیم. کعب سخن آنان را پاسخ گفت و دوباره پندشان داد ولی ایشان هم چنان بر عقیده خود پافشاری می‌کردند. کعب پیشنهاد دومی داد و گفت بیایید زنان و بچه‌های خود را بکشیم و با خیال راحت با مسلمانان بجنگیم که اگر کشته شدیم نگران اسارت آنها نباشیم و اگر سالم ماندیم

۱. هدف پیامبر از این سخن، تسریع در جنگ با دشمن بوده است، ولی صحابه‌ای که تأخیر کردند از روی ناآگاهی، نماز عصر را در بین راه نخواندند. برخی از علمای اهل سنت خواسته‌اند از این رویداد برای استنباط برخی موضوعات فقهی استفاده کنند و در این باره مطالب زیادی گفته‌اند. علامه مرتضی بخش قابل توجهی از کتاب الصحیح را به این موضوع اختصاص داده و به تفصیل درباره آن بحث کرده است «الصحیح، ج ۱۱، ص ۴۶ - ۶۷».

دوباره زن و فرزند پیدا خواهد شد. حیی بن اخطب خندید و گفت: آن بیچاره‌ها چه گناهی کرده‌اند؟ دیگر بزرگان یهود هم گفتند زندگی پس از زن و بچه خیری نخواهد داشت. کعب پیشنهاد سوم خود را طرح کرد و گفت تنها یک راه باقی است و اگر نپذیرفتید بدبختید: امشب به خاطر این که شب شنبه است مسلمانان مطمئنند که از ناحیه ما حرکتی صورت نمی‌گیرد پس بیایید شبیخون بزنیم. گفتند ما شنبه خود را از بین نمی‌بریم، تو که می‌دانی به خاطر بی‌حرمتی به شنبه چه بر سر ما آمده است. حیی گفت من این پیشنهاد را هنگام حضور قریش و غطفان هم کردم ولی تو نپذیرفتی. «نباش بن قیس» گفت چه اطمینانی به شبیخون هست در حالی که آنان شب‌ها را هم می‌جنگند و محاصره را رها نمی‌کنند.

بدین ترتیب میان یهود اختلاف افتاد و هرکسی نظری داد. زنان و بچه‌ها از این وضع به گریه افتادند، در این میان سه نفر از دژها پایین آمده اسلام را پذیرفتند. عمرو بن سعدی یکی دیگر از یهودیانی بود که دوستان خود را اندرز داد و چون نپذیرفتند از آنان جدا شد و با این که اسلام نیاورد پیامبر او را آزاد گذاشت، چون در پیمان‌شکنی با یهودان همدست نبود.

پس از این که بنی قریظه از محاصره به تنگ آمدند از پیامبر خواستند «ابولبابه بن عبدالمنذر» را که از هم‌پیمانان اوسی آنان بود پیش آنها بفرستد تا با او رایزنی کنند. پیامبر خواسته ایشان را برآورد و ابولبابه در جمع پریشان یهود حاضر شد. آنان پس از یادآوری کمک‌های خود به اوسیان در جنگ‌های جاهلی و اظهار پشیمانی از پیمان‌شکنی خود با پیامبر، از او پرسیدند آیا خواسته محمد ﷺ مبنی بر تسلیم شدن را بپذیریم؟ او گفت آری. و در عین حال به گلوی خود اشاره کرد، به این معنا که تسلیم شدن برابر مرگ است. ابولبابه فوراً متوجه خیانت خود شد و با ناراحتی و پشیمانی از دژ بنی قریظه بیرون آمد و بدون این که نزد مسلمانان بیاید به مسجد رفت و خود را به ستونی بست و شروع به استغفار نمود. او هفت و به قولی پانزده روز در گرمای شدید خود را بسته بود و می‌گفت یا می‌میرم یا توبه‌ام پذیرفته می‌شود. دخترش تنها در موارد ضرورت و نماز او را باز می‌کرد. وقتی رسول خدا از قبول

توبه‌اش نزد خداوند خیر داد مردم خواستند او را باز کنند ولی گفت خود پیامبر این کار را انجام دهد. گفته‌اند درباره ابولبابه آیه‌ای نازل شد که در بخش آیات به آن می‌پردازیم.^۱

با آن‌که اشتباه ابولبابه می‌رفت تا بنی قریظه را از تسلیم شدن منصرف کند اما سختی محاصره باعث شد سرانجام به خواسته رسول خدا تن داده از قلعه‌ها فرود آیند. مورخان درباره تصمیم یهود به تسلیم شدن دلیل خاصی ذکر نکرده‌اند و گاه همین خستگی از محاصره را گفته‌اند، اما بعید به نظر می‌رسد تسلیم شدنشان بدون علت خاصی روی داده باشد. به خصوص که آنان احتمال کشته شدن را قوی می‌دانستند و این مطلب از سخنانشان به خوبی پیداست. این جاست که روایتی از ابن هشام به کار می‌آید که گوید: بعضی از موثقین برایم گزارش کرد که در جریان محاصره بنی قریظه علی بن ابی طالب رضی الله عنه همراه زبیر جلو رفته فریاد زد: ای سپاه ایمان! به خدا سوگند یا آنچه حمزه چشید خواهم چشید یا قلعه را فتح خواهم کرد. این جا بود که بنی قریظه تصمیم به تسلیم شدن گرفتند.^۲ شیخ مفید هم گوید: پیروزی بر بنی قریظه به سبب امیرالمؤمنین و هم‌چنین وحشی بود که خداوند در دل آنان انداخت.^۳

سرانجام

به فرمان رسول خدا بنی قریظه بازداشت شدند و اموال آنان ضبط شد. قبیله اوس نزد پیامبر آمده گفتند اینها هم پیمانان ما هستند و از پیمان‌شکنی پشیمانند، همان‌طور که بنی قینقاع را به عبدالله بن ابی‌بخشیدی بنی قریظه را هم به ما ببخش. پیامبر جوابی نداد و چون پافشاری اوسیان بالا گرفت فرمود آیا حاضرید یکی از شما درباره آنان قضاوت کند؟ گفتند آری. پس رسول خدا سعد بن معاذ، بزرگ اوس را تعیین فرمود.

۱. درباره منابع مربوط به محاصره بنی قریظه به سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۳۳ - ۲۳۸ و المغازی، ج ۱، ص ۴۹۹ - ۵۰۹ مراجعه کنید.

۲. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۴۰.

۳. الإرشاد، ج ۱، ص ۱۱۳.

برخی هم انتخاب سعد را از سوی خود بنی قریظه می‌دانند.^۱ این مطلب در صورتی درست است که آنان ندانسته باشند سعد درباره آنها چه حکمی خواهد کرد و شاید امید داشتند همچون عبدالله بن ابی برایشان شفاعت خواهد کرد پس او را پیشنهاد دادند. به هر حال قضاوت سعد درباره بنی قریظه جای تردید نیست. او در جریان نبرد خندق تیر خورده، رگ دستش قطع شده بود و به خاطر عفونت و خون‌ریزی حال خوبی نداشت و در خیمه زنی که زخمیان را پرستاری می‌کرد بستری بود. اوسیان با احترام، سعد را حاضر کردند و از او خواستند همچون عبدالله بن اُبی درباره هم‌بیمانان یهودی خود نیکی کند. آنان پیوسته خدمات بنی قریظه را به سعد یادآوری کرده می‌گفتند امروز آنان به ما نیاز دارند. سعد ابتدا سخنی نمی‌گفت اما وقتی پافشاری قبیله خود را دید گفت: وقت آن است که از سرزنش هیچ ملامت‌گری نترسم. برخی از این گفته سعد به عاقبت خونبار بنی قریظه پی بردند.

سعد بن معاذ ابتدا از بنی قریظه درباره حکمیت خود تعهد گرفت و گفت: آیا حکم مرا درباره خود می‌پذیرید؟ آنان گفتند آری. آن‌گاه گفت: قضاوت من این است که مردان بنی قریظه کشته شوند و زنان و فرزندانشان اسیر و اموالشان قسمت شود.^۲ پیامبر فرمود این همان حکم خداوند درباره ایشان است. سپس دستور داد مردان را به خانه اسامه و زنان و فرزندان را به خانه دختر حارث ببرند و با اسیران خوش رفتاری کنند. هم‌چنین دام‌ها و اموال بنی قریظه را جمع‌آوری کردند.

۱. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۴۰؛ الإرشاد، ج ۱، ص ۱۱۰.

۲. به جهت اهمیتی که حکم سعد بن معاذ درباره بنی قریظه دارد به منابعی که آن را گزارش کرده‌اند به تفصیل اشاره می‌کنیم: سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۴۰؛ المبعث و المغازی (ابان بن عثمان)، ص ۸۳؛ المغازی (واقفی)، ج ۱، ص ۵۱۲؛ المصنف، ج ۵، ص ۳۷۱؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۵۷؛ صحیح البخاری، ج ۵، ص ۵۱؛ انساب الأشراف، ج ۱، ص ۴۳۳؛ تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۷۱؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۴۹؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۹۰؛ التنبیه والإشراف، ص ۲۱۷؛ البدء والتاریخ، ج ۴، ص ۲۲۰؛ الإرشاد، ج ۱، ص ۱۱۱؛ جوامع السیره، ص ۱۵۵؛ النبیان، ج ۸، ص ۳۳۲؛ دلائل النبوة، ج ۴، ص ۲۰؛ معالم التنزیل، ج ۳، ص ۵۲۳؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ۱۹۶؛ الروض الأنف، ج ۶، ص ۲۸۹؛ مناقب، ج ۱، ص ۲۵۲؛ المنتظم، ج ۳، ص ۲۳۹؛ الکامل، ج ۱، ص ۵۷۴؛ مختصر التاریخ، ص ۴۳؛ عیون الاثر، ج ۲، ص ۵۴؛ المغازی (من تاریخ الاسلام للذهبی)، ص ۳۱۴؛ البدایة والنهایه، ج ۴، ص ۱۳۹؛ المواهب اللدنیة، ج ۱، ص ۲۵۱؛ سبل الهدی، ج ۵، ص ۱۱؛ سیره حلبی، ج ۲، ص ۶۶۵؛ بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۲۶۲؛ سیره دحلان، ج ۱، ص ۴۵۵.

فردای آن روز مسلمانان گودال‌هایی کردند و مردان بنی قریظه را گروه گروه آورده، گردن زدند. سعد بن عباد و حباب بن منذر نزد پیامبر آمده گفتند: گویا اوسیان به خاطر هم‌پیمانی با بنی قریظه، کشتن ایشان را خوش نمی‌دارند. سعد بن معاذ گفت ای رسول خدا هر اوسی که در او خیری باشد ناراحت نمی‌شود و هر که این کار را دوست ندارد خدا از او خشنود نباشد. در این جا «اسید بن حضیر» یکی دیگر از بزرگان اوس به پیامبر پیشنهاد کرد تعدادی از اسیران را به محله‌های اوس بفرستد تا همه در کشتن آنان شریک باشند و پیامبر چنین کرد. طبق گفته مورخان، تنها کسانی کشته شدند که به حد بلوغ رسیده بودند. از میان مردان تنها یک نفر نجات یافت و از میان زنان هم تنها یک نفر کشته شد. آن مرد رفاعه بن سموأل بود که به خاطر آشنایی دیرینه با سلمی خاله پیامبر نزد او رفته، خواست نزد رسول خدا از او شفاعت کند. سلمی از احترام رفاعه نزد خانواده‌اش با پیامبر سخن گفت و از آن حضرت خواست او را ببخشد و پیامبر چنین کرد. اما زنی که مانند مردان اعدام شد نباته بود که شوهرش او را برانگیخت تا بالای یکی از حصارها رود و سنگ بزرگی بر سر مسلمانان فرود آورد. او چنین کرد و یکی از مسلمانان که پای دیوار نشسته بود به شهادت رسید. پیامبر این زن را به قصاص آن مسلمان کشت. همسر او قبلاً گفته بود که چون محمد ﷺ مردان را خواهد کشت نمی‌خواهد زنش اسیر شود و دوست دارد او هم به گونه‌ای کشته شود بنابراین همسرش را به قتل مسلمانان وادار کرد.

نکته جالب این است که با وجود این که قرار بود مردان یهودی ساعتی بعد اعدام شوند پیامبر اجازه آزار آنان را نداده حتی درباره آب و غذایشان سفارش می‌کرد. کسی که مأمور کشتن نباش بن قیس بود با او درگیر شد و بینی او را خونین کرد رسول خدا به او فرمود آیا شمشیر کافی نیست (که او را آزار هم می‌دهی؟) آن‌گاه فرمود با اسیران خوش رفتاری کنید و میان گرمای خورشید و گرمای سلاح جمع نکنید.

پس از این که واقعه بنی قریظه پایان یافت سعد بن معاذ هم به خاطر شدت بیماری

حاصل از زخم جنگ، به شهادت رسید.^۱

دیدگاه مخالفان و موافقان

تا این جا داستان محاصره و سرانجام بنی قریظه را به تفصیل، از قول ابن اسحاق و واقدی آوردیم. مورخان بعدی نیز که بیشتر روایات سیره و مغازی را از این دو نفر نقل می‌کنند بدون اضافات دیگری، آن را آورده و پذیرفته‌اند و تا قرن‌ها بعد به همین صورت در کتاب‌های سیره و تاریخ گزارش کرده‌اند.^۲ اما در سده‌های اخیر به جهت سرزنش یهودیان و مستشرقان در موضوع کشتار بنی قریظه، برخی از سیره‌نویسان و محققان تاریخ اسلام در این موضوع تردید کرده، دلایلی برای تردید خود آورده‌اند. گروه دیگری که گزارش منابع دست اول را پذیرفته‌اند در صدد برآمده‌اند دلایلی برای درستی این روایات و عادلانه بودن قضاوت سعد بن معاذ ارائه دهند و جواب مستشرقان و تردیدکنندگان را بدهند.

در این جا به دلایل هر دو گروه اشاره کرده و سپس به بررسی آنها خواهیم پرداخت. آنان که می‌گویند اعدام مردان بنی قریظه یا حداقل نابودی همه آنان مورد تردید است به مطالب زیادی استدلال کرده‌اند که مهم‌ترین آنها به شرح زیر است:

۱- سیره پیامبر اکرم بر مهربانی و بخشش بوده و بسیاری از آنان که با اسلام دشمنی کرده یا شخص ایشان را آزار داده‌اند بخشیده است بنابراین کشتن صدها مرد و اسارت زن و فرزندان ایشان مخالف سیره آن حضرت است.

۱. درباره آنچه ذیل عنوان «سرانجام» نقل شد به سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۳۹ - ۲۴۴ و المغازی، ج ۱، ص ۵۱۰ - ۵۱۷ رجوع فرمایید.

۲. البته بسیاری از این تاریخ‌نویسان، داستان بنی قریظه را کوتاه کرده به جزئیات نپرداخته‌اند لیکن بخش مهم آن یعنی اعدام مردان و اسارت زنان و کودکان را نقل کرده و به آن مطلبی نیفزوده‌اند. بخشی از این منابع در باورقی صفحه ۱۶۵ آمد. اکنون به نمونه‌ای از منابع جدید که واقعه را نقل کرده و پذیرفته‌اند اشاره می‌کنیم: تاریخ الاسلام (ابراهیم حسن)، ج ۱، ص ۱۲۱؛ حیاة محمد، ص ۳۳۹؛ کتاب أخبار غزوة بنی قینقاع و بنی قریظة، ص ۱۸۵؛ سیره المصطفی، ص ۵۰۷؛ تاریخ پیامبر اسلام (آبتی)، ص ۳۸۲؛ تاریخ تحلیلی اسلام (اردکانی)، ص ۲۰۱؛ پیامبری و جهاد، ص ۴۹۴؛ اسرافیلیات القرآن، ص ۲۱۰؛ فروع ابدیت، ج ۲، ص ۱۵۴؛ تاریخ سیاسی اسلام، ج ۱ (سیره رسول خدا)، ص ۵۶۹؛ غزوة بنی قریظه، ص ۲۰۷؛ محمد فی المدینه، ص ۳۲۷.

۲- شمار کشتگان این جنگ مشخص نیست چون از ششصد تا نهصد نفر ثبت شده است. به علاوه نهصد نفر بالغ، نشان جمعیتی حدود چهار هزار نفر است و چنین آماری در مورد بنی قریظه درست به نظر نمی‌رسد.

۳- مورخان گویند محکومان به دست دو نفر (علی رضی الله عنه و زبیر) گردن زده شدند. این که جمعیتی بین ششصد تا نهصد تن در نصف روز یا یک روز به دست دو نفر کشته شوند بسیار بعید است گذشته از این که مشکلات اخلاقی و ناآرامی اعصاب و روان برای اجرای چنین کشتاری اجتناب‌ناپذیر است و حضرت علی رضی الله عنه و زبیر چنین روحیه‌ای نداشتند.

۴- آیه ۲۶ سوره احزاب درباره سرانجام یهودان بنی قریظه می‌فرماید: «فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَ تَأْسِرُونَ فَرِيقًا» گروهی را کشتید و گروهی را اسیر کردید. این تعبیر به معنای این است که گروهی از مردان کشته و گروهی از ایشان اسیر شده‌اند نه این که گروهی از بنی قریظه که مردان باشند کشته و گروه دیگر که زنان و فرزندانشان اسیر شدند، چون ابتدای آیه درباره جنگ جویان است لذا کلمه «فريق» در هر دو صورت به مردان جنگ جو تفسیر می‌شود.

۵- گزارش‌های مربوط به این حادثه با هم ناسازگار است. گاه گفته می‌شود محکومان در کنار گودال‌ها سر بریده شدند و گاه گویند در میان مسلمانان تقسیم و گردن زده شدند. روایاتی می‌گویند جنگ جویان کشته شدند و روایات دیگر گویند همه مردان بالغ کشته شدند.

۶- تلفات کم در جنگ‌های بزرگ صدر اسلام نمایانگر صحت نداشتن تلفات این درگیری کوچک و داخلی است.

۷- گزارشگر داستان بنی قریظه احتمالاً از قبیله خزرج است و می‌خواهد قوم خود را نزد رسول خدا بزرگ‌تر از رقبای اوسی‌شان بنمایاند و بگوید آن حضرت درباره بنی قینقاع شفاعت هم‌پیمانان خزرجی‌شان را پذیرفت ولی در جنگ بنی قریظه به خواهش اوسیان درباره بخشش هم‌پیمانان یهودی‌شان توجهی نکرد. ضمناً سعد بن معاذ هم جانب دوستان قدیمی خود را رعایت نکرد.

۸- انتقال حدود پنج هزار اسیر از منطقه بنی قریظه به داخل مدینه و زندانی کردن آنان در خانه یکی دو نفر، کار ساده‌ای نیست و حتی در شهرهای بزرگ امروزی مشکلات زیادی به همراه دارد. موضوع مراقبت از آنان، غذا، احتمال فرار، مشکل تاریکی شب و محل قضای حاجت از جمله این مشکلات است لیکن در منابع از این جزئیات و مشکلات آن سخنی به میان نیامده است.

۹- اعدام صدها نفر در شهری مانند مدینه، مشکلات بهداشتی زیادی به دنبال دارد و می‌تواند بیماری‌هایی را گسترش دهد ولی گویا تاریخ‌نگاران به این مطالب توجه نداشته‌اند.

۱۰- اگر چنین کشتار بزرگی واقعیت داشت مشرکان و منافقان ساکت نمی‌نشستند و همچون داستان جنگیدن در ماه حرام، آتش زدن نخل‌ها و ازدواج با زینب، جنجال به پا می‌شد و بیش از این سر و صدا می‌کرد. علی علیه السلام هم با این‌که در متن واقعه بوده در خطبه‌ها و سخنانش هیچ حرفی از این تجربه به میان نیاورده است.

۱۱- این‌که سعد بن معاذ و ابولبابه از حکم اعدام بنی قریظه خبر داشتند و این‌که سعد - که قبلاً مورد شماتت قرظیان قرار گرفته بود - می‌گوید امیدوارم زنده بمانم تا از آنان انتقام بگیرم؛ اخبار مشکوکی است که درستی اصل حادثه را به تردید می‌اندازد.

۱۲- ابن اسحاق از یهودیان روایات زیادی نقل کرده و به همین جهت مالک بن انس او را دجال خوانده است. ابن حجر هم می‌گوید ابن اسحاق داستان غزوه‌های یهود را از بازماندگان این قوم گزارش کرده است.

۱۳- خداوند متعال فرموده است: «هیچ‌کس گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد.»^۱ در حادثه بنی قریظه، تنها چند نفر از بزرگان این قبیله با مسلمانان دشمنی کردند و کشتن ۷۰۰ یا ۸۰۰ تن به خاطر حرکت آن چند نفر، مخالف احکام اسلام است.

۱۴- این داستان را بنی‌امیه ساخته و به آن دامن زده‌اند تا بگویند مخالفت با

۱. وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى، این جمله در آیاتی از قرآن تکرار شده است: انعام (۶) آیه ۱۶۴، اسراء (۱۷) آیه ۱۵، فاطر (۳۵) آیه ۱۸ و....

حکمیت افراد شایسته نیست (یعنی حکمیتی که نتیجه آن به خلافت رسیدن معاویه باشد!)^۱

اما آنان که گزارش مورخان درباره قضاوت سعد و کشتار دسته جمعی یهودیان را پذیرفته‌اند، برای توجیه آن این‌گونه استدلال کرده‌اند:

۱- مهم‌ترین علت رویارویی سخت پیامبر با بنی قریظه این است که آنان علی‌رغم امضای پیمان صلح در بدترین شرایط، آن را شکسته؛ از پشت به مسلمانان حمله بردند و به قصد شیخون وارد مدینه شدند که اگر عنایت الهی نبود مسلمانان از این محاصره جان سالم به در نمی‌بردند. جزای این خیانت و پیمان‌شکنی به‌خصوص شیخون هنگام جنگ در نظر هر قوم و ملتی کمتر از مرگ نیست.

۲- پیامبر اکرم دوبار از مجازات پیمان‌شکنی و توطئه یهود مدینه چشم‌پوشی کرد و کمترین جزا را که اخراج از مدینه بود برای بنی قینقاع و بنی نضیر مقرر فرمود، اما آنان از توطئه دست برنداشته و با تحریک دشمنان پیامبر جنگی تمام‌عیار برضد مسلمانان راه انداختند و تجربه‌ای تلخ برای آنان بر جای نهادند. گذشت دوباره رسول خدا چیزی نبود که در شأن یک رهبر و مدیر با تدبیر باشد و مطمئناً اگر مسلمانان آنها را نمی‌کشتند، آنان مسلمانان را از بین می‌بردند؛ به‌خصوص که دشمنان خارجی پیامبر به توطئه‌های یهود چشم دوخته بودند.

۳- حکم سعد بن معاذ برطبق عهدنامه‌ای بود که یهود با پیامبر امضا کرده بودند. آنان تعهد کرده بودند با دشمنان مسلمین همکاری نکنند و اگر چنین کردند خونشان هدر باشد و زن و فرزندانشان اسیر و اموالشان به تصرف درآید.

۴- سعد براساس قوانین جزایی تورات که گویا از آن آگاهی داشته چنین حکمی داده است. در سفر تثئیه ۱۰/۲۰ می‌خوانیم:

هنگامی که برای جنگ به شهری نزدیک شدید ابتدا صلح را بر آنان عرضه کنید؛ اگر

۱. درباره این دلایل و شواهد رک: محمد والیهود، ص ۱۳۰ به بعد؛ «ضوء جدید علی قصة بنی قریظة» (مقاله)؛ الدولة فی عهد الرسول، ج ۱، ص ۱۹۸؛ الوسیط فی السیرة، ص ۲۸۱؛ تاریخ تحلیلی اسلام (شهیدی)، ص ۸۸؛ تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام (حسنی)، ص ۲۱۱ و ۲۳۵؛ تاریخ صدر اسلام (زرگری‌نژاد)، ص ۴۶۱؛ حاشیه مترجم تاریخ تمدن (ویل دورانت)، ج ۴، ص ۲۲۴.

تسلیم شدند و درهای شهر را بروی شما گشودند همه ساکنان، جزیه خواهند داد و در خدمت شما خواهند بود، اما اگر تسلیم نشده با شما جنگیدند آنان را محاصره کنید و وقتی بر شهر مسلط شدید مردان را از دم تیغ بگذرانید و زنان و اطفال و هرچه در شهر است را غنیمت بگیرید.

۵- بنی قریظه به پیامبر و همسران و یاران او اهانت کرده و ناسزا گفتند و حکم سائب‌النبی بر آنان جاری شده است.

۶- داوری سعد چیزی بود که خود یهودیان آن را پذیرفتند و یا از آغاز آن را پیشنهاد کردند.

اینها دلایلی است که معاصران درباره قتل عام بنی قریظه ذکر کرده‌اند.^۱

بررسی و تحلیل داستان بنی قریظه

به جهت اهمیتی که موضوع قتل عام بنی قریظه دارد و از طرفی ردّ یا اثبات آن به سادگی ممکن نیست، لازم است همه جوانب آن به دقت بررسی شود. در این جا ابتدا به بررسی آنچه در گزارش مورخان آمده و مطالبی که محققان معاصر گفته‌اند می‌پردازیم و در مرحله آخر به جمع بندی مطالب دست خواهیم زد.

۱- ریشه‌های تردید

حقیقت این است که موضوع اعدام همه مردان و اسارت زنان و فرزندان در جنگ بنی قریظه جای بحث و تردید را دارد، زیرا این حرکت در تاریخ صدر اسلام نظیر نداشته و در سیره پیامبر اکرم موردی مانند آن یافت نمی‌شود. با توجه به عطف و عفو و بخشش که روش آن حضرت بوده می‌توان در چنین قتل عامی تردید کرد؛ به خصوص که به نظر می‌رسد همه مردان حاضر در قلعه‌های بنی قریظه مقصر نبودند

۱. برای نمونه ر.ک: اسرائیلیات القرآن، ص ۲۱۱؛ فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۱۵۵؛ تاریخ سیاسی اسلام، ج ۱ (سیره رسول خدا)، ص ۵۶۹؛ خیانت در گزارش تاریخ، ج ۳، ص ۱۶۸؛ مقاله «غزوة بنی قریظه»؛ السیره النبویه الشریفه، ج ۳، ص ۱۱۵؛ سیره الرسول و خلفائه، ج ۳، ص ۳۶۱.

و این رؤسای قوم بودند که پیمان شکنی کرده و با پیامبر اعلان جنگ دادند و علی القاعده همان سردمداران باید کشته شده باشند. اتفاقاً در منابع تاریخی هم بیشتر بر همان بزرگان و رؤسای یهود تکیه شده و داستان اعدامشان به تفصیل نقل شده است.

از طرفی اتفاق همه مورخان و سیره نویسان بر این مطلب است که سعد بن معاذ چنین حکمی داده و رسول خدا آن را تأیید فرموده و سپس به اجرا درآورده است. این موضوع که می توان آن را نوعی تواتر دانست از سوی هیچ کدام از مورخان در طول قرن ها تشکیک نشده و نظر مخالف و متضادی نسبت به آن گفته نشده است. تنها در دوره معاصر برخی از مستشرقان^۱ آن را به عنوان یکی از موارد طعن پیامبر خدا ذکر کرده و در پی آن برخی تاریخ نویسان مسلمان برای تنزیه پیامبر اکرم در چنین کشتاری به دست او تردید کرده اند.

به جهت اهمیت این موضوع و برای دستیابی به نتیجه ای محققانه و بدون اشکال، لازم است تمام جوانب آن ملاحظه و به دقت بررسی شود. از این رو در این جا آنچه گزارش مشهور را تأیید می کند و آنچه تردید در این گزارش را تقویت می کند از نظر می گذرانیم و با بررسی دقیق آمار کشتگان بنی قریظه، نظر نهایی را بیان خواهیم نمود. البته این مؤیدات و مبعّدات، احتمالاتی است که در دو نظریه ممکن است وجود داشته باشد و به معنای پذیرش یا رد آن از سوی نگارنده نیست.

۲- وجوه تأیید قول مشهور

آنچه می تواند نظریه مشهور مورخان را تأیید کند عبارت است از:

الف) آیه ۲۶ سوره مبارکه احزاب: «وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيّاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا» که درباره بنی قریظه نازل شده است، کشتار دسته جمعی این یهودیان را تأیید می کند. چون کلمه «فریق» به معنای گروه است.

۱. به سخن برخی از خاورشناسان ذیل عنوان معرفی و نقد منابع اشاره شد.

ب) یکی از روش‌هایی که برای ارزیابی یک روایت وجود دارد، بررسی این نکته است که آیا تمامی نقل‌های مربوط به یک موضوع، به شخص واحدی بر می‌گردد یا خیر. اگر چنین باشد و آن یک نفر هم متهم به دروغ‌گویی یا جعل حدیث یا مشکل دیگری باشد دلیلی برای رد آن روایت خواهد بود. اما بررسی اسناد داستان قتل عام بنی قریظه نشان می‌دهد که نه تنها همه گزارش‌های مربوط به این حادثه به یک راوی باز نمی‌گردد بلکه حتی نمی‌توان گفت همه گزارش‌های مورخان به آنچه ابن اسحاق و واقدی گفته‌اند بر می‌گردد؛ و با این‌که معمولاً تاریخ‌نویسان مطالب مربوط به سیره و مغازی را از این دو نفر نقل می‌کنند، و گاه عین گفته‌های آنان را می‌آورند، لیکن در این رویداد شاهی وجود ندارد که منشأ همه نقل‌ها را این دو مورخ کهن بدانیم چه رسد که بخواهیم همه روایات را به یک راوی نسبت دهیم.

ج) در گزارش‌های متعدد این رویداد، تناقض جدی به چشم نمی‌خورد. از مشکل آمار که بگذریم، همه مورخان با تعبیر و اسناد متفاوت در این موضوع متفقند که سعد بن معاذ حکم کرد که مردان بنی قریظه کشته و زنان و فرزندانشان اسیر شوند. پیامبر این قضاوت را تأیید کرد و حکم اجرا شد.

د) اثری از مردان بنی قریظه پس از این غزوه نیست. بر خلاف بنی قینقاع و بنی نضیر که به گفته مورخان به شام و خیبر کوچ کردند^۱، درباره بنی قریظه هیچ گزارشی مبنی بر حضور آنان در مدینه یا هر جای دیگر وجود ندارد و اگر باشد مربوط به چند نفری است که اسلام آورده و آزاد شده‌اند. به نظر می‌رسد اگر مردان بنی قریظه زنده مانده بودند ردپایی از کوچ یا محل زندگی آنان وجود داشت.

ه) آیه ۲۷ سوره احزاب می‌فرماید: «وَأَوْزَنُكُمْ أَزْوَاجَهُمْ وَدِينَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَّمْ تَطَّوُّوهَا» یعنی خداوند شما را وارث زمین‌ها، خانه‌ها و اموال بنی قریظه قرار داد و شما را بر زمینی که هرگز بر آن قدم نگذاشته بودید مسلط کرد. بنابراین آیه، نمی‌توان احتمال داد که این قبیله در مدینه مانده باشند.

و) شاهد مهم دیگر درباره غنائم به دست آمده از بنی قریظه است. ابن سعد

۱. درباره بنی قینقاع به المغازی، ج ۱، ص ۱۸۰ و درباره بنی نضیر به سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۹۲ رجوع شود.

می‌گوید ۱۵۰۰ شمشیر، ۲۰۰۰ نیزه و ۱۵۰۰ سپر به دست آمد.^۱ یعقوبی گوید شانزده جاریه به پیامبر رسید که میان فقرای بنی هاشم تقسیم کرد.^۲ بنابراین نمی‌توان تصور کرد تعداد کل بنی قریظه یا جنگ‌جویان آنان، کم بوده است.

(ز) بسیاری از گزارش‌های تاریخی حاکی از این است که چنین سرنوشتی در انتظار پیمان‌شکنان یهود بوده و خود ایشان هم از آن هراس داشته، گاه به آن اشاره کرده‌اند. حتی در جریان بنی قینقاع و بنی نضیر بارها بزرگان یهود یکدیگر را از پیمان‌شکنی برحذر داشته می‌گفتند: اگر چنین کنیم، کشته خواهیم شد و زن و بچه‌هایمان اسیر خواهند شد. در حادثه بنی قریظه وقتی حیی بن اخطب، کعب بن اسد را برای پیمان‌شکنی و همکاری برای جنگ احزاب دعوت می‌کرد کعب گفت: «تو می‌خواهی قوم مرا نابود کنی... قریش برمی‌گردد و من داخل خانه می‌مانم و با همراهم کشته خواهیم شد.»^۳ تنها زن کشته شده در حادثه بنی قریظه هم گفت شوهرش او را وادار به کشتن مسلمانان کرد تا اسیر نگردد و همراه او کشته شود.^۴ گویا شوهر این زن اسارت و مرگ را امری حتمی می‌دانسته است. ابولبابه نیز وقتی از سوی بنی قریظه برای مشورت خواسته شد به گلولی خود اشاره کرد و آنان را از سرنوشت مرگبارشان آگاه نمود.^۵ شاید فشار فراوان اوسیان به سعد بن معاذ برای بخشش محکومان هم با آگاهی از این مطلب بوده است. پیداست چنین ذهنیتی درباره سرانجام پیمان‌شکنان در میان یاران پیامبر و خود یهودان وجود داشته است.

(ح) عطیه قُرظی که از بازماندگان بنی قریظه است و احتمال دست داشتن او در روایات این حادثه وجود دارد، تنها یک مطلب را گزارش کرده که می‌گوید بالغان از این قبیله کشته شدند. در گزارش‌های دیگر نامی از این راوی نیست، پس نمی‌توان داستان را تنها به او مستند کرد و سپس آن را ساخته یهود دانست.

۱. الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۵۷.

۲. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۷۱.

۳. المغازی، ج ۱، ص ۴۵۶.

۴. همان، ص ۵۱۷.

۵. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۳۶؛ المغازی، ج ۱، ص ۵۰۶.

ط) در قرارداد مخصوص قبایل سه‌گانه یهود آمده است که در صورت پیمان‌شکنی، رسول خدا می‌تواند مردان را نابود و زنان و بچه‌ها را به اسارت بگیرد. در غزوه بنی قینقاع هم قرار بود این ماده عمل شود که عبدالله بن اُبی با اصرار و حتی تندی به پیامبر خدا، باعث شد دوستان قدیمی‌اش از مرگ نجات یابند.^۱

پاسخ برخی از اشکالات مخالفان

علاوه بر مطالبی که در بالا گفته شد، پاسخ برخی از اشکالاتی که مخالفان نظریه مشهور بیان کرده‌اند - و پیش‌تر به آن اشاره شد - می‌تواند در ردیف مؤیدات قرار گیرد:

مثلاً اشکال سوم این بود که محکومان فقط به دست دو نفر گردن زده شدند. اما این مطلب مورد تأیید منابع نیست، چون واقدی گوید کمتر مردی از یاران پیامبر بود که یکی دو نفر از آنان را نکشته باشد. در گزارش تفصیلی مربوط به سرانجام بنی قریظه هم گفته شد که اُسید به پیامبر پیشنهاد کرد گروهی از اسیران در میان محله‌های مدینه اعدام شوند تا همه در قتل آنان شریک باشند و پیامبر پذیرفت. گزارشی از ابن هشام هم این مطلب را تأیید می‌کند.^۲ حکم اعدام جمعی از محکومان نیز به دست سعد بن معاذ اجرا شد. ضمناً اجرای حکم در نیم‌روز پایان نیافته بلکه تا پاسی از شب و در زیر شعله‌های افروخته ادامه داشته، به خصوص که این روز از روزهای بلند تابستان بوده است.^۳

پاسخ اشکال یا دلیل پنجم: ناسازگاری گزارش‌ها تا اندازه زیادی قابل جمع است؛ مثلاً این‌که برخی در کنار گودال‌ها و برخی در محله‌های مدینه کشته شدند، منافاتی ندارد چون در آغاز، اجرای حکم در کنار گودال‌ها بود ولی بعداً در میان محله‌ها ادامه یافت.

۱. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۸؛ المغازی، ج ۱، ص ۱۷۸.

۲. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۵۹.

۳. المغازی، ج ۱، ص ۵۱۴.

پاسخ دلیل ششم: کشتار یهودیان بنی قریظه هنگام درگیری نبود تا تلفات آن را با جنگ‌های دیگر مقایسه کنیم؛ بلکه آنان پس از اسارت به حکم سعد بن معاذ محکوم به نابودی شدند.

پاسخ اشکال هفتم: اشکال درباره گزارشگر داستان بنی قریظه و احتمال جعل به خاطر رقابت با اوس به چند جهت مردود است: اولاً راوی داستان یک نفر نیست بلکه شمار راویانی که ابن اسحاق و واقدی، حادثه بنی قریظه را از ایشان نقل کرده‌اند به بیش از ده نفر می‌رسد. ثانیاً نه تنها راویان متعدد این حادثه خزر جی نیستند بلکه در میان ایشان عده‌ای قرشی و حتی از قبیله اوس نیز دیده می‌شوند. ثالثاً به فرض این‌که یک یا چند نفر خزر جی بخواهند چنین داستانی را جعل یا دست‌کاری کنند فراوانی گزارش‌ها و تواتر نقل در میان مورخان سده‌های مختلف چنین فرضی را بسیار دور می‌شمارد چون به هر حال حقیقت در هر زمان که باشد چهره واقعی خود را نشان می‌دهد. آیا آن همه جعل و تحریف درباره مسئله امامت و شخص امیر مؤمنان علیه السلام توانست واقعیت را بپوشاند؟ خیر؛ بلکه حقیقت سرانجام از پس آن همه دروغ و تحریف سر برآورد و همه تلاش‌ها ناکام ماند.

پاسخ اشکال هشتم: درباره جمعیت کل اسیران بنی قریظه، عدد پنج هزار نفر درست نیست. توضیح بیشتر این مطلب در ادامه خواهد آمد.

پاسخ اشکال دوازدهم: گرچه در میان راویان ابن اسحاق، فرزندان یهود به چشم می‌خورند، اما داستان بنی قریظه را تنها آنان گزارش نکرده‌اند، بلکه راویان متعدد دیگری این حادثه را نقل کرده‌اند که ارتباطی با یهود ندارند. گذشته از این، مخالفت مالک بن انس و هشام بن عروه با ابن اسحاق موضوعی است که اگر مبنا قرار گیرد درباره همه گزارش‌های سیره باید تردید کرد که به نظر نمی‌رسد خود اشکال‌کننده هم به آن ملتزم باشد.

۳- وجوه تردید در قول مشهور

با آن‌که پاسخ برخی از اشکال‌های مخالفان گذشت، لیکن سایر اشکال‌ها قابل

توجه است و پاسخ قانع کننده‌ای برای آن یافت نمی‌شود. مهم‌ترین این اشکال‌ها، استثنایی بودن کشتار بنی قریظه در تاریخ صدر اسلام است. ممکن است در نبردی رویارو تعداد زیادی کشته شده باشند اما این‌که گروهی محاصره شوند و پس از دستگیری، دسته دسته اعدام شوند در تاریخ صدر اسلام کاملاً بی سابقه است. آیا آن همه یهودی آن قدر شجاعت داشتند که در راه عقیده‌ای که خود بر فسادش اعتراف داشتند آن‌گونه مقاومت کنند که دیگران در برابرشان کشته شوند و باز هم حاضر نشوند با گفتن کلمه شهادتین، جان شیرین خود را حفظ کنند؟ غالباً در چنین مواردی کشته شدن چند نفر اول، بقیه را در اصرار بر آنچه در نظر دارند سست می‌کند. به خصوص که بارها گفته‌ایم یهودیان در پیامبری محمد بن عبدالله ﷺ تردیدی نداشتند و آنچه باعث پافشاری آنان بود تعصب نژادی‌شان بود.^۱ این جاست که سخنی از سیره‌نویس معاصر جعفر مرتضی به ذهن می‌آید که گفته است: هدف حقیقی از برخی نصوص - مانند قصه نباته و زبیر بن باطا^۲ - اظهار شجاعت و شهامت یهودیان است و شگفت این‌که برخی نویسندگان مسلمان نیز این شجاعت‌ها را تحسین کرده و به آن غبطه خورده‌اند!^۳ این مطلب با توجه به حضور جدی بازماندگان یهود در روایات اسلامی می‌تواند قابل توجه باشد.

علاوه بر اشکال‌هایی که از قول برخی نویسندگان معاصر بیان شد، مطالب دیگری هست که تردید در گزارش مورخان را تقویت می‌کند:

الف) آیه ۲۶ سوره احزاب گرچه اصل ماجرا را تأیید کرده است ولی درباره کشتگان و اسیران ابهام دارد و تاب پذیرش دو گونه تفسیر را داراست. یکی این‌که «الَّذِينَ ظَنَّهُمْ» را کل بنی قریظه بگیریم و «فَرِيقًا تَقْتُلُونَ» را مردان و «تَأْسِرُونَ فَرِيقًا» را زنان بدانیم. تفسیر دیگر این‌که «الَّذِينَ ظَنَّهُمْ» را فقط کسانی بدانیم که پیمان شکنی کرده و در مقابل مسلمین ایستادند. بنابراین دو دسته مقتول و اسیر از

۱. در این باره نک به صفحات ۹۷ تا ۱۰۰ و ۱۹۶.

۲. درباره داستان این دو نفر نک به صفحات ۱۶۶ و ۱۹۶ این کتاب.

۳. الصحيح، ج ۱۱، ص ۱۹۷.

میان آنان بوده‌اند نه نسبت به همه بنی قریظه.

ب) محمد بن کعب قرظی که در سلسله اسناد داستان بنی قریظه قرار دارد، به قصه گویی شهرت دارد.^۱

ج) در برخی از منابع قدیمی سخنی از کشته شدگان بنی قریظه نیست. خلیفه بن خیاط و ابن حبیب بغدادی درباره رویداد بنی قریظه گزارشی نیاورده‌اند. ابو عبید که از راویان کهن است در کتاب الأموال دو گزارش آورده که در یکی از آنها آمده است: «تعدادی مرد کشته شدند» ولی آماری به دست نداده است.^۲

د) وجود نوادگان سعد بن معاذ در میان راویان این داستان، دلیل دیگری برای تردید است.^۳

ه) با آن که گفته شد راویان این داستان متعددند و به نظر نمی‌رسد همه گزارش‌ها به یک راوی بازگردد، ولی باز هم این دغدغه وجود دارد که آیا امکان دارد برخی روایت‌ها مرسله بوده و در واقع همه از یک نفر نقل کرده باشند؟

و) در گزارش‌های مربوط به قتل عام بنی قریظه - گذشته از دامن زدن به افتخارات قبیله‌ای میان اوس و خزرج و درخواست اوسیان از رسول خدا و سعد بن معاذ برای آزادی هم‌پیمانان قدیمی شان - تعریف و تمجید از این قبیله یهودی، فراوان به چشم می‌خورد. تصویر چهره‌ای مظلوم ولی با شهامت و راسخ در آیین یهود برای سران بنی قریظه و خوشحالی آنان از کشته شدن در راه هدف و تماشای کشتار یهودیان توسط رسول خدا، مطالبی است که در لابه‌لای گزارش‌های این حادثه به خوبی مشهود است. آیا ممکن است این مطالب ساخته راویان یهودی و باز ماندگان آنان، که اسرئیلیات را هم به ارمان گذاشته‌اند، باشد؟!

ز) نمونه‌های مشابه رویداد بنی قریظه: یکی از مواردی که تردید در حادثه بنی قریظه را بیش از پیش افزایش می‌دهد نمونه‌های مشابهی است که در تاریخ یهود

۱. الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۳۴۰.

۲. کتاب الأموال، ص ۱۶۳.

۳. برای نمونه رک: سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۴۰؛ المغازی، ج ۱، ص ۵۱۶.

برای این واقعه وجود دارد. در منابع اسلامی و یهودی به چندین رویداد برخورد می‌کنیم که در آن تعداد زیادی از این قوم با وضعیتی بسیار مشابه، کشته شده‌اند.

- مورد نخست را ابن حبیب بغدادی (م ۲۴۵ هـ) در کتاب *أسماء المغتالین من الأشراف في الجاهلية و الإسلام*^۱ ذیل نام فطیون آورده است. وی پس از آن‌که می‌نویسد: نام فطیون عامر بن عامر بن ثعلبه است و او یکی از یهودیان مقتدر یثرب در زمان جاهلیت به شمار می‌رفت؛ داستانی از ستم‌های این یهودی به مردم یثرب نقل کرده و ادامه داده است: مالک بن عجلان خزرجی به سبب ظلم‌هایی که بر آنان رفته بود پنهانی بر فطیون وارد شد و او را کشت. فریاد یهودیان بلند شد و به دنبال مالک گشتند اما خزرجیان از دستگیری هم‌قبیله خود مانع شدند. پس از آن ابن عجلان فرار کرد و همراه گروهی از اوس و خزرج به نزد ابوجبیله پادشاه غسان رفته، از غلبه یهود بر یثرب و ستم‌های آنان سخن گفتند و از وی کمک خواستند. ابوجبیله به یثرب آمد و مجلس بزمی تشکیل داد و بزرگان یهود و اوس و خزرج را به آن مجلس دعوت کرد. آن‌گاه که میهمانان مشغول خوردن غذا شدند شمشیرها آشکار شد و قتل یهودیان آغاز گشت. ابن حبیب می‌گوید در این حادثه یکصد نفر از اشراف یهود کشته شدند به گونه‌ای که یک نفر، برادر یا پسر عمویش را می‌کشت. آن‌گاه ابوجبیله غسانی به شام بازگشت و اوس و خزرج بر یهود قدرت گرفتند.^۲ اما این‌که می‌گوید برادر یا پسر عموی یکدیگر را می‌کشتند شاید به این جهت بوده است که در میان اوس و خزرج هم متهودانی وجود داشته‌اند که در این مورد در فصل نخست مطالبی بیان شد.

مقدسی هم این داستان را به روایت ابن اسحاق آورده است. با این تفاوت که وی نام عامر بن عامر را قیطون و تعداد کشتگان یهود را ۳۵۰ نفر ثبت کرده است. ضمن این‌که حادثه را در زمان تَبَّع پادشاه یمن دانسته نه حاکم غسان.^۳ البته چنین مطلبی در

۱. این کتاب را عبد السلام هارون ضمن مجموعه ششم و هفتم از نوادر المخطوطات چاپ کرده است.

۲. نوادر المخطوطات، ج ۲، ص ۱۳۶ و ۱۳۷.

۳. البدء والتاریخ، ج ۳، ص ۱۷۹.

سیره ابن هشام نیامده و به نظر می‌رسد جزء اخباری است که در کتاب المبتدء ابن اسحاق بوده است.^۱

با آن‌که مقدسی یک سده از ابن حبیب متأخرتر است لیکن گزارش او اهمیت بیشتری دارد، زیرا اولاً این مطلب را از ابن اسحاق که متأثر از راویان یهودی است، نقل کرده است. ثانیاً رقمی که ارائه کرده به آنچه درباره بنی قریظه گفته شده نزدیک‌تر است. این در حالی است که مقدسی در مقدمه کتابش به سخنان عجیب و غریب قصه خوانان اشاره کرده و کتابش را خالی از تزویر و جعلیات آنان دانسته است.^۲

- مورد دوم را ابوالفرج اصفهانی در کتاب الأغانی آورده است که در واقع ادامه داستان قبلی است اما با فاصله‌ای زمانی در همان جاهلیت رخ داده است. وی ذیل عنوان «اخبار اوس و خزرج و نسب یهودیان ساکن یثرب» می‌نویسد: «از کشتار یهودیان به دست پادشاه غسان مدتی گذشت ولی هم‌چنان این قوم بر یثرب مسلط بودند و با اوس و خزرج دشمنی می‌کردند پس مالک بن عجلان گفت: ما آن‌چنان که می‌خواستیم بر یهود غلبه نکرده‌ایم و هنوز آنها را بر جایشان نشانده‌ایم. من یکصد تن از اشراف باقی مانده یهود را دعوت می‌کنم، وقتی نزد من آمدند شما همه را بکشید. گفتند چنین می‌کنیم. ابن عجلان به دنبال یهود فرستاد اما آنان گفتند ما هیچ‌گاه نزد او نمی‌رویم چون ابو جبیله آن همه از ما را کشته است. مالک گفت ما با کار او موافق نبودیم و اکنون هم می‌خواهیم جبران کنیم و نشان دهیم که مقام شما نزد ما چگونه است! پس یهودیان او را اجابت کردند. آن‌گاه هر یهودی که وارد می‌شد مالک دستور قتل او را صادر می‌کرد تا این‌که بیش از هشتاد نفر از آنان را کشت. آن‌گاه که مردی از یهودیان نزدیک شد و صدایی از دوستان خود نشنید گفت: رفتنی است که باز گشتی ندارد؛ لذا برگشت و باقی مانده دوستانش را خبر کرد تا دیگر کسی نزد

۱. طبری هم به این داستان اشاره کرده اما آماری ارائه نکرده است (تاریخ الطبری، ج ۱، ص ۴۵۳). می‌دانیم که مقدسی و طبری از کتاب المبتدء نقل می‌کنند.

۲. البدء والتاریخ، ج ۱، ص ۶.

مالک نرود... راوی گوید یهود تصویر مالک را در کنیسه‌های خود نصب کردند و هر گاه وارد کنیسه می‌شدند او را لعن می‌کردند و بدین ترتیب یهود از قدرت و شوکتی که داشت به زیر آمد.^۱

- سومین مورد مشابه، مربوط به تاریخ قدیم یهود است که در منابع کهن آنان آمده است. یوسیفوس^۲ مورخ مشهور یهودی که در قرن نخست میلادی می‌زیسته است، در مهم‌ترین تألیف خود «جنگ یهود» به حوادث متعددی از قتل عام یهودیان اشاره کرده که خود نیز در برخی از آنها حضور داشته است. از جمله، داستان قلعه «مساده»^۳ است که در زمان حمله رومیان به اورشلیم رخ داده است. در این حادثه علاوه بر گروهی که کشته شدند، تعدادی از یهودیان به این دژ - که مشرف بر دریای مرده است - پناه برده و در آن تحصن کردند. رومیان آنها را محاصره کردند و یهودیان پس از مدتی برای این که تسلیم نشوند اقدام به انتحار نمودند. یوسیفوس تعداد تلفات این واقعه را ۹۶۰ مرد و زن و بچه ثبت کرده است.^۴ هم‌چنین در حادثه دیگری امپراتور روم هشتصد تن از یهودیان را کشته است.^۵

در رویدادهایی که از منابع یهودی و اسلامی درباره قتل عام‌های مکرر یهود نقل شد، علاوه بر بالا بودن تعداد مقتولین، مشترکات دیگری به چشم می‌خورد که در موضوع این بحث قابل توجه است:

- ۱- در داستان قلعه مساده، همانند داستان بنی قریظه سخن از تحصن در قلعه و محاصره آنان است. ابوجبیله هم در کشتار یهودیان شتاب کرد چون می‌ترسید در قلعه‌هایشان تحصن کنند و محاصره آنان سودی نبخشد.^۶
- ۲- درباره کشتار یهود به دست ابوجبیله سخن از گودال‌ها و خندق‌هایی است که

۱. الأغانی، ج ۲۲، ص ۳۴۷.

2. Josephus.

3. Masada.

4. Josephus, *The Jewish War*, Translated by G.A. Williamson, p. 404.

۵. «ضوء جدید علی قصة بنی قریظة» (مقاله) به نقل از کتاب یوسیفوس.

۶. الأغانی، ج ۲۲، ص ۳۴۵.

- برای کشتن دسته جمعی یهود کنده شده است. همان‌گونه که ابن اسحاق، واقدی و دیگر مورخان می‌گویند پیامبر دستور داد برای اعدام یهودیان گودال‌هایی کنندند.^۱
- ۳- موضوع کشتار یهودیان پیش از اسلام در یثرب مربوط به قبیله بنی قریظه دانسته شده و در اشعاری که به این مناسبت سروده شده، به نام این قبیله تصریح شده است.^۲
- ۴- به گزارش یوسفوس هنگام محاصره یهود توسط رومیان، الیعازر برای آنان سخن گفت و ضمن تشجیع آنان برای جانبازی، پیشنهاد کشتن زنان و فرزندان را نمود. چنانچه کعب بن اسد هنگام محاصره شدن از سوی مسلمانان، پیشنهاد کرد زنان و بچه‌ها را بکشند و خود با خیال آسوده بجنگند.
- ۵- در گزارش مربوط به کشتار بنی قریظه پیش از اسلام، همانند داستان بنی قریظه در عهد رسول خدا، سخن از اسارت و تقسیم زنان به میان آمده است.
- ۶- در دو رویداد مشابه پیش از اسلام، کشتار یهود به قبیله خزرج نسبت داده شده است. درباره قتل عام اول که به دست حاکم غسان یا یمن انجام شد شعری نقل شده که در آن سخن از شمشیر خزرجیان است.^۳ در حادثه دوم هم مالک بن عجلان خزرجی یهود را کشت.
- ۷- در هر دو رویداد مشابهی که ابن حبیب و ابوالفرج آورده‌اند، یهودیان به میهمانی دعوت شده و سپس قتل عام شده‌اند.

مظلوم‌نمایی یهود در همه دوران‌ها

آنچه گذشت حوادثی بود که در آن، کشتار تعداد بسیاری از یهودیان گزارش شده و شباهت‌های زیادی به خصوص از جهت بالا بودن اعداد و ارقام به آنچه مورخان

۱. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۴۱؛ المغازی، ج ۱، ص ۵۱۳.

۲. کهل من قریظة ألفتها سیوف الخزرجية و الرماح البدء والتاریخ، ج ۳، ص ۱۷۹؛ الأغانی، ج ۲۲، ص ۳۴۶.

۳. به پاورقی قبل نگاه کنید. اگر شعر را ساخته دوره‌های بعد بدانیم باز هم در مقصود ما که احتمال آمیخته شدن این حوادث با یکدیگر است اشکالی وارد نخواهد کرد.

درباره کشتار بنی قریظه در صدر اسلام گفته‌اند دارد. در این جا مناسب است به زمان خود بازگردیم و به مطالبی که درباره قتل عام یهود در قرن بیستم گفته شده نگاهی بیفکنیم.

روژه گارودی نویسنده و محقق فرانسوی که به جهت تألیف کتاب‌هایی علیه صهیونیزم محاکمه شد؛ در یکی از تألیفات خود به موضوع «یهود ستیزی» یا افسانه نژاد کشی یهود اشاره کرده و مطالبی شگفت از منابع غربی در این باره آورده است. وی می‌نویسد: آنچه درباره کشتار یهودیان در جنگ جهانی دوم شهرت یافته شش میلیون (۶/۰۰۰/۰۰۰) نفر^۱ است. در فیلمی که به این موضوع پرداخته، سخن از نه میلیون هم به میان آمده است. برخی مدارک و اسناد، هشت میلیون نفر گفته و در جایی چهار میلیون ذکر شده است. دو تاریخ‌نگار به اختلاف این رقم را به دو میلیون و یک میلیون و ۳۵۰ هزار نفر رسانده‌اند. آخرین اظهار نظرها، آمار یهودیان کشته شده به دست نازیان را یک میلیون تن اعلام کرده است. گارودی می‌گوید همه این اعداد تنها مخصوص اردوگاه آشویتس^۲ است. اما درباره اردوگاه دیگری رقم‌های یک میلیون و ۵۰۰ هزار، ۳۳۰ هزار و ۵۰ هزار گزارش شده است. گفته شده علاوه بر اتاق‌های گاز و ساختمان‌های مخصوص اعدام، محل‌هایی وجود داشته که در آن از چربی بدن اعدامیان، صابون تهیه می‌شده است!^۳

این چند رویداد و قتل عام‌های دیگری که درباره قوم یهود در تاریخ ثبت شده است و در این جا ذکر نکردیم، تردید در داستان بنی قریظه را جدی‌تر می‌کند. گویی در طول تاریخ دستی در کار بوده است که یهودیان را از سال‌های پیش از میلاد تا قرون حاضر، همیشه ستم‌کش و در عین حال شجاع و راسخ در عقیده نشان دهد. آمار شگفت‌انگیز این کشتارها که بیشتر به صورت اعدام دسته جمعی گزارش شده است، احتمال جعل و دست کم تحریف را در ذهن تقویت می‌کند.

۱. درباره رقم شش میلیون کشته یهودی به موسوعه اليهود، ج ۲، ص ۴۴۷ بنگرید.

2. Auschwitz.

۳. تاریخ یک ارتداد، ص ۱۷۶ - ۱۸۰.

۴- آمار و ارقام

الف) آمار؛ مشکل اصلی داستان بنی قریظه

به نظر می‌رسد مشکل اصلی که در داستان بنی قریظه وجود دارد بالا بودن رقم کشتگان است و همین موضوع، موجب تردید و انکار عده‌ای و توجیه و تصحیح عده‌ای دیگر شده است. اما تاکنون درباره آمار کشته شدگان بررسی کاملی نشده است لذا بهتر است برای دستیابی به سخن استوارتر توجه بیشتری به تعداد جنگ‌جویان و کشتگان بنی قریظه نموده روایات گوناگون را بررسی کنیم:

ابن اسحاق می‌گوید: «پیامبر آنان را در خانه زنی از بنی نجار زندانی کرد و سپس در بازار مدینه گودال‌هایی حفر کرد و شروع به اعدام آنها نمود. آنان ششصد یا هفتصد نفر بودند. بالاترین رقمی که گفته شده بین هشتصد و نهصد نفر است.»^۱ واقدی گفته بین ششصد تا هفتصد نفر بودند و از ابن عباس رقم ۷۵۰ را نقل کرده است.^۲ ابن هشام در جایی دیگر از کتاب سیره به روایت خود می‌نویسد: «وقتی رسول خدا بر بنی قریظه پیروز شد از آنان چهارصد مرد را گرفت و دستور داد گردنشان را بزنند خزر جیان با خوشحالی شروع به این کار کردند ولی اوسیان به خاطر هم‌پیمانی‌شان ناراحت بودند پس دوازده نفر باقی مانده را به اوس داد و هر یهودی به دست دو نفر از طایفه اوس کشته شد.»^۳ ترمذی و نسایی نیز رقم چهارصد را آورده‌اند.^۴ یعقوبی عدد ۷۵۰ و شیخ مفید نهصد نفر را پذیرفته‌اند.^۵ بیهقی به نقل از موسی بن عقبه گوید: «گمان کرده‌اند رقم جنگ‌جویان بنی قریظه ششصد نفر بوده است و تصور شده که خون آنان تا منطقه احجار الزیت رسیده است.»^۶

۱. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۴۱.

۲. المغازی، ج ۱، ص ۵۱۸.

۳. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۵۹.

۴. الجامع الکبیر للترمذی، ج ۳، ص ۲۳۹؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۱۷۶ (قول نسائی در این کتاب آمده است)؛ سیل

الهدی، ج ۵، ص ۲۰؛ سیره حلبی، ج ۲، ص ۶۶۵.

۵. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۷۱؛ الارشاد، ج ۱، ص ۱۱۱.

۶. دلائل النبوه، ج ۴، ص ۲۰.

طبرسی پس از نقل سخن بیهقی به قول دیگری اشاره کرده که آمار کشتگان را ۴۵۰ و اسیران را ۷۵۰ می‌داند.^۱ ابو عبید در کتاب الأموال از زُهری روایت کرده است که: «در این روز تعدادی مرد کشته شدند.»^۲ و گفته شده در نسخه‌ای از این کتاب تعداد کشته شدگان چهل نفر نوشته شده است.^۳ بالاترین رقم را ابن ابی الحدید به گونه‌ای استثنایی هزار نفر نوشته است.^۴ دیگر مورخان که نامشان در این جا نیامد رقم میان ششصد تا نهمصد را از ابن اسحاق و دیگران گزارش کرده‌اند.^۵

بدین ترتیب رقم ۷۵۰ که میانگین این آمارهاست شهرت پیدا کرده است. اشکال‌کنندگان هم با توجه به این عدد، جمعیت کل بنی قریظه را حدود پنج هزار نفر تخمین زده‌اند و آن‌گاه در اصل ماجرا تردید نموده‌اند. بنابراین باید گفت همه اشکالات مخالفان و همه پاسخ‌ها و توجیها موافقان به مشکل آمار برگشت می‌کند؛ چون تاریخ‌نگاران درباره عدد جنگ‌جویان و کشته‌شدگان بنی قریظه به شماره‌های ۴۵۰، ۶۰۰، ۷۰۰، ۷۵۰، ۸۰۰، ۹۰۰ و ۱۰۰۰ اشاره کرده‌اند. چنین اختلاف نظر شدیدی که حاکی از تعارض اخبار است درستی این گزارش‌ها را با تردید رو به رو می‌کند. مهم‌تر این‌که درباره معدود همه این رقم‌ها اختلاف وجود دارد. برخی این عددها را مربوط به جنگ‌جویان بنی قریظه می‌دانند و برخی مربوط به همه مردان، برخی دیگر اینها را آمار کشتگان آنان دانسته‌اند. این اختلاف نظر هم دستیابی به رقم درست را با مشکل رو به رو می‌کند، چون غالباً جنگ‌جویان، درصدی از مردان یک قوم را تشکیل می‌دهند و کشتگان درصدی از جنگ‌جویان را.

۱. مجمع البیان، ج ۴، ص ۵۵۳.

۲. قتل منهم یومئذ کذا و کذا رجلاً (الأموال، ص ۱۶۳). بلاذری هم این روایت را از ابو عبید آورده است «فتوح البلدان، ص ۳۵».

۳. الأموال، تصحیح محمد حامد الفقی من علماء الأزهر (بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا)، ص ۱۱۰؛ الوسیط فی السیرة، ص ۲۸۱؛ الدولة فی عهد الرسول، ج ۱، ص ۱۹۸.

۴. شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۹۱.

۵. رک: الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۵۸؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۵۰؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۹۰؛ البده والناریخ، ج ۴، ص ۲۲۰؛ جوامع السیره، ص ۱۵۵؛ مختصر تاریخ، ص ۴۳؛ مناقب، ج ۱، ص ۲۵۲؛ کتاب اخبار غزوة... بنی قریظه، ص ۱۴۴.

(ب) عدم اعتماد به آمار منابع

مشکل آمارهای گزارش شده در منابع قدیم و جدید منحصر به عدد کشته شدگان بنی قریظه نیست. مراجعه به اعداد و ارقام در رویدادهای تاریخی نشان می‌دهد که تقریباً همه آنها با اشکال رو به روست، زیرا کمتر حادثه‌ای را سراغ داریم که در آن اقوال متفاوتی وجود نداشته باشد. در موضوع آمار نیز گاه درباره یک حادثه چندین رقم ارائه شده به گونه‌ای که به هیچ کدام از آنها نمی‌توان اعتماد کرد و نه می‌توان یکی را بر دیگری ترجیح داد؛ به خصوص که در آمار زیاده‌گویی معمول است. علاوه بر داستان بنی قریظه که هشت نقل قول درباره آن گذشت، به نمونه‌های دیگری اشاره می‌کنیم تا آشفتگی و مبالغه‌آمیز بودن بسیاری از اعداد و ارقام موجود در منابع تاریخی اثبات شود:

- ۱- طبری درباره تعداد اسرائیلیانی که به وسیله طاعون در عهد موسی علیه السلام از بین رفتند دو رقم بسیار متفاوت از یکدیگر ارائه کرده و می‌گوید: «هفتاد هزار نفر از آنان نابود شدند. کمترین رقم را بیست هزار گفته‌اند. و این در ساعتی از روز بود.»^۱
- ۲- بلاذری و ابن سعد مقدار مهریه ام کلثوم بنت علی بن ابی طالب علیه السلام را دو گونه روایت کرده‌اند: چهل هزار درهم و صد هزار درهم.^۲ یعنی اختلاف دو روایت شصت هزار درهم است!
- ۳- عدد معترضانی که در زمان عثمان از مصر به مدینه آمدند ۴۰۰، ۵۰۰، ۶۰۰ و ۷۰۰ نفر ذکر شده است.^۳
- ۴- درباره تلفات نبرد یک روزه جمل، آمار زیر در منابع آمده است: ۶۰۰۰، ۷۰۰۰، ۱۰۰۰۰، ۱۲۰۰۰، ۱۳۰۰۰، ۱۵۰۰۰، ۲۰۰۰۰، ۲۵۰۰۰ و ۳۰۰۰۰.^۴

۱. تاریخ الطبری، ج ۱، ص ۳۰۹.

۲. انساب الأشراف، ج ۲، ص ۴۱۲؛ الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۳۳۹.

۳. انساب الأشراف، ج ۴، ص ۱۷۴.

۴. الجمل، ص ۴۱۹؛ تاریخ خلیفه، ص ۱۱۲؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۵۴۳؛ البدء والتاریخ، ج ۵، ص ۲۱۶؛ الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۳؛ تاریخ الاسلام (الخلفاء)، ص ۲۵۳.

۵- نصر بن مزاحم صاحب قدیمی‌ترین و معتبرترین منبع دربارهٔ نبرد صفین، تعداد کشتگان این حادثه را ۴۵ هزار شامی و ۲۵ هزار عراقی (مجموعاً ۷۰ هزار نفر) گزارش کرده و در جای دیگر تنها تلفات شب و روز لیلۃ الهمیر را هفتاد هزار تن نوشته است.^۱ لذا مورخان پس از او هم آمار هفتاد هزار نفر را به عنوان عدد قطعی کشتگان جنگ صفین مرتب تکرار کرده‌اند. مسعودی به گونه‌ای شگفت‌انگیز این تعداد را به ۱۱۰ هزار (۹۰ هزار شامی و ۲۰ هزار عراقی) رسانده است.^۲ این در حالی است که مراجعه به تفصیل و گزارش‌های ریز نبرد صفین و مجموع سپاهیان دو طرف با چنین ارقامی تناسب ندارد.

۶- رقم اعدام شدگان به وسیلهٔ حجاج بن یوسف در روایتی ۱۲۰ هزار نفر و در روایتی دیگر ۱۳۰ هزار ثبت شده است.^۳ مسعودی این عدد را تنها دربارهٔ اعدام شدگان به حکم حجاج می‌داند. که در اصطلاح قتل به صبر گفته می‌شود. و می‌گوید این عدد غیر از آمار تلفات جنگ‌های اوست. وی هم چنین نوشته است کسانی که در زندان‌های حجاج مُردند پنجاه هزار مرد و سی هزار زن بودند که از این میان شانزده هزار نفر مجرد بودند.^۴ شکی نیست که حجاج یکی از خون‌خوارترین انسان‌های تاریخ به شمار می‌رود و کشتن انسان‌ها برای او بسیار آسان بوده است؛ لیکن آیا این آمار دربارهٔ آن زمان تناسب دارد؟ گویا ستم بی سابقهٔ حجاج در اسلام، راویان و مورخان را چنان شگفت زده کرده که آماری چنین بی حساب و مبالغه‌آمیز دربارهٔ او نقل کرده‌اند.

۷- خلیفهٔ بن خیاط می‌گوید جعفر و محمد فرزندان سلیمان بن علی با سه هزار نیرو برای مقابلهٔ ابراهیم بن عبدالله حرکت کردند اما طبری همین گزارش را با عدد ششصد نفر آورده است.^۵

۱. وقعة صفین، ص ۴۷۴ و ۵۵۸.

۲. مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۰۴.

۳. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۱۸۳؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۷۵.

۴. مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۷۵.

۵. تاریخ خلیفه، ص ۲۷۷؛ تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۲۵۱.

۸- درباره ترکانی که در زمان مهتدی قیام کرده و کشته شدند سه رقم با تفاوت بسیار وجود دارد: ۱۰۰۰، ۲۰۰۰ و ۴۰۰۰ نفر.^۱

از این گونه گزارش‌ها کم نیست ولی این جا فرصت بیان حتی بخشی از آنها هم وجود ندارد^۲ و آنچه گذشت تنها نمونه‌ای برای اثبات آشفتگی و مبالغه‌گویی در کتاب‌های تاریخی است و کسی که با منابع سر و کار داشته باشد به وفور از این قبیل موارد را خواهد دید که خواننده و محقق را با سردرگمی مواجه کرده و دست‌یابی به عدد درست یا دست کم نزدیک به واقع را تقریباً غیر ممکن می‌سازد. بسیاری از آمارها با گزارش‌های مربوط به همان حادثه اصلاً سازگار نیست مانند آن‌که آمار تلفات یک جنگ بیش از عدد سپاهیان حاضر در آن گزارش شده است!

به این نکته هم باید توجه داشت که برخی از اعداد نوعی تقدس پیدا کرده و به همین جهت در گزارش‌های متعددی تکرار شده است؛ مثلاً عدد هفتاد هزار به طور چشم‌گیری در منابع تاریخ اسلام وجود دارد.^۳ همین‌طور است عدد دوازده هزار که در روایاتی شماره سپاه پیروز معرفی شده است.^۴

در این جا شایسته است به سخن مورخ و جامعه‌شناس مسلمان، ابن خلدون

۱. تاریخ الطبری، ج ۷، ص ۵۸۴.

۲. ر.ک: آمار کسانی که حجاج ثقفی برای جنگ با شیب خارجی فرستاد، عدد سپاهیان و کشته شدگان در قیام یزید بن مهلب، عدد کسانی که به دست بُغای کبیر کشته شدند و ده‌ها نمونه مشابه دیگر.

۳. از رسول خدا نقل شده است که هفتاد هزار نفر از امت من - که با هر کدام هفتاد هزار تن همراهند - وارد بهشت می‌شوند (طبقات ابن سعد، ج ۷، ص ۳۴۸). امام علی علیه السلام فرموده است در روز قیامت از کوفه هفتاد هزار نفر بدون حساب وارد محشر می‌شوند (وقعة صفین، ص ۱۲۷). آن حضرت در نبرد صفین فرمودند هفتاد هزار سپاهی بر سر معاویه یا عمرو عاص فرود می‌آورد (وقعة صفین، ص ۱۳۶؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۵۶۲). معاویه هفتاد هزار شامی را گرد پیراهن عثمان جمع کرد که بر او بگریند (شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۹۶؛ وقعة صفین، ص ۱۲۷). یختمصر هفتاد هزار اسرائیلی را کشت تا خونی که از حضرت یحیی علیه السلام می‌جوشید باز ایستاد (تاریخ الطبری، ج ۱، ص ۴۱۹ و ۴۲۰) و مواردی دیگر.

۴. کلینی و ابن ابی الحدید آورده‌اند که لشکر دوازده هزار نفری شکست نمی‌خورد (الکافی، ج ۵، ص ۴۵؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۹۶). به همین جهت است که درباره سپاهیان امام در جنگ جمل در سه مرحله مختلف به رقم دوازده هزار برخورد می‌کنیم: عدد کل سپاهیان، عدد کسانی که فقط از کوفه به آن حضرت پیوستند و عدد رزمندگان پس از پایان نبرد (الجمل، ص ۲۹۳ و ۴۰۱؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۵۱۳) در صورتی که هزاران کشته - به نقل همین منابع - از این رقم کسر نشده است.

درباره‌ی گزافه‌گویی مورخان در موضوع آمار توجه کنیم. وی در بخش اول از مقدمه‌ی تاریخش می‌گوید: راویان و مورخان در ثبت رویدادها، به‌خصوص در موضوع آمار که مظان دروغ و یاوه‌گویی است اشتباه فراوان دارند. مانند آنچه مسعودی رقم لشکریان حضرت موسی علیه السلام را ششصد هزار نفر یا بیشتر دانسته است، در صورتی که اگر این عدد را با وسعت مصر و شام مقایسه کنیم مایه‌ی حیرت خواهد شد. هر کشوری را در خور لشکری است که توان تدارکش را داشته باشد. امروزه هم وقتی از آمار لشکر یا سرمایه یا... سخن می‌گویند از حد معمول درمی‌گذرند و دچار وسوسه‌های شگفت‌آور می‌شوند. اما اگر رقم درست لشکر یا اموال جست و جو شود درصدی از آنچه گفته می‌شود واقعیت نخواهد داشت؛ و این نیست مگر به خاطر شیفتگی انسان به آمار شگفت و هم این‌که گزافه‌گویی بر زبان آسان است و کسی از آنچه گفته می‌شود پرسش نمی‌شود و درباره‌ی گزارش‌ها تحقیق صورت نمی‌گیرد، آن‌گاه عنان زبان را می‌گسلند و در چراگاه دروغ آزاد می‌گذارند.^۱

قرن‌ها پیش از ابن خلدون مسعودی - که خود مورد اعتراض او واقع شده - گفته است: «درباره‌ی رقم کشتگان طرفین جنگ جمل، اختلاف نظر است؛ برخی کاهش دهند و هفت هزار گویند و برخی افزایش دهند و ده هزار شمارند. هر کس به تناسب میل و هوای خود به دسته و گروه خویش سخن می‌گوید.»^۲ پیداست در کم و زیادی آمار، حب و بغض‌ها تأثیر به‌سزایی داشته است. گاه هم جنبه‌های تبلیغاتی باعث شده رقمی را کاهش یا افزایش دهند.

مبالغه‌گویی در اعداد و ارقام همیشه معمول بوده و هست و با اهداف گوناگون انجام می‌شود. انسان‌ها نه تنها در محاورات روزمره خود پیوسته اعداد غیر حقیقی به کار می‌برند بلکه هنگام ثبت آن در کتاب‌ها و... نیز دقت نمی‌کنند و امروزه با آن‌همه پیشرفت‌ها و دسترسی به ابزار، گاه رقمی را بسیار کمتر یا بیشتر از آنچه هست گزارش یا ثبت می‌کنند.

۱. تاریخ ابن خلدون، ج ۱، ص ۱۳ - ۱۶.

۲. مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۶۰.

ج) آمار صحیح

با توجه به مجموع مؤیدات و مبعدهاتی که به تفصیل ذکر شد، اظهار نظر قطعی و تشخیص آمار درست مقتولان بنی قریظه امکان پذیر نیست. در عین حال حدس و تخمین هایی وجود دارد که می تواند با برخی شواهد و قراین تأیید شود:

یک احتمال این است که رقم گفته شده را تعداد کل اسیران بنی قریظه بدانیم که از قلعه ها پایین آمدند و تسلیم پیامبر شدند. آن گاه سعد بن معاذ حکم کرد که از میان آنان، مردان کشته و زنان و فرزندان اسیر شوند. اتفاقاً منابع دست اول هم به این مطلب تصریح کرده اند که پس از پایین آمدن بنی قریظه از دژها، سعد درباره آنان قضاوت کرد. بنابراین اسارت در مرحله نخست غیر از اسارت زنان و فرزندان بوده که در منابع از آن تعبیر به «سبی» شده است.

به این ترتیب می توان تعداد کشته ها را حدود ۱۲۰ تا ۱۵۰ تخمین زد، چون میانگین آماری که درباره بنی قریظه گفته شده ۷۵۰ نفر است (بین ۴۰۰ تا ۹۰۰). اگر هر خانواده را پنج یا شش نفر حساب کنیم مردان بالغ را حدود ۱۲۰ تا ۱۵۰ تن تخمین خواهیم زد.

احتمال دیگر آن است که با توجه به تنها رقم گفته شده درباره اسیران (زنان و بچه ها) که واقعی گزارش کرده^۱ عدد کل بنی قریظه را حدود ۱۲۰۰ نفر تخمین بزنیم؛ چون اگر هزار را بر پنج یا شش تقسیم کنیم آمار تقریبی ۱۶۰ تا ۲۰۰ به دست می آید که تعداد خانواده های این قبیله یهودی است و اگر از هر خانواده یک مرد کشته شده باشند، همین رقم مربوط به آنان خواهد بود.

این دو احتمال را می توان با این مطلب تأیید کرد که منابع تاریخی عده مسلمانان در دو جنگ خندق و بنی قریظه را سه هزار نفر گزارش کرده اند.^۲ یعقوبی تعداد آنان

۱. واقعی گوید مجموع زنان و فرزندان به اسارت درآمده هزار نفر بودند (المغازی، ج ۱، ص ۵۲۳). طبری هم ذیل تفسیر آیه احزاب، رقم زن و بچه های اسیر را ۷۵۰ نفر ذکر کرده است «مجمع البیان، ج ۴، ص ۵۵۳».

۲. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۲۰؛ المغازی، ج ۱، ص ۴۵۳ و ۵۲۲؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۵۱ و ۵۷؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۳۷.

را هفتصد نفر دانسته^۱ و برخی از محققان، بنا به شواهدی نظر او را درست‌تر دانسته‌اند.^۲ اگر رقم رزمندگان مسلمان را حدود هفتصد تن بدانیم بسیار بعید است آمار مردان یا جنگ‌جویان بنی قریظه که یکی از ده‌ها گروه ساکن مدینه‌اند را برابر آنان بدانیم حتی اگر عدد سه هزار هم درست باشد چنین مقایسه‌ای تناسب نخواهد داشت. ابن ابی الحدید هم در جایی گفته است تعداد سه قبیله یهودی مدینه بسیار اندک و غیر قابل توجه بوده است.^۳

مطلب دیگری را می‌توان به عنوان احتمال سوم مطرح کرد: اگر عدد چهل که در نسخه‌ای از کتاب الأموال ابو عبید وجود دارد و مصحح کتاب از آن خبر داده، درست باشد می‌توان ادعا کرد که این رقم عدد کشتگان بنی قریظه است و با عدد چهارصد که ابن هشام و برخی دیگر آورده‌اند اشتباه شده است. اگر دلیل و شاهی داشتیم که نشان دهد اعداد و ارقام در سده‌های اولیه اسلامی به حروف نوشته نمی‌شده و دست کم توسط برخی از راویان و مورخان به عدد نوشته می‌شده است، در این جا می‌گفتیم عدد ۴۰ با ۴۰۰ به جهت کم و زیاد شدن صفر اشتباه شده‌اند. در عین حال به نظر می‌رسد به جهاتی که بر ما روشن نیست و ارتباطی به تصحیف هم ندارد، شبیه این دو عدد گاه با هم اشتباه شده و به جای یکدیگر در تاریخ ثبت شده‌اند. نمونه‌های زیر می‌تواند بر این مطلب دلالت کند:

نمونه اول: منابع تاریخ اسلام، رقم سربازان بیت المال را که در نبرد طلحه و زبیر با عثمان بن حنیف در بصره کشته شدند به دو گونه ۴۰ و ۴۰۰ نوشته‌اند.^۴

نمونه دوم: مورخان تعداد کسانی که برای حکمیت همراه ابو موسی و عمرو عاص به دومة الجندل رفتند ۴۰۰ نفر از هر طرف گزارش کرده‌اند.^۵ اما دینوری گفته است از

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۶۹.
 ۲. از جمله این‌که در جریان میهمانی جابر در جنگ خندق عده رزمندگان مسلمان هفتصد تا هزار نفر ثبت شده است. «ر.ک: الصحيح، ج ۹، ص ۱۸۱».
 ۳. شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۱۷۲.
 ۴. الجمل، ص ۲۸۱؛ انساب الأشراف، ج ۳، ص ۲۶؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۴۸۵؛ شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۳۲۱.
 ۵. وقعة صفین، ص ۵۱۱ و ۵۳۳؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۹۰.

هر طرف ۴۰۰۰ نفر همراه حکمین راهی شدند.^۱
 نمونه سوم: همراهان مدنی امام علی علیه السلام در نبرد جمل گاه ۴۰۰ و گاه ۴۰۰۰ تن ذکر شده‌اند.^۲

نمونه چهارم: درباره تلفات جنگ جمل آمار گوناگونی وجود دارد: خلیفه بن خیاط در دو گزارش تلفات اصحاب امام علی علیه السلام را ۵۰۰ نفر ذکر کرده اما مسعودی در دو مورد آنان را ۵۰۰۰ تن گزارش کرده است.^۳

اگر این رقم یعنی چهل را بپذیریم باید بگوییم بقیه بنی قریظه همانند بنی قینقاع و بنی نضیر از مدینه کوچانده شده‌اند لیکن مشکل این نظریه این است که هیچ منبعی از کوچ آنان سخن نگفته و نامی از ایشان پس از این حادثه در منابع نیست. البته اشکال دوم را می‌توان این‌گونه حل کرد که درباره بنی قینقاع و بنی نضیر هم چنین مشکلی وجود دارد؛ چون از آن دو قبیله هم هیچ رد پایی پس از غزوه وجود ندارد و اگر گفته می‌شود عده‌ای از بنی نضیر در نبرد خندق شرکت داشتند، آنان عده معدودی هستند که ابن اسحاق می‌گوید به خیبر و اذرعاع رفته‌اند و غیر از این هیچ خبری از آنان در دست نیست. جالب این است که واقدی و بلاذری درباره بنی قینقاع می‌گویند: «به زودی از بین رفتند»^۴ و درباره اکثریت بنی نضیر که به شام رفته‌اند، هیچ مطلبی گزارش نشده است. بنابراین ممکن است بنی قریظه هم کوچ کرده‌اند ولی از آنان خبری در دست نباشد.

این نکته هم قابل توجه است که اگر بنی قینقاع آن قدر کم بودند که نسلشان به زودی منقطع شد و از بین رفتند، درباره جمعیت بنی قریظه هم نباید مبالغه کرد و بدون هیچ دلیلی آنان را بین چهار یا پنج هزار نفر دانست. به خصوص که جمعیت کل مدینه را بین ده تا پانزده هزار نفر تخمین می‌زنند، چگونه ممکن است گروهی از

۱. اخبار الطوال، ص ۱۹۷.

۲. تاریخ خلیفه، ص ۱۱۰؛ تاریخ الیمقوبی، ج ۲، ص ۷۹.

۳. تاریخ خلیفه، ص ۱۱۰؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۶۰ و ۳۸۰؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۵۴۳؛ المستظم، ج ۵، ص ۹۳.

۴. المغازی، ج ۱، ص ۱۸۰؛ انساب الأشراف، ج ۱، ص ۳۷۲.

ساکنان مدینه به چندین هزار نفر برسند؟ خلاصه این که ممکن است عده بنی قریظه هم چندان زیاد نبوده و پس از کشته شدن سران آن و کسانی که در حادثه خندق و هم نبرد بنی قریظه شرکت داشتند و چند ده نفر بیشتر نبوده‌اند؛ از بقیه که به خارج از محدوده امپراتوری اسلامی رفته‌اند خبری در دست نباشد.

۵- دلایل برخورد پیامبر با بنی قریظه

پیش‌تر هم بر این نکته تأکید شد که آمار تلفات بنی قریظه را هر چه بدانیم، اصل برخورد پیامبر گرامی اسلام با آنان را حرکتی معقول و صحیح خواهیم دانست. اکنون به دلایلی که این برخورد را تأیید می‌کند اشاره می‌کنیم:

۱- سزای کسانی که با وجود اعتقاد قلبی به پیامبری محمد ﷺ، با آن حضرت مخالفت و مبارزه می‌کردند با سزای گروهی نادان بسیار متفاوت است. موضوع اعتراف یهودیان در جای جای منابع تاریخی به خوبی مشهود است. در جریان پیمان شکنی بنی نضیر، یکی از آنان قوم خود را بر حذر داشت و گفت: «خود را فریب ندهید. به خدا سوگند محمد ﷺ آخرین فرستاده خداست و در تورات خوانده‌ایم که محل تولد او مکه و هجرتش به یثرب است». آن‌گاه پیشنهاد کرد اسلام آورند ولی آنان گفتند: «ما تورات و عهد موسی را رها نمی‌کنیم.»^۱ سلام بن مشکم یکی از بزرگان بنی نضیر به حیی بن اخطب که در صدد جنگ با پیامبر بود گفت: «تو و ما خوب می‌دانیم که او فرستاده خداست و نشانه‌های او را می‌دانیم. اگر پیروی او نکردیم و به خاطر این که نبوت از خاندان هارون بیرون رفت حسادت کردیم لا اقل بیایید زهار او را بپذیریم و از سرزمین او بیرون رویم.»^۲ آیا سزای کسانی که این‌گونه اعتقاد دارند و در عین حال به حرکت مسلحانه علیه حکومت آن‌که به حقانیتش اعتراف دارند، دست می‌زنند؛ جز مرگ خواهد بود؟

۱. المغازی، ج ۱، ص ۳۶۵.

۲. همان، ج ۱، ص ۳۶۸.

۲- پیمان گروه‌های سه‌گانه یهود مدینه با پیامبر^۱، به آن حضرت فرصت می‌داد در صورت نقض مواد آن، مردان را بکشد و زنان و فرزندان را اسیر کند این مجازاتی بود که خود آنان پذیرفته بودند و براساس آن تعهدات با ایشان رفتار شد. حتی قرار بود بنی‌قینقاع و بنی‌نضیر هم پیش از آن کشته و اسیر شوند لیکن پیامبر آنان را بخشید و تنها از مدینه بیرون راند.^۲ و به فرض این‌که درباره این پیمان تردید کنیم در آیه ۳۳ سوره مائده تردید نخواهیم کرد که می‌فرماید: «تنها سزای کسانی که با خدا و رسولش جنگیده و در زمین فساد می‌کنند این است که کشته شوند یا به دار آویخته شوند یا دست و پای آنان برخلاف یکدیگر بریده شود یا تبعید شوند.»^۳ و یهود بنی‌قریظه مصداق کامل این آیه بودند چون با خدا و پیامبرش جنگیدند و با سلب امنیت ساکنان مدینه، در زمین فساد کردند. تعبیر «يُقْتَلُونَ» در کلام خداوند نشان لزوم شدت عمل در مجازات آنان است. شاید این سخن پیامبر که به سعد بن معاذ فرمود: «همان حکم خداوند را درباره آنان گفتم.» اشاره به همین حکم الهی باشد. البته در این آیه اختیار تبعید هم به رسول خدا داده شده که آن حضرت درباره دو گروه بنی‌قینقاع و بنی‌نضیر اجرا فرمود اما از آن‌جا که گروه سوم عبرت نگرفت و از حُسن برخورد پیامبر سوء استفاده کرد، گذشت از آنان به منزله فرصت دادن به جنگ طلبان محسوب می‌شد.

۳- خداوند متعال درباره کسانی که در راه مبارزه علیه دین او به اسارت در آمده‌اند مجازات سختی مقرر فرموده است. درباره هفتاد اسیر جنگ بدر، مسلمانان را که مایل به گرفتن فدیة از آنان بودند مورد عتاب قرار داده و خواهان کشتن آنان شده است. علامه طباطبائی در تفسیر آیه ۶۷ سوره انفال^۴ که در این باره نازل شده می‌گوید: «روش انبیا بر این بود که وقتی با دشمنان خود جنگیده و پیروز می‌شدند، آنها را می‌کشتند تا کسانی که بعد از ایشان هستند عبرت گیرند و از دشمنی با خدا و رسولش

۱. این عهدنامه در گفتار پیمان‌های پیامبر با یهود از اعلام الوری نقل و از منابع قدیمی‌تر بر آن گواه گرفته شد.

۲. تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۱۷۳؛ المختصر فی تاریخ البشر، ج ۱، ص ۱۲۹؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۶۸.

۳. إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خَلْفٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ جِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ.

۴. مَا كَانَ لِإِبْنِي أَنْ يَكُونَ لَهُ أُسْرَىٰ حَتَّىٰ يُنَجِّنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ.

دست بردارند.^۱ پیداست چنین برخوردی با یک گروه شورشی و جنگ‌افروز نزد حق تعالی عین عدالت و انسان دوستی است.

۴- اعدام یهودیان بنی قریظه خواست خود آنان بود و این چنین نبود که مسلمانان و رسول اکرم اصراری بر کشتن همه آنان داشته باشند بلکه یهودیان به خاطر لجاجت و دشمنی‌شان حاضر نبودند حتی آزادی را از پیامبر پذیرا باشند و خود مایل بودند در راه عقاید باطلشان، جان خویش را هم از دست بدهند. سیره قطعی پیامبر اکرم در همه نبردها و پیش از هر برخورد قهرآمیزی، دعوت به اسلام و گفتن کلمه توحید بوده است. دو نمونه از این روش پیامبر را در نبردهای خیبر و وادی القری می‌بینیم. واقدی درباره نبرد وادی القری گزارش کرده است که رسول الله پرچم‌ها را به فرماندهان داد آن‌گاه مشرکان و یهودیان را دعوت به اسلام کرد و فرمود اگر اسلام آورند جان و مالشان محفوظ است. اما آنان به مبارزه برخاستند و تا یازده نفرشان به دست مسلمانان کشته شدند. هر کدام از آنان که کشته می‌شد رسول خدا بقیه را به اسلام دعوت می‌کرد. هنگام ظهر، آن حضرت به نماز ایستاد و پس از آن دوباره ایشان را به اسلام فراخواند.^۲ نمونه دیگر را ابن سعد در طبقات آورده، می‌گوید: وقتی رسول خدا حضرت علی علیه السلام را به نبرد اهل خیبر فرستاد فرمود «با آنان مبارزه کن تا به یگانگی خدا و رسالت محمد صلی الله علیه و آله گواهی دهند؛ اگر چنین کردند ریختن خونشان ممنوع و اموالشان محفوظ است.»^۳

در روایات زیادی آمده است که پیامبر به فرماندهان خود سفارش می‌فرمود پیش از خواندن به اسلام با دشمن مقابله نکنند.^۴ در خصوص بنی قریظه نیز روایاتی هست که نشان می‌دهد آن حضرت ابتدا آنان را به اسلام فراخوانده است.^۵ علاوه بر این، هنگامی که بنی قریظه از محاصره به تنگ آمد، کعب بن اسد رئیس و طرف قرارداد

۱. المیزان، ج ۹، ص ۱۳۸.

۲. المغازی، ج ۲، ص ۷۱۰.

۳. الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۸۴.

۴. الکافی، ج ۵، ص ۲۸ و ۳۰؛ المصنف، ج ۵، ص ۲۱۸ و ج ۶، ص ۶۶.

۵. المصنف، ج ۵، ص ۲۱۶ و ۳۷۰.

آنان با رسول خدا برخاست و در میان بزرگان یهود گفت: «به خدا قسم شما می‌دانید که محمد ﷺ پیامبر خداست و ما جز به خاطر حسادت بر عرب و این‌که او از بنی اسرائیل نیست مخالفتش نکردیم، من ابتدا هم با پیمان‌شکنی موافق نبودم لیکن این مرد شوم [حیی بن اخطب] این بلا را برای ما و قومش آورد... آیا به یاد دارید این خراش گفت پیامبری در این منطقه خواهد آمد که اگر من نبودم از او پیروی کنید... حال بیایید به او ایمان آوریم و از او پیروی کنیم و جان خود و خانواده و اموالمان را حفظ کنیم.» یهودیان در جواب گفتند: «ما از غیر خودی پیروی نمی‌کنیم.»^۱ آن‌گاه هر چه کعب نصیحت کرد فایده‌ای نداشت.^۲

بنا بر این یهود می‌توانست با پذیرش اسلام - اگرچه به زبان باشد - جان خود را حفظ کند و از مرگ نجات یابد. اما آنان نه تنها از پذیرش اسلام که شرط سلامتشان بود امتناع کردند حتی حاضر نشدند بدون پذیرفتن اسلام، عفو و بخشش پیامبر رحمت را برای رهایی از مرگ قبول کنند. وقتی کعب بن اسد بزرگ قریظه را برای اعدام آوردند به پیامبر گفت: «اگر یهودیان مرا به ترس از شمشیر متهم نمی‌کردند از تو پیروی می‌کردم.»^۳ نباش بن قیس گفت: «اگر آزاد هم بشوم به قتلگاه قوم خود خواهم آمد تا همچون آنان کشته شوم.»^۴ زبیر بن باطا هم با این‌که بدون پذیرش اسلام مورد شفاعت پیامبر قرار گرفت، گفت پس از مرگ بزرگان یهود، زندگی لذتی ندارد مرا به قتلگاه ببرید و با شمشیر خودم بکشید.^۵

۱. این سخن بزرگان یهود در مجلس مشورتی بنی قریظه، انسان را به یاد کلمات برخی از نویسندگان یهودی معاصر می‌اندازد. اسرائیل و فلسطین در کتاب تاریخ اليهود في بلاد العرب (ص ۱۶۴) می‌نویسد: اگر محمد ﷺ از یهود نمی‌خواست که به رسالت او اعتراف کنند اختلافی میان یهود و مسلمانان رخ نمی‌داد، چون یهود هیچ‌گاه در مورد دین خود کوتاه نمی‌آید و در برابر هیچ پیامبری که از بنی اسرائیل نباشد اعتراف نمی‌کند. به این نویسنده باید گفت: اولاً هیچ‌گاه پیامبر متعرض دین یهود نشد و این یهودیان بودند که با پیمان‌شکنی موجبات محاصره را به وجود آوردند، ثانیاً خود آنان اعتراف به رسالت آن حضرت داشتند.

۲. المغازی، ج ۱، ص ۵۰۲؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۳۵.

۳. المغازی، ج ۱، ص ۵۱۶.

۴. همان، ج ۱، ص ۵۱۴.

۵. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۴۳؛ المغازی، ج ۱، ص ۵۱۹.

اما رفاعة بن سموأل و عمرو بن سعدی بدون آن‌که اسلام آورند آزاد شدند.^۱ پیداست حتی مسلمان شدن هم شرط سلامت آنان نبوده و به نظر می‌رسد تنها پشیمانی و نداشتن قصد توطئه، شرط آزادی بوده که حتی آن‌را هم اظهار نکرده‌اند بلکه اگر زنده می‌ماندند هم چنان به فساد و شورش و توطئه علیه دولت نوپای اسلامی ادامه می‌دادند و هیچ عاقلی چنین دشمنان قسم خورده‌ای را برای خود تحمل نمی‌کند.

غزوه بنی قریظه در قرآن

آیه‌های نهم تا بیست و هفتم سوره احزاب درباره دو جنگ خندق و بنی قریظه است. از آن‌جا که داستان بنی قریظه و احزاب به یکدیگر پیوند خورده؛ آیات مربوط به آن هم در کنار آیات جنگ خندق ذکر شده است. از این میان دو آیه ۲۶ و ۲۷ مستقلاً به غزوه بنی قریظه پرداخته و در آیه‌های ده و سیزده اشاراتی به این حادثه شده است. در آیه دهم فرماید: «ای مؤمنان یاد آورید آن زمان را که دشمنان از بالا و پایین به شما یورش بردند.»^۲ مراد از کسانی که از بالا بر مسلمانان وارد شدند یهود و کسانی که از پایین آمدند احزاب و مشرکان هستند.^۳ به نظر می‌رسد تعبیر بالا و پایین به این جهت است که یهود بنی قریظه در میان سنگلاخ‌های مدینه که بخش بلندتر آن بود سکونت داشتند و احزاب از سمت رو به رو که زمینی هموار بود بر مسلمانان وارد شدند. سپس همین آیه به تزلزل مسلمانان و هراسی که به جهت محاصره مدینه در میانشان به وجود آمده بود اشاره کرده می‌فرماید: «آن‌گاه چشمانتان از ترس خیره شد و جان‌ها بر لب رسید و درباره خداوند گمان‌های بدی کردید. این‌جا بود که مؤمنان آزمایش شدند و به سختی متزلزل گردیدند.»^۴ این توصیف قرآن به جهت ترس شدیدی است که

۱. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۴۴؛ المغازی، ج ۱، ص ۵۰۴ و ۵۱۵.

۲. إِذْ جَاءُوكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ.

۳. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۴۶؛ المغازی، ج ۱، ص ۴۹۴. البته بیشتر مفسرین ورود غطفان را همراه قریظه و از سمت بالا دانسته‌اند لیکن سخن درست همان است که مورخان می‌گویند.

۴. وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظَّنُّونَ هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا.

پس از پیمان‌شکنی بنی قریظه و تحرکات نظامی آنان در داخل مدینه بر مسلمانان چیره گشت. گویا به خاطر همین ناامنی بود که برخی از رسول خدا مرخصی گرفته گفتند خانه‌های ما حفاظ ندارد. خداوند در آیه سیزده می‌فرماید: «خانه‌هایشان بی حفاظ نبود بلکه می‌خواستند از جنگ فرار کنند»^۱

آیه ۲۶ و ۲۷ همین سوره که اختصاص به جنگ بنی قریظه و سرانجام کار آنان دارد پیش از این گذشت. در این جا تنها ترجمه کوتاه آن را مرور می‌کنیم:

خداوند کسانی از اهل کتاب را که به مشرکان یاری رساندند از دژهایشان پایین آورد و ترس را در دل ایشان انداخت. گروهی از آنان را کشتید و گروهی دیگر را اسیر کردید آن‌گاه شما را وارث خانه‌ها و اموال آنها و هم چنین زمین‌هایی قرار داد که هیچ‌گاه پایتان به آن نرسیده بود.

با آن‌که مفسران این زمین‌ها را به خیبر، مکه، ایران و ... هم تفسیر کرده‌اند اما با توجه به ویژگی‌های یهودیان به نظر می‌رسد مراد همان زمین‌های بنی قریظه باشد که مسلمانان اجازه ورود به آن را نداشتند. این بیان با سیاق آیات بیشتر سازگار است،^۲ گرچه موارد دیگر نیز به عنوان تطبیق اشکالی ندارد.

آیه دیگری که در ارتباط با جنگ بنی قریظه است آیه‌ای است که مورخان و مفسران می‌گویند درباره ابولبابه نازل شده است. داستان ابولبابه و خیانت او و سپس پذیرش توبه‌اش از سوی خداوند در ضمن گزارش محاصره بنی قریظه گذشت. واقدی پس از نقل آن گوید: درباره ابولبابه آیه ۱۰۲ سوره توبه فرود آمد که می‌فرماید: «... و گروهی دیگر به گناهان خود اعتراف کردند و کار خوب و بد را به هم آمیختند، امید می‌رود خداوند توبه آنان را بپذیرد.»^۳ سپس قول دیگری در این باره آورده که می‌گوید آیه ۲۷ سوره انفال در مورد او نازل شده است: «ای مؤمنان به خدا و پیامبر خیانت نکنید و در امانت‌های خود نیز خیانت روا مدارید در حالی که می‌دانید کار

۱. وَ يَسْتَلِذُونَ فَرِيقًا مِنْهُمْ النَّبِيُّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۲۷۱.

۳. وَ آخِرُونَ آغْرَقُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنْ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

بدی است.^۱ پس از این واقدهی قول اول را انتخاب کرده و بر آن تأکید نموده است.^۲ ابن هشام نیز در سیره خود به هر دو آیه اشاره کرده و بدون این که از ابن اسحاق مطلبی نقل کند از تأیید یکی از دو نظریه طفره رفته است.^۳

در میان مفسران نیز اختلاف نظری شگفت درباره شأن نزول دو آیه به چشم می خورد که دست یابی به نظر قطعی را مشکل می سازد. بیشتر مفسران برای آیه ۲۷ سوره انفال دو شأن نزول ذکر می کنند: یکی داستان ابولبابه در جریان بنی قریظه و دیگری درباره مردی از منافقین که خروج پیامبر برای یکی از جنگ ها را به ابوسفیان گزارش داد.^۴ درباره آیه سوره توبه نیز گویند: اینان کسانی اند که همراه پیامبر به تبوک رفتند و سپس توبه کرده خود را به ستون های مسجد بستند، یکی از این افراد هم ابولبابه بود. اما از امام باقر علیه السلام روایت شده که این آیه (۱۰۲ توبه) درباره داستان ابولبابه در جنگ بنی قریظه است.^۵

تحلیل و بررسی آیات

الف) آیه ۱۰۲ سوره توبه: غالب مفسرانی که شأن نزول این آیه را متخلفین از جنگ تبوک می دانند تعداد آنان را سه نفر یاد کرده، نامشان را به این ترتیب آورده اند: ابولبابه بن عبدالمنذر، ثعلبه بن ودیعه و اوس بن حذام.^۶ اما جالب این جاست که در جریان نبرد تبوک به هیچ کدام از این نام ها برخورد نمی کنیم بلکه مورخان سه نفری را

۱. يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَخُونُوا آللّهَ وَالرّسولَ وَتَخُونُوا اٰمَنَتِكُمْ وَاَنْتُمْ تَعْلَمُونَ.

۲. المغازی، ج ۱، ص ۵۰۹. البته واقدهی نظر سومی را هم آورده که آیه ۴۱ سوره مائده را مربوط به ابولبابه می داند اما - گذشته از این که خود این مورخ این قول را نپذیرفته و دیگر مورخان و مفسران هم به آن اشاره ای نکرده اند و اسمی از ابولبابه در تفسیر آیه نبرده اند - نگاه اجمالی به این آیه به خوبی نشان می دهد که گویا در نقل روایت اشتباهی رخ داده است چون آیه هیچ تناسبی با داستان ابولبابه ندارد بلکه درباره منافقین و یهود سخن می گوید (يَتَأْتِيهَا الرّسولُ لَا يَخْرُجُكَ الَّذِينَ يَسْتُرِعُونَ فِي الْكُفْرِ...).

۳. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۳۷.

۴. ر.ک: التبیان، ج ۵، ص ۱۰۶؛ التفسیر الکبیر، ج ۵، ص ۴۷۵؛ مجمع، ج ۲، ص ۸۲۳؛ المیزان، ج ۹، ص ۶۴.

۵. مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۰۱.

۶. الکشاف، ج ۲، ص ۳۰۶؛ مجمع، ج ۳، ص ۱۰۰؛ التفسیر الکبیر، ج ۶، ص ۱۳۲؛ المیزان، ج ۹، ص ۳۹۸.

که در جنگ شرکت نکرده‌اند چنین نام می‌برند: کعب بن مالک، مُرارة بن ربیع و هلال بن امیه.^۱

شگفت این که مفسرانی که سه نفر اول را در این آیه به عنوان متخلف نام برده‌اند در تفسیر آیه ۱۱۸ همین سوره همگام با مورخان سه نفر اخیر را نام می‌برند. بنابراین درباره تخلف کعب و مراره و ربیع، مورخان و مفسران هم عقیده‌اند لیکن درباره ابولبابه و دو نفر دیگر هیچ‌گونه تأیید تاریخی نداریم و اصلاً نامی از این افراد در جریان تبوک به چشم نمی‌خورد.^۲ معلوم نیست این اشتباه بزرگ چگونه رخ داده که خود مفسران نیز درباره آن به تناقض‌گویی آشکار دچار شده‌اند در مورد قول دیگر هم که شأن نزول آیه را داستان ابولبابه در واقعه بنی قریظه می‌داند باید گفت اگر از موضوع جمع بودن لفظ آیه صرف‌نظر کنیم، سیاق آیات که درباره جنگ تبوک نازل شده پذیرش آن را مشکل می‌کند.

روایت منقول از امام پنجم هم با روایتی که از او و فرزندش امام ششم در شأن نزول آیه انفال وارد شده^۳ متعارض است، بنابراین نمی‌تواند اظهار نظر قطعی به دست دهد. به نظر می‌رسد این آیه مربوط به همان نبرد تبوک است لیکن نه آن سه نفری که نامشان برده شد بلکه عده دیگری که درباره حرکت به سوی تبوک، تردید یا کوتاهی کرده‌اند.

ب) آیه ۲۷ سوره انفال: در مورد شأن نزول این آیه هم این اشکال وجود دارد که مراد از مردی که خروج پیامبر را به ابوسفیان خبر داد کیست و این جریان در کدام جنگ رخ داده است؟ آیا این شخص همان حاطب بن ابی بلتعنه نیست که خروج پیامبر برای فتح مکه را به قریش خبر داد و وقتی پیامبر از کار او آگاه شد، عذرخواهی کرده گفت: به خاطر زن و فرزند و اموالی که نزد قریش دارم خواستم خدمتی به آنان کرده

۱. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۵۳۱؛ المغازی، ج ۲، ص ۱۰۷۳؛ المجتز، ص ۲۸۴.

۲. برای نمونه به المیزان، ج ۹، ص ۳۱۲ بنگرید. ضمناً در ترجمه ابولبابه هم سخنی از تخلف وی در تبوک نیامده است «الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۳۴۸».

۳. التبیان، ج ۵، ص ۱۰۶، شیخ طوسی گوید این که آیه ۲۷ انفال درباره ابولبابه باشد از صادقین علیهم‌السلام روایت شده است؛ نور الثقلین به نقل از تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۱۳۴.

باشم تا خانواده‌ام را آزار نرسانند؟ از میان مفسران تنها فخر رازی نام این شخص را در تفسیر این آیه آورده^۱ و دیگران شأن نزول آیاتی از سوره ممتحنه را درباره حاطب دانسته‌اند. البته تناسب آیه توبه با داستان حاطب بیشتر است ولی به نظر می‌رسد همه اینها مصداق است نه شأن نزول. روایت زمخشری از مغیره به خوبی مؤید ماست که می‌گوید: «این آیه درباره قتل عثمان بن عفان نازل شده است!»^۲ یکی از تاریخ‌نویسان هم در این باره می‌نویسد: «پیداست که هیچ‌کدام از آیات صراحتی ندارد و حدس‌ها بیشتر از روی ظاهر است. می‌دانیم که خداوند در این‌گونه موارد کمتر اشاره به مصداق داشته و به‌طور کلی سخن می‌گوید.»^۳

نتیجه این‌که نمی‌توان به گفته مورخ یا مفسری تکیه کرد و شأن نزول آیه خاصی را درباره ابولبابه دانست.

۱. التفسیر الکبیر، ج ۵، ص ۴۷۵.

۲. الکشاف، ج ۲، ص ۳۱۲.

۳. تاریخ سیاسی اسلام، ج ۱، (سیره رسول خدا)، ص ۵۶۸.

گفتار چهارم: غزوه خیبر

خیبر منطقه‌ای حاصل خیز در سی فرسنگی شمال مدینه بود که بخشی از مهاجران یهودی هنگام ورود به شبه جزیره عربی در آن ساکن شدند. پس از حادثه بنی نضیر نیز گروهی از ایشان به خیبر پیوستند. این منطقه دارای دژهای مستحکم و امکانات نظامی فراوانی بود و به پشتوانه همین امکانات، یهودیان گمان نمی‌کردند مسلمانان به جنگ آنان بروند. آن‌گاه که سپاه اسلام به منطقه خیبر رسید یهودیان که برای کار روزانه بیرون می‌آمدند غافل‌گیر شده، فرار کردند و خیبر به محاصره مسلمانان درآمد.

نگاهی به رویدادهای مهم جنگ خیبر

یاران پیامبر، یک یک دژها را تسخیر کردند و گاه برای گشودن یک قلعه روزها جنگیدند. در جریان فتح قلعه نزار، رسول خدا فرماندهی سپاه را به ابوبکر و روز دیگر به عمر سپرد، اما آنان بدون پیروزی بازگشتند. پیامبر فرمود: «فردا پرچم را به دست کسی خواهم داد که خدا و رسولش او را دوست دارند و او نیز خدا و رسولش را دوست دارد، فرار نخواهد کرد و پیروزی به دست او خواهد بود.»^۱ اصحاب شب را در اندیشه این‌که او چه کسی خواهد بود به سر بردند.^۲ صبحگاهان پیامبر به دنبال

۱. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۳۴؛ المغازی، ج ۲، ص ۶۵۳؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۸۴؛ صحیح البخاری، ج ۵، ص ۷۶؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۷۷ و ۴۴۸؛ تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۷۵؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۳۰۰؛ الإرشاد، ج ۱، ص ۱۲۶؛ دلائل النبوه، ج ۴، ص ۲۰۵؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۲۰۷. ابن اسحاق، طبری، بیهقی و مورخان شیعی (مفید و طبری) به نام ابوبکر و عمر تصریح کرده‌اند اما واقدی گفته است «دو نفر از یاران مهاجر پیامبر رفتند و بدون پیروزی بازگشتند». ابن سعد، بخاری، مسلم و ... هم بدون مقدمه روایت «الأعطین الراية...» را نقل کرده‌اند. به نظر می‌رسد متن گزارش‌های اینان بر مرام خلافت دستکاری شده باشد.

۲. ابن سعد گوید «عمر گفت تا این زمان امارت را دوست نداشتم ولی به امید آن‌که پرچم به من داده شود قد کشیدم» (الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۸۴).

علی علیه السلام فرستاد و پس از این که چشمان او را شفا بخشید پرچم را به دستش سپرد و برایش دعا کرد.

امیرالمؤمنین راه افتاد و پس از کشتن حارث (برادر مرحب معروف) که منجر به فرار همراهان او شد پیروزی را به ارمغان آورد. این جا بود که در اثر ضربه دشمن سپر علی علیه السلام شکست، پس در قلعه را با دستان پرتوان خود کند و سپر قرار داد.^۱ آن گاه بر روی خندق انداخت تا رزمندگان از روی آن عبور کنند.^۲ ابورافع گوید هشت نفری تلاش کردیم آن در را جا به جا کنیم نتوانستیم. شیخ مفید و بیهقی این رقم را به هفتاد نفر هم رسانده‌اند.^۳ این روایت‌ها را هنگامی خواهیم پذیرفت که روایت دیگری را بپذیریم که امیرالمؤمنین فرمود: «من با قدرت الهی این کار را کردم نه با قدرت جسمانی.»^۴

پس از کشته شدن حارث، برادرش مرحب به میدان آمده شروع به رجزخوانی کرد. درباره این که چه کسی به مبارزه مرحب رفت و او را کشت، مورخان دو گونه گزارش نقل کرده‌اند: دسته‌ای از این گزارش‌ها حضرت علی علیه السلام را کشته او می‌داند و دسته دیگر محمد بن مسلم را قاتل معرفی می‌کند. واقدی پس از آن که داستان کشته شدن مرحب به دست امیرالمؤمنین را آورده، با کلمه «يُقَالُ» به مبارزه محمد بن مسلم هم اشاره کرده است.^۵ ابن اسحاق تنها کسی است که در این جا نامی از امام علی علیه السلام نبرده است. بر خلاف او ابن سعد، یعقوبی، مسلم و برخی دیگر گزارش کشته شدن مرحب به دست امام را آورده و حرفی از ابن مسلم به میان نیاورده‌اند.^۶ ابن عبدالبر، سهیلی، ابن اثیر و برخی دیگر از مورخان می‌گویند: این گزارش که

۱. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۳۵.

۲. الإرشاد، ج ۱، ص ۱۲۷.

۳. الإرشاد، ج ۱، ص ۱۲۷؛ دلائل النبوة، ج ۴، ص ۲۱۲.

۴. بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۲۶، به نقل از امالی صدوق.

۵. المغازی، ج ۲، ص ۶۵۵؛ او در صفحه بعد اسنادی برای این نقل قول آورده است.

۶. الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۸۶؛ تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۷۵؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۷۶؛ الإرشاد، ج ۱، ص ۱۲۶.

علی بن ابی طالب رضی الله عنه مرحب را کشته است مشهورتر و درست‌تر است.^۱ از مجموع سخنان مورخان این‌گونه بر می‌آید گزارشی که محمد بن مسلمه را قاتل مرحب خیبری می‌داند درست نیست. بر این مطلب دلایل چندی نیز اقامه شده است.^۲ از جمله این دلایل این است که این گزارش از جابر بن عبدالله نقل شده در صورتی که این صحابی در جنگ خیبر حضور نداشته است. دیگر این‌که ابن مسلمه می‌خواست انتقام برادرش محمود را که در این نبرد کشته شده بود بگیرد و این کار با کشتن کنانه بن ربیع بن ابی حقیق به دست او انجام گرفت.^۳ به علاوه در ادامه حدیث «لَأَعْطِيَنَّ الزَّيَّاتَةَ غَدًا...» آمده است که پیامبر به محمد گفت: «تو را بشارت باد که فردا قاتل برادرت کشته خواهد شد».^۴

دو مطلب دیگری که در این جا باید به آن توجه شود این است که: در روایت دوم واقعی می‌خوانیم ابن مسلمه پاهای مرحب را قطع کرد و علی رضی الله عنه که از آن جا می‌گذشت، سر او را برید و تجهیزانش را برای خود برداشت. به این جهت میان آنان اختلاف شد و نزد رسول خدا رفتند، علی رضی الله عنه به حق محمد بن مسلمه اعتراف کرد و حضرت رسول، غنایم را به محمد رد کرد. مطلب دوم این است که ابن مسلمه گذشته از آن‌که در منابع تاریخی فرد شجاعی معرفی نشده؛ از کسانی است که با امیر مؤمنان علی رضی الله عنه بیعت نکرده است.^۵ وقتی این دو مطلب در کنار هم مطالعه شود جز تردید درباره گزارش ابن اسحاق نتیجه نخواهد داد.

یکی از دژهایی که با صلح به دست مسلمانان افتاد دژ فرزندان ابی حقیق بود. آنان وقتی از محاصره به ستوه آمده مرگ خود را حتمی دیدند تصمیم به آستی گرفتند.

۱. الذرر، ص ۲۱۲؛ الروض الأنف، ج ۶، ص ۵۶۶؛ الکامل، ج ۱، ص ۵۹۶؛ عیون التواریخ، ج ۱، ص ۲۶۶؛ سیره حلبی، ج ۲، ص ۷۳۸؛ مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۴۱؛ سبل الهدی، ج ۵، ص ۱۲۵؛ غزوة خیبر (باشمیل)، ص ۱۶۶؛ پاورقی نسب ابن کلبی، ج ۲، ص ۲۸. در پاورقی دلائل النبوه دلایلی بر نادرستی گزارش ابن اسحاق آمده است «ج ۴، ص ۲۱۸».

۲. پاورقی دلائل النبوه، ج ۴، ص ۲۱۸؛ فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۲۵۴.

۳. المغازی، ج ۲، ص ۶۷۱.

۴. همان، ص ۶۵۳.

۵. تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۴۵۲؛ شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۹.

کنانه بن ربیع بن ابی حقیق - بزرگ ایشان - کسی را نزد پیامبر فرستاد و قرار شد براساس شرایطی تسلیم شوند. این یهودیان در قراردادی که با مسلمانان امضا کردند پذیرفتند همه اموال خود را در اختیار پیامبر گذارند و از خیبر بروند. در برابر، رسول خدا سلامت آنان را تضمین کرد. در این قرارداد تأکید شده بود یهود چیزی را پنهان نکنند؛ با این حال وقتی فرستادگان پیامبر برای آوردن اموال به میان قلعه رفتند یهودیان صندوق گنج مخصوص خاندان ابی حقیق را که پر از طلا و جواهر بود پنهان کردند. وقتی هم پیامبر از آن پرسید کنانه گفت آن را در این جنگ خرج کردیم. او و برادرش سوگندهای فراوان یاد کردند. پیامبر فرمود اگر گنجینه پیدا شود تعهدی نسبت به جان شما نخواهد بود، آن دو هم پذیرفتند. در این هنگام یکی از یهودیان محل گنج را فاش ساخت و پیامبر دستور داد کنانه و برادرش اعدام و زن و بچه‌شان به اسارت درآیند. هنگامی که رسول خدا آن دو نفر را تهدید می‌کرد یکی از یهودیان به کنانه گفت محل گنج را بگو تا جانت حفظ شود کنانه به او پرخاش کرد و او دور شد.^۱

حادثه دیگری که در این جنگ روی داد مسموم شدن پیامبر بزرگوار اسلام به دست همسر سلام بن مشکم یهودی بود که پیش‌تر (در فصل اول) درباره این موضوع توضیح داده شد.

پس از پیروزی مسلمانان بر یهود خیبر، جعفر بن ابی طالب به همراه دیگر مهاجران حبشه از راه رسیدند و پیامبر را خوشحال کردند آن حضرت فرمود: «نمی‌دانم از کدام یک خوشحال‌ترم، پیروزی خیبر یا آمدن جعفر.»^۲ سپس فرمود آیا می‌خواهی هدیه‌ای به تو دهم؟ و آن‌گاه که مردم خیال می‌کردند پیامبر طلا و نقره به وی خواهد داد، نمازی را به او یاد داد که بعدها به نماز جعفر معروف گشت.^۳

۱. المغازی، ج ۲، ص ۶۷۱-۶۷۳؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۳۶.

۲. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۵۹؛ المغازی، ج ۲، ص ۶۸۳.

۳. تهذیب الاحکام، ج ۳، ص ۱۸۶؛ وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۴۹ (ابواب صلاة جعفر رضی الله عنه).

تاریخ غزوه

دربارهٔ زمان وقوع جنگ خیبر همچون دیگر رویدادهای دورهٔ پیامبر ﷺ، در بین مورخان اتفاق نظر نیست. در این جا به همهٔ این نظریات اشاره می‌کنیم و درستی و نادرستی هر یک را بررسی خواهیم نمود:

۱- مشهور مورخان بر این باورند که نبرد خیبر در محرم سال هفتم هجری رخ داده است. ابن اسحاق این تاریخ را گزارش کرده و ابن خیاط، ابن حبیب، یعقوبی، طبری، مسعودی و بیهقی آن را پذیرفته‌اند.^۱ این نظریه با دو قول بعدی نیز سازگار است.

۲- صفر سال هفتم یکی از سه قولی است که واقدی و بلاذری نقل کرده‌اند^۲ ولی در واقع این نظر، تکمیل کنندهٔ قول مشهور است، زیرا ماه محرم زمان آغاز این نبرد و ماه صفر زمان پیروزی مسلمانان و گشایش قلعه‌های خیبر است. ابن اسحاق هم در جای دیگری - غیر از آن جا که به محرم اشاره کرده - گفته است: «فتح خیبر در ماه صفر بود.»^۳ دلیل دیگر ما سخن خلیفه بن خیاط است که در پی می‌آید.

۳- اول ربیع‌الاول سال هفتم: این نظر را هم واقدی و بلاذری نقل کرده‌اند^۴ و باز با ماه محرم و صفر قابل جمع است، زیرا خلیفه پس از نقل سخن ابن اسحاق، می‌گوید: «پیامبر در محرم از مدینه خارج شد، در صفر خیبر را گشود و در اول ربیع‌الاول بازگشت.»^۵ بیهقی هم در گزارشی برگشت از خیبر را آخر ماه صفر دانسته است^۶ و آخر ماه صفر با اول ربیع‌الاول فاصله‌ای ندارد. هم‌چنین ابن حبیب گوید: «پیامبر در

۱. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۲۸؛ تاریخ خلیفه، ص ۳۷؛ المجتبر، ص ۱۱۵؛ تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۷۴؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۹۸؛ التنبیه والاشراف، ص ۲۲۲؛ دلائل النبوه، ج ۴، ص ۱۹۴.

۲. المغازی، ج ۲، ص ۶۳۴؛ انساب الأشراف، ج ۱، ص ۴۴۳.

۳. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۴۱.

۴. البته واقدی و بلاذری این نظر را با کلمه «يقال» آورده‌اند که معلوم می‌شود خود در آن شک داشته‌اند «المغازی، ج ۲، ص ۶۳۴؛ انساب الأشراف، ج ۱، ص ۴۴۳».

۵. تاریخ خلیفه، ص ۳۷.

۶. دلائل النبوه، ج ۴، ص ۱۹۴.

ماه ربیع الاول به مدینه برگشت^۱ و ابن اسحاق می‌گوید: «پیامبر ماه ربیع الاول و ربیع الثانی را در مدینه بود.»^۲ و همو در گزارشی دیگر پیروزی خیبر را در ماه صفر دانسته است. بنابراین آنچه واقدی از قول دیگران آورده که حرکت پیامبر را در ماه ربیع الاول می‌داند^۳ مربوط به حرکت آن حضرت از خیبر به سوی مدینه است نه حرکت از مدینه به سوی خیبر.

۴- جمادی الاول سال هفتم: این نظر را واقدی در ابتدای کتاب مغازی اختیار کرده و ابن سعد آن را پذیرفته است^۴ بلاذری هم به عنوان قول دوم آن را نقل کرده است.^۵ پیداست این دو نفر سخن خود را از واقدی گرفته‌اند و واقدی هم گرچه در آغاز کتابش آن را برگزیده لیکن در شرح داستان خیبر، ماه صفر را زمان آن اعلام کرده است بنابراین گوینده اصلی این سخن گویا از رأی خود برگشته و نظر اول را درست ندانسته است. به نظر می‌رسد علت انتخاب این قول از سوی ابن سعد نیز به خاطر این است که او فرستادن نامه‌ها به سوی پادشاهان را در ماه ربیع الاول دانسته و از آن‌جا که بی‌شک نبرد خیبر پس از فرستادن نامه‌ها بوده، این رأی را پذیرفته است؛ در حالی که مشهور مورخان، داستان نامه‌ها را در ذیحجه سال ششم و محرم سال هفتم می‌دانند و اتفاقاً ابن سعد نیز این شهرت را نقل کرده است.^۶

۱. المحجّر، ص ۱۱۵، البته ابن حیب می‌گوید «مستهل ربیع الاخر»، ولی با توجه به این‌که او آغاز نبرد را ماه محرم می‌داند به نظر می‌رسد کلمه «اخر» به جای «اول» ضبط شده باشد زیرا هیچ مورخی مدت نبرد خیبر را سه ماه نمی‌داند.

۲. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۷۰.

۳. تعبیر واقدی این‌گونه است: «و یقال خرج لہلال ربیع الاول».

۴. المغازی، ج ۱، ص ۵؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۸۱.

۵. انساب الأشراف، ج ۱، ص ۴۴۳.

۶. یکی از سیره‌نویسان معاصر، نظر ابن سعد را تقویت کرده و گفته است «مهاجران حبشه پس از نامه پیامبر به نجاشی حرکت کرده در خیبر با مسلمانان ملاقات کردند و مدت زمانی لازم است که سفیر پیامبر از مدینه به حبشه برود و از آن‌جا همراه مهاجران به مدینه و خیبر بازگردد و چون حرکت سفیران در محرم بود طبعاً باید نبرد خیبر در ماه‌های بعد انجام گرفته باشد» (فروع ابدیت، ج ۲، ص ۲۴۲). در جواب این سخن به این نکته باید توجه داشت که تاریخ اعزام سفیران روشن نیست و گروهی از مورخان آن را در اواخر سال ششم می‌دانند (مکاتیب الرسول، ج ۱، ص ۱۸۲) گذشته از این‌که درباره نامه پیامبر به نجاشی گزارش‌های گوناگونی وجود دارد و به نظر می‌رسد نامه‌ای که در آن به برگشت مهاجران اشاره شده ماه‌ها پیش از دیگر نامه‌های پادشاهان نوشته شده باشد.

۵- برخی برخلاف مشهور مورخان، نبرد خیبر را در سال ششم هجری نوشته‌اند. مالک بن انس، ابن حزم اندلسی، ابن عبدالبر و طبرسی از این جمله‌اند. از بیان ابن حزم و ابن عبدالبر به خوبی پیداست که مقصود آنان از سال ششم چیزی جز سخن مشهور نیست و تنها در محاسبه ماه‌های سال با بقیه اختلاف نظر دارند. ابن حزم می‌نویسد: «رسول خدا پس از حدیبیه، در ماه محرم به سوی خیبر رفت و این در آخر سال ششم از هجرت بود.»^۱ ابن عبدالبر با بیان روشن‌تری می‌گوید: «پیامبر پس از حدیبیه، در ماه محرم به سوی خیبر رفت و در این زمان یک ماه و چند روز از سال ششم بیشتر نمانده بود.»^۲ چنان‌که بسیاری از تاریخ‌نویسان هم اشاره کرده‌اند این دو مورخ ماه‌های محرم و صفر را آخرین ماه‌های سال و ربیع‌الاول را آغاز سال بعد به شمار می‌آورند. به این ترتیب نظر آنان، همان نظر مشهور است که زمان این جنگ را محرم می‌دانند، لیکن این ماه را نخستین ماه سال به شمار می‌آورند. سخن مالک نیز به همین روش توجیه می‌شود. در کتاب الجامع که نظریات او جمع‌آوری شده، به محرم سال ششم اشاره شده است.^۳ اما طبرسی می‌گوید: «این نبرد در ذیحجه سال ششم رخ داد.»^۴ او سخن خود را بدون اسناد بیان کرده و پس از آن هم به نظر مشهور اشاره کرده است. بعید نیست منشأ اشتباه او همان گزارش ابن حزم و ابن عبدالبر باشد که می‌گویند نبرد خیبر در اواخر سال ششم رخ داده است. به هر حال تاریخی که طبرسی ارائه کرده نمی‌تواند درست باشد چون - گذشته از این که هیچ‌کس با او موافق نیست - ماه ذیحجه سال ششم زمان برگشت رسول خدا از حدیبیه و اعزام سفیران به کشورها بوده است و در چنین زمانی وقوع جنگ خیبر غیر ممکن است.

درباره تاریخ این جنگ دو گزارش دیگر هست که نمی‌توان آنها را جزء اقوال مورخان به شمار آورد، چون روشن است که در نقل آنها اشتباهی رخ داده است. گزارش اول را ابن سعد از ابوسعید خدری آورده که گفته است: «ما در هیچ‌دهم

۱. جوامع السیره النبویه، ص ۱۶۷.

۲. الدرر فی المغازی والسير، ص ۲۰۹.

۳. کتاب الجامع للقیروانی، ص ۳۰۷ و ۳۰۹.

۴. إعلام الوری، ج ۱، ص ۲۰۷.

رمضان همراه رسول خدا به سوی خیبر حرکت کردیم.^۱ اشتباه این سخن آنجاست که ابن سعد در جریان فتح مکه نیز همین روایت را از ابوسعید خدری نقل کرده است و از آنجا که همه مورخان فتح مکه را در رمضان سال هشتم می‌دانند معلوم می‌شود کلمه خیبر در گزارش ابن سعد اشتبهاً به جای فتح مکه آمده است. گزارش دوم که آن هم طرفداری ندارد از ابو حامد است که جنگ خیبر را در سال پنجم می‌داند.^۲ پیداست که سخن چنین شخص ناشناخته‌ای هیچ‌گاه نمی‌تواند با مشهور مورخان برابری کند و تنها به خاطر این که همه نظریات مطرح شود به آن اشاره کردیم.

زمینه‌ها و علل برخورد با یهود خیبر

با این که شیوه تاریخ‌نویسان نخستین این‌گونه است که عوامل بروز حوادث و جنگ‌ها را در ابتدای آن رویداد گوشزد می‌کنند لیکن در موضوع نبرد خیبر چنین نکرده، بدون مقدمه به گزارش جزئیات نبرد پرداخته‌اند. بدین جهت سیره‌نویسان بعدی به خصوص نویسندگان سده‌های اخیر در صدد برآمده‌اند دلایل و انگیزه‌هایی برای آغاز این درگیری از سوی رسول خدا، بیان کنند. معلوم می‌شود همچون یهودیان مدینه میان پیامبر و خیبریان پیمانی وجود نداشته تا شکستن آن سبب این جنگ شده باشد. در گزارش‌های تاریخی نیز سخنی از پیمان میان پیامبر اکرم و یهود خیبر به چشم نمی‌خورد^۳ و نمی‌توان گفت پیمان آن حضرت با بنی‌نضیر - که به خیبر کوچ کردند - هم‌چنان به قوت خود باقی بوده است، چون اولاً آنها پیمان خود را شکستند و به همین جهت پیامبر آنان را از مدینه بیرون راند و قرارداد از بین رفت. ثانیاً یهودیان خیبر تنها بنی‌نضیر نبودند بلکه آنان بخش اندکی از ساکنان این منطقه را

۱. الطلیقات الکبری، ج ۲، ص ۸۳.

۲. المواهب اللدنیه، ج ۱، ص ۲۸۱؛ سیره حلبی، ج ۲، ص ۷۲۶.

۳. البته ابن اسحاق، نامه‌ای را از رسول خدا به اهل خیبر گزارش کرده که در آن یهودیان خیبر به اسلام دعوت شده‌اند و هیچ شباهتی به پیمان و قرارداد ندارد. در این نامه پیامبر اکرم پس از تذکر آیه مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اَللّٰهِ... (فتح، آیه ۲۹) و این که مطالب این آیه در تورات آمده است و پس از قسم دادن اهل خیبر به نعمت‌های الهی درباره قوم یهود، آنان را به خدا و پیامبرش دعوت کرده است «سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۵۴۸؛ مجموعه الوثائق، ص ۹۲؛ مکاتیب الرسول، ج ۳، ص ۱۱۰».

تشکیل می دادند. بنابراین علت حمله مسلمانان به خیبر را در عوامل دیگری باید جست و جو کرد. تاریخ نویسان جدید در این باره به مواردی اشاره کرده اند از جمله این که:

- یهود خیبر با برانگیختن احزاب، جنگ خندق را به راه انداخته، مدینه را در شرایط بسیار سختی قرار دادند از این رو پیامبر در پی فرصتی بود تا سزای کار آنان را بدهد و با اطمینان از ناحیه قریش - که با صلح حدیبیه حاصل شد - تصمیم به سرکوبی آنها گرفت.

- خیبر به پایگاهی برای توطئه و حرکت های نظامی علیه دولت مرکزی تبدیل شده بود و با تکیه بر درآمد کشاورزی خود، به دشمنان اسلام کمک مالی نیز می نمود. - یهود خیبر با تحریک قبایل اطراف خود به ویژه غطفان در صدد حمله به مدینه بودند.

- این گروه شمال مدینه را ناامن کرده، مانع گسترش اسلام به آن مناطق بودند. - یهود پس از قریش و مشرکان مکه، دشمن دوم اسلام به شمار می رفت بلکه از قریش بدتر بود و حاضر به آشتی هم نبود.

- با وجود حاکمیت امپراتوری روم در شمال جزیره العرب احتمال همکاری یهود خیبر و وادی القری با آنان برای هدف مشترک یعنی براندازی حکومت مدینه زیاد بود.

- سریه هایی که رسول خدا به اطراف مدینه به خصوص شمال گسیل کرد نشان از وضعیتی نامطلوب در آن منطقه داشت و لازم بود یهود که ریشه توطئه بود از بین برود.^۱

در مجموع باید گفت اصلی ترین انگیزه رسول خدا برای حمله به خیبر، انهدام مرکز توطئه در شمال مدینه بوده است. نگاهی گذرا به رویدادهای سال ششم نشان

۱. درباره عواملی که معاصران برای نبرد خیبر آورده اند ر.ک: محمد والیهود، ص ۱۷۲؛ حیاة محمد، ص ۳۸۶؛ سیره نجار، ص ۲۵۲؛ سیره مبارکفوری، ص ۲۷۴؛ قیادة الرسول، ص ۱۰۹؛ فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۲۴۰؛ تاریخ تحلیلی اسلام (شهیدی)، ص ۹۲؛ تاریخ سیاسی اسلام، ج ۱ (سیره رسول خدا)، ص ۶۰۱؛ پیامبر و یهود مدینه (پایان نامه)، ص ۲۸۳؛ رسول اکرم در میدان جنگ، ص ۱۷۴.

می‌دهد اولاً سریه‌های انجام شده در این سال در طول سال‌های زندگی پیامبر بی سابقه بوده است. ثانیاً بیشتر این حرکت‌های نظامی متوجه مناطق شمالی مدینه بوده است. از طرفی ساکنان این بخش را یهود و دوستان آنها تشکیل می‌دادند. مرکز آنان خیبر و فرماندهانشان کسانی بودند که از دو جنگ بنی‌نضیر و خندق از مسلمانان شکست خورده و در پی فرصت برای انتقام‌جویی بودند. بنابراین پیامبر بنای درگیری با آنان را نداشت و در هیچ‌کدام از این حرکت‌های نظامی هم شرکت نکرد و فقط گروهی از یاران خود را برای سرکوبی دشمن یا کسب اطلاعات می‌فرستاد. اما خیبریان هیچ‌گاه از پای ننشستند. با آن‌که ابورافع و حیی بن‌اخطب که از شخصیت‌های مهم بنی‌نضیر و خیبر بودند پس از جنگ خندق کشته شدند باز هم یهودیان شخصی را جانشین آنان کرده، با تحریک قبایل اطراف که غطفان معروف‌ترین آنها بود در صدد حمله دوباره به مدینه برآمدند. به نظر می‌رسد حرکت‌هایی هم که مستقلاً از سوی قبایل شمالی صورت گرفته بی‌ارتباط با همسایگان یهودی آنان نبوده است. اینک رویدادهای پیش از جنگ خیبر را که سبب آغاز این نبرد گردید، مرور می‌کنیم:

۱- منابع تاریخی آورده‌اند که در اوایل سال ششم، رسول خدا گروهی را به فرماندهی عکاشه به منطقه غمر^۱ در شمال مدینه فرستاد. دشمن قبل از رسیدن مسلمانان فرار کرده به بلندی‌های اطراف پناه برد. اما یکی از نیروهای اطلاعاتی آنان به دست مسلمانان افتاد و آنان بدون درگیری به مدینه بازگشتند.^۲

۲- وقتی دحیه کلبی از نزد قیصر روم باز می‌گشت قبیله جذام که در شمال مدینه سکونت داشتند او را غارت کردند. دحیه با وضع رقت‌باری به مدینه وارد شد. رسول خدا برای پاسخ‌گویی به این حمله، گروهی را به فرماندهی زید بن حارثه به آن منطقه فرستاد. زید به همراه دحیه به حسما^۳ رفت و ضمن برگرداندن اموال او، دشمن را متفرق کرد و به مدینه بازگشت. واقدی و به پیروی از او ابن سعد و بلاذری، این حمله

۱. غمر منطقه‌ای در ناحیه شام است که با تیماء دو منزل فاصله دارد «معجم البلدان»، ج ۴، ص ۲۳۹.

۲. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۶۱۲؛ المغازی، ج ۱، ص ۵۵۰.

۳. حسما سرزمینی در منطقه شام است. ساکنان تبوک کوه حسما را در سمت غرب می‌بینند «معجم البلدان»، ج ۲، ص ۲۹۸.

را در ماه جمادی الثانی سال ششم آورده‌اند اما به نظر می‌رسد این واقعه با فاصله کمی پیش از نبرد خیبر اتفاق افتاده باشد چون می‌دانیم دحیه کلبی پس از صلح حدیبیه نامه پیامبر را برای قیصر برد؛^۱ پس بازگشت او هم در اوایل سال هفتم بوده و موضوع این سریه به روزهایی پیش از خیبر مربوط است. این مطلب را قول دوم بلاذری درباره این سریه تقویت می‌کند که گفته است: «وقوع آن را در سال هفتم هم گفته‌اند».^۲ ضمناً در این واقعه نام قبیله غطفان هم به چشم می‌خورد و این قبیله‌ای است که غالباً با کمک یهود خیبر در صدد حمله به مسلمانان بوده و گویا با آنان پیمان داشته است.

۳- از جمله پنج نبردی که فرماندهی آن بازید بن حارثه بود دو سریه‌ای است که به سوی منطقه وادی القری صورت گرفت. وادی القری مجموعه چند روستا در شمال مدینه است که بیشتر ساکنان آن یهودی بودند.^۳ جزئیات این دو سریه به خوبی روشن نیست و برخی مطالب آن دو با یکدیگر آمیخته شده است. به نظر می‌رسد حرکت زید در ماه رجب برای مقابله با غارتگری قبایل شمال مدینه^۴ و مبارزه با اجتماع گروه‌های مخالف اسلام^۵ بوده است که در این سریه همراهان زید کشته و او مجروح می‌شود.^۶ حرکت دوم او در ماه رمضان برای این است که ام قرفه، زنی که همراه فرزندان او در صدد حمله به مدینه بودند را نابود کند.^۷

۴- از دیگر رویدادهایی که پیش از جنگ خیبر رخ داده و بی‌ارتباط با عوامل آن نیست سریه امیر مؤمنان علی علیه السلام به فدک است. مورخان گویند: در ماه شعبان سال

۱. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۶۰۷؛ الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۹۹.

۲. انساب الأشراف، ج ۱، ص ۴۸۴، البته ممکن است فرستادن دحیه به روم در اوایل سال ششم بوده و غارت اموالش در جمادی الثانی - چنان‌که واقعی گزارش کرده - درست باشد ولی در هر حال این رخداد علتی برای مقابله با مسیبان و اطرافیان آنان خواهد بود که یا خود یهودی بودند یا به تحریک یهودیان چنین حرکتی کرده بودند.

۳. معجم البلدان، ج ۴، ص ۳۸۴؛ المغازی، ج ۲، ص ۷۰۹.

۴. المغازی، ج ۲، ص ۵۶۴.

۵. انساب الأشراف، ج ۱، ص ۴۸۴؛ التنبیه و الإشراف، ص ۲۱۹.

۶. ابن هشام، ج ۲، ص ۶۱۷.

۷. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۹۰؛ انساب الأشراف، ج ۱، ص ۴۸۵.

ششم یعنی پنج ماه پیش از نبرد خیبر، به رسول خدا خبر رسید که گروهی از قبایل شمال مدینه در اندیشه همکاری با یهود خیبر هستند. آن حضرت، امیر مؤمنان را به فرماندهی یکصد تن از مسلمانان به آن منطقه فرستاد. آنان به جاسوسی از قبیله بنی سعد - که پیرامون خیبر زندگی می‌کردند - برخوردارند که گفت: «قرار است قبیله‌اش به کمک یهود خیبر روند و یهودیان در برابر، سهمی از برداشت خرما را به آنان دهند. الآن هم دویست نفر به فرماندهی و بر بن‌علیم آماده حمله به مسلمانان هستند.» از طرف دیگر چوپانان، خبر حمله مسلمانان را به دشمن رساندند و پیش از رسیدن سپاه اسلام آنان فرار کردند.^۱

۵- از دیگر رخدادهای اواخر سال ششم سریه‌های عبدالله بن رواحه به خیبر است. در حرکت اول که در ماه رمضان انجام شد عبدالله به همراه دو نفر دیگر برای به دست آوردن اطلاعات به خیبر رفتند. آنان پنهانی به سه قلعه مهم خیبر راه یافته، با گزارش‌هایی از آمادگی یهود برای حمله به مدینه، نزد پیامبر برگشتند.^۲ حرکت دوم عبدالله برای ملاقات با «اسیر بن رزام» فرمانده نظامی خیبر بود که همراه سی تن از یاران پیامبر به خیبر رفت و هنگامی که با اسیر بسوی مدینه می‌آمدند او را کشتند. گزارش مفصل این سریه پیش از این در موضوع روابط صلح‌جویانه با عنوان «تلاش برای صلح با یهود خیبر» گذشت.

۶- بشیر بن سعد نیز دو سریه به شمال مدینه را فرماندهی کرد: یکی به فدک و دیگری به جناب که محلی در سرزمین خیبر است.^۳ گرچه در گزارش این دو حرکت، نامی از یهود در میان نیست لیکن دو قبیله غطفان و بنی مَرّه که بشیر برای سرکوبی آنان رفت از دوستان یهود خیبر بودند و در نبرد خندق به تحریک آنان با قریش همدست شدند. در حرکت اولی، مسلمانان به شهادت رسیدند و بشیر به سختی زخمی شد. واقعی این دو سریه را در شمار حوادث سال هفتم گزارش کرده و گروهی از مورخان

۱. المغازی، ج ۱، ص ۵۶۲.

۲. همان، ج ۱، ص ۵۶۶.

۳. معجم البلدان، ج ۲، ص ۱۹۱.

از او پیروی کرده‌اند.^۱ اما به نظر می‌رسد این دو حرکت نظامی پیش از خیبر رخ داده باشد، چون اولاً ابن خیاط و مالک بن انس زمان هر دو سریه را پیش از خیبر می‌دانند.^۲ ثانیاً ابن اسحاق و یعقوبی، تاریخی برای این دو حرکت یاد نکرده‌اند.^۳ خلیفه نیز هنگام برشمردن رویدادهای نظامی سال هفتم از قول ابن اسحاق، این دو سریه را نیآورده است. ثالثاً - و از همه مهم‌تر این‌که - خیبر و پیرامون آن در اوایل سال هفتم فتح شد و قبایل ساکن در این مناطق زیر نفوذ حکومت مرکزی درآمدند لذا چندان توجیهی برای حمله به این منطقه پس از پیروزی خیبر وجود ندارد. رابعاً حرکت اول بشیر برای سرکوبی بنی مُرّه گزارش شده در حالی که رئیس این قبیله که حارث بن عوف مرّی است پس از نبرد خیبر به عیینة بن حصن - رئیس قبیله غطفان - نصیحت می‌کند و او را به خاطر همکاری با یهود سرزنش می‌نماید؛^۴ بنابراین معنا ندارد خود با حمله به مسلمانان سی‌تن از یاران پیامبر را بکشد و فرمانده آنان، بشیر را به سختی مجروح نماید. خامساً این ابهام درباره این دو سریه وجود دارد که چگونه بشیر که در حرکت اولش به سختی زخمی شد - به گونه‌ای که گمان کردند کشته شده و برخی نیز خبر از قطع شدن پاشنه پایش داده‌اند - دو ماه بعد برای جنگی دیگر فرمانده شود؟^۵

۷ - مهم‌ترین حادثه‌ای که باید آنرا در زمره عوامل شروع جنگ خیبر برشمرد حمله عیینة بن حصن، رئیس قبیله غطفان به مدینه است. پیامبر به محض آگاهی از موضوع، به طرف شمال مدینه لشکرکشی کرد و در غابه^۶ که محل نگهداری و چرای

۱. المغازی، ج ۲، ص ۷۲۳ و ۷۲۷؛ الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۹۱؛ انساب الأشراف، ج ۱، ص ۴۸۶.

۲. تاریخ خلیفه، ص ۳۴ و ۳۵؛ کتاب الجامع، ص ۳۰۸.

۳. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۶۱۲؛ تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۹۴.

۴. المغازی، ج ۲، ص ۶۷۷.

۵. این دلایل و شواهدی است که می‌توان به کمک آن، تاریخ دو سریه بشیر به منطقه خیبر را پیش از جنگ خیبر دانست اما نکته‌ای وجود دارد که این دیدگاه را دچار تردید می‌کند. واقدی می‌گوید «بشیر پس از زخمی شدنش به یکی از یهودیان فدک پناه برد تا بهبود یافت». پس از گزارش سریه دوم هم گوید «گفته‌اند حارث به عیینة برخورد کرد و با یادآوری پیروزی مسلمانان در خیبر، او را از رویارویی با آنان برحذر داشت».

۶. غابه محلی است نزدیک مدینه از سوی شام «معجم البلدان»، ج ۴، ص ۲۰۶.

دام‌ها بود با دشمن درگیر شد و آنان را تا ذی‌قرد^۱ دنبال کرد. لذا این جنگ دو نام به خود گرفته است: غزوه غابه و غزوه ذی‌قرد. درباره این جنگ دو نکته قابل توجه است: اول این که مورخان سبب این حرکت پیامبر را حمله عیینه به دام‌های آن حضرت در غابه دانسته‌اند اما به نظر می‌رسد این، همه علت نباشد. گرچه غارت شترها - که در زندگی آن روز اهمیت فراوانی داشت - به معنای ایجاد ناامنی برای مردم مدینه بود لیکن مطالعه مجموع گزارش این جنگ نشان می‌دهد خطر سواران دشمن بیش از این بوده و گویا به غارت دام‌ها بسنده نکرده، قصد حمله به شهر مدینه را داشتند که پیامبر با آنان درگیر شده است. دوم این که درباره تاریخ این درگیری نظریات گوناگونی هست. ابن اسحاق آن را در جمادی الثانی، واقدی در ربیع الثانی و ابن سعد در ربیع الاول سال ششم می‌دانند.^۲ اما روایتی هم جنگ ذی‌قرد را چند روز پیش از جنگ خیبر می‌داند. این گزارش را که سلمة بن اکوع نقل کرده است بخاری، مسلم، طبری، بیهقی، ابن اثیر و ابن کثیر پذیرفته‌اند.^۳ گویا پیش از بخاری این روایت در دست مورخان نبوده است که هر کدام زمانی را برای آن در نظر گرفته‌اند. از آن جا که جزئیات زیادی از این نبرد را سلمه نقل کرده به نظر می‌رسد گرفتن تاریخ آن هم از زبان او درست تر باشد.^۴ به این ترتیب باید گفت: «رویداد ذی‌قرد کار را یکسره کرد و برای مسلمانان راهی جز مقابله با خیبر باقی نگذاشت.»^۵ چون همان گونه که گذشت این یهود خیبر بود که هر از چندگاه قبایل پیرامون خود را برای جنگ با مسلمانان برمی‌انگیخت و نتیجه آن هم حملات پی در پی گروه‌های ساکن شمال

۱. ذی‌قرد محلی میان مدینه و خیبر است که با مدینه دو روز فاصله دارد «معجم البلدان، ج ۴، ص ۳۶۵».
 ۲. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۸۱ و ۲۸۹؛ المغازی، ج ۱، ص ۵۳۷؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۶۱؛ تاریخ خلیفه (به نقل از ابن اسحاق)، ص ۳۴.
 ۳. سلمة بن اکوع پس از نقل داستان ذی‌قرد گوید: تنها سه روز درنگ کردیم و سپس با پیامبر به سوی خیبر راه افتادیم «صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۷۶؛ صحیح البخاری، ج ۵، ص ۷۱؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۵۵؛ دلائل النبوه، ج ۴، ص ۱۷۸؛ الکامل، ج ۱، ص ۵۷۵؛ البدایة والنهایه، ج ۴، ص ۱۷۳».
 ۴. برای بررسی بیشتر این نظریات ر.ک: دلائل النبوه، ج ۴، ص ۱۷۹؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۲۳۳؛ مواهب اللدنیه، ج ۱، ص ۲۵۶؛ زاد المعاد، ج ۳، ص ۲۷۹؛ شرح ذرقانی، ج ۳، ص ۱۰۹.
 ۵. محمد والیهود، ص ۱۷۲.

مدینه به این شهر بود.

درباره انگیزه رسول خدا از فتح خیبر به نکته‌های زیر نیز باید توجه کرد:

۸- ابن اسحاق پس از داستان جنگ بنی‌نضیر گوید: «عده‌ای از آنان به شام کوچ کردند و اشراف آنان به خیبر»^۱ رفتن بزرگان بنی‌نضیر به خیبر - که نزدیک‌ترین محل سکونت هم‌کیشان یهودی‌شان به مدینه بود - این احتمال را تقویت می‌کند که آنان جز انتقام و توطئه قصد دیگری نداشتند و گرنه همچون دیگر دوستان خود به حوالی شام می‌رفتند. تحریک احزاب و همراهی آنان در جنگ خندق نشانه‌ای بر این مطلب است.

۹- وقتی خبر قتل عام بنی‌قریظه به خیبر رسید سلام بن مشکم گفت: «به کمک یهود خیبر، تیماء، فدک و وادی‌القری به مدینه می‌رویم و به خاطر خون‌های تازه و کهنه با محمد ﷺ می‌جنگیم.» یهودیان گفتند حرف درست همین است. کنانه بن ربیع هم گفت: «من عرب‌ها را آزموده‌ام؛ همه دشمن سرسخت محمدند و دژهای خیبر مانند دژهای بنی‌قریظه نیست و به همین جهت محمد ﷺ هیچ‌گاه به سوی ما نخواهد آمد.» سلام گفت او مردی است که تا یقه‌اش را نگیرند جنگ نمی‌کند!^۲ و بر بن‌علیم رئیس قبیله بنی‌سعد که قصد همکاری با یهود خیبر را داشتند هم در جواب کسی که حمله مسلمانان به خیبر را پیش‌بینی کرده بود گفت: «از این موضوع هراس به خود راه مده که در آن مردان کاری و دژهای استوار و آب فراوان و همیشگی وجود دارد. محمد ﷺ هیچ‌گاه به آنان نزدیک نخواهد شد و چه خوب است خیبریان به جنگ او بروند.»^۳

این سخنان نشان می‌دهد یهودیان و قبایل هم‌پیمان آنان با اطمینان به نیرو و امکانات خود؛ به خصوص شکست‌ناپذیر بودن خیبر، قصد جدی حمله به مدینه را داشتند و دیر یا زود به جنگ مسلمانان می‌آمدند و طبیعی است که هیچ دولتی آرام

۱. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۹۱.

۲. المغازی، ج ۱، ص ۵۳۰.

۳. همان، ج ۱، ص ۵۶۳.

نمی‌نشینند تا دشمنانش به او حمله کنند.

۱۰- پس از مرگ ابورافع (بزرگ یهودیان خیبر) اسیر بن زارم به جای او نشست و برنامه‌های او را پی گرفت. اسیر گفت: «من کاری خواهم کرد که دیگر دوستانم نکردند... به سوی غطفان رفته آنان را گرد خواهم آورد.» آن‌گاه ادامه داد: «ای جمعیت یهود ما به سوی محمد ﷺ می‌رویم و در خانه‌اش با او می‌جنگیم که هرکس در خانه و زندگی‌اش غافل‌گیر شود شکست خواهد خورد.» رسول اکرم با آگاهی یافتن از این موضوع، عبدالله بن رواحه را به همراه سه تن از یاران خود به خیبر فرستاد تا از دشمن خبری بیاورد. نیروهای اطلاعاتی در قلعه‌های خیبر متفرق شده، از اسیر و دیگر بزرگان یهود مطالبی شنیدند و به پیامبر خبر دادند. دو ماه پیش از جنگ خیبر هم یکی از افراد قبیله اشجع - که پیرامون خیبر سکونت داشتند - به مدینه آمد و به پیامبر گفت: «اسیر بن زام با سپاه یهود به سوی تو رهسپار است.»^۱

همه آنچه گذشت به خوبی نشان می‌دهد که نبرد خیبر برای پایان دادن به شورش‌ها و توطئه‌هایی بود که از سال‌ها پیش آغاز و از اوایل سال ششم هجری (پس از جنگ بنی قریظه و قتل ابورافع) شدت گرفته بود و می‌رفت تا با حمله‌ای دیگر مانند نبرد احزاب مدینه را تا مرز سقوط پیش برد. پیامبر اکرم در طول این مدت تلاش کرد این شورش‌ها را به نوعی مهار کند و نیاز به جنگی عمومی پیدا نشود لیکن تجربه نشان داد که جز با قطع ریشه فساد، این توطئه‌ها پایان نخواهد یافت.

گفتار پنجم: پیامدهای فتح خیبر

پس از فتح خیبر، مسلمانان سه منطقه دیگر را که تحت سلطه و نفوذ آن به شمار می‌رفت، با صلح یا جنگ گشودند: فدک و تیماء بدون درگیری به دست مسلمانان افتاد ولی وادی القری طی نبردی یک روزه فتح شد و به همین جهت «غزوه» نام گرفت.

بیان موقعیت جغرافیایی این مناطق در فصل اول گذشت. اکنون به اختصار درباره فتح یا صلح آنها سخن می‌گوییم. اختصار به دو جهت است: یکی این که ساکنان آنها فقط یهودی نبودند بلکه این قوم بخشی از آن را تشکیل می‌دادند. دیگر این که گزارش‌های مورخان درباره صلح یا فتح این سه منطقه بسیار کوتاه است. ذکر این نکته هم لازم است که پیش از این، سریه‌هایی به سوی فدک و وادی القری گسیل شده که بحث از آن در گفتار مربوط به خیبر گذشت.

الف) فدک

ابن اسحاق گفته است: «وقتی رسول خدا از خیبر فراغت یافت و بر آنان غلبه کرد، خداوند ترس را در دل اهل فدک انداخت. پس نمایندگانی سوی آن حضرت فرستادند تا با واگذاری نیمی از فدک با او مصالحه کنند. فرستادگان، در خیبر یا در میان راه^۱ یا بعد از رسیدن پیامبر به مدینه خدمت آن حضرت رسیدند و او پیشنهاد آنان را پذیرفت.»^۲

در جای دیگری از سیره ابن هشام نیز موضوع صلح فدک مطرح شده است ولی در آن گزارش، صلح خیبر و فدک به گونه‌ای آمیخته با هم ذکر شده که خواننده را به اشتباه

۱. عبارت متن «بخیر او بالطائف» است، ولی کلمه طائف این جا اصلاً معنایی ندارد. محقق کتاب کلمه «بالطریق» را از دیگر نسخه‌ها ذکر کرده اما تعجب است که چگونه آن را ترجیح نداده و در متن نیاورده است.

۲. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۵۳.

می‌اندازد. ابن هشام از ابن اسحاق نقل کرده است که: «رسول خدا اهالی خیبر را محاصره کرد پس آن‌گاه که نابودی خود را حتمی دیدند از آن حضرت خواستند از خونشان بگذرد و از خیبر کوچ کنند و او قبول کرد... فدکیان که این خبر را شنیدند کسانی را نزد آن حضرت فرستادند و خواستند از خونشان بگذرد و از آن‌جا بروند، اموالشان هم از آن پیامبر باشد و او چنین کرد. رابط میان آنان هم مُحَیصَة بن مسعود بود. وقتی خیبریان از قلعه‌ها پایین آمدند از رسول خدا خواستند نیمی از اموالشان را در اختیار آنان بگذارد چون بهتر می‌توانند از آن نگهداری کنند. پیامبر هم بر نصف اموالشان با آنان مصالحه کرد به این شرط که هرگاه خواست آنان را اخراج کند. اهل فدک هم مانند همین با آن حضرت صلح کردند.»^۱

آن‌گونه که از گزارش دوم ابن اسحاق استفاده می‌شود ابتدا خیبریان و هم فدکیان از پیامبر خواسته‌اند تنها از خونشان بگذرد گرچه همه اموالشان را تصرف کند. اما در مرحله بعد، از آن حضرت خواسته‌اند نیمی از اموالشان را با آنان معامله کند و آن حضرت (دربارۀ هر دو گروه) چنین کرده است. در هر صورت نتیجه دو گزارش ابن اسحاق آن است که نیمی از اموال اهل فدک به رسول خدا رسید. البته گزارش دوم (که در سیره ابن هشام اولی است) به این مطلب تصریح کرده که اهل فدک از محل خود کوچ نکردند بلکه قرار شد - همانند اهل خیبر - هرگاه رسول خدا دستور داد از محل خود بروند.

واقعی که به جهت کارشناسی‌اش در موضوع مغازی، گزارش جنگ‌ها را با تفصیل بیشتری بیان می‌کند؛ درباره فدک می‌گوید: هنگامی که رسول خدا به سوی خیبر می‌رفت، مُحَیصَة بن مسعود را به فدک فرستاد تا آنان را به اسلام دعوت کند و بگوید اگر اسلام نیاورند با آنان خواهد جنگید. محیصه پیش فدکیان رفت ولی آنان با یادآوری شجاعت خیبریان و شجاعان آنان، گفتند گمان نمی‌کنیم محمد ﷺ نزدیک آنها شود چون خیبر ده هزار جنگ‌جو دارد! مُحَیصَة گوید مدتی گذشت تا آن‌که خبر شکست دژهای خیبر و کشته شدن شجاعان آن به فدک رسید و اهل آن را سست کرد

۱. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۳۷.

پس گفتند حرف‌های ما را به کسی نگو. اما محیصه گفت چنین نیست بلکه مطالبی که گفتید با پیامبر خدا در میان خواهم گذاشت. آن‌گاه نون بن یوشع و گروهی از یهودیان به همراه محیصه نزد پیامبر رفته و با آن حضرت صلح کردند که از آن‌جا بروند و اموالشان را در اختیار او بگذارند ولی جانشان محفوظ باشد.

واقعی قول دیگری هم آورده که اهل فدک پیشنهاد کردند از آن‌جا بروند ولی اموالشان از پیامبر نباشد بلکه خود آنها هنگام برداشت محصول بازگردند. اما رسول خدا پذیرفت و بنا شد نیمی از خاک فدک مال خودشان و نیمی از آن پیامبر باشد سپس واقعی می‌گوید آن حضرت اجازه داد هم‌چنان در محل خود بمانند و آنان را بیرون نکرد.^۱ چنان‌که پیداست گزارش واقعی کاملاً با گفته ابن اسحاق مطابقت دارد. فقط واقعی بخش دوم از گزارش دوم ابن اسحاق را در قالب قول دیگر آورده و سپس آن را پذیرفته است.

خلاصه کلام دو مورخ که به منابع بعدی نیز راه یافته است این شد که یهود فدک، بدون هیچ درگیری با پیامبر صلح کردند که در سرزمین خود بمانند و نیمی از اموالشان متعلق به رسول گرامی اسلام باشد.

طبرسی داستان صلح فدک را به نقل از ابان بن عثمان بجلی به گونه‌ای دیگر آورده و در گزارش کوتاهی گفته است: «وقتی رسول خدا از خیبر فارغ شد پرچمی بست و به دست حضرت علی رضی الله عنه داد. آن حضرت به فدک رفت و با آنان صلح کرد که خونشان محفوظ باشد.»^۲ طبرسی در ادامه این گزارش درباره اموال فدک می‌گوید: «باغ‌های این منطقه به حضرت رسول اختصاص یافت. آن‌گاه جبرئیل نازل شد و گفت خداوند دستور داده حق خویشاوندان را بدهی. پیامبر پرسید خویشان کیانند و حقشان چیست؟ جبرئیل گفت فاطمه رضی الله عنها است. باغ‌های فدک را به او بده. آن‌گاه پیامبر دخترش را خواست و سندی برای او نوشت که پس از رحلت آن حضرت، پیش

۱. المغازی، ج ۲، ص ۷۰۶

۲. بنابراین، گزارش طبرسی با ابن اسحاق و واقعی دو تفاوت دارد: یکی این‌که او امیر مؤمنان رضی الله عنه را رابط صلح می‌داند نه محیصه را، دوم این‌که حرفی از جزئیات و مواد صلح نروده است که البته این بخش از سخنان با نقل دیگران قابل جمع است.

ابوبکر آورد و فرمود این نوشته رسول خدا برای من و فرزندانم است.^۱ موضوع فدک که یکی از مباحث جنجالی میان شیعه و اهل سنت است در بسیاری از کتاب‌های تفسیر، کلام و تاریخ به تفصیل بحث شده است. از جمله، مفسران ذیل آیه «ءَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ»^۲ به بخشیدن فدک به حضرت زهرا علیها السلام تصریح کرده‌اند. ابن ابی الحدید نیز در شرح نهج البلاغه به مناسبت این جمله امیر مؤمنان علیه السلام که فرموده است: «بَلَىٰ كَأَن تَفِي أَيْدِينَا فَدَكَّ مِنْ كُلِّ مَا أَظْلَمَتْهُ السَّمَاءُ فَشَحَّتْ عَلَيْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ...»^۳ مطالبی از کتاب سقیفه و فدک ابوبکر جوهری و سید مرتضی و دیگران آورده و به تفصیل در این باره بحث کرده است.^۴

ب) وادی القری

برخلاف دو منطقه فدک و تیماء که بدون درگیری به تصرف مسلمانان درآمد و حتی شخص رسول خدا در آن مناطق حاضر نشد، اهالی وادی القری از تسلیم شدن خودداری کردند. از این رو پیامبر به سوی آنان رفت و این حرکت به نام غزوه ثبت شد. شاید علت حضور آن حضرت در این نبرد به این جهت بوده که وادی القری بر سر راه برگشت از خیبر به مدینه بوده است.

ابن اسحاق می‌گوید: «وقتی رسول خدا از خیبر فراغت یافت به وادی القری رفت و چند شب اهل آن را محاصره کرد. آن‌گاه به مدینه برگشت.»^۵ او درباره فتح این منطقه به همین کلمات بسنده کرده، اما واقدی از کشته شدن یازده یهودی در این نبرد خبر داده است. آنچه در گزارش این مورخ بدان توجه و تصریح شده است دعوت مکرر رسول خدا از یهودیان برای اسلام آوردن و محفوظ ماندن خون آنان است. واقدی

۱. إعلام الوری، ج ۱، ص ۲۰۹.

۲. اسراء (۱۷) آیه ۲۶.

۳. آری، از همه آنچه آسمان بر آن سایه افکنده است تنها فدک در دست ما بود که گروهی بر آن حرص ورزیدند و دیگران [اهل بیت علیهم السلام] به سخاوت آن را رها کردند و خداوند بهترین حاکم است «نهج البلاغه، نامه ۴۵».

۴. شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۰۹ - ۲۸۶.

۵. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۳۸.

می‌گوید: «رسول خدا اصحابش را آرایش نظامی داد ... آن‌گاه آنان را به اسلام خواند و فرمود اگر اسلام آورند جان و مالشان محفوظ است و حسابشان با خداست. پس مردی به مبارزه پیش آمد که زبیر او را کشت، دومی هم به میدان آمد و زبیر او را کشت. سومی را علی رضی الله عنه به قتل رساند و چهارمی و پنجمی را ابودجانه، تا این‌که یازده نفر کشته شدند. هر مردی از آنان که به قتل می‌رسید رسول خدا دیگران را به اسلام فرا می‌خواند. آن‌گاه وقت نماز شد آن حضرت نماز خوانده، برگشت و باز هم آنان را به اسلام و رسالت خویش دعوت کرد و با آنان جنگید تا شب شد. صبح روز بعد یهودیان تسلیم شدند و اموالشان به غنیمت مسلمانان درآمد. پیامبر خدا چهار روز در وادی القری ماند.»^۱

ج) تیماء

گزارش صلح تیماء در سیره ابن هشام نیامده و واقدی هم به اشاره از آن گذشته است. وی می‌گوید: «رسول خدا چهار روز در وادی القری ماند. غنایم را تقسیم کرد و زمین‌ها و نخل‌ها را به یهودیان واگذار کرد. وقتی یهودیان تیماء خبر فتح خیبر و فدک و وادی القری را شنیدند با رسول خدا صلح کردند که جزیه دهند ولی اموالشان محفوظ بماند.»^۲

هم‌چنین واقدی پس از گزارش غزوة تبوک و به مناسبت صلح اهل دومة الجندل و ایله با رسول خدا می‌نویسد: «اهل دومه و ایله و تیماء وقتی اسلام آوردن عرب را دیدند ترسیدند.»^۳ این مطلب می‌تواند تاریخ صلح تیماء را با تردید روبه‌رو کند، ولی شاهی بر این‌که اهل تیماء هم‌زمان با اهل دومه و ایله تسلیم شده باشند وجود ندارد و به نظر می‌رسد واقدی کلمه تیماء را به مناسبت همراه آن دو آورده است.

۱. المغازی، ج ۲، ص ۷۱۰.

۲. همان، ص ۷۱۱.

۳. همان، ص ۱۰۳۱.

علل برخورد با ساکنان این مناطق

علت حمله یا تهدید این سه منطقه از سوی مسلمانان، همان دلایل حمله به خیبر است که در گفتار نبرد خیبر به تفصیل گذشت. چون یهودیان و مشرکان این مناطق و بسیاری از نقاط شمالی مدینه تحت نفوذ یهود خیبر بودند و بارها با همدستی آنان به مسلمانان حمله کرده یا نقشهٔ هجوم به مدینه را داشتند. مورخان چندین سریه به سوی فدک^۱ و چندین سریه به سوی وادی القری^۲ را ثبت کرده‌اند که با هدف پاسخ به حملات یا توطئه‌های ساکنان یهودی خیبر و هم‌چنین مشرکان برای مقابله با دولت اسلامی انجام شد. چنان‌که وقتی بزرگان خیبر از داستان بنی قریظه آگاه شدند گفتند: «به کمک یهود تیماء، فدک و وادی القری به مسلمانان حمله می‌کنیم و از مشرکان عرب هم کمک نمی‌گیریم.»^۳ حتی پس از فتح خیبر، امنیت شمال حجاز وقتی تأمین می‌شد که این گروه‌ها زیر نفوذ دولت مرکزی درآیند و گرنه باز هم به کمک یکدیگر این منطقه را بر مسلمانان ناامن می‌کردند.

۱. سریه علی رضی الله عنه به فدک (المغازی، ج ۱، ص ۵۶۲)؛ سریه بشیر بن سعد به فدک (تاریخ خلیفه، ص ۳۴)، سریه غالب بن عبدالله (همان).
 ۲. انساب الأشراف، ج ۱، ص ۴۸۴؛ تاریخ خلیفه، ص ۳۴؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۶۸؛ المغازی، ج ۱، ص ۵۶۴.
 ۳. المغازی، ج ۱، ص ۵۳۰.

فصل پنجم:

سریه‌ها

سریه حرکتی نظامی و چریکی است که شبانه و پنهانی انجام شود و تعداد افراد آن از پنج تا چهار صد نفر باشد.^۱ ولی در سیره پیامبر، این واژه به آن دسته از حرکت‌های نظامی گفته می‌شود که پیامبر اکرم در آن حضور نداشته است؛ به همین جهت - که معنای خاصی پیدا کرده - محدودیت‌های معنای لغوی را هم ندارد؛ مثلاً گاه سریه‌ها با کمتر از پنج نفر یا بیش از چهار صد نفر و گاه آشکارا و در روز انجام شده است. به جز سریه موتی که به خاطر شمار زیاد رزمندگان، از آن به غزوه یاد کرده‌اند، شمار شرکت کنندگان در سایر سریه‌ها از یک نفر تا پانصد نفر گزارش شده است.^۲

در این فصل، چهار سریه‌ای که در آنها چهار شخصیت یهودی به دست مسلمانان کشته شده‌اند، بررسی می‌شود. این سریه‌ها عبارتند از: سریه سالم بن عمیر برای کشتن ابو عفک، سریه عمیر بن عدی برای کشتن عصماء، سریه محمد بن مسلمه برای کشتن کعب بن اشرف و سریه عبدالله بن عتیک برای کشتن ابورافع. از آن‌جا که ابو عفک و عصماء از یهودیان اصلی نبودند و به جهت شباهت‌های زیادی که درباره

۱. لسان العرب، ج ۶، ص ۲۵۳؛ لغتنامه دهخدا، ج ۸، ص ۱۲۰۲۷.

۲. برای واژه سریه در فارسی همتایی یافت نمی‌شود، بنابراین ناچار خود آن را به کار خواهیم برد.

قتل این دو نفر وجود دارد،^۱ دو سریه^۱ اول یک‌جا مطرح می‌شود. پیش از آغاز گفتارها، مطالبی درباره اهمیت و جایگاه شعر و شاعری بیان می‌شود؛ چون علت کشتن سه نفر از این یهودیان، اشعار و تبلیغات آنان بوده است. هم‌چنین درباره حدیث فتک - که در آن از ترور نهی شده است - و چگونگی عدم تعارض آن با این سریه‌ها سخن خواهیم گفت.

مبانی نظری بحث

الف) جایگاه شعر در جاهلیت و اسلام

یکی از علل به قتل رسیدن بعضی از دشمنان یهودی رسول خدا به فرمان یا اجازه آن حضرت، صدور اشعاری از سوی آنان علیه مسلمانان و شخص پیامبر اکرم بوده است. لذا جا دارد برای آگاهی از تأثیر شعر و نفوذ کلام شاعر در آن دوران به جایگاه شعر و شاعری در جاهلیت و صدر اسلام اشاره شود و نمونه‌هایی از اثرات شگفت‌انگیز آن ذکر شود.

شعر یکی از مظاهر فرهنگ، تمدن و هنر است که در همه دوران‌ها و در میان همه ملت‌ها از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده و هست. مردم هر کشور به شاعران خود افتخار می‌کنند و با احترام از آنان یاد می‌کنند. یکی از ویژگی‌های مهم شعر برانگیختن احساسات است که اختصاص به دوران و ملت خاصی ندارد. این ویژگی در مواردی همچون جنگ، بیشتر به کار می‌آید و به شنونده قدرت روحی بالایی می‌دهد. گفته‌اند شاعران امیران سخن‌اند، از کاه کوهی می‌سازند و کوه را به کاهی تبدیل می‌کنند.

ویژگی دیگر شعر این است که به خاطر نظم موجود در آن، بر زبان آسان‌تر جاری می‌شود و در ذهن‌ها بیشتر می‌ماند و به راحتی دهان به دهان می‌گردد و حتی از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود. این خصوصیت نیز منحصر به دوران و ملت خاصی نیست اما اهمیت آن در گذشته‌های دور، بسیار بیشتر از امروز بوده است، زیرا کمبود

۱. هر دو از قبایل انصار بودند، درباره یهودی بودن هر دو ابهام وجود دارد، هر دو شاعر بودند، در هر دو سریه تنها یک نفر اقدام کرده است، زمان هر دو سریه نزدیک به هم و ابهام‌های مربوط به تاریخ آنها بسته به یکدیگر است.

یا نبود امکانات نوشتاری سبب می‌شد اقوام گوناگون، تاریخ و افتخارات خود را با روش‌هایی همچون حفظ شعر به دیگران منتقل کنند. به نظر می‌رسد یکی از دلایل اهتمام عرب جاهلی به شعر نیز همین موضوع بوده است. در زمانی که تنها هفده نفر از قریش نوشتن می‌دانستند؛^۱ بهترین راه حفظ آثار و افتخارات، شعر بود، زیرا به راحتی حفظ و منتقل می‌شد و به آسانی بر هر زبانی جریان می‌یافت.

گذشته از اینها شعر جاهلی دارای خصوصیتی است که آن را ممتاز کرده و جنبه سیاسی به آن داده است. این نوع شعر که «هجاء» نام دارد طرف مقابل را چنان به زانو در می‌آورد که گویی تیری زهرآگین بر قلب او فرود آمده است. در این جا برای آشنایی بیشتر با اثرات شعر و موقعیت شاعر در جاهلیت و صدر اسلام به مطالبی که کارشناسان ادبیات عرب در منابع قدیم و جدید آورده‌اند توجه می‌کنیم.

ابن سلام گوید: شعر همه دانش و منتهای حکمت عرب جاهلی بود.^۲ برخی شعر را یکی از فنون سحر می‌دانند، از این رو «رؤبه» شاعران را مانند جادوگر دانسته است.^۳ ابن رشیق در کتاب عمده آورده است: عرب جاهلی بر این باور بود که شاعر جن یا شیطانی دارد که به او الهام می‌کند. به همین جهت در میان آنان جایگاه بلندی داشت. وقتی در قبیله‌ای شاعری پدید می‌آمد جشن می‌گرفتند و میهمانی‌ها می‌دادند چون او کسی بود که در آینده از قبیله‌اش دفاع می‌کرد و مایه افتخار آنان می‌شد.^۴ مقام شاعر از سخنور و خطیب بالاتر بود و قدرت او گاه از رئیس قبیله هم فراتر می‌رفت و گاه با شعر خود میان دو نفر که درباره ریاست قبیله اختلاف داشتند قضاوت می‌نمود. سخنش بالاتر از هر سخنی بود و گفتارش از تیغ برنده‌تر. هر قبیله می‌کوشید پیش از داشتن پیشوا و سخنگو، شاعر داشته باشد که گاه با یک بیت بر مقام و منزلت قبیله بیفزاید. او پیامبر و پیشوای قبیله در زمان صلح و قهرمان آن در هنگام جنگ به شمار

۱. فتوح البلدان، ص ۴۵۷ و ۴۵۹.

۲. طبقات الشعراء، ص ۳۴.

۳. المفصل، ج ۹، ص ۶۷.

۴. الممددة فی محاسن الشعر، ج ۱، ص ۶۵؛ بلوغ الارب، ج ۳، ص ۸۴.

می آمد. شاعران بر قبیله خود منت می نهادند، زیرا زبان گویا و دفاع کننده آن بودند.^۱ یعقوبی گوید: عرب شعر را حکمت و دانش خود حساب می کرد و شاعر قبیله خود را در مراسم حج و بازارهای سالبانه حاضر می کرد تا به او افتخار کند و بر شرفش افزوده شود.^۲ جواد علی می گوید: عرب، قومی عاطفی است و شعر نتیجه این میراث طبیعی آنان است. اثر آن در جنگها همچون اثر شمشیر بر دشمن بود. دشمن را هجو می کرد و جواب شاعرانش را می داد و قبیله خود را تأیید می نمود.^۳

شعر هجوی در عرب اهمیت فراوانی داشت. وقتی شاعری می خواست هجو کند لباس خاصی می پوشید، سرش را می تراشید و با وضع مخصوصی که برخاسته از آداب دینی جاهلیت بود - چون در مراسم حج سر می تراشیدند - به هجو می پرداخت. اگر از شاعر چیزی غارت می شد با هجو غارت کننده، آن را پس می گرفت.^۴ ابوالفرج اصفهانی گوید: حارث بن ورقاء اموالی را از زهیر شاعر غارت کرد و او با اشعار هجوی موفق شد اموال خود را برگرداند.^۵ از نمونه های شگفت انگیز نفوذ شعر هجوی این است که وقتی شاعری به دست دشمن می افتاد برای این که از اشعار زیان بار او در امان باشند او را دهان بند می زدند.^۶

موقعیت شعر و شاعر پس از ظهور اسلام نیز محفوظ ماند و سلاحی کارآمد برای مقابله اسلام و کفر به شمار می رفت. آن گاه که شعرای مکه بدگویی از پیامبر و مسلمانان مدینه را آغاز کردند پیامبر فرمود چه می شود کسانی که رسول خدا را با سلاح هایشان یاری کردند با زبان هایشان نیز یاری نمایند؟ این جا بود که حسان بن ثابت اعلام آمادگی کرد و آن گاه که شعرای مسلمان، دشمن را با زبان خویش هدف گرفتند آن حضرت فرمود: «گویی به سوی آنان تیر پرتاب می کنید.»^۷

۱. المفصل، ج ۹، ص ۷۰؛ تاریخ ادبیات (الفاخوری)، ص ۴۰.

۲. تاریخ الیعقوبی، ج ۱، ص ۳۱۵.

۳. المفصل، ج ۹، ص ۶۹.

۴. تاریخ الادب العربی (العصر الجاهلی)، ص ۱۹۷.

۵. الأغانی، ج ۹، ص ۴۵۵.

۶. تاریخ ادبیات عرب (عبدالجلیل)، ص ۳۸.

۷. مسند احمد، ج ۳، ص ۴۶۰؛ العمدة، ج ۱، ص ۳۱.

همین تأثیر سحرانگیز شعر بود که سبب شد مشرکان قریش آیات قرآن را شعر و پیامبر را شاعر بخوانند.^۱ چه این که زود در افراد اثر می‌کرد و چه بسیار کسانی که با شنیدن کلماتی از آن، شیفته و دلباخته پیامبر و مکتب آسمانی اش می‌شدند. از این رو خداوند در پاسخ آنان فرمود: «ما به پیامبر شعر نیاموخته‌ایم و شاعری شایسته او نیست.»^۲ شاید جهت این که شعر شایسته پیامبر نیست این باشد که مبالغه و زیاده‌گویی از ویژگی‌های شعر است و شاعر راست و دروغ را به هم می‌بافد تا تأثیر دلخواه را در شنونده اش بگذارد.

نمونه‌ای از اثرات شعر هجوی این است که وقتی کعب بن اشرف به مکه رفت تا بر کشتگان بدر بگرید و قریش را تحریک کند، در خانه ابو وداعه میهمان شد. حسان بن ثابت خانواده ابو وداعه را هجو کرد، پس او را بیرون کردند و گفتند: نمی‌بینی حسان با ما چه می‌کند؟ تا آن جا که در مکه جایی برای کعب نماند و ناچار به مدینه بازگشت.^۳ از آنچه گفته شد روشن می‌شود کاربرد شعر در جاهلیت و صدر اسلام همانند رسانه‌های ارتباط جمعی امروز بود و وسیله‌ای برای مبارزه تبلیغاتی با دشمن به شمار می‌آمد. شاعر با شعر خود می‌توانست احساسات گروهی را برانگیزد و آنان را بر ضد شخص یا گروهی بشوراند و چه بسا خود هم آسیبی نبیند. همان حرکتی که امروزه گاه با یک اعلامیه یا مقاله یا سخنرانی امکان‌پذیر است. شعر آن روز - به ویژه در زمان جنگ - را باید به تبلیغات رادیو و تلویزیون امروز تشبیه کرد. شاعر آن روز حکم ستاد تبلیغات جنگ امروز را داشت. آن با شعر و این با تدبیر و کلمات و اعلامیه و پخش سرود و اشعار حماسی می‌توانند گروهی را به صحنه پیکار بکشند یا جمعی را از جنگ باز دارند، مرهمی بر دل داغدار خانواده‌های کشته داده بگذارند یا داغشان را تازه کرده آنان را تحریک کنند. پیروزی یا شکست یک گروه نظامی را تضمین کنند. روحیه افراد را بالا ببرند یا تضعیف کنند. سبب شکست یک لشکر یا پیروزی آن

۱. انبیاء (۲۱) آیه ۵؛ صافات (۳۷) آیه ۳۶؛ طور (۵۲) آیه ۳۰؛ حاقه (۶۹) آیه ۴۱.

۲. وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْءَانٌ مُّبِينٌ «یس» (۳۶) آیه ۶۹.

۳. المغازی، ج ۱، ص ۱۸۷.

شوند. ملتی را به مقاومت وادارند یا از پایداری باز دارند. کینه‌های نهفته و فراموش شده را زنده کنند و آتش جنگ را برافروزند یا دل‌های لبریز از کینه را بشویند و به آنان آرامش دهند.

از این رو شاعری می‌توانست با شعر خود آتش جنگی خانمان برانداز را برافروزد و نابسامانی‌های بسیار را سبب شود. همان‌گونه که در زمان حاضر منفجر کردن ایستگاه رادیویی یا تلویزیونی مخالفان یک دولت گاهی برای آن دولت امری لازم و حیاتی شمرده می‌شود در آن زمان هم گاه دستگیری، زندانی کردن و حتی کشتن یک شاعر برای یک حکومت به‌ویژه حکومت‌های نوپا امری لازم و حتمی به نظر می‌آمد.

ب) سخنی درباره حدیث فتک

در این فصل از سرب‌هایی سخن گفته می‌شود که در آن برخی از پیمان‌شکنان و توطئه‌گران یهودی، به دستور یا اجازه رسول خدا ﷺ کشته شده‌اند. از سویی احادیثی در دست است که از کشتن ناگهانی افراد - که امروزه از آن به ترور^۱ تعبیر می‌شود - نهی می‌کند. در این روایات از رسول خدا ﷺ نقل شده است که: ایمان یا اسلام مانع ترور است و مؤمن چنین نمی‌کند: «الایمان - یا الاسلام - قید الفتک و المؤمن لا یفتک^۲» سؤال این است که این دو دسته روایات چگونه قابل جمعند و آیا تعارضی میان آنها وجود دارد؟ از آن‌جا که در گفتارهای آینده، از لحاظ تاریخی، این سرب‌ها و کشته شدن بزرگان و شاعران یهودی به دست یاران پیامبر را خواهیم پذیرفت، در این جا مناسب است قدری درباره حدیث فتک گفت و گو شود.

این سخن پیامبر با یک مضمون در بیان چند تن از صحابه و پیشوایان معصوم آمده است. پیش از هرگونه اظهار نظری شایسته است موارد نقل این حدیث را از نظر بگذرانیم:

۱. واژه ترور گرچه در اصل فرانسوی است ولی در فارسی رواج فراوانی یافته و ترجمه فارسی آن به واژه ترکیبی به خوبی و به زودی معنای عرفی آن را نمی‌رساند و معادل خوبی برای آن نیست از این رو به ناچار این واژه را به کار می‌بریم.

۲. واژه «قید» در حدیث، گاه با تشدید و گاه بدون آن آمده است.

۱- مردی نزد زبیر بن عوام آمد و به او گفت: آیا می‌خواهی علی بن ابی طالب علیه السلام را بکشم؟ زبیر گفت چگونه؟ گفت خود را از یاران او قلمداد می‌کنم و سپس او را می‌کشم. زبیر گفت از پیامبر شنیدم که فرمود ایمان مانع ترور است، مؤمن ترور نمی‌کند.^۱

۲- هنگامی که معاویه بر عایشه وارد شد، عایشه به خاطر کشتن حجر بن عدی به او اعتراض کرد و گفت: آیا نمی‌ترسی مردی را پنهان کنم تا تو را بکشد؟ معاویه گفت نه، چون از پیامبر شنیدم که فرمود: ایمان مانع ترور است و مؤمن ترور نمی‌کند.^۲

۳- آن‌گاه که عبیدالله بن زیاد به کوفه آمد شریک بن اعور به مسلم بن عقیل گفت: ابن زیاد به دیدن من خواهد آمد تو در گوشه‌ای پنهان شو و او را بکش. پس از آمدن عبیدالله، مسلم از این کار منصرف شد و در پاسخ شریک گفت به یاد سخن پیامبر افتادم که فرموده ایمان مانع ترور است و مؤمن ترور نمی‌کند.^۳

۴- ابوهریره و دیگران این حدیث را به طور مطلق از رسول خدا آورده‌اند.^۴

۵- ابوالصباح کنانی به امام صادق علیه السلام گوید: در همسایگی ما مردی است که از امیر مؤمنان علیه السلام بدگویی می‌کند آیا اجازه کشتن او را می‌دهید؟ امام می‌فرماید: پیامبر از فتک نهی کرده است و اسلام مانع ترور است. آن شخص را به حال خود واگذار که جز تو او را کفایت خواهد کرد. ابوصباح گوید وقتی به کوفه برگشتم مار آن مرد را زد و مُرد.^۵

۶- امام جواد علیه السلام پس از آن‌که دستور کشتن دو تن از دشمنان ولایت را می‌دهد می‌فرماید ترور نکن که اسلام ترور را منع کرده است.^۶ این تنها موردی است که حدیث فتک مستقیم از رسول خدا نقل نشده است.

۱. المصنف، ج ۵، ص ۲۹۹؛ کنز العمال، ج ۱، ص ۶۲.

۲. دلائل النبوه، ج ۶، ص ۲۵۳؛ البدایة والنهایة، ج ۶، ص ۲۵۳؛ کنز العمال، ج ۱، ص ۶۳.

۳. مقاتل الطالبین، ص ۱۰۱؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ۴۳۹؛ الکامل، ج ۲، ص ۵۳۸؛ اخبار الطوال، ص ۲۳۵. البته در این‌که شریک در خانه هانی بیمار شده یا بالعکس، میان مورخان اختلاف است.

۴. کنز العمال، ج ۱، ص ۶۲؛ المصنف، ج ۵، ص ۲۹۹.

۵. کافی، ج ۷، ص ۳۷۵؛ تهذیب، ج ۱۰، ص ۲۱۴.

۶. رجال الکشی، ج ۲، ص ۸۱۱.

۷- مورد دیگری که در آن به این حدیث اشاره رفته سخن عباس بن عبدالمطلب است که پس از رحلت پیامبر و بیعت مردم با ابوبکر گفت: اگر اسلام مانع ترور نبود چنین و چنان می‌کردم.^۱ این جا هم نسبت حدیث به پیامبر وجود ندارد. با این‌که درباره برخی از این نقل‌ها می‌توان تردید نمود^۲، ولی فراوانی و شهرت آنها تردید درباره اصل حدیث را از بین می‌برد. نقل این حدیث از زبان راویان شیعه و سنی و مجموع شواهد و قراین نشان می‌دهد که چنین مضمونی در بیان پیامبر و معصومین آمده است.^۳

یکی از محققان معاصر، تعارض ظاهری این حدیث با رفتار پیامبر و امامان^۴ را این‌گونه حل کرده که می‌گوید: «حقیقت این است که منافاتی بین این دو مطلب نیست، زیرا مقصود از فتک، کشتن خیانت‌آمیز کسی است که در پناه امنیت انسان قرار دارد... و روایت شده که فتک بدون اجازه امام جایز نیست، چون اگر فتک معمول

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۱۹.

۲. نقل معاویه در پاسخ عایشه این مطلب را به ذهن می‌رساند که او می‌خواست با این حدیث از نقشه عایشه در امان بماند. شخصی مانند زبیر که رودرو با علی رضی الله عنه جنگید و برای گرفتن خلافت به دروغ خون عثمان را طلب کرد اگر قدرت بر ترور آن حضرت داشت هیچ‌گاه کوتاهی نمی‌کرد. جای شگفتی است که زبیر همه احادیث رسول خدا درباره فضائل علی رضی الله عنه را فراموش کرد ولی این حدیث را به یاد داشت، آیا احتمال فضیلت‌سازی زبیریان در این داستان تقویت نمی‌شود؟ درباره مسلم بن عقیل هم باید توجه داشت گزارش‌های دیگری علت خودداری او از ترور عیدالله را ناخشنودی هانی و همسرش از کشته شدن عیدالله در خانه‌شان دانسته‌اند. به علاوه ممکن است این مطلب برای تضعیف شخصیت مسلم یا تیره او نقل شده باشد. روایت ابوالصباح مرسله است و وضع ابوهریره هم روشن است. با این همه، نقل حدیث فتک منحصر به این چند مورد نیست. گرچه دیگر موارد نیز سند محکمی نداشته باشد مجموع گزارش‌ها و روایات و شهرت آن جبران ضعف سند را خواهد کرد «وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۳۲۳؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۳۵۹ و ج ۵۲، ص ۲۷۷».

۳. مؤلف میزان الحکمه پس از نقل مواردی از حدیث فتک می‌گوید «به نظر من همه حدیث‌های حرمت فتک ساختگی است و توانایی اثبات حرمت آن را ندارد» (میزان الحکمه، ج ۷، ص ۳۷۹). نگارنده هم در آغاز بر چنین باوری بود ولی فراوانی نقل این حدیث در منابع شیعه و سنی و این‌که همه راویان یک جمله را از رسول خدا نقل کرده‌اند به کمک شواهدی دیگر بر صدور اصل حدیث گواهی می‌دهد. شاید مؤلف این کتاب گزارش‌های تاریخی مبنی بر کشته شدن برخی افراد را در نظر داشته و خواسته است با ساختگی دانستن احادیث، گره تعارض را بگشاید. البته استفاده حرمت از این حدیث سخن دیگری است که جایگاه خود را می‌طلبد.

۴. در تاریخ ائمه رضی الله عنهم نیز به قتل برخی دشمنان مانند غلات برخورد می‌کنیم «دجال الکشی، ج ۲، ص ۸۰۴ و ۸۱۱؛ مناقب، ج ۴، ص ۴۴۹؛ وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۲۴ (باب ۴۷ ابواب جهاد العدو) و ج ۲۸، ص ۳۲۰، باب ۶ ابواب حدّ المحارب».

شود، امنیت و آسایش از بین خواهد رفت. عییدالله هم در خانه هانی خود را ایمن می‌دانست و هنوز اعلان جنگی نشده بود... ولی درباره یهودیان چنین نبود، زیرا آنان پیمان شکستند و نمونه آشکار محارب گشتند و مکر کردن برای کشتن چنین کسانی اشکال ندارد که جنگ، مکر و فریب است.^۱ پیداست که این محقق توانای تاریخ سرانجام مشکل تعارض را نگشوده و در واقع خواسته است کشتن یهودیان را به وسیله اجازه معصوم از حدیث فتک استثنا کند، یعنی هم چنان کار انجام شده فتک نام دارد، لیکن با اجازه پیامبر منع آن برداشته می‌شود. این در حالی است که حدیث به طور مطلق فتک را نهی کرده و حتی از برخی روایات استفاده می‌شود که با وجود اجازه معصوم، چنین کاری شایسته نیست. بنابراین بایستی راه حل دیگری برای مخالفت ظاهری این دو مطلب پیدا کرد.

جست و جو در روایاتی که واژه فتک در آن به کار رفته است نشان می‌دهد آنچه منع شده جز موارد انجام شده درباره یهودیان یا دیگر مخالفان است. بررسی بیشتر این گزارش‌ها و دقت در چگونگی انجام آن قتل‌ها، این مطلب را در ذهن قوت می‌بخشد که میان فتک و آنچه پیامبر و امامان انجام داده‌اند تفاوت نهادی وجود دارد و مراجعه به واژه اغتیال، این مطلب را کاملاً استوار می‌کند. توضیح بیشتر این نکته را همراه دلایل و شواهدی می‌آوریم که نشان می‌دهد عملکرد پیامبر و امامان، فتک نامیده نمی‌شود.

۱- در هیچ‌کدام از گزارش‌های مربوط به قتل‌ها، واژه فتک دیده نمی‌شود بلکه پیوسته «قتل» به کار رفته است. گاه هم به کلماتی مانند غزه (فریفتن)، غیله (غافلگیر کردن)، بیت (شبانه حمله کردن)، دس (نقشه کشیدن) و اصاب (کشتن) برخورد می‌کنیم. در کلام پیامبر و ائمه نیز تنها قتل آمده و گاه فرموده‌اند کیست که شرّ فلانی را از سر من کم کند یا مرا از دست او آسوده گرداند. از طرفی هر جا از فتک جلوگیری شده تنها همین واژه (فتک) به کار رفته است و از حدیث فتک هیچ تعبیر دیگری نشده است.

۱. الصحیح، ج ۴، ص ۴۴.

۲- واژه‌شناسان عرب میان فتک و اغتیال کاملاً فرق گذاشته‌اند. ابن اثیر می‌گوید: «فتک آن است که در حال غفلت به کسی حمله کنند و او را بکشند.»^۱ ابن منظور اضافه می‌کند که فتک، کشتن آشکار است.^۲ این در حالی است که این دو لغت‌شناس می‌گویند: «اغتیال آن است که شخصی را فریب دهند و در جایی که کسی دیده نمی‌شود او را بکشند.»^۳ البته در هر صورت غفلت هست و شخصی که مورد حمله قرار می‌گیرد آمادگی دفاع از خویش را ندارد. اما یکی آشکارا و یکی پنهانی است. ابن ابی‌الحدید در توضیح اغتیال گوید: «او را به جایی می‌برد که گمان کند با او کاری دارد سپس وی را می‌کشد.»^۴

۳- در روایاتی از ائمه علیهم‌السلام معنای فتک به روشنی بیان شده و در یکی از این روایات، فرق میان فتک و اغتیال تصریح شده است. روایت اول از ابوصباح کنانی است؛ او می‌گوید به امام ششم عرض کردم: شخصی است که به امیر مؤمنان علیه‌السلام اهانت می‌کند، آیا اجازه کشتن او را می‌دهید؟ امام فرمود آیا چنین می‌کنی؟ گفتم بله، به خدا سوگند اگر اجازه‌ام دهی در کمین او می‌نشینم و هنگامی که عبور کرد با شمشیرم به او حمله می‌کنم و چنان بر سرش می‌کوبم که کشته شود. امام فرمود ای ابوالصباح، این فتک است و رسول خدا از فتک جلوگیری کرده است. ای ابوالصباح، اسلام فتک را منع کرده است.^۵ این که امام از ابوالصباح می‌پرسد چگونه می‌خواهی او را بکشی پیداست که در نظر آن حضرت روش کشتن اهمیت دارد؛ چون در جای دیگری هم از یکی از شیعیان - که شماری از خوارج را کشته بود - پرسید: چگونه آنان را کشتی؟ او روش‌های پنهانی را ارائه کرد و امام فرمود: به خاطر این که از امام اجازه نگرفته‌ای کفاره بده و گرنه کار تو اشکال دیگری ندارد.^۶

۱. النهایه، ج ۳، ص ۳۶۷.

۲. لسان العرب، ج ۱۰، ص ۱۷۷.

۳. النهایه، ج ۳، ص ۳۶۱؛ لسان العرب، ج ۱۰، ص ۱۶۱.

۴. شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۱۲۵.

۵. الکافی، ج ۷، ص ۳۷۵؛ التهذیب، ج ۱۰، ص ۲۱۴.

۶. الکافی، ج ۷، ص ۳۷۶؛ رجال الکشی، ج ۲، ص ۶۳۳؛ وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۲۳۰ (باب ابواب دیات النفس).

روایت صریح‌تر آن است که اسحاق انباری گوید: «امام نهم از دو تن بیزاری جست و فرمود: ای اسحاق مرا از دست آن دو آسوده کن. گفتم آیا کشتن آنان برای من جایز است؟ فرمود: ایشان توطئه می‌کنند پس خونشان هدر است. ولی آنان را فتک نکن که اسلام فتک را منع کرده است و می‌ترسم اگر آنان را آشکارا بکشی، تو را دستگیر کنند و چون دلیل محکمه پسندی نخواهی داشت خون مؤمنی از دوستان ما به خون کافری خواهد ریخت. پس بر شما باد اغتیال.»^۱

سومین روایت از امام دهم است که درباره یکی از غالیان می‌فرماید: «هرگاه او را در خلوت یافتید سرش را بشکنید.»^۲ روایت دیگر درباره کشتن فارس بن حاتم به دست جنید است. او هم می‌گوید: «وقتی فارس را کشتم ساطور را پرتاب کردم. مردم جمع شدند و چون کسی جز من در آن پیرامون نبود مرا گرفتند ولی هنگامی که سلاحی در دستم ندیدند [رهایم کردند و] به جست و جوی اطراف رفتند.»^۳ قتل فارس بن حاتم به فرمان امام هادی علیه السلام صورت گرفت.

گرچه این روایات از جهت سند چندان قوی نیست ولی برای تأیید و توضیح معنایی که لغویان گفته‌اند بسیار راه‌گشاست و نشان می‌دهد اگر پیشوایان شیعه به کشتن کسی دستور می‌دادند از یارانشان می‌خواستند به صورت پنهانی (اغتیال) باشد نه آشکارا (فتک).

۴- نگاهی به گزارش‌های تاریخی که از کشتن افرادی با واژه فتک تعبیر شده است به خوبی نشان می‌دهد این موارد، آشکارا و در ملأعام صورت گرفته است. نمونه‌هایی از این گزارش‌ها چنین است: الف) توطئه مشرکان برای کشتن رسول خدا در شب هجرت فتک تعبیر شده است.^۴ ب) دستور پیامبر برای کشتن اسود عنسی و کشته شدن او به دست فیروز دیلمی که آشکارا انجام گرفته است با واژه فتک آمده

۱. رجال الکشی، ج ۲، ص ۸۱۱؛ موسوعة الاستخبارات، ج ۱، ص ۳۶۳.

۲. رجال الکشی، ج ۲، ص ۸۰۴.

۳. رجال الکشی، ج ۲، ص ۸۰۸؛ مناقب، ج ۴، ص ۴۴۹.

۴. الإرشاد، ج ۱، ص ۵۲.

است.^۱ (ج) شیخ مفید از نیرنگ برای کشتن امیر مؤمنان علیه السلام در هنگامه جنگ به فتک تعبیر می‌کند.^۲ (د) وعده خوارج به معاویه برای کشتن امام حسن علیه السلام هنگام رسیدن لشکر شام با واژه فتک آمده است. (ه) کشتن عبیدالله به دست مسلم اگر به انجام می‌رسید در حضور دیگران و آشکارا بود؛ از این رو مسلم به حدیث فتک استناد کرد. (و) ابن کثیر گوید برخی خواستند منصور - خلیفه عباسی - را میان صفا و مروه فتک کنند.^۳

از مطالبی که گذشت چنین به دست می‌آید که آنچه در تاریخ پیامبر و ائمه رخ داده است و از جمله آن، کشتن یهودیان مخالف است فتک به شمار نمی‌آید، زیرا همه قتل‌ها در پنهانی و شبانه رخ داده است، بلکه به آن اغتیال گفته می‌شود. بنابراین میان گفتار و رفتار پیامبر و امامان تناقض و تعارضی به چشم نمی‌خورد. آنچه هست در ترجمه این واژه‌هاست که در نگاه اول و پیش از بررسی، دوگانگی را به ذهن می‌آورد. علت این است که در فارسی، دو واژه فتک و اغتیال کاملاً یک جور معنا شده است.^۴ امروزه هم این دو کلمه را ترور - که واژه‌ای فرانسوی است - ترجمه می‌کنیم و آنچه ترور می‌نامیم فرقی نمی‌کند که در پنهانی صورت گرفته باشد یا در حضور دیگران. البته در همه صورت‌ها، غافل‌گیری مشترک است و این عمل در هر صورت با غفلت کشته شونده همراه است. تنها تفاوت این است که در واژه فتک، نوعی دلیری و بی‌باکی و جرأت بیش از حد به چشم می‌خورد که در معنای اغتیال نیست.^۵ بنابراین، این پرسش هم‌چنان باقی است که چگونه فتک در هر صورت ممنوع است ولی اغتیال (با اجازه پیامبر) منعی ندارد؛ در حالی که هر دو، غافل‌گیر کردن دیگران و کشتن ناگهانی است و در هر دو،

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۱۸۷.

۲. الإرشاد، ج ۱، ص ۳۰۸.

۳. البداية والنهاية، ج ۱۰، ص ۸۷.

۴. لغتنامه دهخدا، ج ۱۰، ص ۱۴۹۶۸ (فتک: ناگاه کشتن)؛ لغتنامه دهخدا، ج ۲، ص ۲۵۵۰ (اغتیال: ناگاه کشتن).

۵. لسان العرب، ج ۱۰، ص ۱۷۷، لغتنامه دهخدا، ج ۱۰، ص ۱۴۹۶۸. ولی جعفریان فتک را این‌گونه معنا کرده است «پنهان شدن و به‌طور ناگهانی کسی را کشتن» (تاریخ اسلام، ج ۱، ص ۴۴۱).

کُشندگان شناخته نمی‌شوند.

به این نکته باید توجه داشت که ترور، واژه‌ای سیاسی است که اهدافی سیاسی را تعقیب می‌کند و تروریسم به عنوان یک مکتب، خود را مجاز می‌داند که برای رسیدن به اهداف خود، از هر وسیله و شیوه‌ای بهره‌گیرد. از این رو باید بین اصطلاح امروزی ترور با اغتیال و حتی فتک فرق اساسی قائل شد. در لغت‌نامه روابط بین‌الملل آمده است که ترور و تروریسم به فعالیت‌های بازیگران دولتی و غیر دولتی که شیوه و تمهیدات خشن را در اعمال خود برای رسیدن به اهداف سیاسی به کار می‌برند، اطلاق می‌شود. بنابر این، ترور یک اقدام سیاسی است که گاه با کشتن و گاه با ایجاد احساسات برای یک فرد مانعی از سر راه یک هدف سیاسی برداشته می‌شود. مهم این‌که این کلمه به معنای حاکم شدن شرایط ارباب و دلهره در جامعه است که این موضوع در بحث سرّیه‌های دوران رسالت منتفی است. وقتی به قضاوت معصوم، خون شخصی هدر شد فرقی در نحوه اعدام او نخواهد بود. گاه این حکم آشکارا و در ملأ عام اجرا می‌شود مانند آنچه درباره حارث بن سوید (مسلمان) و اعدام ابو عزه جمحی (کافر) یا کسانی که پیامبر در فتح مکه دستور قتل آنان را صادر فرمود، شهرت دارد و گاه حکم قتل به صورت پنهانی و بدون اطلاع آن شخص انجام می‌شود. شاید علت این‌که آن حضرت به کشتن پنهانی توطئه‌گران یهودی دست زد و آنان را آشکارا محاکمه و اعدام نکرد این باشد که آنان از دسترس حکومت بیرون بودند و رسول خدا ناچار بود به عنوان رئیس دولت مدینه - که قضاوت هم یکی از شئون اوست - به صورت غیابی آنان را محاکمه نماید و پیش از آن‌که متوجه شوند و قصد فرار نمایند، حکم را درباره ایشان اجرا کند. چنین محاکمه‌ای از سوی امامان که با حکومت در تعارض بودند ظهور بیشتری دارد.

و شاید اغتیال را کشتن مجرمی بدانیم که خود می‌داند تحت تعقیب و حکمش اعدام است ولی اگر چنین احتمالی ندهد کشته او فاتک است. بر این مطلب از گزارش‌های تاریخی ترور یهودیان نیز می‌توان شاهد آورد که آنان احتمال کشته شدن

خود را می‌دادند و از این رو مسلمانان با فریب وارد خانه ایشان شدند.^۱ نکته قابل توجه دیگر این است که کشته شدگان به دست یاران رسول خدا، دشمنانی بودند که پیمان خود با آن حضرت را شکسته و پیوسته در صدد توطئه علیه مسلمانان و دولت نوپای مدینه بودند؛ و پیمان‌شکنی در هر جامعه‌ای، حتی در دوره جاهلی عملی بسیار نکوهیده به شمار می‌آمده و سخت‌ترین مجازات‌ها را در پی داشته است. به همین جهت است که قرآن کریم فرموده است: «با سران کفر بجنگید چون آنان به عهد و پیمان پای‌بند نیستند.»^۲

۱. از ابن ابی‌الحدید تعجب است که به مناسبت بحث از سادگی رفت و آمد پیامبر و خلفا می‌گوید «در آن دوره پاسداری معمول نبود و عرب ترور بلد نبود و آن را بد می‌دانست، زیرا شجاعت جز آن است و آن کار عاجزان به شمار می‌رود» (شرح نهج البلاغه، ج ۱۰، ص ۲۵۹) در حالی که ابن حبیب در کتاب المجتزء عنوان‌هایی با نام «فتاک الجاهلیة و فتاک الاسلام» گشوده است. «ص ۱۹۲ و ۲۱۲». ابن شبه هم از پاسداران پیامبر نام برده است. (تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۲۹۹) اینها گذشته از گزارش‌های تاریخی است که مفصل از آن سخن خواهیم گفت.

۲. توبه (۹) آیه ۱۲.

گفتار یکم: سریه‌های سالم بن عمیر و عمیر بن عدی

نخستین کسانی که پس از هجرت، به دست یاران رسول خدا در مدینه کشته شدند یک مرد و یک زن شاعر هستند. ابو عفک پیرمردی ۱۲۰ ساله از قبیله بنی عمرو بن عوف و عصماء دختر مروان که در قبیله بنی خطمه زندگی می‌کرد. درباره یهودی بودن این دو نفر، ابن اسحاق و واقدی سخنی به میان نیاورده‌اند لیکن ابن سعد، ابو عفک را یهودی دانسته و گروهی از او پیروی کرده‌اند.^۱ درباره یهودی بودن عصماء هم گزارش‌هایی در دست است. ابن کلبی در شرح حال عمیر بن عدی گوید: «او زن یهودی که پیامبر را بدگویی می‌کرد، کشت.»^۲ ابو عبید و بلاذری هم عصماء را یهودی می‌دانند^۳ و سهیلی می‌گوید: «در مصنف حماد بن سلمه آمده است که او یهودی بود.»^۴ آنچه مسلم است این‌که این دو نفر ارتباطی به یهودیان معروف مدینه (بنی قینقاع، بنی نضیر و بنی قریظه) ندارند. بلکه از اوسیانی هستند که آیین یهود را انتخاب کرده بودند.

گزارشی از دو سریه

اقدام یاران رسول خدا درباره کشتن این دو نفر، شباهت‌های زیادی به یکدیگر دارد. واقدی درباره سریه سالم می‌گوید: وقتی اشعار عصماء پخش شد پیامبر و

۱. الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۲۱؛ نهاية الإرب، ج ۱۷، ص ۶۶؛ عيون الأثر، ج ۱، ص ۴۴۲؛ إمتاع الأسماع، ص ۱۰۱؛ المواهب اللدنية، ج ۱، ص ۱۹۶؛ سيل الهدى، ج ۶، ص ۲۳؛ تاريخ الخميس، ج ۱، ص ۴۰۸؛ سيرة حلبی، ج ۳، ص ۱۴۶.
 ۲. جمهرة النسب، ج ۲، ص ۲۹.
 ۳. الأموال، ص ۲۶۲؛ انساب الأشراف، ج ۱، ص ۴۷۹.
 ۴. الروض الانف، ج ۷، ص ۵۳۲؛ درباره یهودی بودن عصماء هم چنین به التذكرة الحمدونية، ج ۷، ص ۸۳؛ الإصابة، ج ۴، ص ۷۱۷؛ تاريخ الخميس، ج ۱، ص ۴۰۶؛ بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۷؛ السرايا والبعوث، ص ۱۳۳ مراجعه کنید.

مسلمانان هنوز در منطقه بدر بودند.^۱ عمیر بن عدی که به خاطر کم سو بودن چشمانش در این جنگ شرکت نکرده بود^۲ نذر کرد که اگر رسول خدا به سلامت از این جنگ برگشت، این زن را از پای در آورد. اما ابن اسحاق بدون این که از نبرد بدر سخنی به میان آورد می گوید: «وقتی اشعار عصماء منتشر شد پیامبر فرمود آیا کسی سزای او را می دهد؟ عمیر که نزد آن حضرت بود داوطلب شد.»^۳ به هر حال ابن عدی که هم طایفه این زن بود به سراغ او رفت و شبانه او را در خانه اش کشت و صبحگاهان خبر موفقیت خود را برای رسول خدا آورد. گویا وی از پی آمد این کار خود هراس داشت و گمان می کرد فرزندان این زن از او خون خواهی خواهند کرد ولی پیامبر به او فرمود چنین نخواهد بود.^۴ سهیلی کشنده عصماء را، شوهر او می داند^۵ و حلبی روایت دیگری، در چگونگی کشته شدن این زن به دست عمیر آورده است^۶ اما سخن این دو شهرتی ندارد. از پی آمدهای خوب قتل عصماء این است که پس از مرگ او اسلام در قبیله بنی خطمه گسترش یافت و کسانی که از مسلمان شدن باک

۱. یکی از محققان می نویسد: این مطلب (که آن زمان رسول خدا در منطقه بدر بود) با شعر عصماء که خطاب به مردم مدینه می گوید: بعد از کشته شدن سران قوم هنوز به او امیدوارند سازگار نیست. «تاریخ سیاسی اسلام»، ج ۱ (سیره رسول خدا)، ص ۴۹۷ اما اگر تاریخی را که واقعی برای این سربزه گزارش کرده پذیریم این مطلب را این گونه توجیه خواهیم کرد که عصماء این شعر را هنگامی گفته که از شکست قریش و مرگ و اسارت بزرگان آنان آگاهی یافته است ولی هنوز پیامبر و مسلمانان به مدینه برنگشته بودند. پس عمیر شعر او را شنیده و چنین نذری کرده است. مؤید این مطلب گزارشی تاریخی است که می گوید پیامبر پس از پیروزی در بدر، زید بن حارثه و عبدالله بن رواحه را به مدینه فرستاد تا خبر پیروزی رزمندگان اسلام و مرگ سران قریش را به مردم شهر برسانند و اتفاقاً عبدالله تا منازل بنی امیه بن زید و بنی خطمه که محل عصماء بود این خبر را پخش کرد «المغازی، ج ۱، ص ۱۱۴ و ۱۱۵».

۲. درباره شرکت نداشتن عمیر در بدر به الإصابه، ج ۴، ص ۷۲۱ رجوع کنید. واقعی در گزارش خود از کور بودن عمیر سخن گفته اما جعفر مرتضی می گوید این مبالغه است چون نابینا نمی تواند چنین حرکتی انجام دهد، بلکه چشمان او کم سو بوده است. «الصحیح، ج ۶، ص ۳۸».

۳. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۶۳۶؛ المغازی، ج ۱، ص ۱۷۲.

۴. عمیر گفت «هل علی شیء فی ذلک» پیامبر فرمود «لا یتطیح فیها عنزان» یعنی در این باره دو بز هم به یکدیگر شاخ نخواهند زد کنایه از این که مشکلی در این باره نیست و اختلاف و خون خواهی روی نمی دهد، از آن پس این گفته پیامبر ضرب المثل گردید.

۵. الروض الانف، ج ۷، ص ۵۳۲.

۶. سیره حلبی، ج ۳، ص ۱۴۴.

داشتند، ایمان آوردند.

درباره قتل ابو عفک هم واقدی بدون مطرح کردن دستور یا اجازه پیامبر می‌گوید: سالم بن عمیر با شنیدن شعرهای او نذر کرد وی را بکشد. اما ابن اسحاق می‌گوید: پیامبر فرمود چه کسی شتر این پلید را کم می‌کند؟ سالم شبانه به سراغ او رفت و او را از پای در آورد. ^۱ بلاذری در گزارشی منحصر به فرد می‌نویسد: «گروهی می‌گویند علی علیه السلام به سراغ ابو عفک رفت و او را در بسترش کشت.» ^۲

تاریخ سریه‌های سالم و عمیر

درباره زمان این دو سریه اختلاف نظر آشکاری وجود ندارد و در نگاه آغازین تصور می‌شود سخن همه تاریخ‌نویسان یکی است. اما دقت در عبارتی از ابن اسحاق این امید را که حداقل زمان برخی از رویدادهای تاریخ اسلام روشن باشد، از بین می‌برد. واقدی به زمان دو سریه تصریح کرده، قتل عصماء را در ۲۴ رمضان سال دوم و قتل ابو عفک را در شوال همان سال گزارش می‌کند. مورخان بعدی نیز از او پیروی کرده و اگر به زمان سریه‌ها اشاره کرده‌اند همان سخن واقدی را گفته‌اند. ^۳ اما ابن اسحاق می‌گوید: «کشته شدن ابو عفک به این سبب بود که با مرگ حارث بن سوید، دشمنی خویش را آشکار کرد... با مرگ ابو عفک هم عصماء دشمنی خود را آغاز کرد.» ^۴ گرچه این مورخ هیچ تاریخی برای این دو سریه مشخص نکرده است اما از بیان او می‌توان فهمید که زمان آن دو را یک سال پس از آنچه واقدی و دیگران گفته‌اند، می‌داند؛ زیرا بنا به شهرت تاریخی، حارث بن سوید پس از نبرد احد کشته شده است. طبرسی هم به این تاریخ تصریح کرده می‌نویسد: «وقتی پیامبر از

۱. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۶۳۵؛ المغازی، ج ۱، ص ۱۷۴؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۱؛ تاریخ الاسلام (المغازی)، ص ۱۳۸؛ البداية والنهاية ج ۵، ص ۲۴۰.

۲. انساب الأشراف، ج ۱، ص ۴۸۰.

۳. المغازی، ج ۱، ص ۱۷۴ و ۱۷۵؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۰ و ۲۱؛ انساب الأشراف، ج ۱، ص ۴۷۹؛ التنبیه والاشراف، ص ۲۰۶؛ البدء والتاریخ، ج ۴، ص ۱۹۴؛ المنتظم، ج ۲، ص ۱۳۵.

۴. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۶۳۶.

حَمراء الأَسَد بازگشت، عصماء با اشعارش به دشمنی پرداخت و عمیر او را از پای در آورد.^۱ این در حالی است که طرفداران نظریه نخست بر وقوع دو رویداد پس از جنگ بدر تأکید دارند.

به این ترتیب اظهار نظر درباره زمان این دو سریه بسیار مشکل می‌شود. برای پذیرش هر کدام از نظریه‌ها هم شواهدی وجود دارد؛ مثلاً برای قول واقدی می‌توان این‌گونه دلیل آورد که:

الف) او تاریخ دقیق دو رویداد را بیان و تأکید کرده که دو حادثه در نوزدهمین و بیستیمین ماه هجرت رسول خدا به مدینه و پس از جنگ بدر رخ داده است. بنابراین این جایی برای توجیه یا حمل این تاریخ بر آنچه ابن اسحاق گفته نمی‌ماند.

ب) داستان حارث بن سوید - که ابن اسحاق کشته شدن ابو عفک را پس از کشته شدن او گزارش کرده - چندان روشن نیست. در منابع تاریخی چنین شهرت یافته که مجذّر بن ذیاد (خزرجی) براساس کینه‌های قبیلگی پیش از اسلام، سوید بن صامت (اوسی) را کشت ولی پس از هجرت پیامبر، اسلام آورد و در نبرد احد شرکت کرد. حارث فرزند سوید - که او هم مسلمان شده و در این جنگ شرکت داشت - از فرصت استفاده کرد و قاتل پدرش را کشت. جبرئیل موضوع را به آگاهی رسول خدا رساند و آن حضرت حارث را به قصاص مجذّر کشت. اما برخی گزارش‌ها این شهرت را دچار تردید می‌کند؛ مثلاً ابن اسحاق در دو مورد که از حارث سخن گفته به مرگ او اشاره نکرده بلکه گفته است وی به مکه فرار کرد و سپس توبه نمود و آیه ۸۶ سوره آل عمران درباره او فرود آمد.^۲ ابو عبید نیز در کتاب نسب خود، جلاس بن سوید - برادر حارث - را قاتل مجذّر می‌داند.^۳ ابن کلبی هم از عدوی این

۱. إعلام الوری، ج ۱، ص ۱۸۵. حمراء الأَسَد محلی است که رسول خدا پس از جنگ احد، مشرکان را تا آنجا تعقیب کرد.

۲. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۵۲۰ و ج ۲، ص ۸۹، ج ۱، ص ۲۸۸؛ تاریخ خلیفه، ص ۳۰؛ المیزان، ج ۳، ص ۳۹۲؛ ابن ابی الحدید هم این مطلب را پذیرفته است «شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۵۱».

۳. کتاب النسب، ص ۲۷۳.

مطلب را نقل کرده است.^۱ شگفت‌تر این‌که فردی به همین نام وجود دارد که ابن سعد و خلیفه می‌گویند در زمان حکومت عبدالله بن زبیر در کوفه مرده است.^۲ شرح حال نویسان درباره او هم مطالبی شبیه آنچه درباره همان‌هاست حارث گفته شده، آورده‌اند.^۳ درباره چگونگی قصاص حارث هم اختلافاتی هست.^۴

ج) در شعری که عصماء پس از سرودن آن کشته شد، سخن از سران قوم به میان آمده و گفته می‌شود مقصود، بزرگان قریش هستند که در نبرد بدر کشته شده‌اند. (د) آنچه گفته‌اند که تا آن زمان جز عمیر مسلمانی در میان بنی خطمه نبود تناسب بیشتری با سال دوم هجرت دارد.^۵

از طرفی برای نظریه ابن اسحاق هم می‌توان این‌گونه شاهد آورد:

۱- گرچه ابن اسحاق به تاریخ دو سرّیه اشاره نکرده ولی در گزارش اعلام الوری به کشته شدن عصماء پس از حمراء الأسد تصریح شده است. البته اگر این سخن نظر خود طبرسی بود به خاطر دست اول نبودن این منبع، آن را توجیه می‌کردیم ولی او گزارش خود را از ابان بن عثمان بجلی نقل کرده است.^۶ بدین ترتیب نظریه ابن اسحاق مؤید محکمی پیدا خواهد کرد که به سادگی نمی‌توان آن را توجیه کرد. در واقع واقعی به تنهایی در یک طرف^۷ و ابن اسحاق و ابان در طرف دیگر خواهند بود.

۲- گرچه داستان کشته شدن حارث بن سوید دچار تردید است لیکن این مطلب

۱. جمهرة النسب، ج ۲، ص ۲۰.

۲. طبقات ابن سعد، ج ۶، ص ۲۰۸؛ طبقات خلیفه، ص ۲۳۹.

۳. اسد الغابه، ج ۱، ص ۳۹۷؛ الإصابه، ج ۲، ص ۱۵۷.

۴. المغازی، ج ۱، ص ۳۰۵؛ سیره ابن هشام (گزارش ابن هشام)، ج ۱، ص ۵۱۹.

۵. المغازی، ج ۱، ص ۱۲۷.

۶. به نظر نمی‌رسد ابان - که از یاران نزدیک امام صادق علیه السلام است - این مطلب را از ابن اسحاق نقل کرده باشد و به فرض این‌که از او نقل کرده باشد باز هم مؤید خوبی خواهد بود و تاریخ رویداد در نظر ابن اسحاق را روشن خواهد کرد.

۷. می‌دانیم کسانی همچون ابن سعد، مسعودی و دیگران که به تاریخ دو سرّیه اشاره کرده‌اند جز از واقعی نقل نمی‌کنند.

روشن است که وی در جنگ احد مجذّر را کشته است. پس زمان کشته شدن ابو عفک و عصماء تا یک سال پس از آنچه واقدی می‌گوید به تأخیر خواهد افتاد. تنها راهی که به نظر برخی رسیده این است که دخالت دادن حارث در این گزارش را از ابن اسحاق ندانیم^۱ ولی روایت طبرسی از ابان این راه را نیز بر ما می‌بندد.

۳- ممکن است مقصود از بزرگان قوم در شعر عصماء را شهدای فراوان انصار در احد بدانیم چون او خطاب به اوس و خزرج می‌گوید: «پس از کشته شدن سران قوم هنوز به او [پیامبر اکرم] امیدوارید؟!»^۲ و معنا ندارد به انصار خطاب شود که هنوز پس از کشته شدن بزرگان قریش به محمد ﷺ امیدوارید.

۴- به نظر می‌رسد با موقعیتی که منافقین و یهود پس از شکست مسلمانان در احد پیدا کردند فرصت تبلیغاتی برای ابو عفک و عصماء بیش از جنگ بدر باشد که با شکست قریش، طرفداران آنها در مدینه جرأت آشکار کردن دشمنی خود را نداشتند.

۵- واقدی تاریخ برگشت پیامبر از بدر را ننوشته اما ابن اسحاق بازگشت آن حضرت از بدر به مدینه را آخر رمضان یا اول شوال گزارش کرده است.^۳ بنابراین پذیرش نظر واقدی مشکل دیگری پیدا خواهد کرد، زیرا او زمان سریّه را پنج روز مانده از ماه رمضان می‌داند.

با این‌که اظهار نظر قطعی درباره تاریخ این دو سریّه آسان نیست^۴ ولی به نظر می‌رسد شواهد و قرائن، بیشتر گزارش ابن اسحاق و ابان را تأیید می‌کند. با این همه آنچه مورد اتفاق است این‌که هر دو سریّه با فاصله‌ای کوتاه از یکدیگر رخ داده است گرچه ابن اسحاق سریّه سالم را نخستین می‌داند و واقدی سریّه عمیر را.

۱. شرح ذرقانی، ج ۲، ص ۳۴۸.

۲. تُرْجُوْنَهُ بَعْدَ قَتْلِ الرَّؤُوسِ كَمَا يُرْتَجَى مَرَقُ الْمُنْضَجِ «سیره ابن هشام»، ج ۲، ص ۶۳۶؛ المغازی، ج ۱، ص ۱۷۲.

۳. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۳.

۴. جالب این جاست همان کسی که ابن اسحاق سریّه عمیر را از او نقل کرده، تاریخ دقیق همین سریّه را برای واقدی گفته است. ابن اسحاق گوید «ذَكَرَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَارِثِ بْنِ الْفَضِيلِ عَنْ أَبِيهِ قَالَ...»، واقدی گوید «حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَارِثِ عَنْ أَبِيهِ قَالَ...»

علل کشتن ابو عفک و عصماء

علت اصلی برخورد پیامبر با این دو نفر، تبلیغ بر ضد اسلام و پیامبر خدا و تحریک و تهییج دشمنان برای مبارزه با دولت نوپای اسلامی است. در اشعاری که از ابو عفک بر جای مانده آمده است: «مدت‌ها زندگی کردم و جمعی را با وفاتر از اوس و خزرج ندیدم که کوه‌ها را به لرزه در می‌آورند و سستی در آنان راه ندارد اما سواری نزد آنان آمد [مقصود پیامبر اکرم است] و به اسم حلال و حرام میان آنان جدایی افکند. ای قوم من! اگر خواهان عزت و پادشاهی بودید بهتر بود از تبع پیروی می‌کردید.»^۱ عصماء هم در اشعار خود گفته است: «به نشیمنگاه فرزندان مالک و نبیت و عوف و خزرج! شما از فرد ناشناخته‌ای اطاعت کردید که نه از قبیله مراد است و نه مذحج. پس از کشته شدن بزرگان و رؤسای قوم، هنوز به او امید دارید چنان‌که به گوشت پخته‌ای امید بسته شود. آیا بلند همتی نیست که او را ترور کند و امید منتظران را قطع گرداند؟»^۲ مراد از تبع و بنی مراد و بنی مذحج در اشعار ابو عفک و عصماء، پادشاهان و قبایل یمنی و قحطانی‌اند و از آن‌جا که انصار، یمنی و قحطانی‌اند و پیامبر مکی و عدنانی است این دو شاعر در صدد تحریک دو طایفه و یادآوری افتخارات

.۱

لَقَدْ عَشْتُ ذَهْرًا وَمَا إِنِّ أَرَى
أَبْرَ عُهْدًا وَأَوْفَى لِيَمَن
مِنَ أَوْلَادِ قَبِيلَةٍ فِي جَمْعِهِمْ
فَصَدَّعَهُمْ رَاكِبٌ جَاءَهُمْ
فَلَوْ أَنَّ بِالْعِزِّ صَدَقْتُمْ
مِنَ النَّاسِ دَارًا وَلَا مَجْمَعًا
يُعَاقِدُ فِيهِمْ إِذَا مَا دَعَا
بِهَذَا الْجِبَالِ وَلَمْ يَخْضَعَا
حَلَالٌ حَرَامٌ لَشَتَّى مَعَا
أَوْ الْمَلِكِ تَابِعْتُمْ تُبَعًا

سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۶۳۶؛ المغازی، ج ۱، ص ۱۷۵ با کمی تفاوت.

.۲

بِإِسْتِ بَنِي مَالِكِ وَالتُّبَيْبِ
أَطَعْتُمْ أَنَاوِيَّ مِنْ غَيْرِكُمْ
تُرَجُّونَهُ بَعْدَ قَتْلِ الرَّؤُوسِ
أَلَا أُنْصَفُ يَسْتَفِي غَيْرَةً
وَعُوفٍ وَبِإِسْتِ بَنِي الْخَزْرَجِ
فَلَا مِيسَنَ مُرَادٍ وَلَا مَذْحِجٍ
كَمَا يُرْتَجَى مَرْقُ الْمُنْضَجِ
فَيَقْطَعُ مِنْ أَمْلِ الْمُرْتَجِي

سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۶۳۷؛ المغازی، ج ۱، ص ۱۷۲ با کمی تفاوت.

و اختلافات شمال و جنوب و قحطانی و عدنانی هستند. این تحریکات که سابقه جاهلی داشت می‌توانست در روحیه عرب مؤثر واقع شود و مهاجران و انصار را به جان هم اندازد، یا حداقل تازه مسلمانان را به تردید و داشته جلو پیشرفت اسلام را بگیرد. همه اینها با آنچه از تأثیر شعر و هجو در جاهلیت و اسلام سراغ داریم جایگاه و اهمیت کار ابو عفک و عصماء را آشکار می‌کند.^۱

مبارزه تبلیغاتی^۲ این دو نفر و پی آمدهای شگفت آن کافی بود تا پیامبر به عنوان مفسد با آنان برخورد کند. اما به نظر می‌رسد در این جا هم موضوع پیمان‌شکنی دخالت داشته است چون رسول خدا در اوایل هجرت با همه گروه‌های مدینه پیمان دوستی امضا کرد. از جمله این گروه‌ها، یهودیان وابسته به انصار بودند که در پیمان عمومی متعهد شدند با حفظ آیین خود در کنار مسلمانان زندگی کنند و بر ایشان ستمی روا ندارند و سرکشی نکنند. پیداست حرکت‌های تبلیغی که می‌توانست میان مسلمانان تفرقه ایجاد کند و دشمنان را بر ضد آنان تحریک نماید ستمی آشکار به مسلمانان و تجاوز از حقوقی بود که برای شهروندان مدینه معین شده بود. در این قرار داد آمده است که هر کسی سرکشی و گناه کند خود را به نابودی کشانده است.^۳

۱. پیش‌تر درباره جایگاه و اهمیت و تأثیر شعر و شاعر نزد عرب جاهلی و در صدر اسلام سخن گفتیم.

۲. علاوه بر مبارزه تبلیغاتی به وسیله شعر، اهانت عصماء بنت مروان به مرکز مقدس مسلمانان را نیز نباید از نظر دور داشت. شامی گزارش کرده است که عصماء کهنه‌های حیض را در مسجد بنی‌خطمه می‌انداخت (سبل الهدی، ج ۶، ص ۲۱). زرقانی این مطلب را از حماد بن سلمه نقل کرده است «شرح مواهب، ج ۲، ص ۳۴۴».

۳. لِلْيَهُودِ دِينُهُمْ وَلِلْمُسْلِمِينَ دِينُهُمْ مَوَالِيَهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَأُتِمَّ فَائِدَةٌ لَا يُؤْتَعُ إِلَّا نَفْسُهُ «سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۵۰۳».

گفتار دوم: سریه محمد بن مسلمه^۱

دیگر شخصیت یهودی که به دست یاران پیامبر کشته شد کعب بن اشرف است. اصل او از قبیله طی بود ولی پدرش به خاطر خونی که از قبیله خویش ریخته بود به مدینه آمد و به بنی نضیر پیوست. مادر کعب دختر ابو حقیق چهره شناخته شده بنی نضیر است و خود کعب نیز در میان این قبیله یهودی جایگاهی بلند پیدا کرد؛ به طوری که قلعه‌ای جداگانه برای خود داشت. او در سال چهارم هجرت و پیش از محاصره بنی نضیر، به دست چند تن از اوسیان و بانقشه‌ای از پیش تعیین شده کشته شد. درباره تاریخ مرگ او به مناسبت تاریخ جنگ بنی نضیر به تفصیل سخن گفته شد و این گونه به نظر رسید که کشتن ناگهانی او یکی - دو روز پیش از این جنگ یعنی در ربیع الاول سال چهارم رخ داده باشد.

چگونگی قتل ابن اشرف

آن‌گاه که فتنه‌گری‌های کعب از حد گذشت و پیامبر فرمود کیست که شر او را کم کند؟ محمد بن مسلمه^۲ داوطلب شد و به همراه ابونائله و سه تن دیگر از اوسیان برای انجام این سریه راه افتادند. انتخاب افراد از این قبیله بدین جهت بود که اوس در جاهلیت با بنی نضیر هم‌پیمان بود. ابتدا ابونائله (سلکان بن سلامه) که برادر رضاعی کعب بود نزد او رفته، مدتی با یکدیگر گفت و گو کردند و شعر خواندند. کعب که ابتدا

۱. درباره منابع این گفتار به سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۵۱؛ المغازی، ج ۱، ص ۱۸۴؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۴؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۱۷۷؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۶۹ مراجعه کنید.

۲. همان‌گونه که از ادامه مطالب این گفتار برمی‌آید در این سریه پیوسته سخن از ابونائله است و محمد بن مسلمه تنها ضربه‌ای به کعب زده و نقش چندانی در این حرکت نداشته است؛ از این رو درباره نام‌گذاری سریه به فرماندهی او هم تردیدهایی وجود دارد به خصوص که ابن اسحاق و واقدی، از داوطلب نشدن او و دلداری رسول خدا به او خبر داده‌اند، ضمن این‌که در منابع تاریخی محمد بن مسلمه به عنوان فردی شجاع معرفی نشده، بلکه حضور فعال او در دستگاه خلافت و دشمنی‌اش با اهل بیت علیهم‌السلام شهرت دارد؛ بنابراین این برخی از سیره‌نویسان احتمال جعل درباره او را قوی دانسته‌اند. «الصحیح، ج ۶، ص ۵۰؛ فروع ابدیت، ج ۲، ص ۲۵۴».

ترسیده بود به ابونائله اطمینان پیدا کرد و گفت: کارت چیست؟ سلکان که قبلاً از پیامبر برای بیان هرگونه مطلبی اجازه گرفته بود شروع به همدردی با کعب و اظهار ناراحتی از حضور پیامبر در شهر آنان کرد و گفت: او از ما زکات می‌خواهد ولی ما چیزی برای خوردن هم نداریم. اکنون هم آمده‌ایم تا قدری خرما یا غذایی دیگر بگیریم و آنچه می‌خواهی گرو بگذاریم. کعب با خوشحالی گفت چه چیز گرو می‌گذاری؟ فرزندان و زاناتان را؟ ابونائله گفت: می‌خواهی آبروی ما را بریزی؟ ما اسلحه گرو می‌گذاریم. کعب پذیرفت و پس از تعیین زمان ملاقات، ابونائله از خانه کعب بیرون آمد و به دوستانش پیوست. پیشنهاد گرو گذاشتن اسلحه به این جهت بود که وقتی یاران پیامبر با سلاح‌های خود برای کشتن کعب رفتند او تعجب نکند و در را به رویشان باز کند.

در زمان مقرر - که شبی مهتابی بود - همان گروه با بدرقه رسول خدا نزد کعب آمدند. ابونائله، بزرگ بنی نضیر را برای قدم زدن به اطراف مدینه برد وقتی اطمینان او را جلب کردند با شمشیرهای خود به او یورش بردند. پس از کشتن کعب به مدینه باز گشته خدمت پیامبر رسیدند و آن حضرت خدا را بر این پیروزی شکر کرد. این شکرگزاری و خوشحالی به جهت این بود که ابن اشرف به رویارویی تبلیغاتی و نظامی با پیامبر و مسلمانان کمر بسته بود و آنان را آزار می‌داد. اکنون به این اقدامات کعب که باعث برخورد پیامبر با او گردید توجه می‌کنیم.

زمینه‌ها و علل برخورد با کعب

پس از پیروزی مسلمانان در بدر، فرزند اشرف از کشته شدن و اسارت سران قریش بسیار ناراحت شد و به قوم خود خطاب کرد: «وای بر شما، امروز که بزرگان و اشراف کشته و اسیر شده‌اند، درون زمین از زندگی بر روی آن بهتر است.» سپس گفت: «من به سوی قریش می‌روم و بر کشتگان‌شان می‌گیرم شاید بتوانم آنان را به راه اندازم و با خود بیاورم.» از سخنان کعب قصد تحریک و آتش‌افروزی به خوبی نمایان است. او به مکه رفت و برای کشتگان بدر مرثیه سرایی کرد. در اشعار او آمده است:

«کاش زمانی که آنان کشته شدند زمین اهل خود را فرو می‌برد و دگرگون می‌شد.» و آن‌گاه که زن مسلمانی، اشعار کعب را جواب داد او گفت: «آیا مرا به خاطر گریه بر دوستانم سرزنش می‌کنید؟»

پس از این‌که حسان بن ثابت به فرمان رسول خدا، کعب و میزبانان او را با اشعار تند خود هجو کرد و فرزند اشرف پناهگاهی برای خود در مکه نیافت ناچار به مدینه برگشت. ولی این بار به حرکت زشت‌تری دست زد و با آوردن نام زنان مسلمان در شعرهای خود به آزار و اهانت آنان پرداخت.

سومین حرکت کعب این بود که پس از جنگ احد به همراه عده زیادی از یهودیان، بار دیگر به مکه رفت و با سران قریش بر ضد پیامبر پیمان بست.^۱ گفته‌اند در این سفر، پیمان‌های محکمی میان دو گروه برای مبارزه با مسلمانان بسته شد. در برخی منابع هم آمده است وقتی پیامبر اکرم به قلعه بنی‌نضیر رفت کسی که پیشنهاد ترور آن حضرت را ارائه کرد کعب بن اشرف بود.^۲

شبی که مسلمانان برای کشتن کعب نزد او رفتند و ابونائله برای فریب او گفت آمده‌ایم خوار بار از تو بخریم و چیزی گرو بگذاریم، کعب گفت: «چه چیز گرو می‌گذاری؟ زنان و فرزندانمان را؟» ابونائله گفت می‌خواهی ما را رسوا کنی؟ تو جوان‌ترین و خوش‌بوترین اهل یثرب هستی.^۳ از این‌که ابن اشرف در مقابل قدری خوراکی، تقاضای گرو گذاشتن زنان و سپس فرزندان آن چند نفر را دارد می‌توان به خباثت و فساد اخلاقی او نیز پی برد. موارد دیگری از دشمنی‌های ابن اشرف گزارش شده و به طور کلی نام این یهودی سرشناس در بسیاری از گزارش‌های تاریخی که بزرگان یهود در مقابل پیامبر و مسلمانان ایستاده‌اند، به چشم می‌خورد.

۱. معالم التنزیل (تفسیر بغوی)، ج ۲، ص ۱۹؛ الکشاف، ج ۴، ص ۴۹۸؛ مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۸۶؛ مناقب، ج ۱، ص ۲۴۸؛ التفسیر الکبیر، ج ۱۰، ص ۵۰۱؛ و تفاسیر دیگر ذیل آیه ۱۲ سوره آل عمران؛ بهجة المحافل، ج ۱، ص ۲۱۳؛ تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۴۶۰.

۲. تفسیر النبی، ج ۲، ص ۳۵۹؛ معالم التنزیل، ج ۲، ص ۱۹؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ۱۸۸؛ تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۶۷.

۳. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۵۵.

هر یک از این اقدام‌های کعب جرم بسیار سنگینی به شمار می‌آمد و کافی بود تا پیامبر و مسلمانان با او برخورد جدی کنند. حتی اگر تنها گزارش منابع دست اول را بپذیریم و جرم کعب را فقط اشعار هجوی و همدردی‌اش با مشرکان مکه بدانیم،^۱ او را به خاطر پیمان‌شکنی‌اش سزاوار مجازاتی سخت خواهیم دانست. وقتی میزبانان کعب، او را به خاطر شعرهای هجوی حسّان از خانه خود بیرون می‌کنند می‌توان به آثار این‌گونه اشعار در آن دوره پی برد^۲ و فهمید که شعرهای کعب در عزای کشتگان بدر و هجو پیامبر و زنان مسلمان چه اندازه در سست کردن مسلمانان و تحریک دشمنانشان مؤثر بوده است. اگر به این تهاجمات فرهنگی ابن‌اشرف، توطئه‌های دیگر او یعنی پیمان بستن با قریش برای مبارزه با مسلمانان و هم‌چنین نقشه برای ترور شخص رسول گرامی اسلام را هم اضافه کنیم به خوبی علت فرمان پیامبر برای کشتن او روشن خواهد شد. در سخنی که از خود آن حضرت نقل شده به بهترین گونه، علت کشتن کعب بیان گردیده است. رسول خدا در واکنش به ناراحتی و شکوه بنی‌نضیر از کشتن ناگهانی کعب فرمود: «اگر او هم مانند دیگر هم‌کیشان خود آرام می‌گرفت غافل‌گیر نمی‌شد. اما او ما را آزار داد و با شعر خود ما را هجو کرد و هر که از شما چنین کند پاداشش شمشیر است.»^۳ اگر کعب با مسلمانان پیمانی هم نداشت سزاوار چنین مجازاتی بود چه رسد به این‌که بنی‌نضیر - که فرزند اشرف هم جزء آنان بود - با رسول خدا پیمان بسته بودند که بر ضد آن حضرت و یارانش هیچ‌گونه اقدام تبلیغی و نظامی نکنند و اگر چنین کردند خونشان هدر خواهد بود.

قتل ابن سنینه

سیره‌نویسان نوشته‌اند پس از کشته شدن کعب بن اشرف رسول خدا فرمود: «به

۱. ابن اسحاق، واقعی و بسیاری از مورخان بر این باورند که کعب پس از برگشت اولش از مکه به سبب سرودن اشعار هجوی کشته شد، اما همان‌گونه که در تاریخ بنی‌نضیر گذشت به نظر می‌رسد مرگ وی پس از جنگ احد و همزمان با حادثه بنی‌نضیر روی داده است. مدارک و شواهد در موضوع جنگ بنی‌نضیر گذشت.

۲. به ابتدای این فصل که از اهمیت شعر در آن دوره سخن گفته شد بنگرید.

۳. المعازی، ج ۱، ص ۱۹۲.

هر کدام از مردان یهود دست یافتید آنان را بکشید.» پس محیصه بن مسعود به ابن سنینه حمله کرد و او را کشت. چون ابن سنینه دوست حویصه بن مسعود بود، حویصه به برادرش اعتراض کرد که چرا او را کشته است. محیصه گفت کسی که دستور قتل او را داده اگر به کشتن تو هم امر کند از او اطاعت می‌کنم. حویصه که تا آن زمان اسلام نیاورده بود از استواری ایمان برادرش درس گرفت و گفت به خدا قسم آیینی که چنین انسانی را تربیت کند شگفت‌آور است. آن‌گاه مسلمان شد.^۱

درباره این داستان ابهام‌هایی وجود دارد: اول این که مقصود از این دستور کلی رسول خدا که فرموده به هر کدام از رجال یهود دست یافتید او را بکشید چیست؟ به نظر می‌رسد مراد از رجال، سران یهود باشند، ولی علت صدور چنین فرمانی روشن نیست؛ به خصوص که کشتن ناگهانی کعب بن اشرف با موفقیت انجام شد و مسلمانان در موضع قدرت قرار گرفتند و یهودیان ترسیدند.

ابهام دیگر درباره داستان محیصه است. ابن اسحاق می‌گوید این گزارش را یکی از موالی بنی حارثه از دختر محیصه از پدرش برایم نقل کرده است. محیصه هم حارثی است. به علاوه ابن هشام داستان محیصه و برادرش را به گونه‌ای دیگر آورده، می‌نویسد: وقتی قرار شد مردان بنی قریظه اعدام شوند محیصه در کشتن «کعب بن یهوذا» بزرگ بنی قریظه شرکت داشت. سپس ابن هشام گفت وگویی حویصه با محیصه و اسلام آوردن او را همانند گزارش ابن اسحاق نقل کرده است.^۲ این در حالی است که غزوه بنی قریظه حداقل یک سال و نیم پس از قتل ابن اشرف رخ داده است (البته به نظر کسانی که مرگ او را در سال سوم می‌دانند این فاصله به دو سال و نیم خواهد رسید) و کعب بن یهوذا نه تنها بزرگ یهودیان نبوده^۳ که چنین اسمی در میان یهودیان و غیر یهودیان در منابع دیده نمی‌شود.

اشکال سومی که درباره قتل این یهودی به ذهن می‌رسد این است که دلیلی برای

۱. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۵۸؛ المغازی، ج ۱، ص ۱۹۲؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۱۸۰.

۲. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۵۹.

۳. کسی که نام او به عنوان بزرگ بنی قریظه در منابع تکرار شده کعب بن اسد است، گویا این دو نام با هم اشتباه شده است.

کشتن او در منابع تاریخی ذکر نشده و قتل او از سوی رسول خدا تأیید نشده است؛ با این که در بقیه قتل‌ها، اجازه ابتدایی یا دست‌کم تأیید ضمنی پیامبر اکرم وجود داشته است. گذشته از این هیچ گونه گزارشی که نشان‌رویارویی او با مسلمانان باشد وجود ندارد و برخلاف دیگر سران یهودی - که نامشان به عنوان دشمن و مخالف، مکرر در گزارش‌های تاریخی آمده است - درباره ابن سنینه تنها در همین سریه محمد بن مسلمه به نام او برخورد می‌کنیم. ضمن این که او از قبیله بنی حارثه بوده و ارتباطی به یهود اصلی مدینه نداشته است. ابن هشام می‌گوید او تاجر بود و به فروش لباس اشتغال داشت.^۱ بلاذری فقط نام او را در ردیف بزرگان یهود آورده است.^۲ و واقدی پیش از گزارش قتل او می‌گوید وقتی کعب بن اشرف کشته شد ابن سنینه گفت بوی خون ریخته‌ای را در یثرب استشمام می‌کنم.^۳ قطعاً این سخن علت کشتن او نشده است. آیا ممکن است این احتمال را بدهیم که کشتندگان کعب از ترس این که ابن سنینه آنان را شناخته و نامشان را افشا خواهد کرد او را از پای درآورده‌اند؟!

به هر حال اگر نقل سخن پیامبر را صحیح بدانیم باید بگوییم این تهدیدی بوده که پس از پیمان‌شکنی کعب بن اشرف و یهود بنی‌نضیر متوجه آنان نموده است (به خصوص که ما غزوه بنی‌نضیر را یک روز پس از قتل کعب می‌دانیم) دلیل این مطلب آن است که واقدی پیش از گزارش قتل ابن سنینه می‌گوید: وقتی پیامبر فرمان کشتن سران یهود را داد آنان ترسیدند و هیچ کدام آفتابی نشدند و سخنی نگفتند چون ترسیدند مانند ابن اشرف کشته شوند. ابن سعد هم فقط این گزارش را آورده و اشاره‌ای به کشته شدن ابن سنینه نکرده است.^۴ بنابراین به نظر می‌رسد این فرمان رسول خدا تهدیدی برای ترساندن پیمان‌شکنان یهود بوده که به مرحله عمل نرسیده و کشته شدن ابن سنینه - اگر صحیح باشد - ارتباطی به این فرمان ندارد یا سر خود انجام شده است.

۱. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۵۸.

۲. انساب الأشراف، ج ۱، ص ۳۴۰.

۳. المغازی، ج ۱، ص ۱۹۰. واقدی می‌گوید فاصله منزل او تا محل کعب شش کیلومتر بود.

۴. الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۵.

گفتار سوم: سریهٔ عبدالله بن عتیک

چهارمین چهرهٔ سرشناس یهودیان که به فرمان پیامبر خدا کشته شد ابورافع سلام بن ابی حقیق است. او از قبیلهٔ بنی‌نضیر بود و همراه آنان به خیبر کوچ کرد و پس از جنگ احزاب در آن جا کشته شد.

گزارش سریه

سریهٔ عبدالله بن عتیک به صورت‌های مختلف و روایات گوناگون گزارش شده است. در این جا ابتدا این رویداد را از سیره ابن هشام و مغازی واقدی نقل کرده، آن‌گاه به اختلاف گزارش‌ها می‌پردازیم.

ابن هشام به نقل از ابن اسحاق می‌گوید: «اوس و خزرج در انجام فرمان‌های رسول خدا با هم رقابت می‌کردند. اوس کاری نمی‌کرد مگر این که خزرج می‌گفت: "به خدا سوگند با این کار نزد رسول خدا بر ما برتری نخواهید یافت" آنان منتظر بودند تا همانند کار خزرج را انجام دهند. وقتی هم خزرج حرکتی می‌کرد اوسی‌ها همین سخن را می‌گفتند. آن‌گاه که اوس، کعب بن اشرف را به خاطر دشمنی‌اش با پیامبر از پای در آورد خرجیان با هم به رایزنی پرداختند که چه کسی مانند کعب در دشمنی با پیامبر هست و ابن ابی‌الحقیق را یاد کردند که در خیبر بود. پس، از پیامبر اجازهٔ کشتن او را گرفتند. پیامبر به آنان اجازه داد و ایشان را از کشتن زنان و فرزندان بازداشت. پنج نفر از بنی سلمهٔ خزرج به نام‌های عبدالله بن عتیک، عبدالله بن انیس، مسعود بن سنان، ابوقتاده و خزاعی بن اسود به راه افتاده، شبانه به خانهٔ ابورافع رفته، در زدند. چون همسر او پشت در آمد گفتند ما عرب‌هایی هستیم که برای گرفتن خوار و بار آمده‌ایم. همسر سلام آنان را به بالاخانه راهنمایی کرد و ایشان به سراغ وی رفته شمشیرها را بر سرش فرود آوردند و چون سر و صدای زنش بلند شد خواستند او را بکشند که به یاد نهی پیامبر افتادند. عبدالله بن انیس ضربهٔ آخر را به شکم ابورافع زد و او را کشت.

هنگام برگشت، عبدالله بن عتیک که چشمانش کم سو بود از نردبان افتاد و زخمی شد. یهودیان متوجه ماجرا شده، شعله‌ها افروختند و به دنبال ایشان راه افتادند لیکن آنان را که در آبراهی پنهان شده بودند نیافتند و بازگشتند. یاران پیامبر برای اطمینان از پیروزی خود و کشته شدن سلام، کسی را به میان خانه فرستادند و او وقتی شنید همسر ابورافع به یهودیان می‌گوید: «به خدای یهود او کشته شده است» خوشحال برگشته دوستان خود را با خبر کرد. آنان وقتی نزد پیامبر بازگشتند همه ادعای کشتن سلام را می‌کردند که پیامبر با ملاحظه شمشیرهای آنان فرمود عبدالله بن انیس او را کشته چون در تیغ او آثار غذا موجود است.»^۱

واقعی تفصیل بیشتر را از زبان عبدالله بن انیس این‌گونه آورده است: «پیامبر ما پنج نفر را فرستاد، نخست پیش دایه ابن عتیک رفتیم او ما را راهنمایی کرد و گفت به بهانه بردن هدیه پیش ابورافع بروید، ما چنین کردیم و عبدالله بن عتیک را که زبان یهودی می‌دانست پیش انداختیم. همسر سلام در را باز کرده خواست شیون کند که من با شمشیر او را ترساندم و گفتم اگر ابورافع را به من نشان ندهی تو را خواهم کشت. ابن انیس می‌گوید چشمان من کم سو بود به این جهت دقت کردم و ابورافع را که همچون سفیدی ماه بود یافتم. شمشیرم را بر شکم او گذاشته، فشار دادم دیگران هم با شمشیر او را زدند و فرار کردیم. یهودیان متوجه شده با جمعیت سه هزار نفری به تعقیب ما آمدند ولی ما را که در آبراه‌ها پنهان شده بودیم نیافتند. آنان حتی از بالای سر ما گذشتند لیکن ما را ندیدند. دو روز در آبراه ماندیم و سپس به سوی مدینه حرکت کردیم. عبدالله بن انیس هم چنین گفته است وقتی به در خانه فرزند ابو حقیق رسیدیم درباره کشتن او مشاجره کردیم لذا قرعه کشیدیم و آن به نام من بیرون آمد. عبدالله می‌گوید ابوقتاده زخمی شد.»^۲

گزارش سوم از بخاری است که با دو منبع پیشین تفاوت‌هایی دارد. او سه روایت درباره این سریه آورده است که در آنها از قول براء بن عازب نقل شده که

۱. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۷۴ و ۲۷۵.

۲. المغازی، ج ۱، ص ۳۹۲-۳۹۴.

عبدالله بن عتیک از یاران خود جدا شد و به تنهایی ابورافع را کشت و خودش برای اطمینان، بالای سر او برگشت و ضربه دیگری بر او زد.^۱

همان‌گونه که پیداست در این گزارش‌ها تعارض‌ها و ابهام‌هایی وجود دارد که به نظر می‌رسد دست جعل یا لااقل مبالغه و داستان‌سرایی در آن بی‌دخالت نبوده است. از اختلاف این گزارش‌ها درباره کسی که در این سرته زخمی شده و همین‌طور اختلاف نظر درباره نفر پنجم که اسود بن خزاعی است یا خزاعی بن اسود و اختلاف در مورد شب‌کور بودن عبدالله بن عتیک یا عبدالله بن انیس و اختلاف درباره محل کشته شدن ابورافع، که بگذریم آنچه قابل گفت و گوست این است که:

- موضوع رقابت اوس و خزرج به گونه‌ای بیان شده که تصور می‌شود این سرته برای کسب افتخارات قبیله‌ای انجام شده و رنگ خدایی در آن نبوده است و این‌که خزرجیان به خاطر برابر شدن با افتخار اوس به دنبال کسی بگردند تا او را بکشند با تحول فکری انصار پس از هجرت به نظر درست نمی‌آید.

- این‌که سه هزار یهودی شبانه به دنبال پنج چریک بگردند و این‌که از نزدیک آنان بگذرند و متوجه ایشان نشوند و این‌که این پنج نفر دوروز را در آبراهی سپری کنند و کسی از خیبریان متوجه ایشان نشود مطالبی است که پذیرش آن به سادگی ممکن نیست.

- در برخی منابع به جای عبدالله بن انیس، عبدالله بن عقبه آمده است. از طرفی گزارش‌های ابن انیس به خاطر موفقیتهای فراوانی که به او نسبت داده شده و کشته شدن ابورافع معرفی شده است، به‌ویژه که گزارشگر، خود او یا دامادش عبدالله بن کعب یا فرزندان او هستند، مشکوک است.^۲

اما درباره محلی که سلام در آن کشته شده می‌توان به‌طور حتم خیبر را مشخص کرد. البته واژه قصر یا علیّه یا دژ که در برخی گزارش‌ها آمده به یک معناست، زیرا قصر و علیّه به قسمت بالای خانه می‌گویند و خانه یهودیان بیشتر داخل قلعه قرار

۱. صحیح البخاری، ج ۵، ص ۲۶.

۲. درباره ابن انیس در موضوع صلح خیبر (گفتار دوم از فصل دوم) مطالبی گفته شد.

داشته است. به خصوص که قلعه آل ابی حقیق در خیبر معروف بوده است.

تاریخ سریه

موضوع قتل ابورافع همچون بسیاری از رویدادهای صدر اسلام از لحاظ زمان وقوع، روشن نیست و اقوال گوناگون و متناقضی درباره آن وجود دارد: ابن حبیب، بخاری و طبری این رخداد را در سال سوم^۱ و اقدی و بلاذری در ذیحجه سال چهارم^۲، ابن اسحاق، بیهقی، ابن عبدالبرّ و طبرسی در سال پنجم^۳ و ابن سعد، مسعودی، ابن جوزی و ذهبی^۴ در سال ششم گزارش کرده‌اند.

از آن‌جا که روشن شدن تاریخ این سریه در تحلیل عوامل قتل سلام تأثیر به‌سزایی دارد لازم است برای دستیابی به نقل صحیح یا لااقل درست‌تر از میان اقوال موجود، این نظریات را بررسی نماییم.

برای این منظور نخست به سراغ آخرین رویدادی می‌رویم که نام ابن ابی حقیق در آن آمده است. تقریباً همه مورخان به جز اقدی نام سلام را در شمار کسانی که احزاب را بر ضد رسول خدا تحریک کردند آورده‌اند. در صورتی که این مطلب را درست بدانیم قتل ابورافع را زودتر از جنگ احزاب نخواهیم دانست. و با توجه به این‌که مشهور مورخان نبرد احزاب را در سال پنجم ذکر کرده‌اند نظریه اول و دوم از اعتبار خواهد افتاد و با توجه به این‌که در منابع تاریخی پس از این نبرد نامی از سلام به چشم نمی‌خورد قول چهارم نیز درست نخواهد بود. بنابراین با برگزیدن سخن ابن اسحاق، مؤیدات خود را در این‌باره ذکر می‌کنیم.

۱ - نخستین مؤید همین است که ابن اسحاق، طبری، مفید، بیهقی، طبرسی،

۱. المجتز، ص ۱۱۷؛ صحیح البخاری، ج ۵، ص ۲۶؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۱۸۲.

۲. المغازی، ج ۱، ص ۳۹۱؛ انساب الأشراف، ج ۱، ص ۴۳۸.

۳. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۷۳؛ دلائل النبوه، ج ۴، ص ۳۳؛ الدرر، ص ۱۹۵؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۹۶، اینها می‌گویند بعد از خندق و می‌دانیم که نبرد خندق در سال پنجم بوده است.

۴. الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۷۰؛ التنبیه و الاشراف، ص ۲۲۰؛ المنتظم، ج ۳، ص ۲۶۱؛ تاریخ الاسلام ذهبی: المغازی، ص ۳۴۱.

راوندی و دیگران در گزارش خود از نبرد خندق می‌نویسند: حیی بن اخطب، سلام بن ابی حقیق، کنانه بن ربیع بن ابی حقیق و برخی دیگر از یهودیان نزد قریش و غطفان رفتند و آنان را برای جنگ با مسلمانان برانگیختند.^۱ و به نظر نمی‌رسد همه اینان گزارش خود را از ابن اسحاق آورده باشند چون عبارت‌های هر کدام با دیگری تفاوت‌هایی دارد. شگفت این جاست که طبری با این که کشتن ابورافع را در سال سوم می‌داند، روایت ابن اسحاق مبنی بر حضور سلام در تحریک احزاب را نیز آورده و آن را پذیرفته است. در این میان تنها واقدی به نام سلام اشاره‌ای نکرده^۲ که در مورد این کارش دو احتمال وجود دارد: یکی این که او با توجه به این که این سرّیه را در سال چهارم و نبرد احزاب را در سال پنجم آورده برای این که دچار تناقض‌گویی نشود نام ابورافع را حذف کرده است. احتمال دیگر این که او در نیابردن نام سلام اشتباه کرده است. چون واقدی تنها کسی است که در میان تحریک‌کنندگان نام «هوذة بن حقیق» را آورده در حالی که چنین نامی در هیچ جای تاریخ دیده نمی‌شود. بنابراین می‌توان گفت واقدی این نام را به جای سلام بن ابی حقیق آورده است. وجود شخص دیگری به نام «هوذة بن قیس» در میان نام تحریک‌کنندگان احتمال اشتباه واقدی را بیشتر می‌کند.

۲- شکی نیست که ابورافع در واقعه بنی‌نضیر حضور داشته و همراه قوم خود به خیبر کوچ کرده است.^۳ از طرفی مورخان می‌گویند جنگ بنی‌نضیر و کوچ آنان در سال چهارم رخ داده است، پس قول اول درست نخواهد بود.

۳- واقدی و ابن سعد می‌گویند علت کشتن سلام این بود که غطفان و مشرکین را علیه دولت مدینه برانگیخت و حتی برای جنگ با پیامبر جوایزی مقرر کرد. باید توجه داشت که رویارویی قبیله غطفان با مسلمانان در پنج غزوه و سرّیه مطرح است:

۱. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۵۶۱ و ج ۲، ص ۲۱۴؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۳۳؛ البدء والتاریخ، ج ۴، ص ۲۱۷؛ الارشاد، ج ۱، ص ۹۴؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۹۰؛ مجمع البیان، ج ۴، ص ۵۳۳؛ قصص الانبیاء، ص ۳۴۱؛ مناقب، ج ۱، ص ۲۴۹؛ مختصر التاریخ، ص ۴۲؛ الکامل، ج ۱، ص ۵۶۸؛ معالم التنزیل، ج ۳، ص ۵۰۹، الفصول، ص ۱۶۵.

۲. المغازی، ج ۱، ص ۴۴۱.

۳. همان، ص ۳۷۳ و ۳۷۴.

ذی امر، ذات الرقاع، خندق، جناب و خضره؛ و مطالعه این نبردها نشان می‌دهد که جز در خندق، خیبری‌ها دخالتی نداشته‌اند پس کشته شدن ابورافع پیش از خندق - نظریه واقدی و بلاذری - هم درست نیست.

۴- پس از نبرد احزاب نامی از این شخصیت یهودی در منابع دیده نمی‌شود و اگر سخن از او به میان آمده یاد او در کلمات دیگران است که نشان از نبود او در آن زمان است. این سخن هم به معنای باطل بودن نظریه چهارم است.

۵- واقدی در گزارشی می‌نویسد: «وقتی غطفان از همراهی یهود خیبر منصرف شده و برگشتند، کنانه گفت: آنها ما را فریب دادند و ما به سخن سلّام بن ابی حقیق توجه نکردیم که می‌گفت: "از این عرب‌ها یاری نخواهید که ما آنان را آزموده‌ایم"» کنانه ادامه داد: «سلّام، عرب‌ها را برای کمک بنی قریظه جلب کرد ولی آنان بنی قریظه را فریب دادند.»^۱ نعیم بن مسعود نیز وقتی برای تفرقه انداختن میان احزاب، پیش آنان رفت گفت: «ابن ابی حقیق نزد ما آمد و ما دور او گرد آمدیم تا شما را یاری کنیم»^۲. این سخنان نشان می‌دهد ابورافع تا هنگام جنگ خندق زنده بوده است، چون می‌دانیم، در این نبرد بود که بنی قریظه به یاری احزاب شتافت.

۶- نویری در نهایة الارب می‌گوید: «ذیحجه سال پنجم درست است، زیرا ابن سعد در شرح حال عبدالله بن عتیک گفته "پیامبر او را در ذیحجه سال پنجم برای کشتن ابورافع فرستاد"»^۳ با این که شرح حال عبدالله بن عتیک در طبقات ابن سعد یافت نمی‌شود^۴ اما از کلام نویری استفاده می‌شود که ابن سعد نظر دیگری هم درباره تاریخ این سریه داشته که آنچه را ما انتخاب کردیم تأیید می‌کند.

به این ترتیب از میان چهار نظریه موجود، تنها سخن ابن اسحاق درست به نظر می‌رسد که سریه ابن عتیک را پس از نبرد احزاب و بنی قریظه می‌داند. البته وی تاریخی برای این رویداد بیان نکرده ولی با توجه به این که پایان کار بنی قریظه را در

۱. همان، ج ۲، ص ۶۵۲.

۲. همان، ج ۲، ص ۴۸۱.

۳. نهایة الارب، ج ۱۷، ص ۹۷.

۴. آنچه از طبقات ابن سعد تاکنون چاپ شده، بخشی از این کتاب است.

آغاز ماه ذیحجه سال پنجم گزارش کرده،^۱ روشن است که کشتن سلام را هم در ذیحجه همین سال می‌داند. از طرفی ممکن است بین گفته ابن اسحاق و واقدی این‌گونه جمع کنیم که چون هر دو، حادثه را در اوایل ماه ذیحجه می‌دانند اختلاف در سال رویداد مربوط به اختلاف در شمارش سال هجری باشد؛ یعنی گزارشگر واقدی ده ماه آغاز هجرت را حساب نکرده است.

اما علت این‌که برخی سرینه را در سال سوم می‌دانند شاید به خاطر این باشد که می‌نویسند ابورافع به کعب بن اشرف کمک می‌کرد و پس از او هم کشته شد.^۲ در شعری که حسّان درباره قتل کعب سروده نام سلام هم هست.^۳ از طرفی چون اینان کشته شدن ابن اشرف را در سال سوم می‌دانند، قتل ابن ابی حقیق را نیز در همان سال نوشته‌اند. اما گویا راوی توجه نداشته که ابورافع همراه قوم خود بنی نضیر به خیبر رفته و در آن‌جا کشته شده است و سال سوم هنوز بنی نضیر از مدینه کوچانده نشده بودند. شعر حسّان هم دلیل بر همزمانی دو سرینه نمی‌شود بلکه به نظر می‌رسد شاعر به خاطر هم قبیله بودن کعب و سلام نامشان را یک‌جا آورده و کشندگان آنان را ستوده است و گرنه گزارش‌های کافی بر این‌که ابورافع پس از کعب زنده بوده در دست هست.

شبهه همین مطلب درباره نظریه چهارم هم هست؛ یعنی علت این‌که قتل سلام را در رمضان سال ششم نوشته‌اند این است که در گزارش قتل اسیر بن رزام که پس از قتل ابورافع رخ داده، می‌گویند: «وقتی ابورافع کشته شد یهودیان اسیر را به فرماندهی برگزیدند.» شاید به این ترتیب نتیجه گرفته باشند که مرگ ابن ابی حقیق پیش از مرگ اسیر روی داده و چون مشهور مورخان کشته شدن اسیر را در شوال سال ششم می‌دانند این دسته هم قتل سلام را در رمضان پیش از آن نوشته‌اند. تنها ابهامی که در این‌جا باقی می‌ماند این‌که نام ابورافع در نبردهای خندق و

۱. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۷۳ و ۲۷۹.

۲. تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۱۸۲ و ۴۰۶؛ صحیح البخاری، ج ۵، ص ۲۶.

۳. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۵۷ و ۲۷۶.

بنی قریظه دیده نمی‌شود و اگر او یکی از تحریک‌کنندگان احزاب و همراهان حیی بن اخطب است چطور در کشتار بنی قریظه با آنان و حیی همراه نیست؟^۱

این پرسش را می‌توان این‌گونه پاسخ داد که سلام بن ابی حقیق پس از همراهی با حیی و دیگر یهودیان که برای برانگیختن قریش به مکه رفته بودند، به میان قبیله غطفان - که در شمال مدینه و همسایگی خیبر زندگی می‌کردند - بازگشته و آنان را نیز برضد پیامبر و مسلمانان تجهیز کرده است. این مطلب از سخن مشهور مورخان درباره ابورافع استفاده می‌شود که می‌گویند او غطفان را علیه پیامبر شورانده و جوایزی هم قرار داده بود تا به جنگ رسول خدا بروند. اما علت این‌که حیی همراه بنی قریظه کشته شد این است که از ابتدا همراه آنان بود اما سلام یا همراه غطفان - پشت خندق مدینه - بوده یا آن هنگام در خیبر به سر می‌برده است و حیی تنها کسی است که از خیبر به میان بنی قریظه آمد و با پافشاری، آنان را به جنگ با مسلمانان واداشت و سپس با آنان کشته شد.

علت قتل ابورافع

با توجه به نظریه‌ای که درباره زمان این سریه برگزیدیم سبب قتل سلام بن ابی حقیق نیز روشن خواهد شد و آن برانگیختن احزاب مشرکین برضد پیامبر و مسلمانان است. حرکتی که اگر امداد خداوندی و دلاوری علی رضی الله عنه نبود می‌رفت تا مدینه را در محاصره دو گروه مشرک و یهودی به سقوط بکشاند. جمع آوری و تحریک احزابی که تمام توان خود را برای نابودی اسلام به کار گرفتند برای دولت نوپای مدینه بسیار خطرناک بود. واقدی و ابن سعد می‌گویند: «سلام، غطفان و مشرکین پیرامون خود را برای جنگ با رسول خدا تحریک می‌کرد و حتی برای این کار جایزه‌ای سنگین قرار داده بود.» این مطلب با آنچه در برخی منابع آمده است که او بازرگان سرشناس حجاز بود^۲ و آنچه واقدی گفته که هنگام کوچ بنی نضیر از مدینه،

۱. الفصول (ابن کثیر)، ص ۱۷۶؛ زاد المعاد، ج ۳، ص ۲۷۵.

۲. صحیح البخاری، ج ۵، ص ۲۷؛ بهجة المحافل، ج ۱، ص ۱۹۳.

سلام از اسید بن حضیر ۱۲۰ دینار طلب داشت و تنها سرمایه‌اش را برگرداند؛^۱ تناسب دارد. بخاری و طبری هم می‌نویسند: «سلام، پیامبر را آزار می‌داد و دیگران را علیه او یاری می‌کرد.»^۲

به هر حال مهم‌ترین جرم ابورافع - که در منابع هم به آن اشاره شده - به راه انداختن گروه‌های مشرک و یهودی بر ضد دولت مرکزی بود، کاری که به خاطر آن حیی بن اخطب و همدستان او کشته شدند و اکنون نوبت سلام بود. این نکته را نباید فراموش کرد که این توطئه، دومین حرکت یهودیان بنی نضیر برای مقابله با حکومت مدینه بود و آنان در دفعه پیش، علی‌رغم پیمان‌شکنی و اعلام جنگ، مورد بخشش رهبر اسلام قرار گرفته بودند و شایسته نبود بار دیگر به آنها مهلت داده شود.^۳ تا هرگونه می‌خواهند فتنه‌گری کنند. این‌که خاندان حیی و خاندان ابی‌الحقین همچون دیگر نضیریان به شام نرفته و به خیبر کوچیدند^۴ نشان از نقشه‌ای داشت که در سر می‌پروراندند و به همین جهات در نزدیک‌ترین محل ممکن و نزد هم‌کیشان یهودی خود ساکن شدند تا در فرصت مناسب به انتقام‌جویی پردازند و بار دیگر بر ضد مسلمانان شورش کنند.

ضرورت مقابله با شخصی مانند ابورافع زمانی بیشتر روشن می‌شود که بدانیم او با وجود اعتراف به پیامبری رسول اکرم چنین می‌کرد. واقدی گزارش کرده است که سلام بن ابی‌حقیق می‌گفت: «ما به محمد ﷺ حسادت ورزیدیم چون پیامبری از میان فرزندان هارون بیرون رفت و حال آن‌که او فرستاده خداست.»^۵

۱. المغازی، ج ۱، ص ۳۷۴.

۲. صحیح البخاری، ج ۵، ص ۲۶؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۱۸۲.

۳. داستان ابورافع شباهت زیادی به داستان ابوعزه جمحی دارد. او در جنگ بدر به اسارت مسلمانان درآمد و با التماس و خواهش، آزادی خود را از پیامبر گرفت اما دوباره در جنگ احد شرکت کرد و اسیر شد و باز هم تقاضای بخشش و آزادی داشت. پیامبر فرمود مؤمن از یک سوراخ دوبار گزیده نمی‌شود و فرمود او را گردن زدند «سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۰۴؛ المغازی، ج ۱، ص ۳۰۹».

۴. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۹۱؛ البدایة والنهایة، ج ۴، ص ۲۲۲؛ بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۱۵۹.

۵. المغازی، ج ۲، ص ۶۷۷.

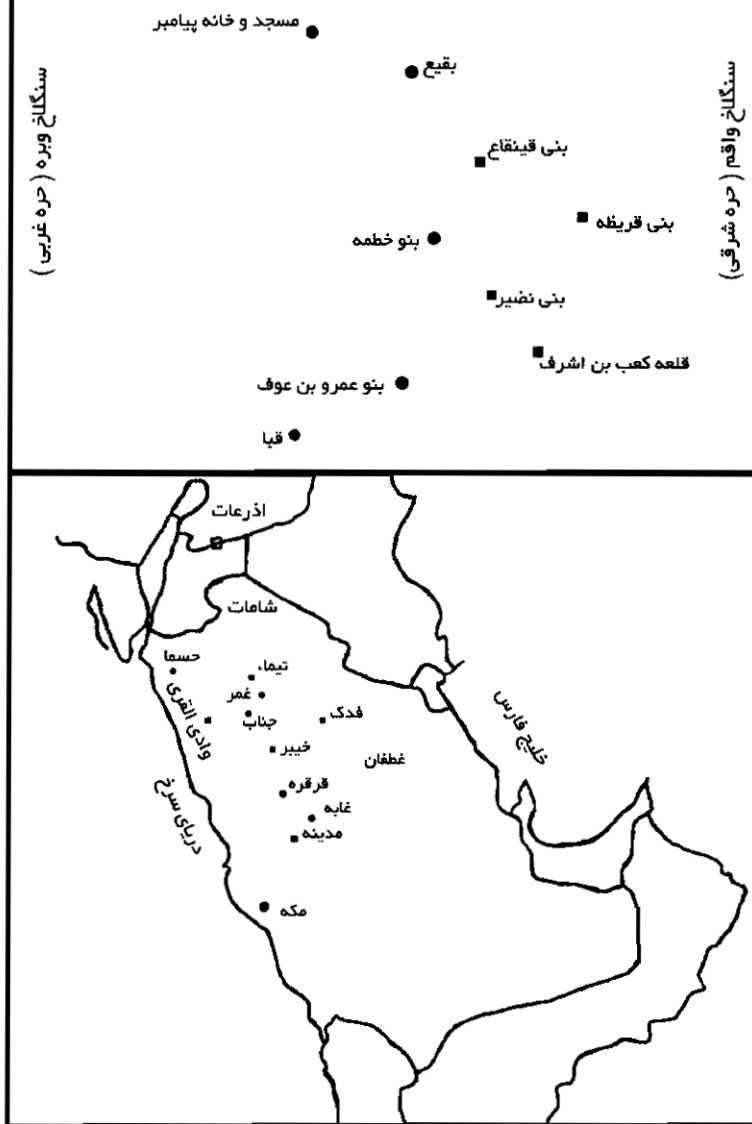
سخن آخر

فرضیه این تحقیق، این بود که رفتار پیامبر با یهودیان حجاز یا براساس پیمان‌هایی بوده که با آنان بسته است و یا به سبب شورش‌هایی که بر ضد دولت نوپای مدینه داشته‌اند مانند همه حکومت‌هایی که با مخالفان خود عمل می‌کنند با آنان برخورد شده است. در فصل‌هایی که گذشت ابتدا پیمان پیامبر با این یهودیان مطرح و چنین مشخص شد که رسول خدا ﷺ با یهودیان قرار داشته است در صورت هرگونه تعرض و پیمان‌شکنی، آنان را تبعید و اخراج نماید یا مردان را کشته و زنان و فرزندان را به اسارت بگیرد. علت برخورد با بنی قینقاع، بنی نضیر و بنی قریظه تحت این قرارداد می‌گنجد که آنان را اخراج کرده یا در مورد بنی قریظه مردان را کشته و زنان و فرزندان را اسیر کرده است. البته براساس پژوهش و ردّ و اثبات‌هایی که صورت گرفت، این‌گونه به نظر رسید که عدد کشتگان، آن‌گونه که شهرت یافته بین هفتصد تا نهصد نفر نیست. گرچه اظهار نظر قطعی درباره آمار بنی قریظه کار دشواری است - چون قول مشهور با مؤیدات و مبعّداتی رو به روست که به تفصیل بیان شد - ولی به عنوان احتمال می‌توان شمار آنان را میان ۱۲۰ تا ۲۰۰ نفر تخمین زد. درباره کشتن کعب بن اشرف نیز از همان پیمان‌نامه استفاده شد که او به دلیل نقض آن و هم‌چنین هجو پیامبر خدا ﷺ و مسلمانان و تحریک مشرکان، به اعدام محکوم شد و این حکم غیابی، پنهانی به اجرا درآمد.

اما درباره جنگ خیبر و کشتن ناگهانی ابو عفک، عصماء و ابو رافع نمی‌توان فرضیه پیمان‌ها را درست دانست بلکه حدس دوم درست خواهد بود. خیبریان که سر

کرده آنان - اسیر بن رزام - زیر بار مصالحه با پیامبر نرفت به همراه پیمان شکنان اخراجی بنی نضیر بارها در صدد حمله یا تحریک قبایل اطراف برای حمله به مدینه برآمدند. این اقدام‌ها که با استناد به گزارش‌های تاریخی در گفتار مربوط به خیبی گذشت پیامبر را بر آن داشت که برای ایجاد امنیت در شهر مدینه با آنان برخورد کند. سلام بن ابی حقیق (ابورافع) نیز یکی از بزرگان بنی نضیر بود که به همین دلیل مورد حمله یاران پیامبر قرار گرفت. ابو عفک و عصماء دو شاعری که به استناد برخی نقل‌ها، یهودی بودند با تحریک مشرکان و هجو و بدگویی پیامبر و مسلمانان، محکوم به اعدام شدند. این حکم که از سوی دادگاه غیابی دولت مدینه صادر شد به جهت اهمیت و نفوذ شعر و هجو در میان عرب جاهلی و صدر اسلام بود، با توجه به اهمیت و تأثیر شعر در آن دوران، این شاعران همانند رسانه‌ای قوی عمل می‌کردند و بیم آن می‌رفت جامعه مدینه را مستأصل کنند.

مناطق یهودی نشین مدینه و جزیره العرب و دیگر مناطقی که در این نوشتار مورد نظر بوده است. مناطق یهودی نشین با علامت مربع مشخص شده است.



منابع این نقشه عبارتند از : کتب سیره و معازی . معجم البلدان . المعالم الأثریه و اطلس حسین مونس

آیات*

<u>صفحه</u>	<u>سوره: آیه</u>	<u>صفحه</u>	<u>سوره: آیه</u>
۱۰۸	بقره: ۱۰۴	۳۸	بقره: ۴۰
۴۱	بقره: ۱۰۸	۳۸	بقره: ۴۷
۹۸، ۴۲	بقره: ۱۰۹	۴۱	بقره: ۵۵
۴۱	بقره: ۱۱۸	۱۰۳	بقره: ۵۹
۳۸	بقره: ۱۲۲	۴۱	بقره: ۶۱
۵۵	بقره: ۱۴۲	۴۱	بقره: ۶۶
۵۵	بقره: ۱۴۴	۱۰۳	بقره: ۷۵-۷۹
۵۶	بقره: ۱۴۵	۴۲	بقره: ۷۹
۹۷، ۳۴	بقره: ۱۴۶	۳۹	بقره: ۸۰
۱۰۵	بقره: ۲۴۵	۳۹	بقره: ۸۳
۲۴۹، ۱۱۹	آل عمران: ۱۲ و ۱۳	۴۳	بقره: ۸۵
۹۵	آل عمران: ۲۳	۹۹، ۴۳، ۳۴	بقره: ۸۹
۳۹	آل عمران: ۲۴	۳۸	بقره: ۹۴
۱۰۳	آل عمران: ۷۲	۴۲	بقره: ۹۶
۳۸	آل عمران: ۷۵	۹۲، ۴۲	بقره: ۹۷
۲۴۲	آل عمران: ۸۶	۶۴، ۳۹	بقره: ۱۰۰
۱۰۲	آل عمران: ۹۹ به بعد	۴۲	بقره: ۱۰۲

* در این فهرست، تمامی آیاتی که به آن استدلال یا اشاره شده، آمده است.

۳۰.....	اعراف: ۷.....	۱۰۴.....	آل عمران: ۱۱۳.....
۳۸.....	اعراف: ۱۴۰.....	۶۱.....	آل عمران: ۱۴۴.....
۳۴.....	اعراف: ۱۵۷.....	۴۲.....	آل عمران: ۱۸۱.....
۹۱.....	اعراف: ۱۸۷.....	۴۱.....	آل عمران: ۱۸۴.....
۲۰۰، ۱۹۸.....	انفال: ۲۷.....	۴۸.....	آل عمران: ۱۹۹.....
۳۹.....	انفال: ۵۶.....	۱۰۷، ۱۰۶.....	نساء: ۳۷.....
۱۲۱، ۱۱۵، ۷۷، ۶۴.....	انفال: ۵۸.....	۱۰۸.....	نساء: ۴۶.....
۱۹۴.....	انفال: ۶۷.....	۱۰۱، ۴۴.....	نساء: ۵۱.....
۶۵.....	توبه: ۲ و ۱.....	۴۲.....	نساء: ۵۴.....
۶۵.....	توبه: ۷.....	۴۲.....	نساء: ۶۴.....
۲۳۸.....	توبه: ۱۲.....	۶۴.....	نساء: ۹۰ و ۹۲.....
۴۲.....	توبه: ۳۰.....	۴۱.....	نساء: ۱۵۳.....
۱۱۳.....	توبه: ۳۶ و ۳۷.....	۴۲.....	نساء: ۱۵۶.....
۱۹۹، ۱۹۸.....	توبه: ۱۰۲.....	۴۲.....	نساء: ۱۶۱.....
۲۰۰.....	توبه: ۱۱۸.....	۶۴.....	مائده: ۱.....
۴۸.....	رعد: ۴۳.....	۸۸.....	مائده: ۵.....
۲۲۱.....	اسراء: ۲۶.....	۹۵.....	مائده: ۱۵.....
۹۱، ۹۰.....	اسراء: ۸۵.....	۳۸.....	مائده: ۱۸.....
۹۰.....	کهف: ۹.....	۱۹۴.....	مائده: ۳۳.....
۹۰.....	کهف: ۸۳ به بعد.....	۱۹۹، ۱۲۳، ۹۵.....	مائده: ۴۱ به بعد.....
۵۹.....	طه: ۶۹.....	۹۵.....	مائده: ۴۳.....
۲۲۹.....	انبیاء: ۵.....	۱۱۰.....	مائده: ۴۹.....
۵۸.....	فرقان: آیه ۸ و ۹.....	۱۲۰.....	مائده: ۵۱ و ۵۲.....
۴۸.....	شعراء: ۱۹۷.....	۱۲۰.....	مائده: ۵۶.....
۱۹۷.....	احزاب: ۱۰.....	۱۱۰.....	مائده: ۵۷.....
۸۴.....	احزاب: ۱۱.....	۵۹.....	مائده: ۶۷.....
۱۹۸.....	احزاب: ۱۳.....	۹۷، ۳۴.....	انعام: ۲۰.....
۱۹۸، ۱۷۷، ۱۷۲، ۱۶۸.....	احزاب: ۲۶.....	۴۲.....	انعام: ۹۱.....

آیات □ ۲۷۱

۱۰۵.....	حدید: ۱۱.....	۱۹۸، ۱۷۳.....	احزاب: ۲۷.....
۱۰۷، ۱۰۶.....	حدید: ۲۴.....	۲۲۹.....	یس: ۶۹.....
۱۰۹.....	مجادله: ۸.....	۲۲۹.....	صافات: ۳۶.....
۱۴۶، ۱۴۵، ۱۴۳، ۱۳۲.....	حشر: ۲.....	۱۲۴.....	زخرف: ۳۱.....
۱۴۲.....	حشر: ۵.....	۳۸.....	دخان: ۳۲.....
۱۵۳- ۱۴۸.....	حشر: ۲- ۱۵.....	۳۸.....	جاثیه: ۱۶.....
۳۸.....	جمعه: ۶.....	۴۸.....	احقاف: ۱۰.....
۲۲۹.....	حاقه: ۴۱.....	۲۰۹.....	فتح: ۲۹.....
۵۷.....	فلق: ۴.....	۹۶.....	ق: ۳۸.....
		۲۲۹.....	طور: ۳۰.....

گسان

ابراهیم بن عبدالله ۱۸۷	ابو سلمه ۱۲۸
ابن ام مکتوم ۱۴۱	ابو الصباح کنانی ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۴
ابن خراش ۱۹۶	ابو طالب ۹۷
ابن سنینه ۲۵۰-۲۵۳	ابو عبس ۱۴۷
ابن صویرا (صوریا) ← عبدالله بن صوریا	ابو عزه جمحی ۲۳۷، ۲۶۱
ابن ملجم ۶۱	ابو عفک ۲۴، ۳۰، ۸۱، ۱۱۵، ۲۲۵، ۲۳۹، ۲۴۱
ابن هییان ۱۰۰	۲۴۳-۲۴۶، ۲۶۳، ۲۶۴
ابو بکر ۶۱، ۱۰۵، ۱۴۱، ۱۵۹، ۲۰۲، ۲۳۲	ابو قتاده ۲۵۳، ۲۵۴
ابو جیلله ۱۷۹-۱۸۱	ابو لؤلؤ ۶۱
ابو جهل ۱۲۴، ۱۵۶	ابو لبابه (بشیر بن عبدالمنذر) ۱۶۳، ۱۶۴
ابو حقیق ۴۵، ۲۰۵، ۲۴۷، ۲۶۱	۱۶۹، ۱۷۴، ۱۹۸-۲۰۱
ابو دجانہ ۱۳۰، ۲۲۲	ابو موسیٰ اشعری ۱۹۱
ابو رافع ← سلام بن ابی حقیق	ابو نائله ۲۴۷، ۲۴۸
ابو رافع (مولی رسول الله) ۲۰۳	ابو وداعه ۲۲۹
ابو سعد بن وهب ۱۴۶	ابو یاسر بن اخطب ۹۸
ابو سفیان ۴۶، ۴۷، ۸۰، ۱۲۹، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۵۶	أسامه ۱۶۵
۱۹۹، ۲۰۰	اسحاق <small>رضی اللہ عنہ</small> ۹۷

* نام‌های پیامبر گرامی اسلام که تقریباً در همه صفحات این نوشتار زینت بخش است و هم‌چنین نام راویان، مورخان، مفسران و دیگر نویسندگان به خاطر فراوانی شان در این فهرست نمی‌آید.

جنید ۲۳۵	اسحاق انباری ۲۳۵
(امام) جواد <small>ؑ</small> ۲۳۱	اسعد بن زرارہ ۱۰۵
حارث بن سويد ۲۳۷، ۲۴۱-۲۴۳	اسرائيل ← يعقوب
حارث بن صمہ ۱۲۸، ۱۳۰	اسماعيل <small>ؑ</small> ۹۷
حارث بن عوف ۲۱۴	اسود بن خزاعی ← خزاعی بن اسود
حارث بن کلدہ ۶۱	اسود عنسی ۲۳۵
حارث بن ورقاء ۲۲۸	اسيد بن حضير ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۶، ۱۷۵، ۲۶۱
حارث (خيرى) ۲۰۳	أسير ۷۹-۸۵، ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۵۹، ۲۶۳
حاطب بن ابى بلتعہ ۲۰۰، ۲۰۱	اليغاز ۱۸۲
حاباب بن منذر ۱۴۳، ۱۶۶	ام قرفه ۲۱۲
حجاج ثقفی ۱۸۷، ۱۸۸	ام کلثوم ۱۸۶
حجر بن عدی ۲۳۱	امير المؤمنين <small>ؑ</small> ← علی بن ابى طالب <small>ؑ</small>
حسان بن ثابت ۱۴۷، ۱۶۰، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۴۹	اوس بن حزام ۱۹۹
۲۵۰، ۲۵۹	(امام) باقر <small>ؑ</small> ۵۶، ۱۰۳، ۱۰۸
(امام) حسن <small>ؑ</small> ۶۱، ۲۳۶	بحيرا ۹۷
حَسَنین <small>ؑ</small> ۴۰	بختنصر ۳۴، ۱۸۸
حمزه ۱۶۴	بشر بن براء ۶۰، ۹۸
حويصه بن مسعود ۲۵۱	بشير بن سعد ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۳
حیی بن اخطب ۴۵، ۴۷، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۹۸	بشير بن عبدالمنذر ← ابولبابه
۱۰۵، ۱۳۶ - ۱۴۱، ۱۴۳ - ۱۴۷، ۱۵۶ - ۱۵۸	بغای کبير ۱۸۸
۱۶۳، ۱۷۴، ۱۹۳، ۱۹۶، ۲۱۱، ۲۵۶، ۲۶۰، ۲۶۱	تَّع ۱۷۹، ۲۴۵
خالد بن سفیان بن نبیح ← سفیان بن خالد بن نبیح	ثعلبه بن وديعه ۱۹۹
خالد بن وليد ۱۲۴	جابر بن عبدالله ۵۳، ۱۱۲، ۱۹۱، ۲۰۴
خزاعی بن اسود ۲۵۳، ۲۵۵	جبیر بن ایاس ۵۷
خوات بن جبیر ۱۶۰	جُدی بن اخطب ۱۳۷، ۱۴۱
داعس ۵۳	جعفر بن ابى طالب ۲۰۵
دحيه کلبی ۲۱۱، ۲۱۲	جعفر بن سليمان ۱۸۷
ذوالقرنین ۹۰، ۹۱	جلال بن سويد ۲۴۲

سلسله بن براهام ٥٣	رافع بن حریمله ٥٣، ٥٤
سلکان بن سلامه ← ابونائله	رفاعة بن زيد ٥٣، ١٠٩، ١١٠، ١٤٧
سلمة بن اکوع ٢١٥	رفاعة بن سموأل ١٩٧، ١٦٦
سلمة بن سلامه ١٠٠، ٩٩	رملة بنت الحارث ١٦٥، ١٨٤
سلمی (خاله پیامبر) ١٦٦	رواع بنت عمیر ١٤٨
سليمان ؑ ٤٢	زبير بن باطا ١٥٧، ١٧٧، ١٩٦
سماک ١٢٩	زبير بن عوام ١٥٨، ١٦٤، ١٦٨، ١٩١، ٢٢٢، ٢٣١
سموأل بن عاديا ٣٦	زهراء ؑ ← فاطمه ؑ
سهل بن حنيف ١٣٠	زهیر (شاعر) ٢٢٨
سويد بن حارث ١١٠، ٥٣	زيد بن حارثه ٢١١، ٢١٢، ٢٤٠
سويد بن صامت ٢٤٢	زيد بن رفاعه ← رفاعه بن زيد
شأس بن قيس ١٠٢	زيد بن لصيت ٥٣
شبيب خارجی ١٨٨	زينب بنت جحش ١٦٩
شريك بن اعور ٢٣١	زينب بنت حارث (همسر سلام بن مشکم) ٦٠، ٢٠٥
(امام) صادق ؑ ٩٠، ٢٣١، ٢٣٤، ٢٤٣	ساروک ١٣٧، ١٤٦
صفيه بنت حُيى ٩٨	سالم بن عمير ٢٢٥، ٢٣٩، ٢٤١، ٢٤٤
صفيه (عمه پیامبر) ١٦٠	سام بن نوح ٣٢
طلحه ١٩١	سعد بن حنيف ٥٣
عاص بن وائل ٩٠	سعد بن عبادہ ١٤١، ١٥٨، ١٥٩، ١٦٦
عمر بن طفيل ١٣٤	سعد بن معاذ ٢٩، ١٥٨، ١٥٩، ١٦٤ - ١٧٦
عايشه ١٥٥، ٢٣١، ٢٣٢	١٧٨، ١٩٠، ١٩٤
عبادة بن صامت ١١٨، ١٢٠	سُعيه ١٠٠
عباس بن عبدالمطلب ٢٣٢	سفيان بن خالد بن نبیح هذلي ٨١، ٨٢
عبدالله بن ابى ٥٤، ٧٥، ١١٦ - ١١٨، ١٢٠، ١٢١، ١٣٦، ١٤١، ١٤٧، ١٦٤، ١٦٥، ١٧٥	سلام بن ابى حقيق (ابورافع) ١٧، ٤٥، ٧٩ - ٨٤
عبدالله بن انيس ٢٣، ٨٠ - ٨٢، ٢٥٣ - ٢٥٥	١٠١، ٢١١، ٢١٧، ٢٢٥، ٢٥٣ - ٢٦١، ٢٦٣، ٢٦٤
عبدالله بن رواحه ٢٢، ٧٩ - ٨٥، ٢١٣، ٢١٧، ٢٤٠	سلام بن مشکم ٤٥ - ٤٧، ٦٠، ٩٩، ١٢٣، ١٣٤ - ١٣٦، ١٤٥ - ١٤٧، ١٩٣، ٢٠٥، ٢١٦

عمار بن ياسر ٥٧	عبدالله بن زبير ٢٤٣، ٥٦
عمر بن خطاب (خليفة دوم) ٥٠، ٤١، ١٤٩، ٢٠٢، ١٥٨	عبدالله بن سلام ٢٧، ٤٥، ٥١، ٩٥، ١٠٥
عمرو بن اميه ١٣١، ١٣٤	عبدالله بن سوريا ٩٣-٩٥، ١٤٦
عمرو بن جحاش ١٣٤، ١٣٥، ١٤٠، ١٤٨	عبدالله بن عباس ١٤٨، ٥٠
عمرو بن شعدي ١٩٧، ١٦٣	عبدالله بن عبدالله بن ابي ١٤١
عمرو بن عاص ١٨٨، ١٩١	عبدالله بن عتيك ٢٢٥، ٢٥٣-٢٥٥، ٢٥٨
عمرو بن عبدود ١٦٠	عبدالله بن عقبه ٢٥٥
عمير بن عدى ٢٢٥، ٢٣٩، ٢٤٢-٢٤٤	عبدالله بن كعب ٢٥٥
عويم بن ساعده ١١٨	عبد الملك بن مروان ٥٦
عينه بن حصن ٢١٤، ٢١٥	عبيدالله بن زياد ٢٣١-٢٣٣، ٢٣٦
غالب بن عبدالله ٢٢٣	عثمان (خليفة سوم) ٤٠، ٤٨، ٤٩، ٥١، ٤١
غزال بن سمؤال ١٥٦	١٨٦، ١٨٨، ٢٠١، ٢٣٢
فارس بن حاتم ٢٣٥	عثمان بن اوفى ٥٣
فاطمه ؓ ٣٦، ١٥٥، ٢٢٠، ٢٢١	عثمان بن حنيف ١٩١
فنحاص ١٠٥، ١٠٦	عزوك (عزوراء) ١٤١، ١٤٦
فطيون (عامر بن عامر) ١٧٩	عزيز ٤٢
فيروز ديلمى ٢٣٥	عصماء ٢٢، ٣٠، ٨١، ١١٥، ٢٢٥، ٢٣٩-٢٤٦
قيس بن سعد ٤٨	٢٦٣، ٢٦٤
قيصر روم ٢١١، ٢١٢	عطيه قرظى ١٧٤
قيطون ← فطيون	عقبه بن ابي معيط ٩٠
كاهن بن هارون ٣٢، ١٢٣	عكاشه ٢١١
كعب الأخبار (كعب بن ماتع) ٤٥، ٤٩، ٥١، ٥٦	عكرمة بن ابي جهل ١٢٤
كعب بن اسد ٤٥، ٤٦، ٧٢، ٧٣، ٧٥، ١٣٦	(امام) على بن ابي طالب ؓ ٢٢-٢٥، ٤٠، ٤٨-
١٣٨، ١٥٦-١٥٨، ١٦٢، ١٦٣، ١٧٤، ١٨٢	٥١، ٥٧، ٦١، ٧٧، ٨٨، ١٢٠، ١٢٤، ١٣٢، ١٣٨،
١٩٥، ١٩٦، ٢٥١	١٤١، ١٤٢، ١٤٤، ١٦٠، ١٦٤، ١٦٨، ١٦٩،
	١٧٦، ١٨٨، ١٩٢، ١٩٥، ٢٠٣، ٢٠٤، ٢١٢،
	٢١٣، ٢٢٠-٢٢٢، ٢٣١، ٢٣٢، ٢٣٤، ٢٣٦،
	٢٤١، ٢٤٠

مغیره بن عبدالله ۱۲۴	کعب بن اشرف ۱۷، ۲۵، ۴۵، ۸۱، ۱۰۱، ۱۲۴ -
منصور (خلیفه عباسی) ۲۳۶	۱۲۷، ۱۳۰ - ۱۳۴، ۱۳۹، ۱۴۰، ۲۲۵، ۲۲۹،
مهندی (خلیفه عباسی) ۱۸۸	۲۴۳، ۲۵۳، ۲۵۹
موسی ﷺ ۳۱، ۳۳، ۴۱، ۹۰، ۹۲، ۱۸۶، ۱۸۹	کعب بن مالک ۲۰۰
نباته ۱۶۶، ۱۷۷	کعب بن یهوذا ۲۵۱
نباش بن قیس ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۹۶	کنانه بن ربیع بن ابی حقیق ۴۵، ۲۰۴، ۲۰۵،
نجاشی ۲۰۷	۲۱۶، ۲۵۷
نضر بن حارث ۹۰	کنانه بن صویرا ۵۳
نعمان بن اوفی ۵۳	لبید بن اعصم ۵۳، ۵۷
نعیم بن مسعود ۱۴۷، ۱۶۰، ۲۵۸	مالک بن ابی نوفل ۵۳، ۵۴
نون بن یوشع ۲۲۰	مالک بن انس ۱۶۹، ۱۷۶
وبر بن علیم ۲۱۳، ۲۱۶	مالک بن عجلان ۱۷۹، ۱۸۱
ولید بن مغیره ۱۲۴	مجذربن ذیاد ۲۴۲، ۲۴۴
(امام) هادی ﷺ ۲۳۵	محمد بن کعب القرظی ۴۵، ۴۹، ۵۲، ۹۱،
هارون ﷺ ۱۹۳، ۲۶۱	۱۵۶، ۱۷۸
هانی بن عروه ۲۳۱ - ۲۳۳	محمد بن مسلمه ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۳۸،
هشام بن عروه ۱۷۶	۲۰۳، ۲۰۴، ۲۲۵، ۲۴۷، ۲۵۲
هشام بن مغیره ۱۲۴	محمود بن مسلمه ۲۰۴
هلال بن امیه ۲۰۰	مُحِیْصَة بن مسعود ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۵۱
هوذة بن حقیق ۲۵۷	مخیریق ۴۵ - ۴۸، ۷۲، ۷۴
هوذة بن قیس ۲۵۷	مرارة بن ربیع ۲۰۰
یامین بن عمیر ۱۴۶، ۱۴۸	مرحب ۶۰، ۲۰۳، ۲۰۴
یحییٰ ﷺ ۱۸۸	مروان بن حکم ۴۰
یزید بن مهلب ۱۸۸	مریم ﷺ ۴۲
یسیر ← اسیر	مسعود بن سنان ۲۵۳
یعقوب ﷺ ۳۱، ۳۲، ۹۲	مسلم بن عقیل ۲۳۱، ۲۳۲
یهوذا ۳۱، ۳۲	معاذ بن جبل ۹۸
یوسفوس ۱۸۱، ۱۸۲	معاویه ۴۸، ۶۱، ۱۷۰، ۱۸۸، ۲۳۱، ۲۳۶

كتاب نامه

١. قرآن كريم.
٢. نهج البلاغه.
٣. كتاب مقدس.
٤. آشنایی با اديان بزرگ، حسين توفيقى، تهران: سمت، ١٣٧٩.
٥. الأخبار الطوال، ابوحنيفة الدينوري، القاهرة: دار احياء الكتب، ١٩٦٠. (افست نشر رضى قم).
٦. اختيار معرفة الرجال، محمد بن عمر الكشي، تحقيق سيد مهدي رجائي، قم: مؤسسة آل البيت، [بى تا].
٧. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، محمد بن محمد بن النعمان الشيخ المفيد (م ٤١٣)، تحقيق و نشر مؤسسة آل البيت لحياء التراث، بيروت، ١٤١٦ق.
٨. أسد الغابة في معرفة الصحابة، على بن اثير جزرى، بيروت: دار احياء التراث العربى، ١٩٧٠م.
٩. إسرائيليات القرآن، محمد جواد مغنية، بيروت: دارالجواد، ١٤٠٤ق.
١٠. الاسلام وشبهات المستشرقين، كاظم المقدادي، قم: المجمع العالمى لأهل البيت عليه السلام، ١٤١٦ق.
١١. الإصابة في تمييز الصحابة، احمد بن على العسقلاني (م ٨٥٢)، تحقيق البجاوي، بيروت: دارالجيل، ١٤١٢ق.
١٢. الأعلام النفيسة، احمد بن عمر بن رسته، بيروت: دار احياء التراث العربى، ١٤٠٨.

١٣. إعلام الوری بأعلام الهدی، فضل بن حسن الطبرسی (م ٥٤٨)، تحقیق و نشر مؤسسة آل البيت لاحیاء التراث بقم، ١٤١٧ ق.
١٤. الأغاني، ابوالفرج علی بن الحسين الاصفهاني (م ٣٥٦)، بيروت: دار احیاء التراث العربی، ١٩٩٤ م.
١٥. اغتيال الخليفة ابي بكر والسيدة عائشة، نجاح الطائي، بيروت: دار الهدی للتراث، ١٤١٩ ق.
١٦. إمتاع الأسماع، احمد بن علی المقریزی، تحقیق النمیسی، قاهره: دار الانصار، ١٤٠١.
١٧. انساب الأشراف، احمد بن يحيى بلاذری (م ٢٧٩)، تحقیق سهیل زكار / رياض زركلي، بيروت: دارالفكر، ١٤١٧ ق.
١٨. بحار الأنوار، محمدباقر مجلسی، بيروت: دار احیاء التراث العربی / مؤسسه الوفاء، ١٤٠٣ ق.
١٩. البداية والنهاية، اسماعيل بن كثير الدمشقي (م ٧٧٤)، بيروت: دار احیاء التراث العربی، ١٤١٢ ق.
٢٠. البدء والتاريخ، مطهر بن طاهر المقدسي، بيروت: دار صادر، ١٩٠٣ م.
٢١. بلوغ الأرب في معرفة احوال العرب، محمود آلوسی، بيروت: دارالکتب العلمیة، ١٣١٤ ق.
٢٢. بهجة المحافل، يحيى بن ابي بكر العامري، مدينة المنوره: المكتبة العلمیة، [بی تا].
٢٣. پیامبر و يهود مدینه (پایان نامه کارشناسی ارشد)، شهلا بختیاری، تهران: دانشگاه الزهراء، ١٣٧٣.
٢٤. پیامبری و جهاد، جلال الدین فارسی، تهران: مؤسسه انجام کتاب، ١٣٦٢.
٢٥. تاج العروس، مرتضی زبیدی، تحقیق علی شیری، بيروت: دارالفکر، ١٤١٤ ق.
٢٦. تاریخ ادبیات زبان عربی، حنا الفاخوري، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: انتشارات توس، ١٣٧٤.
٢٧. تاریخ ادبیات عرب، عبدالجلیل، ترجمه (از فرانسه) آذرنوش، تهران: انتشارات امیرکبیر، ١٣٦٣.
٢٨. تاریخ الأدب العربی (العصر الجاهلي)، شوقی ضیف، قاهره: دارالمعارف، ١٩٦٠ م.
٢٩. تاریخ الاسلام (المغازي)، محمد بن احمد الذهبي (م ٧٤٨)، تحقیق تدمری، بيروت: دارالکتب العربی، ١٤١٠ ق.

۳۰. تاریخ الاسلام، حسن ابراهیم حسن، قاهره: مکتبه النهضة المصریه، ۱۹۶۴ م.
۳۱. تاریخ الأمم والملوک، محمد بن جریر الطبری (م ۳۱۰)، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۹ ق.
۳۲. تاریخ الخمیس، حسین بن محمد دیار بکری، بیروت: دار صادر، [بی تا].
۳۳. تاریخ المدینة المنورة، عمر بن شبة النمیری (م ۲۶۲)، تحقیق فهیم شلتوت، قم: دارالفکر، ۱۳۶۸.
۳۴. تاریخ الیعقوبی، احمد بن ابی یعقوب الیعقوبی (م ۲۸۴)، تحقیق مهنا، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۳ ق.
۳۵. تاریخ اليهود فی بلاد العرب، اسرائیل ولفنسون، تحقیق و تعلیق محمد السید الوکیل، [بی جا]، دار قطر الندی، ۱۴۱۵.
۳۶. تاریخ پیامبر اسلام، محمد ابراهیم آیتی، به کوشش ابوالقاسم گرجی، تهران: انتشارات دانشگاه، ۱۳۶۱.
۳۷. تاریخ تحلیلی اسلام، سید جعفر شهیدی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۸.
۳۸. تاریخ تحلیلی اسلام، محمود طباطبائی اردکانی، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۷۴.
۳۹. تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام، علی اکبر حسنی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۳.
۴۰. تاریخ تمدن، ویل دورانت، ترجمه ابوالقاسم طاهری، تهران: انتشارات و آموزش، ۱۳۷۱.
۴۱. تاریخ جامع ادیان، جان ناس، ترجمه علی اصغر حکمت، [بی جا]، انتشارات پیروز، ۱۳۵۴.
۴۲. تاریخ خلیفه، خلیفه بن خیاط العصفری (م ۲۴۰)، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.
۴۳. تاریخ سیاسی اسلام، رسول جعفریان، قم: دفتر نشر الهادی، ۱۳۷۷.
۴۴. تاریخ صدر اسلام، غلامحسین زرگری نژاد، تهران: سمت، ۱۳۷۸.
۴۵. تاریخ یک ارتداد، روژه گارودی، ترجمه مجید شریف، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۷.
۴۶. التبیان فی تفسیر القرآن، محمد بن حسن طوسی (م ۴۶۰)، بیروت: دار احیاء التراث العربی (افست قم: دفتر تبلیغات) ۱۴۰۹ ق.

٤٧. التذكرة الحمدونية، محمد بن حسن بن الحمدون (م ٥٦٢)، تحقيق احسان عباس، بيروت: دار صادر، ١٩٩٦ م.
٤٨. تفسير الطبري عن كتابه جامع البيان (٧ جلد)، تحقيق معروف / حرساني، بيروت: مؤسسة الرسالة، ١٤١٥ ق.
٤٩. تفسير العياشي، محمد بن مسعود العياشي، تهران: مكتبة العلمية الاسلاميه، [بي تا].
٥٠. تفسير القمي، علي بن ابراهيم القمي (م اوائل سده چهارم)، نجف: مكتبة الهدى، ١٣٨٧ ق.
٥١. التفسير الكبير، ابو عبدالله محمد بن عمر فخر رازي (م ٦٠٦)، بيروت: دار احياء التراث العربي، ١٤١٧ ق.
٥٢. تفسير نمونه، مكارم شيرازي و جمعي از نويسندگان، قم: دارالكتب الاسلاميه، ١٣٧٠.
٥٣. التبيه والاشراف، علي بن الحسين المسعودي (م ٣٤٦)، قاهره: دارالصاوي، [بي تا].
٥٤. تهذيب الأحكام، محمد بن حسن الطوسي (م ٤٦٠)، تحقيق خراسان، بيروت: دارالاضواء، ١٤٠٦ ق.
٥٥. جامع البيان عن تأويل آي القرآن (١٥ جلد)، محمد بن جرير الطبري (م ٣١٠)، بيروت: دار الفكر، ١٤١٥ ق.
٥٦. الجامع الكبير، محمد بن عيسى ترمذي (م ٢٧٩)، تحقيق عواد معروف، بيروت: دارالغرب الاسلامي، ١٩٩٨ م.
٥٧. الجمل، محمد بن محمد بن نعمان المفيد، تحقيق مير شريف، قم: مكتب الأعلام الاسلامي، ١٣٧٤.
٥٨. جمهرة النسب، هشام بن محمد الكلبي (م ٢٠٤)، قراءة رياض عبدالحميد مراد، دمشق: دار اليقظه، ١٩٨٨ م.
٥٩. جوامع السيرة النبوية، علي بن احمد الاندلسي (معروف به ابن حزم - م ٤٥٦)، بيروت: دار ابن كثير، ١٤٠٦ ق.
٦٠. حياة محمد، محمد حسنين هيكل، قاهره: مطبعة السنة المحمدية، ١٩٦٨ م.
٦١. خيانت درگزارش تاريخ (نقد كتاب ٢٣ سال)، مصطفى حسيني طباطبائي، تهران: انتشارات چاپخش، ١٣٦٨.

٦٢. الدر المنثور في التفسير بالمأثور، جلال الدين سيوطي (م ٩١١)، بيروت: دار احياء التراث العربي، ١٤٢١ ق.
٦٣. الدر في اختصار المغازي والسير، يوسف بن عبدالبر النمري، (م ٤٦٣)، تحقيق شوقي ضيف، قاهره: دارالتعاون، ١٤١٥ ق.
٦٤. دلائل النبوه، احمد بن حسين بيهقي (م ٤٥٨)، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤٠٥.
٦٥. الدولة في عهد الرسول، صالح احمد العلي، بغداد: المجمع العلمي العراقي، ١٩٩٨ م.
٦٦. رجال الكشي ← اختيار معرفة الرجال
٦٧. رسول اكرم در ميدان جنگ، محمد حميدالله، ترجمه غلامرضا سعیدی، تهران: كانون انتشارات محمدی، ١٣٥١.
٦٨. الروض الأثف، عبدالرحمن سهيلي (م ٥٨١)، تحقيق وكيل، بيروت: دار احياء التراث العربي، ١٤١٢ ق.
٦٩. الروضة من الكافي، محمد بن يعقوب الكليني (م ٣٢٩)، تصحيح الغفاري، تهران: دار الكتب الاسلاميه، ١٣٦٢.
٧٠. زاد المعاد في هدى خير العباد، ابن قيم الجوزيه (م ٧٥١)، تحقيق ارنؤوط، بيروت: مؤسسة الرسالة، ١٤١٢ ق.
٧١. سبل الهدى والرشاد، محمد بن يوسف صالحى شامى (م ٩٤٢)، تحقيق عبدالموجود / معوض، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤١٤ ق.
٧٢. السرايا والبعوث النبويه، بريك محمد بريك العمري، رياض: دار ابن الجوزي، ١٤١٧ ق.
٧٣. سيرت رسول الله، رفيع الدين اسحاق بن محمد همداني، تهران: نشر مركز، ١٣٧٣.
٧٤. السيرة الحلبية، على بن برهان الدين الحلبي، بيروت: دارالمعرفة، [بى تا].
٧٥. سيرة الرسول وخلفائه، على فضل الله الحسنی، بيروت: الدار الاسلاميه، ١٤١٣ ق.
٧٦. سيرة المصطفى نظرة جديدة، هاشم معروف الحسنی، بيروت: دارالتعارف، ١٤٠٦ ق.
٧٧. السيرة النبويه، احمد بن زيني دحلان، بيروت: دار احياء التراث العربي، ١٤١٦ ق.
٧٨. السيرة النبويه الشريفة، احمد مغنية / صالح التاروني، بيروت: دارالصفوة، ١٤١٤ ق.

۷۹. السیرة النبویة، عبدالملک بن هشام المعافری (م ۲۱۳)، تحقیق سقا / ابیاری / شلبی، بیروت: دارالمعرفة، [بی تا].*
۸۰. السیرة النبویة، عبدالوهاب النجار، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۷ ق.
۸۱. السیرة النبویة و اوهام المستشرقین، عبدالمتعال محمد الجبري، القاهرة: مكتبة وهبة، ۱۴۰۸ ق.
۸۲. سیرة رسول الله الرحیق المختوم، صفی الرحمن المبارکفوری، بیروت / دمشق: دارالخیر، ۱۴۱۷ ق.
۸۳. شرایع الاسلام، جعفر بن حسن حلّی (م ۶۷۶)، تحقیق محمد علی، بیروت: دارالاضواء، ۱۴۰۳ ق.
۸۴. شرح المواهب اللدنیة، ابو عبدالله محمد زرقانی، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۷ ق.
۸۵. شرح نهج البلاغه، ابو حامد هبة الله ابن ابی الحدید المدائنی (م ۶۵۶)، تحقیق محمد ابو الفضل ابراهیم، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۳۸۵ ق.
۸۶. صحیح البخاری، ابو عبدالله محمد بن اسماعیل البخاری (م ۲۵۶)، بیروت: دارالکتب العلمیة (افست دارالطباعه استانبول)، [بی تا].
۸۷. صحیح مسلم، مسلم بن الحجاج النیشابوری (م ۲۶۱)، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۸ ق.
۸۸. الصحیح من سیرة النبی الأعظم، جعفر مرتضی العاملي، بیروت: دار السیرة، ۱۹۹۵ م.
۸۹. الصحیفة میثاق الرسول، برهان زریق، دمشق: دارالنمیر، ۱۹۹۶ م.
۹۰. طب الأئمة، ابنا بسطام النیسابورین، بیروت: دار المحجة البيضاء ۱۴۱۷ ق.
۹۱. طبقات الشعراء، محمد بن سلام الجمحی (م ۲۳۱)، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۸ ق.
۹۲. الطبقات الکبری، محمد بن سعد زهری (م ۲۳۰)، تحقیق عبدالقادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۸ ق.
۹۳. العبر و دیوان المبتدء والخبر، عبدالرحمن بن خلدون، (م ۸۰۸) بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۸ ق.

*. مجموع چهار بخش سیره ابن هشام، در این چاپ در دو جلد (با عنوان قسمت اول و دوم) تنظیم شده است. ارجاعات این نوشتار نیز به این قسمت هاست.

٩٤. العمدة في محاسن الشعر، حسن بن رشيق القيرواني (م ٤٥٦)، تحقيق محمد محيي الدين، قاهره، مكتبة التجارية الكبرى، ١٣٨٣ ق.
٩٥. عيون الاثر، محمد بن سيد الناس اليعمري، بيروت: دار ابن كثير، ١٤١٣ ق.
٩٦. عيون التواريخ، محمد بن شاکر الکتبی، (م ٧٦٤) تحقيق حسام الدين القدسي، قاهره: مكتبة النهضة المصرية، ١٩٨٠ م.
٩٧. غزوة بني قريظة، محمد احمد باشميل، بيروت: دارالفکر، ١٤٠٣ ق.
٩٨. غزوة خيبر، محمد احمد باشميل، بيروت: دارالفکر، ١٣٩٤ ق.
٩٩. فتح الباري بشرح صحيح البخاري، احمد بن علي العسقلاني (م ٨٥٢)، تحقيق بن باز، بيروت: دارالفکر، ١٤١١ ق.
١٠٠. فتوح البلدان، احمد بن يحيى بلاذري (م ٢٧٩)، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤٠٥ ق.
١٠١. فروغ ابدیت، جعفر سبحانی، قم: نشر دانش اسلامي، ١٣٦٣.
١٠٢. الفصول في سيرة الرسول، اسماعيل بن كثير الدمشقي (م ٧٧٤)، تحقيق خطراوي، دمشق / بيروت: دار ابن كثير ١٤١٦ ق.
١٠٣. قصص الانبياء، قطب الدين سعيد راوندي (م ٥٧٣) تحقيق عرفانيان، قم: نشر الهادي، ١٣٧٦.
١٠٤. قيادة الرسول السياسية والعسكرية، احمد راتب عرموش، بيروت: دارالنفائس، ١٤١٢ ق.
١٠٥. الكافي، محمد بن يعقوب الكليني (م ٣٢٩)، بيروت: دارالاضواء، ١٤٠٥ ق.
١٠٦. الكامل في التاريخ، علي بن اثير جزري (م ٦٣٠)، بيروت: مؤسسة التاريخ العربي، ١٤١٤ ق.
١٠٧. كتاب الأموال، ابو عبيد قاسم بن سلام (م ٢٢٤)، تحقيق محمد خليل هراس، قاهره: مكتبة كليات الازهرية، ١٩٦٨ م.
١٠٨. كتاب الجامع (مختصر من السماعات عن مالك)، عبدالله بن ابي زيد قيرواني (م ٣٨٦)، تحقيق تركي، بيروت: دارالغرب الاسلامي، ١٩٩٠ ق.
١٠٩. كتاب الطبقات، خليفة بن خياط العصفري (م ٢٤٠)، تحقيق سهيل زكار، بيروت: دارالفکر، ١٤١٤ ق.
١١٠. كتاب النسب، ابو عبيد قاسم بن سلام (م ٢٢٤)، تحقيق مريم محمد خير الدرع، [بي جا]، دارالفکر، ١٤١٠ ق.

۱۱۱. کتاب أخبار غزوة بني قينقاع و بني النضير و بني قريظة و خيبر، ابو تراب ظاهري، بيروت: دارالندوة الجديدة، [بی تا].
۱۱۲. الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل، محمود زمخشري (م ۵۲۸) قم: دفتر تبلیغات، ۱۴۱۴ ق.
۱۱۳. كشف القمّة في معرفة الاثمة، على بن عيسى اربلي (م ۶۹۲)، بيروت: دارالكتاب الاسلامي، [بی تا].
۱۱۴. كنز العمال، علاء الدين المتقي الهندي، تحقيق محمود عمر الدمياطي، بيروت: دارالكتب العلمية، ۱۴۱۹ ق.
۱۱۵. گنجینه‌ای از تلمود، کهن، تهران: [بی تا]، ۱۳۵۰.
۱۱۶. لسان العرب، محمد بن مکرم بن منظور (م ۷۱۱)، بيروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ ق.
۱۱۷. لغتنامه، علی اکبر دهخدا، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه، ۱۳۷۳.
۱۱۸. المبعث والمغازي، أبان بن عثمان البجلي (م ۱۷۰) اعداد جعفریان، قم: دفتر تبلیغات، ۱۴۱۷ ق.
۱۱۹. مجمع البحرين، فخرالدين طريحي، قم: مؤسسة البعثة، ۱۴۱۶ ق.
۱۲۰. مجمع البيان في تفسير القرآن، فضل بن حسن الطبرسي (م ۵۴۸)، تحقيق محلاتي / طباطبائي، بيروت: دارالمعرفة ۱۴۰۶ ق.*
۱۲۱. مجموعة الوثائق السياسية، محمد حميدالله، بيروت: دار النفائس، ۱۴۰۷ ق.
۱۲۲. المحبر، محمد بن حبيب بغدادی (م ۲۴۵) بيروت: دار الافاق، [بی تا].
۱۲۳. محمد في المدينة، مونتگمری وات، تعريب شعبان بركات، بيروت: المكتبة العصرية، [بی تا].
۱۲۴. محمد واليهود نظرة جديدة، بركات، احمد، ترجمه (به عربی) محمود علی مراد، [بی جا]، الهيئة المصرية العامة للكتاب، ۱۹۹۶ م.
۱۲۵. مختصر التاريخ، علی بن محمد الكازرونی البغدادي (م ۶۹۷)، بغداد: المؤسسة العامة للطباعة والطباعة، ۱۳۹۰ ق.

* شماره صفحات دو جلدی این منبع، مسلسل است بنابراین هر دو جلد یکی به شمار آمده است.

١٢٦. مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سليمان حلي، نجف: منشورات المطبعة الحيدريه، ١٣٧٠ق.
١٢٧. المختصر في تاريخ البشر، ابو الفداء عماد الدين اسماعيل (م ٧٣٢)، قاهره: مكتبة المتنبي، [بي تا].
١٢٨. مدارك التنزيل، عبدالله بن احمد النسفي (م ٧١٠)، تحقيق بديوي، بيروت: دار ابن كثير، ١٤١٩ق.
١٢٩. مروج الذهب ومعادن الجوهر، علي بن الحسين المسعودي، تحقيق محمد محيي الدين، بيروت: دارالفكر ١٤٠٩.
١٣٠. المستدرک على الصحيحين، محمد بن عبدالله حاكم نيشابوري (م ٤٠٥)، تحقيق عبدالقادر عطا، بيروت: دارالكتب العلميه، ١٤١١ق.
١٣١. مسند احمد، احمد بن حنبل (م ٢٤١)، بيروت: دار صادر، [بي تا].
١٣٢. المصنف، عبدالرزاق بن همام صنعاني (م ٢١١)، تحقيق اعظمي، بيروت: منشورات المجلس العلمي، ١٣٩٢ق.
١٣٣. المعالم الاثريه، محمد حسن شرّاب، دمشق: دارالقلم، ١٤١١ق.
١٣٤. معالم التنزيل (معروف به تفسير بغوي)، ابو محمد حسين بن مسعود بغوي (م ٥١٦)، تحقيق عك / سوار، بيروت: دارالمعرفه، ١٤١٥ق.
١٣٥. معجم البلدان، ياقوت بن عبدالله حموي (م ٦٢٦)، تحقيق فريد الجندى، بيروت: دارالكتب العلميه، ١٤١٠ق.
١٣٦. معجم مفردات الفاظ القرآن، حسين بن محمد راغب اصفهاني (م ٥٠٢)، تحقيق مرعشلي، بيروت: دارالفكر، [بي تا].
١٣٧. المغازي، محمد بن عمر الواقدي (م ٢٠٧)، تحقيق مارسدن جونس، قم: دفتر تبليغات، ١٤١٤ق.
١٣٨. المفصل في تاريخ العرب قبل الاسلام، جواد علي، بغداد: نشر جامعه بغداد، ١٤١٣ق.
١٣٩. مقاتل الطالبين، ابو الفرج علي بن الحسين الاصفهاني (م ٣٥٦)، تحقيق احمد صقر، قم: منشورات رضى (افست) ١٣٧٢.

١٤٠. مکاتیب الرسول، علی احمدی میانجی، تهران: مؤسسه دارالحدیث، ١٤١٩ق.
١٤١. الملاحم والفتن، رضی الدین علی ابن طاووس (م ٦٦٤)، بیروت: مؤسسه الأعلمی، ١٤٠٨ق.
١٤٢. مناقب آل ابی طالب، محمد بن علی بن شهر آشوب سروری مازندرانی (م ٥٨٨)، تحقیق بقاعی، بیروت: دارالاضواء، ١٤١٢ق.
١٤٣. المنتظم، عبدالرحمن ابن الجوزی (م ٥٩٧)، تحقیق عبدالقادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمیه، ١٤١٢ق.
١٤٤. المواهب اللدنیة، احمد بن محمد قسطلانی، تحقیق مأمون الجنان، بیروت: دارالکتب العلمیه، ١٤١٦ق.
١٤٥. موسوعة الاستخبارات والأمن، علی دعموش العاملی، بإشراف العلامة جعفر مرتضی، بیروت: دارالامیر، ١٩٩٣م.
١٤٦. موسوعة اليهود واليهودية، عبد الوهاب المسیری، القاهرة، دارالشروق، ١٩٩٩م.
١٤٧. میزان الحکمة، محمد محمدی ری شهری، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ١٣٦٩.
١٤٨. المیزان فی تفسیر القرآن، محمد حسین طباطبائی، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ١٤١١ق.
١٤٩. نثر الدر، منصور بن حسین أبی (م ٤٢١)، تحقیق محمد علی قرنه، قاهره: هیئة المصریه العامة للكتاب، [بی تا].
١٥٠. نشأة الدولة الاسلامیة، عون شریف، بیروت: دارالجليل، ١٤١١ق.
١٥١. نقد وبررسی منابع سیره نبوی، جمعی از مؤلفان زیر نظر رسول جعفریان، تهران: سمت، ١٣٧٨.
١٥٢. نوادر المخطوطات، تحقیق عبد السلام هارون، قاهره: مكتبة الحلبي، ١٩٧٣.
١٥٣. نهاية الإرب فی فنون الأدب، احمد بن عبدالوهاب النويری، قاهره: المؤسسة المصریة العامة، [بی تا].
١٥٤. النهایة فی غریب الحدیث، مجد الدین بن اثیر جزری، بیروت: دارالکتب العلمیه، ١٤١٨ق.
١٥٥. وسائل الشیعه، محمد بن حسن حر عاملی، قم: مؤسسه آل البیت لآحیاء التراث، ١٤١٤ق.

١٥٦. الوسيط في السيرة النبوية والخلافة الراشدة، هاشم يحيى الملاح، بغداد: مكتبة الوطنية، ١٩٩١ م.
١٥٧. وفاء الوفاء، على بن احمد سمهودي، تحقيق محي الدين عبدالحميد، بيروت: دار احياء التراث العربي، ١٤٠٤ ق.
١٥٨. وقعة صفين، نصر بن مزاحم المنقري، تحقيق عبد السلام محمد هارون، القاهرة: المؤسسة العربية، ١٣٨٢ ق. (افست كتابخانه مرعشي قم).
١٥٩. ٢٣ سال رسالت، على دشتي، به كوشش بهرام جويينه، [بي جا، بي نا]، ١٣٧٣.

160. Josephus, *The Jewish War*, Translated by G.A. Williamson.

161. M.J. Kister, *The Massacre of the Banu Qurayza*, A Re-Examination of a Tradition. JSAI,8 (1986).

فهرست مقاله‌ها

١. اليهود وراء الأحداث الخطيرة في الاسلام، مجلة الغدير (بيروت: المجلس الاسلامي الشيعي الأعلى)، المجلد ٢، العدد ١٤/١٦.
٢. پژوهشی پیرامون تفسیر قمی، سید احمد موسوی (مددی)، کیهان اندیشه، ش ٣٢، مهر و آبان ١٣٦٩.
٣. ضوء جديد على قصة بني قريظة ويهود المدينة، وليد عرفات، (در مجموعه) بحوث المؤتمر الدولي للتاريخ، ١٩٧٤.
٤. غزوة بني قريظة، سید علی میر شریفی، مجلة نور علم، ش ١١ و ١٣، سال ١٣٦٤.
٥. قانون نامه مدینه، اکبر اگوتو، کیهان اندیشه، ش ٧٥، آذر و دی ١٣٧٦.

ملخص

يعتبر اليهود من الطوائف التي يكثر ذكرهم جنباً إلى جنب المسلمين في عصر فجر الإسلام. كيف كان سلوك رسول الله تجاههم وما هي العلاقات الودية والعدائية حيالهم.... هذه الأسئلة هي ما تبحث حولها هذه الدراسة. يدرس الكتاب مجمل المواجهة بين مسلمي فجر الإسلام واليهود الذين سكنوا الحجاز (المدينة وشمالها) وبالإستناد على الآيات القرآنية والمصادر التاريخية وذلك من عدة زوايا: إحداهما العلاقات الودية والمواثيق، الثانية المفاوضات والمواجهات غير العسكرية مع اليهود، الثالثة العلاقات العدائية والمعتمدة على إستخدام القوة، كالحروب والسرايا.

ومن البديهي أن تقوم الدراسة بالإجابة على بعض الشبهات المطروحة حول كيفية سلوك الرسول ﷺ مع اليهود.

الناشر

مؤسسة بوستان كتاب

مركز الطباعة والنشر التابع لمكتب الإعلام الإسلامي

الناشر أكثر نجاحاً على المستوى الوطني

عنوان المكتب المركزي: إيران، قم، اول شارع شهداء، ركن الزقاق ١٧، ص ب: ٩١٧

الهاتف: +٩٨٢٥١٧٧٤٢١٥٥، الفاكس: +٩٨٢٥١٧٧٤٢١٥٤، التوزيع: +٩٨٢٥١٧٧٤٣٤٢٦

النبي ﷺ ويهود الحجاز

مصطفى الصادقي

إعداد وتحقيق: مركز العلوم والثقافة الإسلامية

معهد التاريخ وسيرة أهل البيت

مؤسسة بوستان كتاب

١٣٨٥/١٤٢٧

Abstract

The Jews are among groups whose names are frequently mentioned next to the Muslims of early Islam. The treatment of these Jews by the Messenger of God (S) and the sometimes friendly and sometimes hostile relations between the two sides are the main topics taken up by this research.

Using the āyahs (verses) of the Glorious Qur'ān and historical sources, this work investigates relations between the Muslims of early Islām and the Jews residing in Hījāz (in Medīnā and its northern regions) in all respects and from several angles of view: 1. Friendly Relations and Treaties between the Two Sides 2. Non-military Confrontations Initiated by the Jews and Negotiations between the Two Sides 3. Hostile Relations and Battles between the Two Sides. The book also answers some questions raised about the treatment of the Medīnan Jews by the Noble Prophet of Islām (S).

The Publisher

Būstān-e Ketāb Publishers

Frequently selected as the top publishing company in Irān, Būstān-e Ketāb Publishers is the publishing and printing house of the Islāmic Propagation Office of Howzeh-ye Elmīyeh-ye Ghom, Islāmic Republic of Irān.

P.O. Box: 37185-917

Telephone: +98 251 774 2155

Fax: +98 251 774 2154

E-mail: info@bustaneketab.com

Web-site: www.bustaneketab.com

Payāambar (S) va Yahūd-e Hejāz

The Prophet and the Jews of Hijāz

Mostafā Sādeghī

Academy of Islamic Sciences and Culture
Research Centre for History and Ahl-Albait,s Tradition

Būstān-e Ketāb Publishers
1385/2006